

آیت‌الله العظمیٰ مکارم شیرازی

عرفان اسلامی

شرحی جامع بر
صحیفه سجادیه

با همکاری جمعی از اساتید حوزه علمیه

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سید عبدالمهدی توکل -
سعید داودی - محمدجواد رودگر و احمد قدسی

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

عرفان اسلامی

(شرحی جامع بر صحیفه سجادیه) / ج ۱

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۶۸ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۴

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک دوره: ۰-۲۴۰-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

شابک: ۷-۲۴۱-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

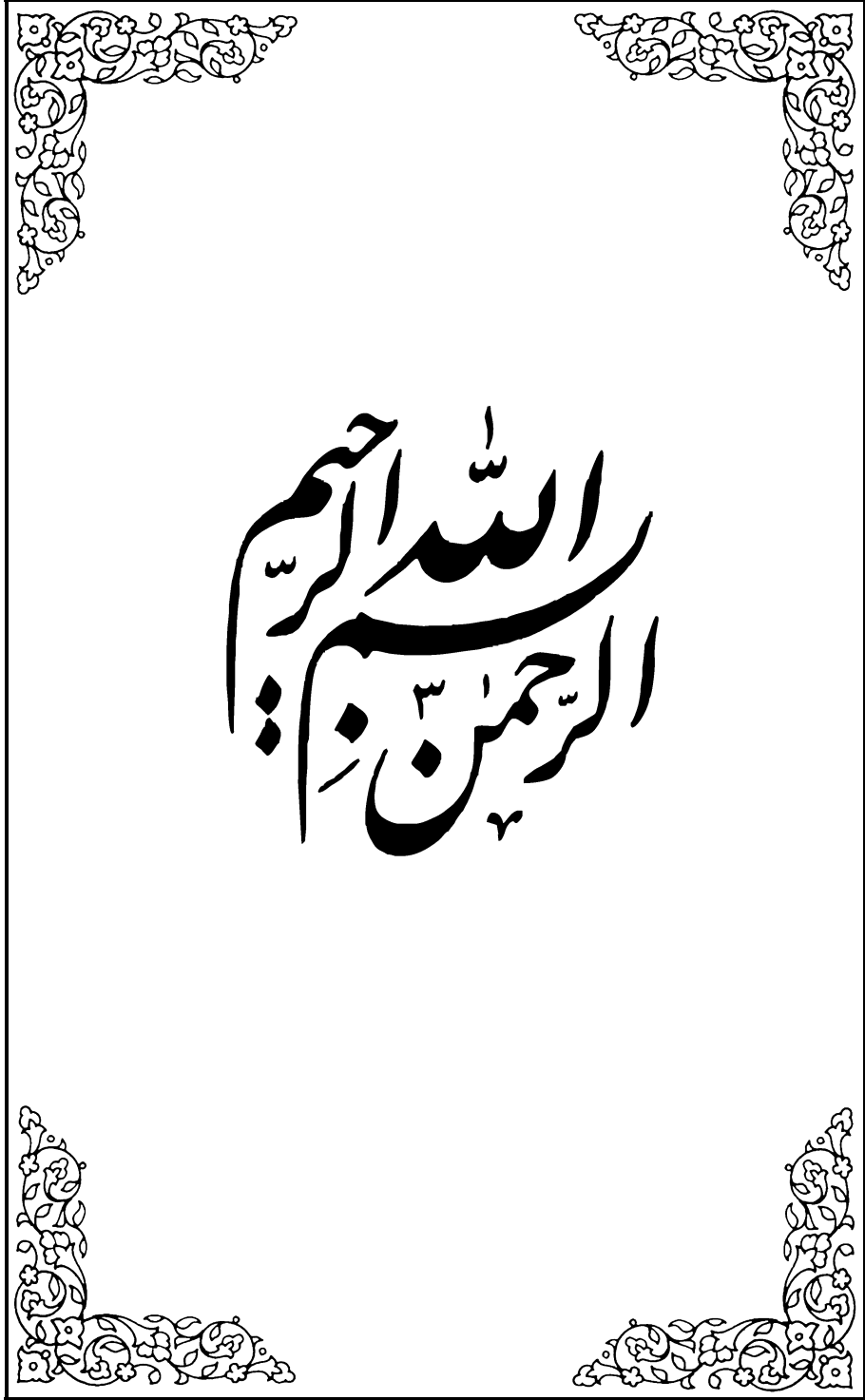


قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

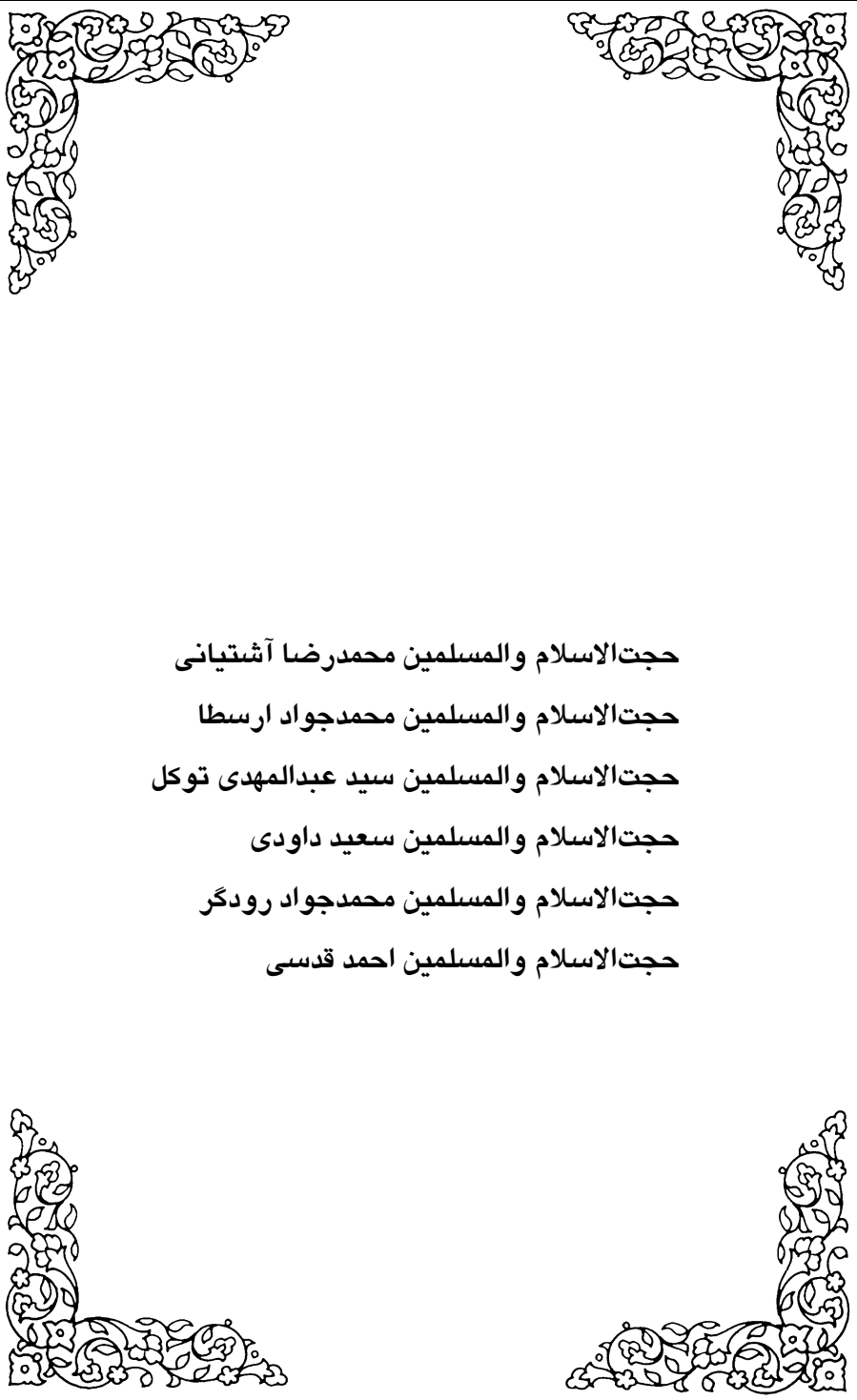
تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ - دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۲۰/۰۰۰ تومان



الْحَمْدُ لِلَّهِ
الْحَمِيمِ الرَّحِيمِ



حجت الاسلام والمسلمين محمدرضا آشتياني

حجت الاسلام والمسلمين محمدجواد ارسطا

حجت الاسلام والمسلمين سيد عبدالمهدي توكل

حجت الاسلام والمسلمين سعيد داودي

حجت الاسلام والمسلمين محمدجواد رودگر

حجت الاسلام والمسلمين احمد قدسي

۱۵.....	سرآغازی بر دریای ژرفی به نام صحیفه سجادیه
۲۳.....	دورنمایی امیدآفرین

فصل اول: عرفان ناب در صحیفه سجادیه / ۲۹

۳۳.....	عرفان در تعلیمات اسلامی
۳۹.....	درخشش عرفان در آیینه آیات قرآن
۴۱.....	عرفان فطری
۴۳.....	عرفان نظری
۴۸.....	غوغای تسبیح در سراسر جهان
۵۵.....	عرفان عملی و نور الهی
۵۸.....	تابش عرفان عملی در روایات اسلامی
۶۱.....	کیمیای اخلاص
۶۵.....	دریچه‌های عرفان عملی
۶۷.....	آئین سیروسلوک در متون اسلامی

فصل دوم: نسخه‌های جامع سیر و سلوک / ۷۱

۷۷.....	نسخه‌های قرآنی سیروسلوک الی الله
---------	----------------------------------

۱. نسخهٔ سورهٔ فرقان ۷۷
۲. نسخهٔ سورهٔ مؤمنون ۸۳
۳. نسخهٔ قرآنی دیگر ۸۴
۴. نسخهٔ سورهٔ توبه ۸۹
۵. نسخه‌های دیگر از سورهٔ توبه ۹۰
- نسخه‌های نورانی سیروسلوک در سنت معصومین علیهم‌السلام ۹۳
- انسان کامل از دیدگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام ۹۶
- نسخه‌های نورانی دیگر برای رهروان راه ۱۰۱

فصل سوم: روش‌های پیشنهادی اساتید سیروسلوک / ۱۰۵

۱. روش منسوب به علامه بحرالعلوم ۱۰۷
- اسباب و راهکارهای پیمودن این راه ۱۱۰
۲. روش ابن سینا ۱۱۳
۳. دیدگاه مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی ۱۱۸
۴. دیدگاه مرحوم علامه مصطفوی ۱۲۱
- مکتب‌های سیروسلوک در جمع‌بندی نهایی ۱۲۵
- تأثیر مهم انفاق فی سبیل الله در کسب مقامات معنوی ۱۲۹

فصل چهارم: معیارهای عرفان راستین و هشدارها / ۱۳۵

- آسیب مهمی به نام شطحیات ۱۳۹
- علم و عقل‌ستیزی در تعلیمات انحرافی ۱۴۳
- غلطیدن در وادی خرافات ۱۴۷
- سقوط در درهٔ هولناک تفسیر به رأی ۱۴۸

۱۴۹	خطاهای محیی‌الدین.....
۱۵۳	اوج تفسیر به رأی.....
۱۵۸	انگیزه‌های پیدایش تفسیر به رأی.....

فصل پنجم: روش‌های قابل نقد / ۱۶۱

۱۶۳	۱. اهمیت سکوت در پیمودن این راه.....
۱۶۷	چرا سکوت، رهروان راه خداوند را کمک می‌کند؟.....
۱۷۰	۲. جوع (کم خوردن).....
۱۷۳	۳. سَهْر (شب‌زنده‌داری).....
۱۷۷	۴. عُزْلَت (کناره‌گیری از غوغاها).....
۱۸۰	عزلت ممدوح و مذموم.....
۱۸۴	افراط بعضی از مدعیان عرفان در باب عزلت.....
۱۸۵	جنبه‌های مثبت و منفی عزلت.....
۱۸۹	۵. دوام ذکر محبوب.....

فصل ششم: اهمیت ذکر پروردگار در قرآن و احادیث اسلامی / ۱۹۱

۱۹۵	آثار ذکر در روایات اسلامی.....
۱۹۶	برکات ذکر الله علی کل حال.....
۱۹۹	اقسام ذکر.....
۲۰۲	اذکار عام و خاص.....
۲۰۴	ذکر خفی و جلی.....
۲۰۷	حقیقت ذکر و راه وصول به آن.....
۲۰۹	آیا دوام ذکر ممکن است؟.....

- آثار عجیب ذکر خداوند ۲۱۱
- بخشی از اذکار مهم! ۲۱۴
- آیا اذکار، اعداد خاصی دارد؟ ۲۲۱
- آیا اذکاری که سالک از آن استفاده می‌کند باید منصوص باشد؟ ۲۲۳
- آیا اسماء الله توقیفی است؟ ۲۲۳

فصل هفتم: آیا برای سیروسلوک، استاد و راهنما لازم است؟ / ۲۲۷

- نقد و بررسی ۲۳۱
- سه نکته مهم ۲۳۴
- نتیجه بحث ۲۳۸

فصل هشتم: ریاضت‌های مشروع و نامشروع / ۲۳۹

- اعمال زشت و غیر عاقلانه‌ای به نام ریاضت ۲۴۵

فصل نهم: شریعت، طریقت و حقیقت / ۲۴۹

فصل دهم: کشف و شهود و رؤیا / ۲۵۹

- در آیات قرآن ۲۶۱
- در روایات اسلامی ۲۶۳
- مواردی از مکاشفات انبیا ۲۶۶
- مکاشفاتی از غیر معصومین علیهم‌السلام ۲۶۷
- مکاشفات رحمانی و مکاشفات شیطانی ۲۷۵
- مکاشفه به معنای خواب و رؤیا ۲۸۰

۲۸۳	رؤیاهای صادق در افراد عادی
۲۸۵	رؤیاهای صادق و غیر صادق
۲۸۵	طرق شناخت رؤیای صادق از غیر صادق
۲۸۸	خواب دیدن معصومان <small>علیهم السلام</small>

فصل یازدهم: کرامات اولیاءالله / ۲۹۳

فصل دوازدهم: عرفان و مسأله وحدت وجود / ۲۹۹

۳۰۷	وحدت شخصی و مصداقی!
۳۱۵	بزرگان فقها و مسأله وحدت وجود (وحدت موجود)
۳۱۷	وحدت وجود در ترازوی عقل
۳۱۹	قرآن و مسأله وحدت مصداقی وجود
۳۱۹	گروه اول: آیات خلقت
۳۲۰	گروه دوم: آیات مربوط به عبادت
۳۲۰	گروه سوم: آیات رزق و روزی
۳۲۱	گروه چهارم: آیات اطاعت و معصیت
۳۲۲	گروه پنجم: آیات ارسال رسل
۳۲۲	گروه ششم: آیات امتحان
۳۲۳	گروه هفتم: آیات سؤال و جواب و حشر و نشر
۳۲۴	گروه هشتم: آیات مربوط به عذاب و کیفر و جهنم
۳۲۵	گروه نهم: آیات مربوط به بهشت
۳۲۵	گروه دهم: آیات شفاعت
۳۲۶	وحدت وجود در آئینه روایات اسلامی

فصل سیزدهم: عرفان‌های کاذب و نوظهور / ۳۲۹

- ۳۳۳ جهات مشترک عرفان‌های کاذب
- ۳۳۵ ۱. فرقه‌ای به نام «فرقه اوشو»
- ۳۳۸ ۲. پائولو کوئلیو (پایه‌گذار عرفان کاذب دیگر)
- ۳۴۲ ۳. عرفان کاذب حلقه
- ۳۴۳ پایه‌های عرفان حلقه و شعور کیهانی
- ۳۴۵ توحید در عرفان حلقه
- ۳۴۵ شیطان در عرفان حلقه
- ۳۴۷ توضیحات بیشتر درباره عرفان حلقه
- ۳۴۸ شیطان‌شناسی (شیطان‌پرستی) در عرفان حلقه
- ۳۵۰ سرنوشت عجیب آدم عليه السلام و شیطان
- ۳۵۲ سخنان شرک‌آلود
- ۳۵۵ خطاهای آشکار در معادشناسی در عرفان حلقه
- ۳۵۵ ۱. تمایل به عقیده تناسخ
- ۳۵۶ ۲. انکار معاد جسمانی
- ۳۵۷ ۳. جهنم در یک تحریف آشکار
- ۳۵۸ ۴. خلاقیت و خدایی کردن بهشتیان!
- ۳۵۸ ۴. فرقه یوگا، ناندا
- ۳۶۱ ۵. عرفان «دالایی لاما»ها
- ۳۶۴ ۶. کارلوس کاستاندا (عرفان سرخ‌پوستی)
- ۳۶۵ ۱. ساحری، راهی برای معرفت
- ۳۶۷ ۲. گیاهان اقتدارگرا (روان‌گردان)
- ۳۶۷ ۳. تمرکز بر دیدن
- ۳۶۸ ۷. عرفان کاذب تصوف

۳۶۹..... اصول عقاید صوفیه

۳۷۲..... نظر نهایی درباره عرفان‌های کاذب

فصل چهاردهم: عرفان نظری و عملی راستین در صحیفه سجادیه / ۳۷۷

۳۸۲..... رابطه اخلاق و عرفان

فصل پانزدهم: صحیفه سجادیه و امام سجاد علیه السلام را بهتر بشناسیم / ۳۸۵

۳۹۲..... امام و هشام

۳۹۵..... شهرت آن حضرت نزد خواص

۳۹۷..... شواهد دیگر

۳۹۹..... پناهگاه امت در مشکلات

۴۰۱..... زهد و عبادت امام علیه السلام

۴۰۵..... بیان فلسفه احکام در کلمات آن حضرت

۴۰۶..... ایستادگی در مقابل دو خطر بزرگ

۴۱۳..... سیری در اسناد صحیفه سجادیه

۴۱۴..... علو مضمون (مضامین عرشی صحیفه)

۴۱۸..... اسناد صحیفه

۴۲۲..... داستان عجیب یحیی بن زید و متوکل بن هارون

۴۲۹..... سندی دیگر

۴۳۳..... جمع‌بندی نهایی سند صحیفه

فصل شانزدهم: شارحان صحیفه سجادیه / ۴۳۹

۴۴۲..... شروح در قرن دهم و یازدهم

۴۴۵..... در قرن دوازدهم

۴۴۷	در قرن سیزدهم و چهاردهم
۴۵۰	آنچه به زیور طبع آراسته شده
۴۵۳	ریاض السالکین، معروف ترین شرح صحیفه سجادیه
۴۵۵	قیام های پیش از قیام مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۵۹	نقد و بررسی

فصل هفدهم: جامعیت دعاهای صحیفه / ۴۶۵

۴۶۹	فضای زمان ورود دعاها
-----	----------------------

فصل هجدهم: اهمیت فوق العاده دعا در فرهنگ اسلامی / ۴۷۳

۴۷۸	پنج اثر مثبت دعا
۴۷۹	شبهه ای درباره دعا
۴۸۲	آداب و شرایط دعا
۴۸۴	بحث های گسترده مربوط به دعا
۴۸۵	دعاهایی که مستجاب نمی شود

فهارس

۴۸۹	فهرست آیات
۵۰۱	فهرست روایات
۵۱۳	فهرست انبیا، معصومین و اشخاص
۵۲۳	فهرست ادیان، مذاهب، قبایل و فرق
۵۲۵	فهرست کتاب ها
۵۳۱	فهرست مکان ها
۵۳۵	فهرست اشعار
۵۳۷	فهرست منابع و مأخذ

کتابی که در پیش رو دارید بدون مبالغه از پرمحتواترین کتاب‌ها، در زمینه عرفان اسلامی و شاخ و بر های آن و طرق سیر و سلوک الی الله است؛ کتابی است که با کمک و همکاری گروهی از اندیشمندان حوزوی با توجه به منابع معتبر اسلامی به بار نشسته است و هدف آن است تلاش کنیم در میان انبوه عرفان‌های کاذب و گمراه‌کننده راه وصول به قُرب پروردگار را از نزدیک‌ترین مسیر به کمک قرآن مجید و رهنمودهای مَقْرَبان درگاه الهی و آموزه‌های عقلانی (در سایه شرح صحیفه سجادیه) در اختیار طالبان این راه و عاشقان الله بگذاریم. می‌دانیم عرفان اسلامی دو شاخه دارد:

شاخه نظری که از طریق شناخت «صفات جمال و جلال الهی» حاصل می‌شود و شاخه عملی که از طریق تهذیب نفوس و خودسازی و سیر و سلوک عملی به دست می‌آید.

عارفان بزرگ اسلامی هر کدام یکی از این دو راه - و گاه هر دو راه - را پیموده‌اند و دستورهایی از متون اسلامی استخراج کرده، در اختیار رهروان نهاده‌اند که شرح دستورات مهم آنها در «همین جلد» آمده است تا با آموزه‌های

خود عاشقان سرچشمه بقا را رهبری کنند و آنها را به مقام «النفس المطمئنه» برسانند و بتوانند بر بساط قُرب پروردگار «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» گام نهند و به خطاب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ «در سلک بندگان خاصم درآی و در بهشت خاص خودم گام نه» مخاطب شوند.

جالب این‌که: این بهشت نه تنها در سرای دیگر که در همین سرا بهشتی در انتظارشان است که انواع میوه‌های معرفت و جلوه‌های محبوب بی‌همتا بر شاخسار پربار درختانش نمایان است و صبح و شام به حکم «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» مشمول موهبت تازه‌ای می‌شوند بلکه در عالمی غوطه‌ور می‌شوند که صبح از شام نمی‌شناسند.

از شب و روزم چه می‌پرسی که من با یار خویش
در مکانی زندگی دارم که صبح و شام نیست

در برابر این گروه جمعی از شیاطین انس و جن در گذرگاه‌های حساس زندگی نشسته‌اند تا راه آن معبود بی‌همتا را به روی سالکان طریق و رهروان راه ببندند و از صراط مستقیم منحرفشان سازند و به دوزخی که آتش سوزانش به مصداق «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» روح و جان را قبل از جسم می‌سوزاند گرفتار سازند.

این بیراهه‌ها توسط این شیاطین خبیث که غالباً برای وصول به اهداف مادی و شهوات شیطانی و گاه به منظور «اهداف شوم سیاسی» سازمان یافته با نهایت تأسف گروهی از جوانان را در خود غرق کرده است.

در این کتاب عمده‌ترین آنها مورد بحث قرار گرفته و مشخصاتشان بررسی شده است و هشدارهای لازم داده شده.

در بخش نهایی کتاب اسناد صحیفه سجادیه به طور جامع مورد بررسی قرار گرفته، و تاریخچه آن تبیین شده، و با گوینده بزرگوار آن یعنی امام سجاد زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام آشنایی بیشتری حاصل شده و مسیر برای شرح دعاهای صحیفه سجادیه و استخراج گوهرهای عرفانی، اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی هموار گردیده است و دعاها از جلد دوم شروع می شود.

قابطه علما و دانشمندان که صحیفه سجادیه را مورد بررسی قرار داده اند، اعم از شیعه و اهل سنت و حتی غیر مسلمانان اعتراف به عظمت اعجازمانند آن کرده اند.

از جمله علامه طنطاوی مفتی اسکندریه در مصر و مؤلف تفسیر معروف الجواهر فی تفسیر القرآن هنگامی که آیت الله نجفی مرعشی (رحمة الله علیه) یک نسخه از صحیفه سجادیه به ضمیمه نامه ای برای او فرستاد از آن هدیه گرانها بسیار خوشوقت شد و آن را فوق العاده ستود و در پاسخ مرحوم آیت الله نجفی مرعشی چنین نوشت:

«نامه گرامی مدتی پیش به ضمیمه کتاب صحیفه علی بن حسین زین العابدین ریحانة المصطفی صلی الله علیه و آله رسید، کتاب را با دست تکریم گرفتم و آن را کتابی یگانه یافتم که مشتمل بر علوم و معارف و حکمت‌هایی است که در غیر آن یافت نمی شود، به راستی این از بدبختی ماست که تاکنون بر این اثر گرانهای جاوید که از میراث‌های نبوت و اهل بیت علیهم السلام است دست نیافته بودیم، من هر چه در آن مطالعه و دقت می کنم آن را از گفتار مخلوق برتر و از کلام خالق پایین تر می یابم، راستی چه کتاب کریمی است، خداوند شما را در برابر این هدیه عالی بهترین پاداش دهد و به نشر

علم و هدایت موفق و مؤید بدارد، نکته دیگر این که آیا کسی از علمای اسلام این کتاب را شرح کرده و چیزی از آن شروح نزد شما یافت می‌شود؟».

مرحوم آیت الله نجفی مرعشی در پاسخ به نامه علامه طنطاوی تعدادی از شروح صحیفه سجادیه را نام می‌برد و به همراه آن نامه کتاب ریاض السالکین شرح معروف مرحوم سید علی خان را برای او می‌فرستد و او مجدداً نامه تشکرآمیز جالبی برای آن عالم ربانی ارسال می‌دارد.^۱

امام راحل امام خمینی علیه السلام هنگامی که کتاب صحیفه سجادیه را به عنوان هدیه برای نوه خود فرستاد در نامه‌ای خطاب به ایشان چنین نوشت:

«صحیفه کامله سجادیه ... از بزرگ‌ترین مناجات‌های عرفانی در خلوتگاه انس است که دست ما کوتاه از نیل به برکات آن است، کتابی است الهی که از سرچشمه نور خداوند نشأت گرفته و طریقه سلوک اولیاء بزرگ و اوصیای عظیم‌الشأن را به اصحاب خلوتگاه الهی می‌آموزد.

کتاب شریفی است که سبک بیان معارف الهیه اصحاب معرفت را چون سبک قرآن کریم بدون تکلف الفاظ در شیوه دعا و مناجات برای تشنگان معارف الهیه بیان می‌کند، این کتاب مقدس همچون قرآن کریم سفره الهی است که در آن همه گونه نعمت موجود است و هر کس به مقدار اشتیاق معنوی خود از آن استفاده می‌کند».^۲

۱. جریان این نامه نگاری در مقدمه کتاب صحیفه سجادیه با مقدمه آیت الله مرعشی و ترجمه مرحوم سید صدرالدین بلاغی، ص ۳۷ و ۳۸ آمده است.

۲. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

پروفیسور آنه‌ماری محقق آلمانی مسیحی مذهب، هنگامی که دسترسی به «صحیفه سجادیه» پیدا کرد چنین گفت:

«من خودم همواره دعاها، احادیث و اخبار اسلامی را از اصل عربی

آن می‌خوانم، بخش کوچکی از کتاب مبارک صحیفه سجادیه را به آلمانی

ترجمه و منتشر کردم».^۱

سپس این نویسنده به تأثیر مهم ترجمه این کتاب بر یک خانم کاتولیک

متعصب اشاره کرده، می‌نویسد:

«این خانم کاتولیک وقتی فهمید من دعاها را ترجمه می‌کنم

دلگیر شد که مگر در مسیحیت و در کتب مقدسه خودمان کمبودی داریم

که تو به ادعیه اسلامی روی آوردی، وقتی کتابم چاپ شد یک نسخه برای

او فرستادم، یک ماه بعد تلفن زد و گفت: صمیمانه از هدیه این کتاب

متشکرم، زیرا هر روز به جای دعا آن را می‌خوانم».^۲

در موسوعه الفرق المنتسبه للاسلام که تحت اشراف یکی از علمای بزر اهل

سنت شیخ علوی بن عبدالقادر السقاف نوشته شده (در جلد ۶، ص ۸۵) چنین

آمده است:

بعد از جریان کربلا که امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام دردناک‌ترین

حوادث را در روز عاشورا مشاهده کرد و سپس آن حضرت را به اسارت

توهین‌آمیز به دمشق بردند شب و روز می‌گریست تا آنجا که عنوان

«بکاء» (بسیار گریه‌کننده) لقب گرفت.

۱. مقاله آنه‌ماری، شیمیل، بانوی شرق‌شناس غربی، ص ۲۲.

۲. همان مدرک.

در این حال طبیعی بود که آن اندوه دائمی را که قلب امام را می‌فشرد در سخنان و خطبه‌هایش تجلی کند و خلافت اموی حاکم را به شدت بکوبد، همان خلافتی که در آن زمان هنوز نام جدش علی علیه السلام را بر منابر بعد از هر نماز می‌بردند و سب می‌کردند.

امام سجاده علیه السلام پنجاه و چهار دعا را در یک کتاب جمع کرد، کتابی که به نام دعاهای صحیفه سجادیه نامیده شد، که هر کس این دعاها را بخواند یقین پیدا می‌کند که امام علیه السلام در این دعاها هرگز تقیه نکرد و خلافت اموی را تحت ضربات سنگین خود قرار داد.

این دعاها به یقین دعاهای انقلابی است و از امامی صادر شده که شاهد مهم‌ترین انقلاب اسلامی از نظر حجم و کوتاه‌ترین آنها از نظر زمان (یعنی واقعه کربلا) بود. هنگامی که امام علیه السلام نتوانست با خون خود انقلاب کربلا را آبیاری کند با زبانش که همچون شمشیر برنده‌ای بود در آن شرکت جست!

آری این همان امام سجاده علیه السلام است که هنگامی که به زیارت خانه خدا می‌رود حاجیان به عنوان احترام و اکرام راه برای او می‌گشایند، اما خلیفه «هشام بن عبدالملک» این جریان را می‌بیند در حالی که خودش بین مردم مشغول طواف است و کسی به او اعتنایی ندارد و امام علیه السلام نیز خلیفه را می‌بیند و به او اعتنا نمی‌کند، هنگامی که هشام این جریان را از امام علیه السلام و از مردم دید به عنوان تجاهر و بی‌اطلاعی از اطرافیان خود سؤال کرد: «مَنْ هَذَا؟ این مرد کیست؟» در حالی که اشاره به امام سجاده علیه السلام می‌کرد و مقدرات چنین اقتضا کرده بود که فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود، ارتجالاً (بدون مطالعه قبلی) آن قصیده معروف مهم خود را بیان کرد که هشام شرمنده شد.»

بخشی از اشعار او چنین است:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ
وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بَضَائِرِهِ
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مِنْ أَنْكَرَتِ وَالْعَجْمُ

«این همان کسی است که سرزمین مکه جای قدم‌های او را می‌شناسد

خانه کعبه او را می‌شناسد، حِلّ و حرم او را می‌شناسند

این فرزند بهترین بندگان خداست

این انسانی است با تقوا و مشهور در میان مردم

این که تو می‌گویی: این مرد کیست؟ (او را نمی‌شناسم) به او زیان نمی‌رساند

کسی را که تو نمی‌شناسی تمام عرب و عجم او را می‌شناسند».

اینها بخش کوچکی از گواهی صاحب‌نظران است.

همان‌گونه که می‌بینیم عارفان به عنوان درس عرفان و نسخه‌الای

سیروسلوک به آن می‌نگرند،

و معلمان اخلاق به عنوان سرچشمه جوشان فضائل اخلاقی

و انقلابیون به عنوان درسی بزرگ از انقلاب و ادامه قیام عاشورای حسینی

و درهم کوبنده نظام حاکمان ظالم و بیدادگر.

تا از کدام دریچه به آن نگاه کنی و چه بهتر که از تمام زوایا تجلیات آن نگاه

شود.

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

و امیدوارم بتوانیم با ادبیات عصری شرحی را که در خور نیازهای این زمان

و جوامع اسلامی و انسانی است ارائه دهیم و از خوانندگان گرامی می‌خواهیم که

پس از مطالعه دقیق این جلد هرگونه پیشنهاد و نظری داشته باشند برای ما بفرستند.

خداوندا بار بزرگی را بر دوش گرفته‌ایم، ما را برای رساندن آن به مقصد یاری ده، «إِنَّكَ خَيْرُ نَاصِرٍ وَمُعِينٍ».

در اینجا دست نیاز به درگاه پروردگار ذوالجلال بر می‌داریم و با تمام وجود خود از ساحت مقدّسش تقاضا می‌کنیم: خداوندا! توفیق شرح کامل این اثر گرانبها و سپس هدایت در ضوء آن و عمل به آن را به ما مرحمت کن، آمین یا رب العالمین.

ناصر مکارم شیرازی

قم - حوزه علمیه

بهمن‌ماه ۱۳۹۴ شمسی

ربیع‌الثانی ۱۴۳۷ قمری

در درون هر انسانی جذبه‌ای به سوی مبدأ جهان آفرینش وجود دارد. مبدائی که این همه نقش عجیب بر در و دیوار وجود آفریده، و آن‌ها که درباره آن نمی‌اندیشند همچون نقش بر دیوارند. مبدائی که با صد هزار جلوه برون آمده تا با صد هزار دیده به تماشای او برخیزیم. مبدائی که در دل هر ذره آفتابی قرار داده، و پهنه اسرارآمیز آفرینش را غرق نور وجود ساخته است. مبدائی که تمامی موجودات جهان زبان به حمد و تسبیحش گشوده‌اند و عالم پر از زمزمه توحید و مناجات اوست هرچند گوش نامحرمان تاب شنیدن آن را ندارد ﴿وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ﴾.

این جذبه‌ای است که آگاهان را همه‌روز به سوی خود می‌کشاند و هر دم عطش فزون‌تری برای شناخت هرچه بیشتر آن مبدأ نور و نزدیک‌تر شدن به وی در جان آن‌ها فرو می‌ریزد.

این جذبه با حالت بیداری مخصوص آغاز می‌شود که عارفان الهی آن را «یقظه» می‌نامند و آن قدر انسان در پرتو آن به سوی آن مبدأ نور حرکت می‌کند که به مرحله «فنا فی الله» یعنی فراموش کردن همه چیز جز ذات پاکش پیش می‌رود، سفری است بسیار طولانی و پرنشاط و در عین حال پرنظر!

حال این سؤال پیش می‌آید که این سفر را از کجا آغاز کنیم؟

و با چه برنامه‌ای پیش برویم؟

کجا درنگ کنیم؟

کجا سریع حرکت نماییم؟

راهنمای ما در این سفر کیست؟

و پیشگامان ما در این سیروسلوک الی‌الله چه کسانی هستند تا به آن‌ها اقتدا

کنیم و از آن‌ها الگو بگیریم؟

از آیه نور الهام بگیریم و با خود زمزمه کنیم: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

آری، باید «مصباح» وجودمان را به نور الهی روشن سازیم و برای مصون ماندن از شر شیاطین و تندباد حوادث، آن را در «مشکات ولایت» قرار دهیم. این مصباح الهی را از ثمره شجره توحید که نه شرقی است و نه غربی بلکه فقط الهی است، برافروزیم و آن قدر در این سیر الی‌الله پیش رویم که به مضمون «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ»، چنان با آمادگی کامل راه را ادامه دهیم که بی‌اختیار شتابان به سوی پیش رویم تا به مرحله «نُورٌ عَلَى نُورٍ» برسیم و همه چیز جز او در نظر ما فانی شود و جز ذات پاک او چیزی را موجود نبینیم و البته تا از جانب معشوق، کششی نباشد، کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد! آری، چنین است که «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» خداوند هرکس را بخواهد و شایسته بداند به سوی نور وجودش راهنمایی می‌کند.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» و هرکس خدا نوری برای او قرار ندهد

نوری نخواهد داشت.

حال این سفر الهی را از کجا شروع کنیم تا به حقیقت عرفان برسیم؟ از عرفان نظری یا از عرفان عملی؟ آری، از عرفان نظری، و فراموش نکنیم که راهنمای ما در آغاز راه، همه موجودات عالم آفرینش هستند، همگی ما را در این راه بدرقه می‌کنند.

به یقین:

یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار
چشم بگشا به گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ لاله و گل نگر در این گلزار
پی بری گر به رازشان دانی که همین است سرّ این اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او و حده لا اله الا هو^۱

در آغاز بهار و رویش گل‌ها، گامی از کلبه تاریک هوای نفس بیرون می‌نهم و به جهان طبیعت می‌نگریم و به زمزمه توحید آن‌ها گوش جان فرامی‌دهیم؛ چه سیر و سیاحت روحانی و شگفت‌انگیزی!

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار!

آنگاه از سفر آفاقی به سفر انفسی می‌رویم و از عرفان نظری به سوی عرفان عملی روی می‌آوریم و به خودسازی و تهذیب نفس از رذایل و هوی و هوس‌های سرکش می‌پردازیم و به فضایل آراسته‌اش می‌کنیم.

روح را صفا می‌بخشیم و جان را توان می‌دهیم.
نخست از خواب غفلت بیدار می‌شویم و این حالت که گفتیم یقظه‌اش می‌نامند، آغاز راه ماست.

۱. هاتف اصفهانی.

سپس با آب توبه زنگار گناه از دل می شویم و به دنبال آن از خود پیمان اکید می گیریم که از مسیر حق منحرف نشویم که «مشارطه» اش نامند.

پس از این مشارطه به «مراقبه» می پردازیم، پیوسته مراقبیم که از این مسیر الهی منحرف نشویم و سرانجام به «محاسبه اعمال» روی می آوریم و در هر مرحله نتیجه کار خود را بررسی می کنیم و خدا را برای توفیقی که به ما داده هزاران شکر می گوئیم و اگر خلافی از ما سر زد به سرعت به جبران آن می پردازیم و با آب توبه آن را شستشو می دهیم.

از اولیای حق کمک می گیریم و به آن ها اقتدا می کنیم. سعی می کنیم متخلق به اخلاق آن ها شویم و این بهترین سرمشق ماست و سرانجام در پرتو نور ولایت آن ها شاهراه هدایت را ادامه می دهیم تا به سر منزل مقصود برسیم.

آیا در این راه استادی لازم است؟ اگر لازم است کیست و چه اوصافی دارد؟
آیا در این مسیر برنامه خاصی برای هرکس وجود دارد؟ چه کسی این برنامه را تنظیم می کند؟

آیا اذکار خاصی را باید تکرار کرد؟ چه ذکری؟ با چه ترتیبی؟

آیا ریاضت هایی لازم است؟ کدام ریاضت؟ با کدام مدرک؟

چه کنیم که از دایره شرع و عقل پا بیرون نگذاریم، و در دام های رنگارنگ شیاطین انس و جن که در هر گذرگاهی از این مسیر کمین کرده اند گرفتار نشویم و ما را از صراط مستقیم به بیراهه نبرند؟

آری، این شیاطین در لباس های مختلف ظهور می کنند حتی لباس مقدس عارف و سالک را بر تن می پوشند تا ره پویان این راه را بهتر فریب دهند.

مع الأسف در عصر ما این شیاطین فزونی گرفته اند و دام های رنگارنگ بیشتری ابداع و اختراع کرده اند. حتی گاه در لباس انسان های بسیار وارسته و با

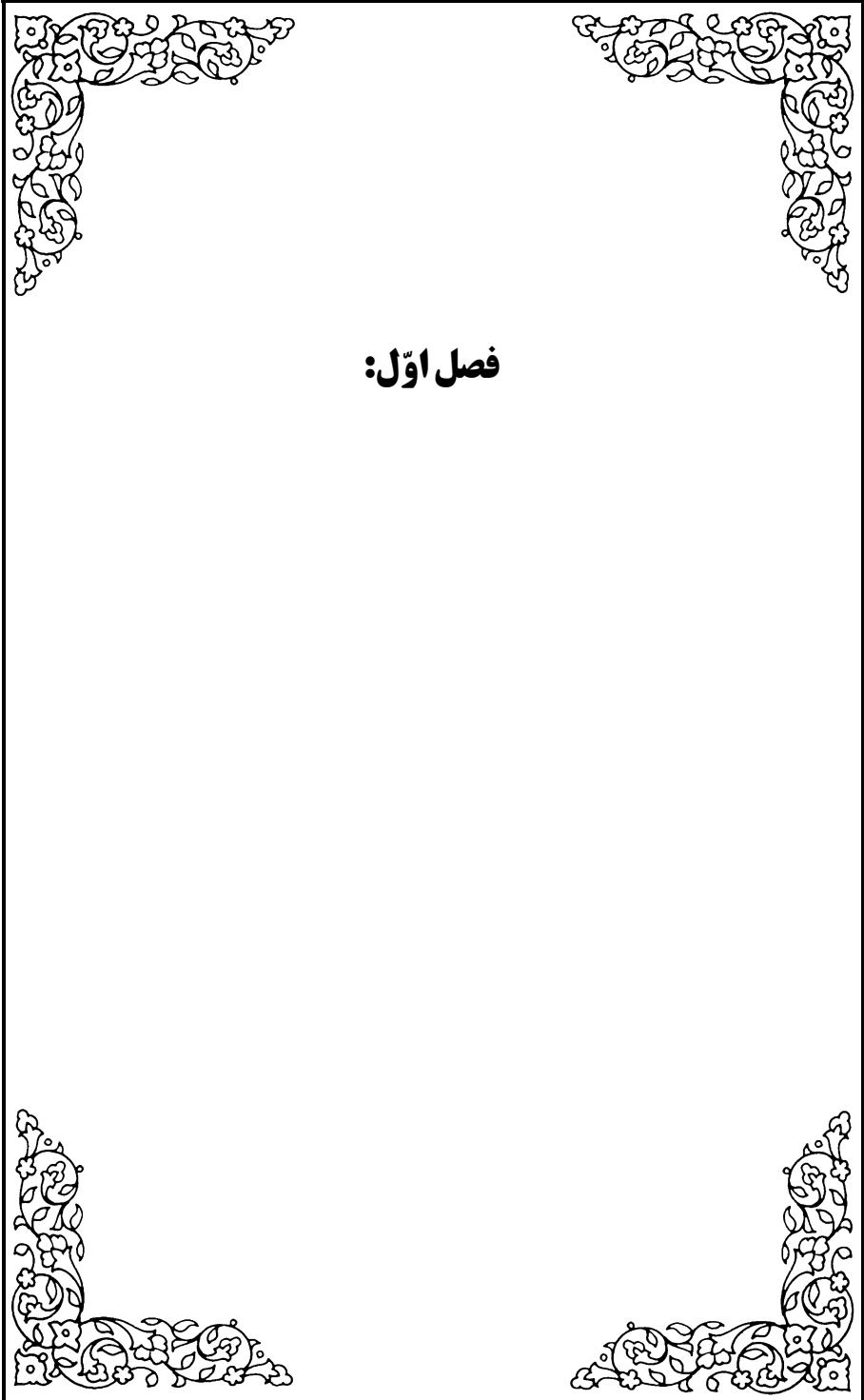
ادعای عارف واصل خودنمایی می‌کنند و گاه علاوه بر گمراه ساختن خلق خدا و کشاندن آن‌ها به بیراهه‌ها، استفاده‌های نامشروع مادی فراوان و اشباع شهوات خود می‌کنند.

ولی اگر درست بیندیشیم و دقت کنیم آثار نفاق در چهره‌ها و حرکات و در لابه‌لای سخنان آن‌ها نمایان است که ما آن‌ها را از همین راه در این کتاب تحت عنوان‌های «عرفان‌های کاذب» و «عارف‌نمایان دروغین» معرفی می‌کنیم. مهم این است که هدف اصلی ما رفتن زیر سایه پر لطف و عنایت کتاب و سنت و پیمودن صراط مستقیم ولایت است.

به همین دلیل بهترین وسیله نجات را این دانستیم که در سایه روح پرور و راهگشای دعا‌های مملو از نور هدایت امام سجاد علیه السلام در صحیفه معروف سجادیه حرکت کنیم و همراه هدایت‌های هر جمله از این دعاها گامی به پیش نهیم و به تکاملی تازه راه یابیم.

کتاب حاضر درصدد است از همین طریق به همه پرسش‌هایی که مطرح کرده‌ایم پاسخ دهد و به پویندگان این راه کمک نماید تا شاهد مقصود را در آغوش گیرند و گمشده اصلی خود را پیدا کنند و از نزدیک‌ترین و بی‌خطرترین راه به سرمنزل مقصود رسند.





فصل اوّل:

بعد از شهادت سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام و همراهان آن حضرت در کربلا و بعد از واقعه حره در مدینه (در سال ۶۳ دو سال بعد از شهادت شهیدان کربلا) که مردم شهر پیامبر صلی الله علیه و آله قتل عام و غارت شدند و نوامیس آنها مورد تعرض قرار گرفت و نفرت عمومی از خاندان بنی امیه تمام کشور اسلام را فراگرفت خفقان به اوج خود رسید و هرکس کمترین سخنی درباره این خاندان کثیف و منفور بر زبان جاری می‌کرد به استقبال مرگ خود رفته بود.

با این حال خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به‌ویژه باقی‌مانده امامت، حضرت امام سجاد زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام سکوت اختیار نکردند و از راه‌های دیگر به بیان معارف اسلام و حقایق این دین مبین پرداختند، مبادا فتنه بنی‌امیه آثار این آئین را بر باد دهد.

امام سجاد علیه السلام برنامه دعا و راز و نیاز با خداوند متعال را در پیش گرفت و تمام حقایق و معارف اسلامی را در قالب دعا به یادگار گذاشت.

دعاهایی به تناسب ایام سال و روزهای مقدس اسلامی، دعاهایی برحسب حالات انسان، دعاهایی برای گروه‌های مختلف اجتماعی، خلاصه تمام حقایق

اسلام را به زبان دعا و مناجات با پروردگار بیان فرمود و مجموعه آن‌ها زبور آل محمد ﷺ نامیده شد.

مسأله عرفان اسلامی به صورت پررنگ با تمام شاخ و برگ هایش در این دعاها موج می‌زند و تشنگان سیروسلوک الی الله را سیراب کرده و به سوی مقصد نهایی یعنی معرفه الله و قرب الی الله پیش می‌برد.

به همین دلیل بهترین منبع برای تبیین عرفان ناب اسلامی صحیفه پرارزش و بی‌بدیل سجادیه است که آن را با اشتیاق فراوان برگزیدیم.

به یقین، پویندگان این راه، گم‌شده خود را در آن خواهند یافت و همه، با هر سطح از معلومات، و تفکرات و حتی با هر سنی می‌توانند از آن بهره گیرند و در سایه آن به سرمنزل مقصود برسند.

«عرفان» و «معرفت» در لغت به معنای هرگونه شناخت است و به گفته لسان العرب معنای آن همانند معنای علم است، بنابراین عارفان به معنای عالمانند.

در قرآن مجید و روایات اسلامی دهها بار این واژه و مشتقات آن به همان معنای علم و آگاهی به کار رفته است؛ آگاهی از حق، آگاهی از نعمت‌های پروردگار و آگاهی از نشانه‌های او در آفاق و انفس (جهان برون و درون) و مانند آن. این واژه در روایات اسلامی در مورد معرفت‌الله بارها به کار گرفته شده، از جمله در حدیث معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام: «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَنَقْضِ الْهَمَمِ؛ خداوند را به وسیله برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها و شکستن اراده‌ها شناختم»^۱.

و در آغاز خطبه ۱۹۵ نهج البلاغه می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَجَلَالَ كِبْرِيَاءِهِ مَا حَيْرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَرَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ؛ حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال کبریایی‌اش آنقدر آشکار ساخته که دیده عقول را از

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

شگفتی‌های قدرتش در حیرت فرو برده، و اندیشه‌های بلند انسان‌ها را از معرفت کنه صفاتش بازداشته است».

و در حدیث معروف نبوی آمده است که آن حضرت فرمود: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقًّا عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ؛ ما تو را آن‌گونه که حق عبادت توست پرستش نکردیم و چنان‌که حق معرفت می‌باشد، نشناختیم».^۱

اضافه بر اینها، در روایات اسلامی توصیف‌هایی درباره عارفان آمده است که حقیقت معنای آن را روشن‌تر می‌سازد، از جمله در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «لِكُلِّ شَيْءٍ مَّعْدِنٌ وَمَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ؛ هر چیزی معدنی دارد و معدن تقوا و پرهیزکاری دل‌های عارفان است».^۲ و در دعای جوشن کبیر که از امام سجاده علیه السلام نقل شده و او از جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده، می‌خوانیم: «يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ مُرَادِ الْمُرِيدِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ؛ ای کسی که آخرین مراد اراده‌کنندگانی و ای کسی که پایان همت عارفان هستی».^۳

و در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْخَوْفُ جَلْبَابُ الْعَارِفِينَ؛ ترس (از مجازات الهی) لباس عارفان است».^۴

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «الْبُكَاءُ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ لِلْبُعْدِ عَنِ اللَّهِ عِبَادَةُ الْعَارِفِينَ؛ گریه از خوف دور شدن از خداوند، عبادت عارفان است».^۵ و در دعای معروف کمیل می‌خوانیم: «يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ؛ ای کسی که منتهای آرزوی عارفانی!».

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۲. مشکاة الانوار، ص ۲۵۶.

۳. دعای جوشن کبیر، بند ۹۹.

۴. همان، ح ۳۷۱۰.

۵. غرر الحکم، ح ۳۷۲۹.

عرفان در همه این روایات به معنای شناخت ذات و صفات پروردگار عالم است؛ خواه از طریق آثار آفاقی و انفسی و مطالعه نظام آفرینش عالم و آدم باشد یا از طریق مکاشفات عرفانی.

بنابراین عرفان و معرفه‌الله از دو راه میسر است: نخست از طریق سیر در جهان آفرینش و نظامات شگفت‌انگیز حاکم بر آن، که قرآن مجید به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است».^۱

و در آیات فراوان دیگری همین مسیر ذکر شده است و همه مسلمان‌ها به مطالعه آیات الهی در پهنه آفرینش و در عالم هستی، اعم از آفاق و انفس، دعوت شده‌اند.

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛ «و در زمین آیاتی و نشانه‌هایی برای جویندگان یقین است و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)، آیا نمی‌بینید؟!».^۲

حتی ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که مشمول عنایات حق می‌شود تا از صاحبان یقین قاطع و قطعی شود خداوند آیات خود را در آسمان‌ها به او نشان می‌دهد، می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا (به آن استدلال کند، و) اهل یقین گردد».^۳ سپس در ادامه این آیه، آیات مربوط به افول ستارگان و ماه و خورشید را که نشانه ناپایداری

۱. فصلت، آیه ۵۳.

۲. ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

۳. انعام، آیه ۷۵.

آن‌ها و عدم ربوبیت است بیان می‌فرماید که دلیل روشنی است بر این‌که ابراهیم علیه السلام از طریق نشانه‌های خداوند در پهنه آفرینش به مقام یقینی بیش از آنچه داشت نائل گردید.

و راه دیگر، از طریق شهود باطنی است که در آیات و روایات نیز به آن اشاره شده است.

از جمله در ذیل همان آیه شریفه ۵۳ سوره فصلت می‌خوانیم: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؟» آیا برای شناخت پروردگارت همین کافی نیست که او در همه جا حاضر است (و با شهود باطنی، خود را وابسته او می‌بیند)؟» در تفسیر شریف المیزان نیز همین معنا تأیید شده است.^۱

همچنین درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سوره نجم می‌خوانیم: «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى؟» (قلب پاک او) در آنچه دید هرگز دروغ نگفت.^۲

در آیات قبل و بعد از آن قرآنی وجود دارد که نشان می‌دهد این رؤیت همان شهود باطنی بوده است.

کوتاه سخن این‌که از آیات و روایات اسلامی استفاده می‌شود که انسان بعد از پیمودن مراحل کمال در علم و عمل کارش به جایی می‌رسد که پرده‌ها از برابر چشم قلب او کنار می‌رود و حقایقی را با چشم دل می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و تعبیر آیه مذکور: «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» اشاره روشنی به این مطلب دارد، زیرا رؤیت را به قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد، می‌گوید: آنچه او با قلب خود دیده، قلبش به او دروغ نگفته است.

و به دنبال آن می‌فرماید: آیا با او درباره آنچه می‌بیند مجادله می‌کنید و باور

ندارید؟

۱. المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۵.

۲. نجم، آیه ۱۱.

همچنین تعبیر «وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نشان می‌دهد خداوند درک و دید دیگری به ابراهیم علیه السلام داد که ملکوت آسمان و زمین و حاکمیت خدا را بر تمام آن‌ها، با چشم دل دید (تعبیر «نری» از ماده «ارائه» به معنای نشان دادن، شاهد و گواه این مطلب است).

البته درباره مسأله شهود باطنی خداوند، سخنان فراوانی داریم که به خواست خدا بعداً به آن خواهیم رسید.

حدیث معروفی نیز که از امیرمؤمنان علی علیه السلام در پاسخ ذعلب یمانی نقل شده که از آن حضرت پرسید: هل رأیت ربک؛ آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ گواه دیگری بر این مطلب است زیرا امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ چشم‌ها با مشاهده حسی هرگز او (خدا) را نمی‌بینند ولی دل‌ها با حقیقت ایمان او را درمی‌یابد».^۱

* * *

برای توضیح بیشتر باید به این نکته توجه کرد که مشاهده سه گونه است:

اول: مشاهده حسی است که با چشم معمولی صورت می‌پذیرد و می‌توان آن را مجهز به دوربین‌ها و تلسکوپ‌ها کرد و فضاهای بیشتری را با چشم دید.

دوم: مشاهده عقلانی است که انسان از طریق استدلال به آن می‌رسد و حقایقی را به روشنی درمی‌یابد؛ برای مثال: هنگامی که دیوان شعر یک شاعر مبرز را می‌بینیم در حالی که او قرن‌ها قبل از ما زیسته، از ملاحظه اشعار نغز و پرمعنا و مملو از لطافت و زیبایی آن پی می‌بریم که نتیجه طبع شاعری ماهر است و هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن نداریم.

سوم: شهود باطن و درون است که نوعی ادراک باطنی محسوب می‌شود نه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

استدلالی؛ واقعیت را با چشم دل می بیند بی آن که نیاز به استدلال داشته باشد و عرفا می گویند: این درک و دیدی است که تا انسان به آن نرسد فهم آن مشکل است.

در این زمینه حدیث جالبی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است. هنگامی که دو نفر از اصحاب آن حضرت به نام های معاویه بن وهب و عبدالملک بن اعین خدمت امام علیه السلام رسیدند، معاویه بن وهب عرض کرد: «یا ابن رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْخَبْرِ الَّذِي رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَى صُورَةٍ رَأَهُ؛ ای فرزند رسول خدا! درباره این خبری که نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پروردگارش را دید، بفرمایید به چه صورتی خدا را دید؟ و همچنین حدیثی که نقل کرده اند: أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ؛ مؤمنان پروردگارشان را در بهشت می بینند. به چه صورتی می بینند؟

امام علیه السلام تبسمی کرد، سپس فرمود: یا مُعَاوِيَةُ مَا أَفْتِيحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَيَأْكُلُ مِنْ نِعْمِهِ ثُمَّ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؛ چقدر زشت است که انسانی هفتاد یا هشتاد سال از عمرش بگذرد، در مُلْكِ خدا زندگی کند و از نعمت های او بهره مند شود سپس خدا را آنچنان که باید و شاید نشناسد.

سپس فرمود: یا مُعَاوِيَةُ إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَرَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَإِنَّ الرُّؤْيَا عَلَى وَجْهَيْنِ رُؤْيَا الْقَلْبِ وَرُؤْيَا الْبَصَرِ فَمَنْ عَنَى بِرُؤْيَا الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ وَمَنْ عَنَى بِرُؤْيَا الْبَصَرِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَبِآيَاتِهِ؛ ای معاویه! پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز خداوند متعال را با چشم ظاهر ندید. رؤیت و مشاهده دو گونه است: رؤیت با قلب و رؤیت با چشم. کسی که بگوید: آن حضرت با قلب خود دید، راست گفته و کسی که بگوید: با چشم ظاهر دید، به خدا و آیاتش کفر ورزیده است.

سپس فرمود: زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ؛

کسی که خدا را به خلقتش تشبیه کند کافر شده است (و دیدن با چشم ظاهر همواره با تشبیه به خلق همراه است. زیرا جسم و مکان و زمان در آن وجود دارد و خداوند از اینها پاک و منزّه است).^۱

درخشش عرفان در آئینه آیات قرآن

از مجموع آنچه گذشت دانستیم که عرفان نظری به معنای شناخت خداوند، تا آنجا که در استعداد بشر است گاه از طریق دلایل عقلی حاصل می‌شود و گاه از طریق قلب و درون که به وسیله تصفیة باطن و زدودن زنگارها از آئینه قلب و درخشش نور الهی در آن حاصل می‌شود و اگر شناخت فطری را هم به آن بیفزاییم سه گونه عرفان خواهیم داشت.

عرفان فطری

عرفان نظری، عقلی

عرفان قلبی و شهودی

هنگامی که در گلزار آیات قرآنی و روایات اسلامی سیر می‌کنیم هر سه گونه

عرفان را در آن می‌یابیم:

در مورد عرفان فطری علاوه بر آیه ۳۰ سوره روم: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند!» درخشش آن را به هنگام گرفتاری‌های شدید مشاهده می‌کنیم. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)».^۱

و در آیه ۲۲ سوره یونس نیز آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾؛ «او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد؛ زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید، و بادهای موافق آنان را (به‌سوی مقصد) حرکت می‌دهد و خوشحال می‌شوند، ناگهان طوفان

شدیدی می‌وزد؛ و امواج از هرسو به سراغ آنها می‌آید؛ و گمان می‌کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می‌خوانند».

و در آیه ۳۲ سوره لقمان نیز آمده است: «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ «و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (و بالا رود و بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می‌خوانند».

درحقیقت، غبارهایی که بر اثر فراموشکاری و غفلت از خدا و غرق شدن در دنیا بر آن حقیقت فطری نشسته با وزش طوفان‌های خطر کنار می‌رود و فطرت الهی آشکار می‌گردد و همان‌گونه که قرآن در سه آیه مذکور به آن اشاره کرده، انسان‌ها در این لحظات خدا را با خلوص نیت می‌خوانند و ماسوی‌الله از نظرهای آنها محو می‌گردد.

اضافه بر این‌ها وجود پرستش در تمام دوران‌های زندگی بشر - به اعتراف مورخان بزرگ جهان - دلیل روشن دیگری است بر ثبوت این عرفان فطری.

و اما عرفان نظری، یعنی پی بردن به معرفه‌الله، از دو راه میسر است: گاه از طریق استدلالات و براهین عقلی و فلسفی و گاه از طریق شهود باطنی بدون نیاز به استدلالات، و مصطلح عرفای فعلی در عرفان نظری همین قسم شهودی است که از طریق مکاشفه حاصل می‌شود و شرح آن در آینده خواهد آمد.

علامه طباطبایی در یکی از سخنانش می‌گوید: «عارف کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کند، نه به امید ثواب و نه از ترس عقاب، و از این جا روشن می‌شود که نباید عرفان را در برابر مذاهب دیگر، مذهبی شمرد، بلکه عرفان راهی است از راه‌های پرستش (پرستش از راه محبت نه از راه بیم یا امید) و راهی است برای درک حقایق ادیان، در برابر راه ظواهر دینی و راه تفکر عقلی».^۱

ابن سینا در اشارات در تعریف عارف چنین می‌گوید: «و المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مستدیما لشروق نور الحق فی سرّه یخص باسم العارف؛ عارف کسی است که فکرش به‌طور کامل متوجه قدس جبروت الهی شده و پیوسته تابش نور حق را در درون خود می‌یابد. چنین کسی نام عارف دارد».^۲

۱. شیعه در اسلام، ص ۹۶، طبع جدید.

۲. مجموعه آثار علامه مطهری، ج ۷، ص ۱۱۴.

به هر حال عرفان نظری - فلسفی خواه از طریق برهان نظم باشد که به طور گسترده در آیات قرآن منعکس است یا از طریق برهان‌های وجوب و امکان، و غناء و فقر، و علت و معلول که در آیات قرآن اشاراتی به آن دیده می‌شود، از راه‌های روشنی است که می‌تواند انسان را به خدا برساند همان‌گونه که ابراهیم علیه السلام را به خدا رساند «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ...»^۱.

در مورد آنچه آن را «برهان نظم» می‌نامیم گروه‌های مختلفی از آیات در قرآن مجید دیده می‌شود.

گاه به صورت کلی به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «سُئِرْ بِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است».^۲ و گاه وارد توضیح بیشتری می‌شود و می‌فرماید: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛ «و در زمین نشانه‌هایی (دال بر وجود خدا) برای جویندگان یقین پیداست و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی‌بینید؟!».^۳

و گاه این مطلب را به صورت بسیار مشروح‌تر بیان می‌کند و در جای جای عالم هستی نشانه‌های تدبیر و ربوبیت و علم و حکمت خدا را شرح می‌دهد. به عنوان مثال، در آیه ۱۶۴ سوره بقره می‌فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ

۱. انعام، آیه ۷۵.

۲. فصلت، آیه ۵۳.

۳. ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ «در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم در حرکت‌اند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند!».

و در سوره رعد آیه ۴ می‌فرماید: «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَّاتٍ مِنْ أُغْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرِ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ «و در روی زمین، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوت‌اند؛ و (نیز) باغ‌هایی از انگور و زراعت و نخل‌ها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجیب‌تر آنکه) همه آن‌ها از یک آب سیراب می‌شوند! و با این حال، بعضی از آن‌ها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم؛ در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می‌گیرند!».

و در آیه ۷۹ سوره نحل می‌خوانیم: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ «آیا آن‌ها به پرندگانی که بر فراز آسمان‌ها نگاه داشته شده‌اند، نظر نی‌فکندند؟ هیچ‌کس جز خدا آن‌ها را نگاه نمی‌دارد؛ در این امر، نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می‌آورند!».

البته غیر از برهان نظم که دامنه بسیار وسیعی در قرآن مجید دارد اشاراتی به برهان‌های فلسفی دیگر نیز در قرآن آمده است، از جمله برهان فقر و غناء یا علت و معلول، که می‌توان استدلال معروف ابراهیم علیه السلام را نیز که از افول و غروب

ستارگان و خورشید و ماه به وجود خالق عالم هستی استدلال کرد از این قبیل دانست زیرا هنگامی که همه این امور را متغیر می‌بیند یقین پیدا می‌کند که این‌ها در زمره ممکنات اند زیرا تغییر و حرکت و افول و غروب از آثار وجودات امکانیه است و از آن جا که ممکنات و مخلوقات بدون خالق واجب الوجودی نمی‌تواند باشد بعد از مشاهده همه آن‌ها گفت: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِذِي فِطْرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ «من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم!».^۱

* * *

عرفان نظری (راهی از درون): عرفان نظری معروف، امری ماورای عرفان فلسفی استدلالی است که تنها از طریق شهود باطنی حاصل می‌شود و نیازی به برهان و استدلال ندارد بلکه انسان با چشم دل خدا را می‌بیند و به او عشق می‌ورزد و در آستانش سر تعظیم فرود می‌آورد.

هنگامی که در گلزار آیات قرآن به گردش پردازیم آیات متعددی را ناظر به آن می‌یابیم؛ از جمله آیه ۵۳ سوره فصلت: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾؛ «آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!».

این آیه شهود و حضور خدا را در همه جا برای شناخت او کافی می‌شمرد. در آیه ۱۱۵ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿فَأَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَتَّبِعُوا مَن يَتَّبِعُوا فَتَمَّ وَجْهَهُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی‌نیاز و داناست».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ «او با شماست هر جا که باشید».^۲

۱. انعام، آیه ۷۹.

۲. حدید، آیه ۴.

و در آیه ۱۶ سوره قاف می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسٍ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما از ر گردن (یا ر قلبش) به او نزدیک تریم!».

بنابراین تنها ما نیستیم که در محضر او هستیم؛ او فقط با ما نیست بلکه در درون جان ماست ولی افسوس که ظلمت گناه و وسوسه های شیاطین به بسیاری اجازه نمی دهد او را با چشم دل ببینند:

یار نزدیک تر از من به من است این عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

در جای دیگر، خداوند با تعبیر جالب دیگری رابطه خود را با بندگانش چنین توصیف می کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ «و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود».^۱

عجب تعبیری! آیا میان انسان و قلبش (انسان و خودش) محلی وجود دارد که جای آن محبوب حقیقی باشد؟

کوتاه سخن این که هرگاه ما حقیقت این آیه را دریابیم که به هر طرف رو کنیم خدا آنجاست و یا دریابیم که او از ما به ما نزدیک تر است، او را با چشم دل مشاهده خواهیم کرد و لذت درک حضورش را با تمام وجود احساس می کنیم. البته اگر حجاب ها میان ما و او حائل نگردهد.

آری، ذات پاکش گوهری است که از صدف کون و مکان خارج است اما در عین حال به ما از خود ما نزدیک تر است. چون چنین است چرا او را از گمشدگان لب دریا جستجو کنیم؟

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد^۱
هنگام سیر در آیات قرآن مجید به گروه دیگری از آیات برخورد می‌کنیم که
سخن از پیدایش نور الهی در درون جان انسان به هنگام قرار گرفتن در مسیر تقوا
و معرفت می‌گوید.

بخشی از این آیات مربوط به عرفان عملی است که به خواست خدا شرح آن
خواهد آمد ولی بخش دیگر مناسبت نزدیکی به عرفان نظری به معنای خاص
دارد، از جمله این آیات، آیه نور است آن‌جا که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ﴾^۲.

می‌دانیم که نور چیزی نیست که نیاز به چیزی داشته باشد که آن را آشکار
سازد و به تعبیر مشهور: ظاهر فی نفسه و مظهر لغیره؛ ذاتش ظاهر است
و ظاهرکننده غیر خود می‌باشد.

غوغای تسبیح در سراسر جهان

گروه دیگری از آیات از تسبیح عمومی تمام موجودات و گاه تسبیح بخش
خاصی از آن‌ها سخن می‌گوید.

از جمله در آیه ۴۴ سوره اسراء می‌خوانیم: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ
فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾؛
«آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند، همه تسبیح او
می‌گویند؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را
نمی‌فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است».

۱. حافظ شیرازی.

۲. نور، آیه ۳۵.

و در آیه ۴۱ سوره نور می خوانیم: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾؛ «آیا ندیدی تمام آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند برای خدا تسبیح می‌کنند، و همچنین پرندگان هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند؟! هریک از آن‌ها نماز و تسبیح خود را می‌دانند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست!».

هرگاه تسبیح و حمد تمامی موجودات عالم را به معنای تسبیح و حمد به زبان حال بگیریم و بگوییم: اسرار وجودی آن‌ها و نظام‌های خاصی که بر آنان حاکم است دلیل بر علم و قدرت بی‌پایان پدیدآورنده آن‌هاست، در این صورت این آیات راهی به عرفان فلسفی و برهان نظم می‌گشاید و اگر می‌گوید: شما حمد و تسبیح آن‌ها را درک نمی‌کنید اشاره به این است که آنچه شما از اسرار آفرینش می‌دانید در برابر آنچه نمی‌دانید بسیار کم است. هر روز که علم پیشرفت تازه‌ای می‌کند دریچه‌ای به سوی بخش دیگری از اسرار آفرینش گشوده می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که ما در واقع زمزمه تسبیح موجودات جهان را نمی‌شنویم و آنچه می‌شنویم و می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌شنویم و نمی‌دانیم بسیار ناچیز است.

و به گفته بعضی از دانشمندان معروف غرب: آنچه ما از اسرار جهان آفرینش می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌دانیم همچون برگی است از یک کتاب قطور. آیا کسی که تنها یک برگ از کتاب قطوری را فهمیده می‌توان گفت او از آن کتاب آگاه است؟ و هرگاه این آیات را به معنای زبان قال (از نوع خاصی) بدانیم که شاید ظاهر آن بیشتر همین معنا باشد مفهوم آن این است که تمامی موجودات معرفت خاصی به ذات پاک پروردگار دارند بی‌آن‌که نیاز به دلیل و برهانی داشته باشند. آیا ممکن است جمادات و نباتات و حیوانات همه تسبیح‌گوی او باشند و او را به نوعی از شهود درک کنند ولی انسان چنین نباشد؟

بنابراین، نه تنها شهود باطنی امکان دارد، بلکه برای انسان‌ها در سطحی بالاتر از آنچه در سایر موجودات جهان است میسر می‌باشد.

به تعبیر دیگر، همه ذرات و موجودات جهان، اعم از آنچه ما آن را عاقل می‌شمایم یا بی‌جان و غیر عاقل، همه دارای نوعی درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند هرچند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آن‌ها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آن‌ها را بشنویم.

در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ «بعضی از آن سنگ‌ها از ترس خدا از فراز کوه‌ها به پایین می‌افتند».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدى که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافد!».^۲

اگر چنین است چرا انسان‌ها نتوانند این درک و دید را حتی در سطحی برتر و بالاتر داشته باشند؟^۳

بنابراین اگر پرده‌ها کنار رود این نور الهی بدون نیاز به دلیل و برهان در دل آشکار خواهد شد. تشبیهات پر معنایی که در ذیل این آیه آمده است شاهد و گواه دیگری بر این مدعاست. در روایات و دعاهای معصومین علیهم‌السلام نیز اشارات فراوانی دیده می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در دعای معروف صباح می‌فرماید: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَتَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ وَجَلَّ عَنْ مَلَائِمَةِ كَيْفِيَاتِهِ يَا مَنْ قَرُبَ مِنْ حَطَرَاتِ الظُّنُونِ وَبَعَدَ عَنْ لِحْظَاتِ الْعُيُونِ؛ ای آن‌که خود بر ذات خود دلیل هستی و از همجنسی با مخلوقات دوری و از هماهنگی با کیفیات آن‌ها برتری! ای کسی که نزدیکی به آنچه از خاطر می‌گذرد و دوری از آنچه با چشم دیده می‌شود».

در دعای پر معنای عرفه این معنا به صورت آشکارتری مطرح شده است.

۱. بقره، آیه ۷۴.

۲. حشر، آیه ۲۱.

۳. برای شرح بیشتر می‌توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مراجعه فرمایید.

سالار شهیدان علیه السلام در این دعا به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد: «مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيثَ عَيْنٍ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَخَسِرْتَ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا؛ چه زمانی از ما پنهان شدی تا نیاز به دلیلی داشته باشی که ما را به سوی تو دلالت کند و چه زمانی از ما دور شده‌ای که آثارت در جهان هستی ما را به تو برساند؟ کور باد چشمی که تو را مراقب خویش نبیند و زیان‌کار باد سودای بنده‌ای که از محبت و عشق خویش نصیبی برای او قرار نداده‌ای».

شاعر فارسی‌زبان با الهام از این بیان نورانی چنین می‌گوید:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را	کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم تو را ^۱

امام علیه السلام در صدر این بیان تعبیر جالب دیگری دارد که در آن نیاز به برهان‌های فلسفی استدلالی را نفی می‌کند، می‌فرماید: «كَيْفَ يَسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْ كَوْنُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؛ چگونه برای وجود تو به چیزهایی استدلال شود که سر تا پا نیازمند و وابسته‌تواند؟ آیا برای غیر تو ظهور و بروز است که برای تو نیست تا بتواند تو را ظاهر و آشکار کند؟».

شک نیست که افراد عادی و حتی بسیاری از فلاسفه برای شناخت ذات پاک او ناچارند به آثار عظمتش در بهنه جهان هستی رجوع کنند و قرآن نیز در آیات زیادی بر این امر صحه نهاده است.

۱. فروغی بسطامی.

ولی امام علیه السلام عرضه می‌دارد: خداوندا! مرا در مرحله‌ای بالاتر و فراتر از این قرار بده که حتی نیازی به این نداشته باشم. آن‌جا که عرضه می‌دارد: «إِلَهِي أَمَوْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَهِدَايَةِ الْإِسْتِخْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونًا سَرًّا عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَمَرْفُوعًا الْهَمَّةِ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا؛ ای خدای من! دستور داده‌ای به آثار در عالم هستی نظر بیفکنیم ولی من از تو می‌خواهم که مرا با انوار درونی و هدایت بصیرت باطنی بیارایی تا از آن به سوی تو بازگردم - همان‌گونه که از آن به سوی تو آمده بودم - در حالی که درون جانم نیاز به نظر کردن به این آثار نداشته باشد و همتم برتر از اعتماد به آن‌ها باشد».

در مناجات العارفين، از مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجاده علیه السلام تعبیرات عجیبی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله به پیشگاه خداوند متعال، آن محبوب مطلق عرضه می‌دارد: «فَجَعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ وَأَخَذَتْ لَوْعَةَ مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَا وُؤُونَ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ وَمِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَأْسِ الْمُلَاطَفَةِ يَكْرَعُونَ وَشَرَائِعِ الْمُصَافَاةِ يَرِدُونَ؛ بارالها! ما را از کسانی قرار ده که درختان شوق به تو در بوستان‌های سینه‌های آن‌ها ریشه خود را محکم کرده و سوز محبت سراسر قلب‌های آن‌ها را فرا گرفته از این رو آن‌ها در آشیانه‌های اندیشه‌ها (ی ناب الهی) مأوا می‌گیرند و از باغ‌های قرب و مکاشفه بهره می‌گیرند و از حوض‌های محبت با جام ملاطفت (آب حیات) می‌نوشند و در کنار نهرهای زلال وارد شده‌اند».

سپس در ادامه این گفتار نورانی می‌افزاید: «قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَأَنْجَلَتْ ظُلْمَةَ الرَّيْبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ مِنْ ضَمَائِرِهِمْ وَأَنْتَقَتْ مُخَالَجَةَ الشَّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَسَرَائِرِهِمْ وَأَنْشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ؛ این در حالی است که پرده‌ها از پیش چشمان قلبشان کنار رفته و تاریکی شبهات و تردیدها از صفحه عقاید

و نهادشان زائل گشته و خَلْجَان شک از قلوب و باطنشان به کلی بیرون رفته و دریچه‌های سینه‌هایشان با استواری معرفت باز شده است».

و در مناجات پرمحتوای مریدین (خداجویان) چنین عرضه می‌دارد: «فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسْوَاكَ سَهْرِي وَ سُهَادِي وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ وَصْلُكَ مَنِي نَفْسِي وَ أَيْلِكَ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ أَلْهِي وَ أَلِي هَوَاكَ صَبَابَتِي وَ رِضَاكَ بُغْيَتِي وَ رَوْيَتِكَ حَاجَتِي وَ جَوَارُكَ طَلِبَتِي وَ قُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي؛ (خداوند!!) مراد و مقصود من تنها تویی، نه دیگری و شب‌زنده‌داری و بی‌خوابی‌ام به خاطر توست، نه غیر تو و لقای تو نور چشمان من است و وصل تو آرزوی جان من و به‌سوی توست اشتیاقم و در وادی محبت تو سرگشته‌ام و در هوای توست دلدادگی‌ام و خشنودی توست مقصودم و دیدار تو حاجتم و جوار تو مطلوبم و مقام قربت آخرین خواسته‌ام و در مناجات با توست آرامش و راحتی‌ام».

در مناجات پرمحتوای شعبانیه همین معنا به صورت زیبای دیگری به عنوان درخواستی از ذات پاک خداوند مطرح شده است. عرضه می‌دارد: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أْبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أْبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ؛ خداوند!! نهایت جدایی از غیر خودت و پیوند به ذات پاکت را به من ارزانی دار و چشمان قلوب ما را به روشنایی تماشای جمالت نورانی کن تا چشمان دل، حجاب‌های نور را بشکافد و با معدن عظمت ذات پاکت پیوند پیدا کند و ارواح ما وابستگی کامل به عزت قدس تو بیابند».

عرفان عملی آن است که انسان در مسیر معرفت آن محبوب حقیقی از طریق خودسازی و زدودن زنگار گناه از دل و صیقل دادن آن و مناجات با او و انجام واجبات و ترک محرمات به جایی رسد که انوار معرفت الله بر قلب او بتابد و چهره یار را در آینه دل دیدار کند.

در آیات قرآنی اشارات فراوانی به این مطلب دیده می شود. در آیه ۱۲۲ سوره انعام آمده است: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؛ «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟!».

خداوند در این آیه کفر و بی‌ایمانی را دلمردگی شمرده و آمادگی برای معرفت الله را حیات معنوی، که به دنبال آن نور معرفت بر دل می تابد.

از جمله «فَأَخْيَيْنَاهُمَا» او را زنده کردیم استفاده می شود که ایمان و معرفت الله گرچه باید با کوشش خود انسان صورت گیرد اما تا کشتی از ناحیه خدا نباشد این کوشش‌ها به جایی نمی رسد.

در مورد «نور» که در آیه فوق آمده گرچه مفسران احتمالات متعددی داده‌اند

ولی ظاهر این است که هرگونه ایمان به خدا و بینش و درک تازه‌ای در مسیر معرفت الهی و شناخت حق از باطل را شامل می‌شود.

در آیه ۲۸ سوره حدید نیز می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند غفور و رحیم است».

آری، این نور که مسیر انسان را روشن می‌سازد همان نوری است که خداوند در پرتو تقوا و ایمان، به انسان می‌دهد و مسیر سالکان الی الله را روشن می‌سازد. در آیه ۲۵۷ سوره بقره نیز اشاره‌ای به این معنا دیده می‌شود آن‌جا که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آن‌ها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد».

آری، در سایه ایمان به خدا و تقوا، ولایت الهی شامل حال انسان می‌شود و او را از ظلمات شرک و گناه، به نور ایمان و معرفت خداوند رهنمون می‌گردد و در صراط مستقیم که هیچ‌گونه انحرافی در آن نیست به سوی آن معبود مطلق پیش می‌برد.

در آیه ۲۲ سوره زمر همین معنا با تعبیر دیگری آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾؛ «آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته است (همچون کوردلان گمراه است)؟!».

آری، هنگامی که توفیق الهی شامل سالکان این راه شود شرح صدر

وگشادگی سینه از سوی خدا به آن‌ها داده می‌شود و بر مرکبی از نور سوار شده، به سوی او پیش می‌روند. نه همچون «قاسیه قلوبهم» که در ظلمات کفر و گناه گرفتارند و راهی به معرفت او ندارند. آن‌ها در ضلال مبین‌اند در حالی که مؤمنان در صراط مستقیم پیش می‌روند.

جالب این‌که در جمله ﴿فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ نور به منزلهٔ مرکبی ذکر شده که مؤمنان بر آن سوار می‌شوند و می‌دانیم سرعت سیر نور بالاترین سرعت‌هاست و آن‌ها چنان پیش می‌روند که به مرحلهٔ ﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ می‌رسند. نور الهی که در این آیه و آیات گذشته به آن اشاره شد معنای وسیع و گسترده‌ای دارد که هرگونه توبه و مغفرت و معرفت الهی را شامل می‌شود.

البته بيمودن این راه بدون هدایت یک انسان کامل، میسر نمی‌گردد این انسان کامل کسی جز پیغمبر اسلام یا امامان معصوم علیهم‌السلام نخواهد بود که در آیهٔ اول سورهٔ ابراهیم اشاره‌ای به آن شده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿الرَّكِيَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾؛ (الر، این) کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکی‌ها (ی شرک و ظلم و جهل)، به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی)، به فرمان پروردگارشان درآوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید».

* * *

همین معنا به صورت دیگری در آیهٔ ۱۵ و ۱۶ سورهٔ مائده آمده است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد * خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت هدایت می‌کند؛ و به فرمان خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد؛ و آن‌ها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید».

رهروان راه حق در پرتو نور قرآن و هدایت‌های بی‌نظیر آن همچنان به پیش می‌روند تا تمام پرده‌های ظلمت از قلب آن‌ها کنار رفته، نور الهی سراسر قلب آن‌ها را فراگیرد و به مقام شهود برسند.

در آیه ۲۹ سوره انفال به جای «نور» تعبیر به «فرقان؛ چیزی که حق را از باطل جدا می‌کند» شده است. می‌فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ «اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ (روشن‌بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت؛) و گناهانتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌آمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!». این فرقان که در سایه تقوا به وجود می‌آید و راهنمای انسان در مسیر حق می‌شود او را از وادی شرک به توحید کامل و درک جلال و جمال خدا و صفات او می‌رساند.

آری، روح انسان به دلیل داشتن استعدادهای خداداد به قدر کافی برای درک حقایق آماده است اما پرده‌هایی از حرص و طمع و شهوت و عشق‌های افراطی به دنیا و زخارف دنیوی در برابر او نمایان می‌شود مانند دود سیاه یا غبار غلیظی که اطراف آینه را می‌گیرد. اما اگر با آب تقوا این غبار زدوده شود و با نسیم سعادت بخش الطاف الهی آن دود سیاه کنار برود دیدن چهره حق میسر می‌گردد و به گفته شاعر:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

تابش عرفان عملی در روایات اسلامی

در روایات اسلامی و خطب نهج البلاغه و دعا‌های معصومین علیهم‌السلام نیز اشارات لطیف و گویایی به این مرحله از سیر و سلوک شده است.

در خطبه ۲۲۲ می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ سُبحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاَءٍ لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَتَتَقَادُّ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ، وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلاؤُهُ- فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَفِي أَرْمَانِ الْفَتْرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَفْظَةِ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ؛ خدایوند منزّه و برتر، یاد خود را مایه جلالی قلبها قرار داده که بر اثر آن، گوش، پس از سنگینی (بر اثر غفلت) شنوا شود و چشم پس از کم‌سویی بینا گردد و از لجاجت و عناد به انقیاد و اطاعت بازگردد و رام شود. خدایوندی که نعمت‌هایش بزرگ و عظیم است همواره در هر عصر و زمان و در فاصله میان بعثت پیامبران بندگان داشت که حقایق را به فکر الهام می‌کرد و با عقل و اندیشه آن‌ها سخن می‌گفت تا آن‌ها در پرتو آن با نور بیداری، چشم‌ها و گوش‌ها و قلب‌ها را روشن سازند».

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: این گروه، راهنمای سایر رهروان این مسیرند تا به بیراهه کشانده نشوند.

و در خطبه ۲۲۰ همین معنا در لباس زیبای دیگری جلوه‌گر شده است، می‌فرماید: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَلَطَفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَا فَعْتَهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ، وَدَارِ الْإِقَامَةِ، وَتَبَيَّنَتْ رِجْلَاهُ بِطَمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ، وَأَرْضَى رَبَّهُ؛ او (سالک الی الله) عقلش را زنده کرده و شهواتش را میرانده است، تا آن‌جا که جسمش لاغر شده، و خشونت اخلاقش به لطافت مبدل گشته است و برقی پرنور برای او می‌درخشد، راه را برای او روشن می‌سازد و او را به مسیر حق (سلوک الی الله) می‌برد، او (در این مسیر) پیوسته از دری به دری دیگر منتقل می‌شود تا به دروازه سلامت سرای جاودانی راه یابد، گام‌های او همراه با آرامش بدنش در جایگاه امن و راحت ثابت می‌گردد، این‌ها همه به این دلیل است که عقلش را به کار گرفته و پروردگار خویش را راضی ساخته است».

در حدیث معتبری که در کتاب شریف کافی آمده است می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول خداوند چنین فرمود: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ؛ هیچ بنده‌ای به سوی من تقرب نمی‌جوید به وسیله چیزی که محبوب‌تر از انجام فرائض او باشد و او به وسیله نوافل همچنان بر بساط قرب من پای می‌نهد به گونه‌ای که او را دوست می‌دارم و هنگامی که او را دوست داشتم به منزله گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و همچون چشمش که با آن می‌بیند و همانند زبانش که با آن سخن می‌گوید و بسان دستش که با آن کارها را انجام می‌دهد، (در این حال) اگر مرا بخواند اجابتش می‌کنم و اگر چیزی تقاضا کند به او می‌بخشم».^۱

اشاره به این که چشم و گوش و دست او در سایه اطاعت پروردگار و انجام فرائض و نوافل، رنگ الهی به خود می‌گیرد که به وسیله آن حقایق را به خوبی درک می‌کند، آنچه می‌شنود رنگ الهی دارد و آنچه می‌بیند نور حق بر آن جلوه‌گر است و هر کاری انجام می‌دهد در مسیر خواسته اوست.

در حدیث پرمعنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابن مسعود آمده است: «يَا ابْنَ مَسْعُودٍ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْشَرَحَ وَانْفَسَحَ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لِدَلِكِ مِنْ عِلْمَةٍ قَالَ نَعَمْ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ؛ ای ابن مسعود! آن کس را که خداوند به او شرح صدر برای اسلام عطا کند نوری از سوی پروردگارش نصیب شده، زیرا هنگامی که نور در قلب واقع شود گشاده و باز می‌شود. کسی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا

این نشانه‌ای دارد؟ فرمود: آری، نشانه‌اش آن است که از دنیای فریبنده دور می‌شود.^۱

در دعای معروف ابو حمزه ثمالی نیز اشاره‌ی روشنی به این حقیقت شده است؛ عرضه می‌دارد: «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛ آن‌کس که به‌سوی تو کوچ می‌کند راهش به درگاهت نزدیک است و به‌یقین تو از خلق خود محجوب نیستی مگر این‌که اعمالشان میان تو و آن‌ها حاجب شود».

شبهه همین معنا در روایت نورانی دیگر از امام کاظم علیه السلام نقل شده است؛ می‌فرماید: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ در میان او و خلقش هیچ حجابی نیست جز این‌که خلق خودشان حجاب‌اند. او در عین این‌که از دید ظاهر ما دور است حجابی ندارد و در عین این‌که مستور است ستری ندارد. هیچ معبودی جز او نیست».^۲

و در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده، همین معنا در لباس دیگری عرضه شده است؛ امام صادق علیه السلام در این حدیث می‌فرماید: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا؛ اتصال روح مؤمن به ساحت قدس پروردگار از اتصال شعاع آفتاب به آن بیشتر است».^۳

کیمیای اخلاص

با توجه به آیات اخلاص در قرآن مجید روشن می‌شود که یکی از طرق رسیدن به شهود باطنی گذشتن از مسیر اخلاص است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۲۷، ح ۲۷.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۴.

اخلاص به معنای خالص کردن روح و جان از آلودگی‌ها و انواع ناخالصی‌ها و از همه مهم‌تر ناخالصی‌های شرک‌آلود است.

البته ممکن است ناخالصی‌ها بسیار باریک و دقیق باشد که انسان نتواند آن‌ها را برطرف کند. هرگاه به‌قدر توان، تلاش خود را به کار گیرد لطف الهی شامل حال او می‌شود و آن ناخالصی‌ها نیز از وجودش برچیده خواهد شد و به مقام «عباد مخلصین؛ بندگانی که خالص کرده شده‌اند» خواهد رسید و این درواقع پاداشی است به «مخلصین؛ بندگانی که راه اخلاص را می‌پویند».

و این مقامی است که آثار زیادی دارد، از جمله بیمه شدن در برابر گناه به سبب رسیدن به مقام شهود باطنی؛ آن‌گونه که در آیه ۲۴ سوره یوسف آمده است: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِیْنَ»؛ «آن زن قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود!».

آری، هنگامی که انسان در مسیر اخلاص گام بردارد خداوند در باقی‌مانده‌راه به او کمک می‌کند و او را از باقی‌مانده آثار شرک، و آلودگی‌ها به مفاسد اخلاقی، نجات می‌دهد.

حضرت یوسف علیه السلام که به مقام مخلصین رسیده بود به هنگام پیشنهاد گناه به او از سوی زلیخا و فراهم شدن تمام اسباب شیطانی گناه، در یک لحظه با شهود باطنی برهان رب را مشاهده نمود که سدی در میان او و گناه ایجاد کرد.

از سوی دیگر، یکی از افتخارات مخلصین این است که شیطان به آن‌ها راه نمی‌یابد همان‌گونه که خودش اعتراف کرده است، آن‌جا که در سوره حجر آیه ۳۹ و ۴۰ می‌گوید: «قَالَ رَبِّ بِمَا اَعُوْبَتْنِیْ لِاَزِیْنَنَّ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَلَا اَعُوْبِيْهُمْ اَجْمَعِیْنَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِیْنَ»؛ «گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمت‌های

مادّی را) در زمین در نظر آن‌ها زینت می‌دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو را از میان آنها!».

هرگاه این سخن را با حدیث معروف نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه کنیم که می‌گوید: «لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحْمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ اگر شیاطین اطراف قلوب فرزندان آدم را احاطه نمی‌کردند می‌توانستند ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین را ببینند».^۱

سپس آیه معروف ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در سوره انعام را بر آن بیفزاییم که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ «و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا به آن استدلال کند،) و اهل یقین گردد».^۲

نتیجه می‌گیریم که انسان‌های مخلص به مقام یقین می‌رسند؛ یقینی که از مشاهده ملکوت آسمان‌ها و زمین یعنی ربوبیت و حاکمیت خداوند بر آن‌ها حاصل می‌شود.

در روایات اسلامی نیز تعبیراتی درباره اخلاص دیده می‌شود که نشان می‌دهد آخرین مرحله تکامل انسان و بالاترین درجه ایمان است که طبعاً در سایه آن انسان به قدری به خدا نزدیک می‌شود که می‌تواند او را با چشم دل ببیند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قول پروردگار می‌خوانیم: «الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُ مِنْ عِبَادِي؛ اخلاص و خلوص نیت سری از اسرار من است که آن را در قلب کسی قرار می‌دهم که او را دوست دارم».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۳۲.

۲. انعام، آیه ۷۵.

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الْإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نِهَایَةِ؛ اخلاص برترین مقامی است که انسان به آن می‌رسد».^۱

در تعبیر پرمعنای دیگری می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيْمَانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت، اخلاص آخرین مرحله یقین شمرده شده است، می‌فرماید: «غَايَةُ الْيَقِيْنِ الْإِخْلَاصُ».^۳

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده‌ای از بندگان خدا چهل روز عبادت خالصانه نمی‌کند مگر این‌که چشمه‌های دانش و حکمت از قلب او بر زبانش سرازیر می‌شود».^۴

کوتاه‌سخن این‌که اخلاص نیت و زدودن زنگار توجه به غیر خدا و قرار گرفتن خانه عقل در اختیار عشق به پروردگار سبب می‌شود که نور ایمان واقعی بر قلب بتابد. همان‌گونه که در حدیثی امام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَبِيرُ الْبَصَائِرُ؛ هنگام تحقق یافتن اخلاص، چشم‌های بصیرت نورانی می‌شود (و جمال بی‌مثال خدا را مشاهده می‌کند)».^۵ به یقین انسان، با اخلاص به هرچه می‌خواهد می‌رسد و به آنچه آرزو دارد نائل می‌گردد همان‌گونه که در حدیث کوتاه و پرمعنای دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام

۱. غرر الحکم، ح ۳۸۹۴.

۲. همان، ح ۱۳۴۱.

۳. همان، ح ۳۹۰۷.

۴. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲.

۵. غرر الحکم، ح ۳۹۱۴.

آمده است: «أَخْلَصُ تَتَل؛ قلب و نیت خود را خالص کن، به آنچه می خواهی می رسی».^۱

بنابراین، مسیر قرب الی الله به یقین از اخلاص می گذرد و بدون اخلاص هیچ کس به هیچ مقام والائی نائل نمی گردد و حقیقت اخلاص آن است که در قلب انسان غیر از عشق خدا نباشد.

دریچه های عرفان عملی

برای رسیدن به اوج معرفت الله، در قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام و سپس در کلمات عرفای اسلامی طرقی ذکر شده که با پیمودن آن، سیر و سلوک الی الله میسر می شود.

عرفای اسلامی به ویژه عرفای اخیر روش های مختلفی برای پیمودن این مسیر پیشنهاد کرده اند. البته آنچه برگرفته از کتاب و سنت است و یا تجربیاتی که موافق آن ها می باشد قابل قبول است و اما روش هایی که جنبه التقاطی دارد و از مکاتب دیگر گرفته شده یا کسانی که مقید به کتاب و سنت نیستند آن را پیشنهاد کرده اند قابل قبول نخواهد بود که به خواست خدا در بحث های آینده به همه این ها اشاره خواهد شد.

علمای اخلاق اسلامی که فن آنها بررسی فضایل و رذایل اخلاقی در کتاب و سنت است بی آنکه روش معین و مراحل مختلفی را برای سیروسلوک تعیین کنند به بررسی فضایل اخلاقی و طرق تحصیل آن و رذایل و راههای مبارزه با آن پرداخته‌اند که اگر مجموعه آن در وجود انسانی حاصل شود انسان کاملی خواهد بود که عملاً مسیر سیروسلوک الی الله را کامل کرده است و به مقاماتی که عرفا از آن سخن می‌گویند خواهد رسید.

این ساده‌ترین و روشن‌ترین راه است که ما متون قرآنی و احادیث نبوی و علوی را در باب فضایل و رذایل مد نظر قرار دهیم و با تخلق به اخلاق حسنه و اجتناب از اخلاق رذیله در صف انسان‌های شایسته و مقربان درگاه خدا - با یاری و توفیقات الهی - قرار گیریم.

آن‌ها در درجه اول مبارزه با هوای نفس را که در حدیث معروف نبوی، جهاد اکبر نامیده شده، شرط پیمودن این راه معرفی می‌کنند. آن‌جا که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گروهی از مجاهدان اسلام را که از جهاد بازگشته بودند مخاطب قرارداد و فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقَالَ جِهَادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر کسانی که جهاد کوچک را انجام دادند

و جهاد بزر تر بر دوش آن‌ها باقی مانده است. کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد و مبارزه با هوای نفس است.^۱

بدیهی است که پیکار با دشمنان به‌ویژه در آن عصر و زمان مشکلات عظیمی داشته که در بسیاری از موارد به شهادت مجاهدان راه خدا منتهی می‌شده و یا جراحت‌های آن‌ها سال‌ها یا تا آخر عمر باقی می‌مانده است. با این حال، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را جهاد اصغر نامید و جهاد با هوی و هوس‌های سرکش نفسانی را جهاد اکبر.

دلیل آن هم روشن است؛ تا انسان در میدان این جهاد شرکت نکند، یا جهاد با دشمن برای او میسر نمی‌شود و یا اگر میسر شود گاهی آلوده به افکار نادرستی همچون به‌دست آوردن غنیمت یا انتقام از دشمن و یا رسیدن به مقامات ظاهری می‌شود. به همین دلیل در ذیل حدیث مذکور آمده است: «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ؛ برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در درون انسان قرار دارد».^۲

و بعد از نجات از چنگال هوی و هوس‌های سرکش که ابزار شیطان رجیم است سعی می‌کند خود را به صفات فضیلت آراسته کند تا در سایه آن به لقاء الله و شهود باطنی یعنی دیدن خدا با چشم دل نائل گردد.

در قرآن مجید در یک تعبیر روشن و شفاف آمده است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند!».^۳

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۴، ذیل حدیث ۹.

۳. کشف، آیه ۱۱۱.

لقاء پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت است هرچند در این دنیا برای مؤمنان راستین امکان پذیر است، اما از آن جا که این مسأله در قیامت به سبب مشاهده آثار صریح تر و روشن تر آن ذات پاک جنبه همگانی پیدا می کند این تعبیر در لسان قرآن و روایات غالباً در مورد روز قیامت به کار رفته است. البته اراده هر دو معنا نیز ممکن است، به این صورت که عمل صالح و ایمان خالص و ترک هرگونه شرک در این دنیا نیز سبب شهود باطنی صالحان پاک باز می شود آن گونه که در قیامت نصیب همه می گردد؛ اگر تمام موارد استعمال واژه «لقاءالله» در قرآن و روایات و به ویژه تعبیراتی که در ادعیه آمده است در نظر گرفته شود این تفسیر دور به نظر نخواهد رسید.

در متون اسلامی گاه به خطبه یا نامه ای از معصومین علیهم السلام یا دعایی از دعاهای پرمعنا برخورد می کنیم که هرکدام می تواند نسخه ای برای سالکان راه باشد؛ از جمله آن ها خطبه همام است که یک صد و ده صفت از صفات بارز پرهیزکاران راستین در آن آمده و یک دوره کامل سیروسلوک است و همان بود که همام (مخاطب اصلی این خطاب) پس از شنیدن آن صیحه ای زد و مدهوش شد و روحش به عالم بالا پرواز کرد (که شرح آن بعداً خواهد آمد).

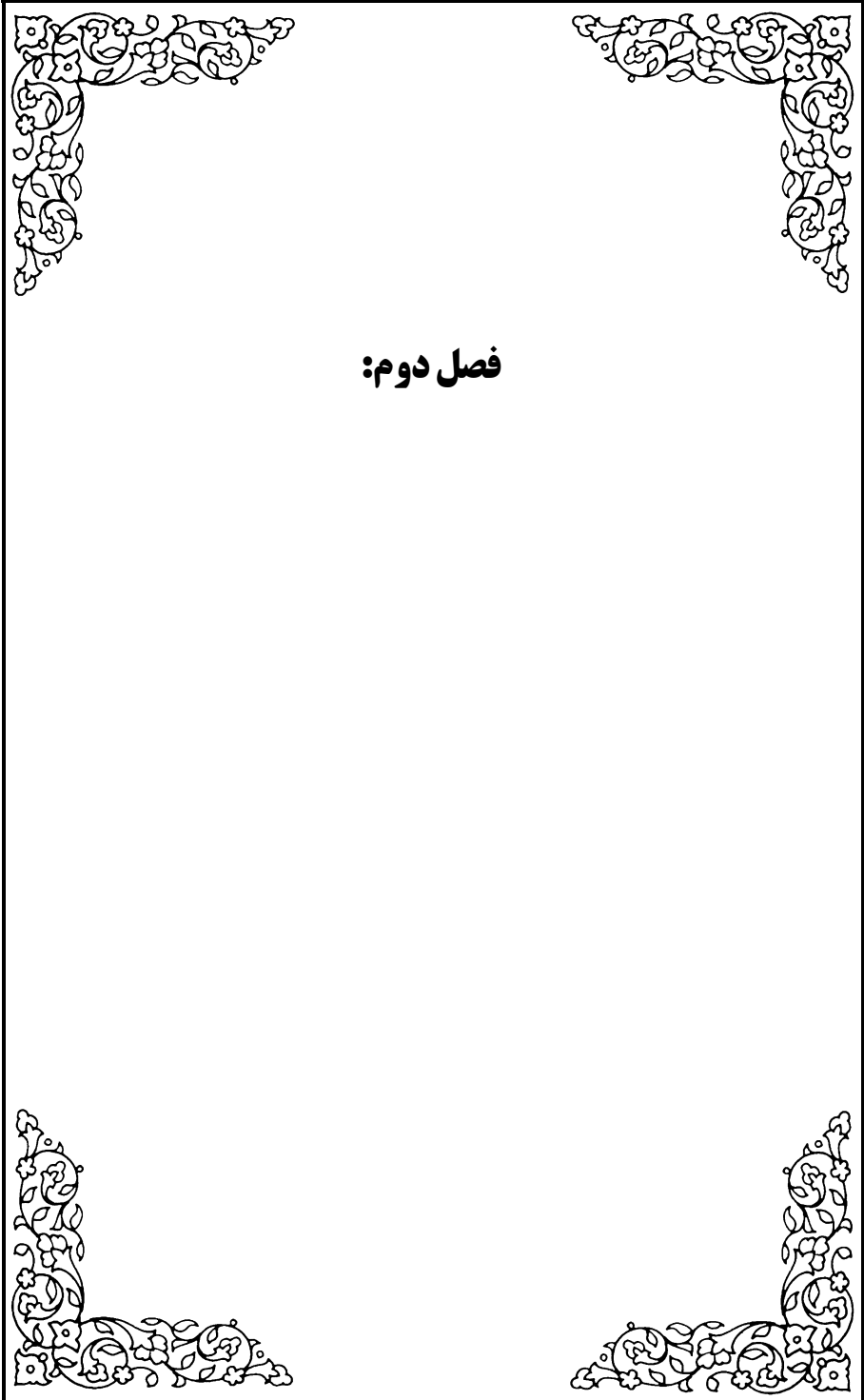
کوتاه سخن این که اگر رهروان این راه، اراده و تصمیم و اخلاص کافی برای پیمودن این مسیر داشته باشند و با توکل بر خداوند به سراغ متون قرآنی و روایی معصومین علیهم السلام بروند و اهل عمل به آن دستورات حیات بخش باشند به یقین به هدف نهایی می رسند و به وصال آن محبوب بی همتا نائل می شوند و اینکه پیمودن این راه حتماً در گرو نسخه معینی از پیر و مرشد و راهنمای خاصی باشد به یقین اشتباه است و چه بسا مقدمه انحراف از مسیر صحیح و صراط مستقیم محسوب شود.

البته فهم محتوای آیات و روایات نیازمند علم کافی و یا استفاده از راهنمایی

علمای با تقوای دین است بی آنکه انگشت روی شخص خاصی بگذاریم یا بگذارند.

در واقع همه چیز در شریعت جمع است و چیز ناگفته‌ای در آیات قرآن و گفتار معصومین علیهم‌السلام وجود ندارد و اینکه گروهی شریعت را از آن عوام می‌دانند و بعد از آن قائل به طریقتی هستند که آداب آن را پیر و مرشد بیان می‌کند و بدون آن وصول به حقیقت را غیر ممکن می‌شمرند، بر خلاف اصول شناخته شده اسلامی است؛ شاهد گویای این سخن عملکرد امامان معصوم علیهم‌السلام و اصحاب و یاران آنهاست.

در این زمینه بعداً مشروح تر سخن خواهیم گفت.



فصل دوم:

بعضی از اساتید عرفان، مسیر پویندگان این راه را آسان کرده و نسخه کاملی از نماز را برای آن‌ها ترتیب داده‌اند که می‌توان آن را چنین تقریر کرد.

می‌دانیم که در قرآن مجید دو اثر مهم برای نماز ذکر شده است: نخست پاک‌سازی انسان از انواع گناهان است: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ که اولین گام در سیر و سلوک الی الله می‌باشد.

هرگاه نماز به درستی و با تمام آداب، به‌ویژه با حضور قلب اقامه شود روح و جان آدمی را از تمام آثار گناه شستشو می‌دهد پاک می‌سازد همان‌گونه که در احادیث اسلامی آمده است: نماز همچون چشمه آبی بر در خانه شامست که در شبانه‌روز پنج بار روح خود را در آن شستشو می‌دهید و در نتیجه چیزی از گردوغبار گناه بر روحتان باقی نمی‌ماند.

اثر دوم نماز «ذکر الله» و دوام یاد اوست: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۲ که با توجه به اطلاق کلمه «ذکر» دوام آن را می‌توان استفاده کرد و این گام مهم دیگری است.

۱. عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. طه، آیه ۱۴.

اضافه بر این، در احادیث معروف آمده است: «الصلاة قربان کلی تقی»^۱ و در کلمات بزرگان، «معراج المؤمن»^۲ گفته شده که با دقت در مفهوم «قربان» که همان تقرب الی الله است روشن می شود که می توان از این نردبان روحانی برای صعود به مراحل عالی قرب استفاده کرد که این همان هدف نهایی سیروسلوک انسان هاست.

درواقع نماز مجموعه ای از عرفان نظری و عملی است؛ هنگامی که انسان به نماز می ایستد و با ذکر «الله اکبر» آغاز می کند، ماسوی الله را به فراموشی می سپارد و تنها دل به آن محبوب بی همتا می بندد و او را از هرچه هست برتر و فراتر می داند و با بلند کردن دست ها تمامی ماسوی الله را پشت سر می افکند و جز به فکر معبود اصلی نیست.

آنگاه با استمداد از نام او «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می گوید و از رحمت عام و خاص خدا مدد می جوید. سپس با گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» روح خود را به سیر آفاق و انفس می فرستد و از طریق این سفر به سوی آن محبوب بی همتا پیش می رود. ناگاه متوجه ناخالصی های خود و گناهان و ترک اولی هایش می شود و به یاد عرصه محشر و حساب و کتاب می افتد و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می گوید و در دل از خدا تقاضای عفو و سلامت در آن روز را می کند.

پس از طی این منازل، خود را در برابر آن محبوب بی عدیل حاضر می بیند و او را مخاطب ساخته «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» می گوید و از او برای این کار یاری می جوید و «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را بر زبان جاری می سازد.

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲. جمله «الصلاة معراج المؤمن» به اعتراف بسیاری از محققان در منابع حدیث یافت نشده است و شاید نخستین کسی که آن را به صورت یک روایت آورده است فخر رازی است که در تفسیر سوره فاتحه بعد از بیان اهمیت این سوره می گوید: فلهدذا السبب قال ﷺ: الصلاة معراج المؤمن. (تفسیر رازی، ج ۱، ص ۲۶۶).

سپس برای این که ذره‌ای از این مسیر منحرف نشود ثبات بر طریق هدایت را از او می‌خواهد و ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ می‌گوید. آنگاه خود را در کنار انبیا و اولیا می‌بیند و همراهی آنها را با گفتن ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ از خدا می‌طلبد و برای این که راه خود را از گمراهان و کسانی که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند جدا سازد با گفتن ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ سوره حمد را پایان می‌دهد.

این راه را همچنان در رکوع و سپس در سجود که آخرین مرحله فناء فی الله است به‌ویژه در سجده دوم که فناء محسوب می‌شود ادامه می‌دهد. آنگاه در قنوت نماز تمام خواسته‌هایش را از آن معبود حقیقی می‌خواهد که مهم‌ترین خواسته‌اش خود آن محبوب بی‌مثال است و در تشهد، ایمان قاطع خود را به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر ﷺ آشکار می‌سازد و با سلام و درود بر خاتم انبیا و خاندان گرامی‌اش و همه صالحان و بندگان مخلص خدا و همراهانش در این مسیر نماز را پایان می‌دهد و از این سفر پر نور روحانی باز می‌گردد در حالی که آثار نورانی‌اش در جان او باقی است.

و هرگاه بر این مجموعه بیفزاییم آنچه را که در مقدمات و شرایط نماز بر آن تأکید شده است که نمازگزار باید جسم و جان خود را از آلودگی‌ها و خانه و کاشانه خویش را از حقوق مردم پاک سازد و در فضای کاملاً روحانی این عبادت نورانی را انجام دهد، تأثیر نماز در پیشرفت معنوی انسان آشکارتر می‌شود.

اضافه بر این، نمازگزار می‌داند که هرگونه ریا و سمعه و عجب به این عبادت آسیب می‌رساند و جز خلوص نیت و تسلیم و تذلل در آن مفید نیست. فراتر از همه اینها، نمازگزار می‌داند که اعمال ناپسندی که قبل یا بعد از نماز انجام می‌شود در قبولی آن تأثیرگذار است و باید از همه آنها بپرهیزد.

این‌گونه یک نماز کامل و خالی از هرگونه آسیب و موانع قبول، یک سیروسلوک کامل است.

و با ادامه این راه چیزی نمی‌گذرد که نورانیتی بر روح و قلب این سالک بلکه بر تمام زندگی او نمایان می‌شود، خود را در آستان قدس آن محبوب بی‌همتا می‌بیند به گونه‌ای که با فرارسیدن زمان نماز زمزمه «قره عینی الصلاة» سرمی‌دهد و غرق شادی حضور در پیشگاه آن معبود غفور می‌گردد و چه لذتی از لذت این حضور، برتر و بالاتر؟

نسخه‌های کامل و جامعی برای رهروان این راه و سالکان طریق الی الله در سوره‌های مختلف قرآن آمده است که عمل به هر یک از آنها می‌تواند انسان را به مقصود برساند.

۱. نسخه‌ی سوره‌ی فرقان

از جمله در اواخر سوره‌ی فرقان نسخه‌ای آمده است که طی دوازده مرحله انسان را به مقام عبادالرحمان، یعنی بندگان خاص خداوند می‌رساند. نخستین مرحله، مسأله‌ی تواضع و فرو نهادن ردای کبر و غرور، و تسلیم بودن در برابر خدا و فروتنی در برابر خلق است «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»^۱.

دومین مرحله، حلم و بردباری در برابر جاهلان و عدم درگیری با آنان است

«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۲.

۱. فرقان، آیه ۶۳.

۲. فرقان، آیه ۶۳.

سلامی که نشانه بی‌اعتنایی و توأم با بزرگواری است نه ناشی از ضعف و ناتوانی. سلامی که بیانگر عدم تمایل به مقابله به‌مثل درمقابل جاهلان است. سلامی که بیانگر عظمت روحی آن‌ها و تحمل و حوصله در برابر مشکلات است. مرحله سوم، عبادات خالصانه شبانگاهی است، همان‌گونه که قرآن می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ يَبْتُغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾^۱.

آری، در ظلمت شب هنگامی که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریاکاری وجود ندارد از بستر استراحت برمی‌خیزند و در برابر پروردگار قیام و در پیشگاهش سجود می‌کنند. پاسی از شب را به مناجات با محبوب می‌گذرانند و قلب و روح خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

چهارمین مرحله سیر و سلوک آن‌ها همان مرحله خوف از خداست، خوفی که آن‌ها را از هرگونه گناه باز می‌دارد. آن‌ها به درگاه او دست برمی‌دارند و نجات از عذاب دوزخ را در سایه اطاعت و پرهیزکاری از ذات پاکش می‌طلبند ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾^۲.

این خوف و ترس از خداوند در تمام طول راه همراه آنهاست و آنها را از هرگونه انحراف باز می‌دارد.

در پنجمین مرحله سخن از انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان به میان می‌آید. انفاقی دور از اسراف و تبذیر و خالی از بخل و تنگ نظری ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۳.

بی‌شک بدون پیمودن این مرحله کسی نمی‌تواند این راه پرفرازونشیب را طی کند. به همین دلیل بسیاری از عارفان اسلامی تأکید بر این کار دارند در حالی که

۱. فرقان، آیه ۶۴.

۲. فرقان، آیه ۶۵.

۳. فرقان، آیه ۶۷.

بعضی دیگر، از آن غافل شده‌اند و نسخه آن‌ها خالی از این موضوع مهم است. گذشتن از علاقه به مال دنیا از یک سو و خدمت به خلق و شاد کردن دل‌های نیازمندان از سوی دیگر، رهروان این راه را کمک فراوان خواهد کرد.

در حالات پیشوایان اسلام نیز بارها خوانده‌ایم که آن‌ها شبانه شخصاً بار یتیمان و نیازمندان را بر دوش می‌کشیدند و به خانه و کاشانه آن‌ها می‌رساندند.

ششمین مرحله سیر آن‌ها مرحله توحید خالص است، توحید خالی از هرگونه شرک و دوگانه‌پرستی، توحیدی که غیر خدا را از صحنه دل دور سازد و در آسمان فکر و روح، کسی و چیزی جز خدا نباشد ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾^۱.

مرحله هفتم، پاکی آن‌ها از آلودگی به هرگونه حق‌الناس است، نه خون کسی را می‌ریزند و نه در ریختن خون کسی شریک و سهیم‌اند و نه اذیت و آزار آن‌ها به خلق خدا می‌رسد و مردم از دست آن‌ها در آسایش‌اند. ﴿وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۲.

هشتمین مرحله سیروسلوک آن‌ها پرهیز از هوی پرستی و آلودگی‌های جنسی است، همان چیزی که یوسف پیامبر علیه السلام را به آن مقام والای الهی رساند؛ در ظاهر، او را از سیاه‌چال زندان بر تخت حکومت نشاند و در باطن به مقام قرب نبوت رسانید ﴿وَلَا يَزْنُونَ﴾^۳.

روشن است که مسأله پاکی دامن آن‌ها از زنا - بنابر این که زنا مفهوم عامی داشته باشد و زنا چشم و گوش و لمس را شامل شود و سایر انحرافات جنسی را نیز همراه داشته باشد و حتی همجنس‌گرایی را که مرحله شدیدتری از

۱. فرقان، آیه ۶۸.

۲. فرقان، آیه ۶۸.

۳. فرقان، آیه ۶۸.

زناست، به دلیل آنکه حدّش از آن سخت تر و شدیدتر است، در بر گیرد - در نسخه سلوک این سالکان ثبت است.

مرحله نهم عبادالله (بندگان خاص خدا) عدم حضور در مجالس گناه است مجالسی که روح انسان را آلوده می کند و او را از خدا دور می سازد و در مسیر قرب الی الله به او ضربه وارد می کند ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾^۱.

گرچه «زور» در بعضی از روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام تفسیر به مجالس لهو و لعب و غنا شده ولی به یقین از قبیل بیان یک مصداق روشن است و گرنه هرگونه مجلسی که در آن گناه می شود یا غیبت و دروغ و حرف های نادرست و آنچه را که مربوط به دنیاپرستی است شامل می گردد، همه مصداق باطل است و حضور در چنین مجالسی شایسته سالکان راه حق نیست.

آن ها نه تنها در مجالس آلوده به گناه حاضر نمی شوند بلکه هرگاه از کنار چنین مجالسی بگذرند با بی اعتنایی کامل و بزرگوارانه گذر خواهند کرد.

دهمین مرحله، در ادامه این آیات دهمین وصف آن ها را می خوانیم: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۲.

با توجه به این که «لغو» مفهوم وسیعی دارد، هر کاری را که هدف عاقلانه ای در آن نباشد و یا هرگونه هوی پرستی و سرگرمی ناسالم در آن باشد، شامل می شود. در یازدهمین مرحله این گروه از بندگان خاص خدا و سالکان الی الله به مراقبت دائمی آن ها اشاره شده است، می فرماید: «آن ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان را به آن ها یادآوری کنند کر و کور روی آن نمی افتند»؛

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾^۳.

۱. فرقان، آیه ۷۲.

۲. فرقان، آیه ۷۲.

۳. فرقان، آیه ۷۳.

آن‌ها دارای گوش‌های شنوا و چشم‌های بینا هستند و به پیام‌های الهی که از طریق انبیا و اوصیا و یا علمای باتقوای دین می‌شنوند گوش فرامی‌دهند و از کنار هر صحنه‌ای که می‌گذرند درس‌های عبرتی را که در آن نهفته است می‌بینند. آن‌ها با بصیرت کامل در این راه گام برمی‌دارند و دائماً مراقب گام‌های خویش‌اند که از مسیر دور نشوند.

و سرانجام، دوازدهمین مرحله آن‌ها به این صورت بیان شده است: «آن‌ها کسانی هستند که پیوسته از درگاه خدا تقاضا می‌کنند: خداوند! همسران و فرزندان ما را کسانی قرار ده که مایه چشم‌روشنی ما باشند و ما را امام و پیشوای پرهیزکاران قرار ده»؛ «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۱.

این وصف، وصف بسیار مهمی است و اشاره به این دارد که آن‌ها نه تنها خودشان در این سیر الی الله گام برمی‌دارند بلکه همواره در این فکرند که دیگران را هم به این راه دعوت کنند. نخست از خانواده خود یعنی زن و فرزند آغاز می‌کنند سپس به هدایت و رهبری دیگران می‌پردازند تا بر تعداد رهروان این راه هرچه بیشتر بیفزایند.

قابل توجه این‌که در بسیاری از نسخه‌هایی که عارفان برای سلوک الی الله داده‌اند این نکته مورد غفلت قرار گرفته و تنها به خودسازی و سلوک شخصی آن‌ها اشاره شده است، در حالی که قرآن مجید در این برنامه جامع خود، آخرین نکته را همین امر قرار داده است و جالب این‌که آن را به صورت خواسته و دعای دائمی این سالکان کامل بیان کرده است (توجه داشته باشید که فعل مضارع دلیل بر استمرار است).

و در ادامه این آیات، پاداش این سالکان را که رسیدن به مقصد نهایی است این چنین بیان می‌کند: «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَبُلِّغُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا»^۱. از تکیه کردن بر واژه «غرفه» که به معنای طبقات بالای ساختمان است بدون اشاره به باغ‌های بهشتی و حوران زیبای آن و جنات تجری من تحتہ الانهار، چنین استفاده می‌شود که آن‌ها به یک مقام فوق‌العاده معنوی می‌رسند که این امور در نظر آنان سهل و ساده است و تعبیر «يُلْقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا»؛ «آن‌ها با تحیت و سلام (الهی یا فرشتگان الهی) روبرو می‌شوند» نیز گواه بر این معناست. به یقین پیمودن این راه و عبور از این مراحل دوازده‌گانه انسان را به مقاماتی می‌رساند که مایه روشنایی چشم قلب انسان و پیشوایی او برای دیگران است. چه دستوری از این بهتر و چه منبعی از این مهم‌تر و مطمئن‌تر؟

مرحوم مصطفوی در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم بعد از اشاره به واژه «غرفه» در آیات متعددی از قرآن مجید، می‌گوید: پرهیزکارانی که از لذات زندگی دنیا پرهیز کردند و آن‌ها که در راه ایمان و عمل صالح بودند و صبر و استقامت در مسیر حق به خرج دادند غرفه‌هایی در بهشت و مساکن بسیار عالی و مرتفع دارند که مشرف بر اطراف آن می‌باشد و آن برترین منازل بهشت و بارزترین مقامات بهشتی است و نتیجه سکنا در آن غرفه‌ها حصول امنیت و آرامش است که از مهم‌ترین اسباب زندگی رضایت‌بخش و سرور دائم است «وَهُمْ فِي الْغُرْفَاتِ آمِنُونَ»^۲.

مرحوم علامه طباطبایی نیز در ذیل همین آیات سوره فرقان در تفسیر المیزان بعد از آن که «غرفه» را به معنای طبقات بالای بنا ذکر می‌کند می‌گوید: این کنایه از درجه عالی بهشت است. یعنی کسانی که دارای این صفات باشند پاداششان

۱. فرقان، آیه ۷۵.

۲. سبأ، آیه ۳۷.

درجات رفیعۀ بهشتی است که در آنجا فرشتگان با آن‌ها ملاقات می‌کنند و تحیت و درود بر آن‌ها می‌فرستند و آن‌ها از هر آنچه انسان از آن می‌ترسد و خود را برحذر می‌دارد در امان‌اند.

۲. نسخه‌ی سوره مؤمنون

نسخه‌ی دیگر، در سوره مؤمنون، آیات ۱ تا ۱۱ بیان شده است و سالکان این راه را وارثان بهشت برین که از آن به فردوس یاد کرده و مقامی برتر از آن نیست، و دارای هفت منزل یا هفت صفت معرفی فرموده است.

نخست خشوع و خضوع در نماز است به گونه‌ای که با تمام وجود به درگاه محبوب حقیقی توجه دارند و دل و جان‌شان در گرو مناجات و راز و نیاز با اوست. دیگر این‌که از هرگونه لغو و بیهودگی و بیهوده‌گرایی پرهیز می‌کنند و واجبات مالی را می‌پردازند و از هرگونه هوس‌رانی شیطنانی و شهوت‌پرستی دوری می‌جویند و به امانت (به معنای وسیع کلمه) و عهد و پیمان‌هایی که با خلق و خالق دارند وفادارند و نماز را - علاوه بر خشوع و خضوع و حضور قلب - از هرگونه آسیب (اعم از ریا و سمحه و عُجب و آسیب‌های دیگر) محافظت می‌کنند. و جالب این‌که تمام این‌ها جز یک مورد، به صورت اسم فاعل ذکر شده (خاشعون، معرضون، فاعلون، حافظون و راعون) که دلیل بر استمرار و ادامه این راه است یعنی این کارها راه و رسم همیشگی آنهاست نه فقط در زمان خاص، و آن یک مورد که به صورت فعل مضارع (یحافظون) آمده، آن نیز به معنای استمرار راه است زیرا این معنا در فعل مضارع نیز نهفته شده است.

آری، کسانی که در این مسیر، پیوسته این امور هفت‌گانه را محافظت می‌کنند وارثان بهشت برین‌اند و این‌گونه، سالکان سبیل الی الله و دعوت‌شدگان به این راه، به بالاترین مقام قرب خدا که از آن تعبیر به «فردوس» شده است راه می‌یابند.

در همین سوره مؤنون آیات ۵۷ تا ۶۱ به پیشگامان در این مسیر اشاره کرده و چهار وصف برای آنان ذکر می‌کند: آن‌ها کسانی هستند که از خدا (و تخطی از انجام مسئولیت‌ها) هراسان‌اند و به آیات پروردگارشان ایمان راسخ دارند. آنهایی که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار نمی‌دهند و قلبشان به نور توحید کامل روشن است و آنهایی که آنچه در توان دارند در انجام وظیفه بندگی دریغ نمی‌دارند اما با این حال باز از صحنه قیامت و حساب و کتاب الهی بیم دارند. آری **﴿أُوْلَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾**^۱. آن‌ها پیشتازان در نیکی‌ها و سبقت گیرندگان در این سیر و سلوک الی الله هستند.

مرحوم مصطفوی در همان کتاب التحقیق بعد از آن که تفسیر ارباب لغت را درباره «فردوس» ذکر می‌کند می‌گوید: «وهذه الجنة متفردة لیس لها معادل؛ این بهشت فردوس بهشتی است که منحصر به فرد است و شبیه و نظیری ندارد».

در سوره معارج آیات ۲۲ تا ۳۵ نیز نسخه‌ای برای رهروان این راه، همانند نسخه سوره مؤنون البته با تفاوت مختصری دیده می‌شود.^۲ در پایان این صفات می‌فرماید: **﴿أُوْلَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾** که دلیل روشنی بر والا بودن مقام کسانی است که واجد این اوصاف‌اند و نیز دلیل روشنی بر قرب آن‌ها به ذات پاک پروردگار.

۳. نسخه قرآنی دیگر

نسخه‌های دیگری که از تلفیق و ضمیمه کردن آیات قرآن به یکدیگر برای

۱. مؤنون، آیه ۶۱.

۲. هرگاه آیه‌ای که با «الذین» در این مورد آغاز شده صفات مؤمنان باشد (به قرینه آنچه در سوره مؤنون آمده است) صفاتی خواهند بود هم‌ردیف نماز که در «الا المصلین» آمده و در واقع هر کدام استثنا جدیدی محسوب می‌شود گویی «الا» بر سر همه آن‌ها آمده است و اگر همه این‌ها صفات نمازگزاران باشد تنها یک استثنا در آیات شریفه آمده و بقیه آیه‌ای که با «الذین» در این جا آغاز شده جزء صفات نمازگزاران واقعی محسوب می‌شود ولی در هر حال تفاوتی در آنچه ما در پی آن هستیم حاصل نخواهد شد.

سالکان راه خدا به دست می‌آید بسیار قابل توجه و دارای آثار اطمینان‌بخشی است. به‌عنوان نمونه ابتدا آیات مربوط به ذکر و دوام آن را بررسی می‌کنیم.

در سوره احزاب آیات ۴۱ تا ۴۳ سخن از ذکر کثیر است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گوید! او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می‌کنند) تا شما را از ظلمات (جهل) به سوی نور (ایمان) رهنمون گردد؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است!».

آری! فرستادن درود توسط خداوند و فرشتگانش بر انسان‌ها تا آن‌ها را از ظلمات به سوی نور دعوت کند بعد از آیه «ذکر کثیر» نشان می‌دهد که چنین ذاکرانی مورد عنایت خاص خداوند قرار می‌گیرند و سرانجام پرده‌های ظلمت از برابر چشم قلب آن‌ها کنار رفته و نور حق در آن ظاهر می‌شود.

در آیه ۳۷ و ۳۸ سوره نور سخن از دوام ذکر است، می‌فرماید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ* لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ «مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آن‌ها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها زیور و می‌شود (آن‌ها به سراغ این کارها می‌روند) تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دهد، و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید؛ و خداوند به هر کس بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد (و از مواهب بی‌انتهای خویش بهره‌مند می‌سازد)».

آری! آن‌ها که پیوسته به یاد خدا هستند نه تجارت و بیع و نه مقام و مال، نه

همسر و فرزند، نه غم و شادی آنها را از ذکر خدا باز نمی‌دارد؛ همواره به یاد او هستند، از او می‌گویند و با آن سرخوش‌اند و به همین دلیل سزاوار است مشمول رزق بی‌حساب شوند و شک نیست که رزق بی‌حساب، نیل به عرفان الهی را در حد اعلی شامل می‌شود.

و در آیه ۳۶ زخرف می‌خوانیم: هرکس از ذکر و یاد خدا روی‌گردان شود شیطانی همنشین او می‌شود و پیوسته او را وسوسه می‌کند؛ «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ».

و در تأیید این آیه، آیه ۲۸ سوره کهف است که می‌فرماید: «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْوَيْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ «و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است».

که مضمونش این است: کسانی که از ذکر خدا غافل شوند پیرو هوای نفس خواهند شد و کارهای آنها خارج از حد معقول است.

نقطه مقابل این افراد کسانی هستند که پیوسته ذکر خدا می‌کنند و شیطان را به آنها راهی نیست.

در آیه ۲۸ سوره رعد باز هم تعبیر پرمعنای دیگری درباره ذکر الله آمده است؛ می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ «آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!».

و هنگامی که در سایه ذکر الله صاحب نفس مطمئنه شدند مخاطب به خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»

که در سوره فجر آیه ۲۷ تا ۳۰ آمده است می‌شوند و به دنبال آن سه موهبت بزرگ به آنها می‌رسد: نخست رضایت طرفینی خلق و خالق به گونه‌ای که هم خدا از

آن‌ها راضی است و هم آن‌ها از پادشاه‌های فراوان الهی راضی اند ﴿رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾. دوم ورود در زمرهٔ بندگان خاص خداست ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ و سرانجام، ورود در بهشت خاصی است که خداوند از آن به ﴿جَنَّتِي﴾؛ «بهشت من» یاد کرده است. توجه داشته باشید که در تمام قرآن جز در این جا در مورد بهشت واژه «جنتی» به کار نرفته است.

آیا ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾؛ «به سوی پروردگارت بازگرد» خطابی است مربوط به عالم قیامت یا لحظه‌ای که مرغ روح انسان از قفس تن پرواز می‌کند و یا حتی دنیا را نیز شامل می‌شود؟ هرچه باشد نشانهٔ روشنی است دربارهٔ این‌که صاحبان نفس مطمئنه به مقامات والا و قرب الهی می‌رسند.

قابل توجه این‌که در چند جای قرآن شهودهای حسی برای فراهم شدن اطمینان درون صورت گرفته است.

نخست در داستان ابراهیم علیه السلام است که وقتی از خداوند تقاضا کرد صحنهٔ معاد را در همین دنیا ببیند، مأمور ذبح چهار مرغ شد و اجزا و گوشت‌های آن‌ها را با هم مخلوط کرد و سپس تقسیم نمود و بر کوه‌های متعددی در اطراف نهاد و بعد آن‌ها را فراخواند و همگی به حال حیات بازگشتند و صحنهٔ معاد در این شهود حسی در برابر چشم ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و مایهٔ اطمینان خاطر او گشت، زیرا قبلاً به او گفته شده بود: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾؛ آیا ایمان به زنده شدن پس از مرگ نیاورده‌ای؟ گفت: آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود ﴿قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي﴾.^۱

شهود حسی دیگر، در مورد حواریون (اصحاب خاص حضرت مسیح علیه السلام) واقع شد که از او تقاضا کردند غذای خاصی از آسمان برای آن‌ها نازل شود تا از آن تناول کنند و اطمینان کامل به قدرت خداوند و نبوت حضرت مسیح علیه السلام پیدا کنند. ﴿قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ نَطْمَئِنَّ قُلُوبَنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾؛ «گفتند: ما می‌خواهیم از آن مائدهٔ آسمانی بخوریم و قلوب ما مطمئن

۱. بقره، آیهٔ ۲۶۰.

شود و بدانیم که توبه ما راست گفته‌ای و گواه بر آن باشیم (و دیگران را به آیین تو دعوت کنیم).^۱

در جنگ بدر نیز هنگامی که فرشتگان نامرئی پروردگار به یاری مسلمانان شتافتند و آثار محسوس آن در شکست دشمن نمایان شد خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ «به خاطر بیاورید هنگامی را که از پروردگارتان کمک می‌خواستید و او خواسته شما را پذیرفت و گفت: من شما را با یک‌هزار از فرشتگان که پشت سرهم فرود می‌آیند یاری می‌کنم ولی خداوند این‌ها را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد و گرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست، خداوند توانا و حکیم است».^۲

از مجموع این آیات به‌خوبی استفاده می‌شود که گاه خداوند صحنه‌های شهود حسی را برای اطمینان خاطر و یا شهود باطنی و معنوی فراهم می‌سازد. قرآن بشارت دیگری به صاحبان نفس مطمئنه می‌دهد و آن این‌که شیطان هرگز نمی‌تواند در آن‌ها نفوذ کند زیرا صاحبان نفس مطمئنه در زمره «عبادی» در آیه ۲۹ سوره فجر وارد شده‌اند و قرآن مجید از سوی پروردگار به آن‌ها وعده می‌دهد: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾؛ «(اما بدان) تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من، نخواهی یافت. همین قدر کافی است که پروردگار تو حامی و نگهدار آن‌ها باشد».^۳

و این بعد از آن است که شیطان طبق آیه دیگری تهدید می‌کند که من همه را اغوا خواهم کرد: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾.^۴

۱. مائده، آیه ۱۱۳.

۲. انفال، آیات ۹ و ۱۰.

۳. اسراء، آیه ۶۵.

۴. حجر، آیه ۸۲.

۴. نسخهٔ سورهٔ توبه

از جمله آیاتی که به رهروان این راه و سالکان این طریق بشارت می‌دهد که در پرتو یک نسخهٔ قرآنی به مقامات عظیم می‌رسند آیهٔ ۷۱ و ۷۲ سورهٔ توبه است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است! خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ‌هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان (نصیب آن‌ها ساخته است)؛ و (خشنودی و) رضای خدا (از همهٔ اینها) برتر است؛ و پیروزی بزرگ، همین است!».

مسیر آن‌ها در ابتدا از ولایت و اخوت و نظارت عمومی بر یکدیگر می‌گذرد سپس امر به معروف و نهی از منکر و اقامهٔ صلوات و ادای زکات و اطاعت از خدا و رسول را ذکر می‌کند و سپس به رضوان‌الله که مقام بسیار والا و فوز عظیم است بشارت می‌دهد.

هیچ‌کس نمی‌تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به رهروان این راه به دلیل خشنودی و رضای خدا دست می‌دهد توصیف کند و به گفتهٔ بعضی از مفسران (با الهام از آیهٔ فوق که می‌گوید: و رضوان من الله اکبر) حتی گوشه‌ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت‌هایش برتر و بالاتر است.

و عجب این‌که در غالب یا همهٔ نسخه‌هایی که عرفای اسلامی به سالکان راه

می دهند مسأله امریه معروف و نهی از منکر و ولایت و نظارت عمومی بر یکدیگر مطرح نیست، گویی تنها به هدایت خویش می پردازند و فارغ از هدایت دیگران اند.

۵. نسخه‌ای دیگر از سوره توبه

شبیبه دو آیه مذکور، دو آیه دیگر از همین سوره است (آیات ۱۱۱ و ۱۱۲) که درباره مؤمنان راستین می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به دادوستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!».

آن‌ها کسانی هستند که برای به دست آوردن رضای پروردگار و دستیابی به مقام والای فوز عظیم وارد معامله با خدا می شوند و جان و مال خود را در برابر بهشت برین به خدا می فروشند و اسناد محکمی از سه کتاب آسمانی برای آن می آورند و پس از پایان این معامله روحانی خداوند به آن‌ها تبریک می گوید و بشارت می دهد.

سپس در آیه بعد صفات نه گانه‌ای برای این سوداگران روحانی بیان کرده، می فرماید: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «توبه کنندگان، عبادت‌کاران، سپاس‌گویان، سیاحت‌کنندگان، رکوع‌کنندگان، سجده‌آوران، آمران

به معروف، نهی‌کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی، (مؤمنان حقیقی اند)؛ و بشارت ده به (این چنین) مؤمنان!.

به یقین آن‌ها که این صفات نه‌گانه معنوی را دارند صاحبان فوز عظیم‌اند. در واقع این نسخه روشن دیگری از نسخه‌های قرآنی است که برای سالکان طریق و آن‌ها که در بند سیروسلوک الی‌الله‌اند بیان شده است.

«فوز» در اصل به معنای نجات از هلاکت و رسیدن به محبوب است و مطابق آنچه راغب در مفردات می‌گوید به معنای پیروزی توأم با سلامت است.

در آیه ۱۰۰ همین سوره (سوره توبه) فوز عظیم و خشنودی خدا را درباره پیشگامان در اسلام بیان کرده که علی‌رغم مشکلات عظیمی که دشمنان ایجاد کرده بودند به حمایت پیغمبر ﷺ برخاستند و انواع مکاره و ناملایمات را تحمل کردند، می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!».

در کلمات پیامبر اکرم ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام نیز نسخه‌های متعددی دیده می‌شود که عمل به هر یک می‌تواند انسان را از حجاب‌های عالم ماده بیرون کند و دیدگان او را به عالم ملکوت بگشاید.

از جمله - همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - امیر مؤمنان علی علیهما السلام هنگامی که یکی از یاران مخلصش از او تقاضای توصیف متقین و پرهیزکاران می‌کند خطبه‌ای برای او می‌خواند که در آن یک‌صد و ده وصف برای پرهیزکاران بیان شده و به یقین هر کس بتواند به آن عمل کند شاهد مقصود را در مسیر الی الله در آغوش خواهد گرفت.

و جالب این‌که در ابتدای این خطبه آمده است که امام علی علیهما السلام نخست جواب بسیار کوتاهی در دو جمله به او داد ولی عطش همام فرو نشست، ناچار امام علی علیهما السلام چشمه زلال جوشانی در اختیار او و در اختیار همه رهروان این راه گذاشت تا از آن بنوشند و سیراب شوند و جای تعجب نیست که همام هنگامی که سخنان امام علی علیهما السلام را شنید صیحه‌ای زد و مدهوش شد و مرغ روحش از قفس تن پرواز کرد و چه بسا احساس می‌کرد، که زمان پرواز فرارسیده است.

از فرازهای متعددی از این خطبه به خوبی استفاده می‌شود که سخن از کسانی

است که به مقاماتی از شهود رسیده‌اند از جمله آن جا که می‌فرماید: «وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ؛ اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر کرده وجود نداشت، به اندازه یک چشم‌برهم‌زدن نیز ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت».

و در جایی دیگر از این خطبه آمده است: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛ آن‌ها به کسانی می‌مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم‌اند، و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب‌اند».

و نیز در جای دیگر از همین خطبه می‌خوانیم: «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ؛ هنگامی که به آیه‌ای می‌رسند که در آن تشویق است (تشویق به پاداش‌های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می‌کنند و چشم‌جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می‌شود و گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می‌بینند و نیز هنگامی که به آیه‌ای می‌رسند که بیم‌اندار در آن است (انذار در برابر گناهان) گوش‌های دل خویش را برای شنیدن آن باز می‌کنند و گویی فریادها و ناله‌های زبانه‌های آتش دوزخ در درون گوششان طنین‌انداز است».

آری! آن‌ها در عالمی مملو از معنویت و نور و توأم با حضور غوطه‌ورند و در سایه عمل به این نسخه الهی که به وسیله بنده خاص او امیرمؤمنان علی ع پیچیده شده به چنین مقاماتی نائل می‌شوند.

کافی است در بخش اول این خطبه که سخن از پنج صفت آنان به میان آورده دقیق شویم. می‌فرماید: «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمْ

الِاقْتِصَادُ، وَمَشِيهِمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ؛ پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه‌روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است. چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است».

راستی! در گفتار و میانه‌روی و اعتدال در همه‌چیز (لباس به قرینه آیات متعددی از قرآن مفهوم وسیعی دارد و در عرف عام نیز چنین است) و همچنین مشی متواضعانه، کنایه‌ای است از تواضع در همه‌ امور زندگی، همان‌گونه که واژه «مشی» در استعمالات عرفی نیز در این معنای وسیع به کار می‌رود.

سپس از معرفت والای آن‌ها سخن می‌گوید، می‌فرماید: خداوند در درون جانشان آن‌قدر بزرگ تجلی کرده که ماسوی‌الله (تمام جهان خلقت) در نظر آن‌ها کوچک است؛ (عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ).

آنگاه از عبادت‌های شبانه آن‌ها سخن می‌گوید، می‌فرماید: به هنگام شب برای عبادت بر پا می‌ایستند در حالی که اجزای قرآن را با دقت و تأمل تلاوت می‌کنند و با آن، مرهمی بر زخم‌های خود می‌گذارند، آیات بشارت آن‌ها را به وجد می‌آورد و آیات تخویف آنان را تکان می‌دهد؛ (أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَانِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا...) و این‌گونه پاسی از شب را با رازونیا با خدا و نماز و تلاوت قرآن و تفکر و تدبیر می‌گذرانند.

سپس به برنامه روزانه آن‌ها اشاره می‌کند، می‌فرماید: اما به هنگام روز مردانی بردبار و دانشمند و نیکوکارانی پرهیزکارند (و نیازمندان از علم و دانش و سایر امکانات آن‌ها بهره‌مند می‌شوند)؛ (وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارُ أَتْقِيَاءَ). هرگز به اعمال کم قانع نیستند و اعمال زیاد خود را نیز ناچیز می‌شمارند؛ (لَا يُرْضُونَ مِنْ

أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ). سپس به نشانه دیگری از نشانه‌های آن‌ها اشاره می‌فرماید: هنگامی که به آن‌ها نگاه کنی می‌بینی دین و ایمانی قوی، دوران‌دیشی توأم با نرمش، ایمان همراه با یقین و حرص در علم و دانش و علم توأم با بردباری دارند؛ (فَمِنْ عِلْمِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَحَزْمًا فِي لِبْنٍ وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ وَحِرْصًا فِي عِلْمٍ وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ).

آنگاه به وضع آن‌ها در برابر حوادث سخت و ناگوار و زلزله‌های زندگی پرداخته، می‌فرماید: در برابر ناملايمات و حوادث سخت استوار و در حوادث ناگوار، شکيبا و به هنگام خوشی و آسودگی شاکرند؛ (فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٍ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ وَفِي الرَّخَاءِ شُكُورٍ).

و به همین ترتیب یک‌صد و ده وصف از اوصاف آن‌ها را برمی‌شمرد. به یقین رهروان راه حق و سالکان سبیل الی الله اگر تنها به همین نسخه ولایی عمل کنند به مقصد و مقصودشان می‌رسند و آنچه انتظار داشته‌اند در اختیارشان قرار می‌گیرد.

انسان کامل از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام

نسخه‌هایی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام برای انسان کامل در نهج البلاغه آمده است منحصر به آنچه ذکر شد نیست.

در ذیل روایت معروف کمیل بن زیاد در کلمات قصار درباره حاملان علم می‌فرماید: «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَاسْتَلْتُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ وَأَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أَوْلَيْتِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِهِ آهَ إِهَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ؛ علم و دانش با حقیقت بصیرت به آن‌ها روی آورده و روح یقین را لمس کرده‌اند آن‌ها آنچه را که دنیاپرستان هوس‌باز مشکل می‌شمردند (اشاره به

زخارف و زرق و برق دنیاست) آسان یافته‌اند و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند (تنهایی و انزوای اجتماعی و فقر و تنگدستی) انس گرفته‌اند. (آری) آن‌ها در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا تعلق دارد. آنان خلفای الهی در زمین‌اند و دعوت کنندگان به سوی آیینش. آه آه چقدر اشتیاق دیدارشان را دارم».

سپس امام علیه‌السلام چون این توضیحات را برای سیراب شدن کمیل کافی می‌داند در پایان می‌افزاید: «ای کمیل! (همین قدر کافی است) هر زمان می‌خواهی بازگرد».^۱

در گفتار حکیمانه ۲۸۹ نهج‌البلاغه نیز نسخه جالب دیگری دیده می‌شود که امام علیه‌السلام آن را در قالب صفات یک برادر فرضی بیان کرده است، می‌فرماید: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَحْ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَعْرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْفِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَادٍ لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعُدْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ، وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَيَّ الْكَلَامَ لَمْ يُغْلَبْ عَلَيَّ السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَيَّ مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَيَّ أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَيَخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزُّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنَّ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرَكَ الْكَثِيرِ؛ در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود): آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می‌داد کوچکی دنیا در نظر او بود. او از تحت حکومت شکم خارج بود، از این‌رو آنچه نمی‌یافت اشتهايش را

۱. کلمات قصار، گفتار حکیمانه ۱۴۷.

نداشت (و به دنبال آن نمی رفت) و آنچه را می یافت زیاد مصرف نمی کرد. بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند. (به دلیل نهایت تواضع، بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می شمردند؛ ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی آمد. پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی کرد.

هیچ کس را برای کاری که انجام داده، در آن جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا عذر او را بشنود. او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی کرد. همواره سخنی می گفت که خود انجام می داد و چیزی را که انجام نمی داد نمی گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت، کسی بر او غلبه نمی یافت. او به شنیدن حریص تر بود تا گفتن. چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می آمد اندیشه می کرد که کدام به هوی و هوس نزدیک تر است، با آن مخالفت می ورزید (و کاری را که خلاف هوای نفس بود مقدم می شمرد. اگر می خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آن ها سبقت بگیرید و اگر نمی توانید همه آن ها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) و بدانید که انجام دادن مقدار کم بهتر از ترک بسیار است».

ای کاش عارفان اسلامی به این نسخه های گران بها اهمیت بیشتری می دادند و برای شاگردان خود از آن بهره کافی می بردند! چرا که همه چیز در آن ها بیان شده است.

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ

الْعُشْوَةِ وَتَتَقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْمَانِ
 الْفَتْرَاتِ عِبَادًا تَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَضَبُّوا بِنُورِ بَقِظَةِ فِي
 الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِسُنْزِلَةِ الْأَدَلَّةِ فِي
 الْفُلُواتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَمَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا دَمُوا
 إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَحَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَاكَةِ وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَأَدَلَّةَ تِلْكَ
 الشُّبُهَاتِ؛ خداوندی منزّه و برتر، یاد خود را مایه جلای قلب‌ها قرار داده که بر اثر
 آن، گوش، پس از سنگینی (بر اثر غفلت) شنوا شود و چشم پس از کم‌سویی بینا
 گردد و از لجاجت و عناد به انقیاد و اطاعت بازگردد و رام شود. خداوندی که
 نعمت‌هایش بزرگ و عظیم است همواره در هر عصر و زمان و در فاصله میان
 بعثت پیامبران بندگانی داشت که حقایق را به فکر آن‌ها الهام می‌کرد و با عقل
 و اندیشه آن‌ها سخن می‌گفت تا آن‌ها در پرتو آن با نور بیداری، چشم‌ها و گوش‌ها
 و قلب‌ها را روشن سازند و مردم را به یاد ایام‌الله و روزهای خاص الهی بیندازند
 و از مقام عظمت او بیم دهند. این افراد همچون راهنمای بیابان‌ها هستند که قافله‌ها
 را از گم کردن راه نجات می‌دهند. هرکس راه حق را در پیش می‌گرفت طریقتش
 را می‌ستودند و او را به نجات، بشارت می‌دادند و آن‌کس که به چپ و راست
 منحرف شده بود طریقتش را نکوهش می‌کردند و از هلاکت برحذر می‌داشتند
 (آری!) آن‌ها چراغ‌های روشن تاریکی‌ها بودند و راهنمایان در برابر شبهات!.

در این خطبه نورانی، امام علیه‌السلام به‌طور ویژه روی ذکر الهی که دست‌مایه عارفان
 بزرگ است تکیه فراوانی کرده، می‌فرماید: کار آن‌ها به جایی می‌رسد که خداوند
 در عمق افکار آن‌ها نفوذ کرده و با آن‌ها مناجات می‌کند و سخن می‌گوید و چشم
 و گوش آن‌ها نور دیگری به خود می‌گیرد و در بیابان خطرناک زندگی علائم
 طریق برای آن‌ها می‌نهد تا مسیر قرب الی‌الله را گم نکنند بلکه خود آن‌ها
 چراغ‌های روشنی برای سالکان دیگر می‌گردند و راهنمایان در برابر شبهات.

نمونه دیگری از این کلمات نورانی و راهگشای سالکان الی الله، در خطبه ۲۲۰ نهج البلاغه آمده است، امام علیه السلام در آن خطبه در وصف سالکان راه خدا می فرماید: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطْفَ غَلِيظُهُ وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَتَدَا فَعْتَهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَدَارِ الْإِقَامَةِ وَثَبَّتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَأَرْضَى رَبَّهُ؛ او (سالک الی الله) عقلش را زنده کرده و شهواتش را میرانده است، تا آن جا که جسمش لاغر شده، و خشونت اخلاقش به لطافت مبدل گشته است و برقی پرنور برای او می درخشد، راه را برای او روشن می سازد و او را به مسیر حق (سلوک الی الله) می برد، او (در این مسیر) پیوسته از دری به در دیگر منتقل می شود تا به دروازه سلامت سرای جاودانی راه یابد، گام های او همراه با آرامش بدنش در جایگاه امن و راحت ثابت می گردد، این ها همه به این دلیل است که عقلش را به کار گرفته و پروردگار خویش را راضی ساخته است».

امام علیه السلام در این خطبه روی احیای عقل و کنترل شهوات و جهاد با نفس اماره تکیه می کند و نتیجه آن را روشن شدن راه و سلوک الی الله می شمرد، به گونه ای که آن ها با اطمینان خاطر این راه را می پیمایند و به قرارگاه امن می رسند.

مطالعه مجموعه این بیانات که در جای جای نهج البلاغه آمده است (و منحصر به آنچه در این جا آوردیم نمی باشد) و به کار بستن آن برای سیروسلوک الی الله و قرب به آن محبوب بی همتا جداً کافی است چرا آب را از سرچشمه نگیریم و از زلال آن سیراب نشویم.

مرحوم علامه مجلسی در کتاب روضه بحار الانوار سه بخش از وصایای مشروح و پربار پیامبر ﷺ را به علی علیه السلام (با تکرار خطاب یا علی!...) و به ابوذر، آن مرد پاک باز راه اسلام و اهل بیت علیهم السلام (با تکرار خطاب یا اباذر!...) و به ابن مسعود، آن صحابی بزرگوار (با تکرار خطاب یا بن مسعود!...) آورده است که هر کدام از آن‌ها دنیایی است از معارف اسلامی و اخلاق اجتماعی و تهذیب نفوس و آداب و سنن انسانی که در ذیل به گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

در بخش وصایای مربوط به علی علیه السلام از جمله می‌فرماید: «یا عَلِيُّ! سَبْعَةٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابَ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةً لَهُ مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَكَفَّ غَضَبَهُ وَسَجَنَ لِسَانَهُ وَاسْتَغْفَرَ لِدُنْيِهِ وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ؛ هفت چیز است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را به طور کمال و تمام داراست و درهای بهشت برای او گشوده است: کسی که وضوی شاداب و کامل بگیرد و نماز را به خوبی (با حضور قلب کامل) اقامه کند، زکات مال خود را بپردازد و خشم خود را کنترل کند و زبانش را (از گفتن سخنان ناموزون و آلوده به گناه و غفلت‌آور) در زندان کند و برای گناهانش استغفار نماید و خیرخواه

و مدافع اهل بیت پیامبرش ﷺ باشد.^۱ به پویندگان این راه توصیه می‌کنیم که تمام این وصایا را به دقت بخوانند و به آن جامعه عمل بپوشانند.

در مجموعه‌ای که به عنوان وصیت به ابوذر بیان فرموده است می‌فرماید: «یا أَبَا ذَرِّ طُوبَى لِأَصْحَابِ الْأَلْوِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُونَهَا فَيَسْبِقُونَ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَهُمْ السَّابِقُونَ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالْأَسْحَارِ وَغَيْرِ الْأَسْحَارِ؛ ای ابوذر! خوشا به حال پرچم‌داران در روز قیامت که پرچم‌ها را بر دوش می‌گیرند و پیشاپیش مردم به سوی بهشت می‌روند. آگاه باش! آن‌ها کسانی هستند که برای رفتن به مساجد در سحرها و غیر سحرها بر دیگران سبقت می‌جویند».

سپس می‌افزاید: «یا أَبَا ذَرِّ الصَّلَاةِ عِمَادُ الدِّينِ وَاللِّسَانُ أَكْبَرُ وَالصَّدَقَةُ تَمْحُو الْأَخْطِيئَةَ وَاللِّسَانُ أَكْبَرُ وَالصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ وَاللِّسَانُ أَكْبَرُ وَالْجِهَادُ نَبَاهَةٌ وَاللِّسَانُ أَكْبَرُ؛ ای ابوذر! نماز، ستون دین است و (حفظ) زبان از آن بالاتر است و صدقه گناهان را پاک می‌کند و (حفظ) زبان از آن بالاتر است و روزه سپری است در مقابل آتش و (حفظ) زبان از آن بالاتر است و جهاد مایه شرف انسان است و (حفظ) زبان از آن بالاتر است».

و بعد از آن می‌افزاید: «یا أَبَا ذَرِّ الدَّرَجَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَرْفَعُ بَصْرَهُ فَيَلْمَعُ لَهُ نُورٌ يَكَادُ يَخْطَفُ بَصْرَهُ فَيَفْزَعُ لِذَلِكَ فَيَقُولُ مَا هَذَا فَيَقَالُ هَذَا نُورُ أَخِيكَ فَيَقُولُ أَخِي فَلَانَ كُنَّا نَعْمَلُ جَمِيعاً فِي الدُّنْيَا وَقَدْ فَضَّلَ عَلَيَّ هَكَذَا فَيَقَالُ لَهُ إِنَّهُ كَانَ أَفْضَلَ مِنْكَ عَمَلًا ثُمَّ يَجْعَلُ فِي قَلْبِهِ الرِّضَا حَتَّى يَرْضَى؛ ای اباذر! فاصله مقامات بهشتی با یکدیگر همچون فاصله آسمان و زمین است؛ شخصی از بهشتیان به بالا نگاه می‌کند و نوری برای او ظاهر می‌شود که نزدیک است چشمانش را برباید، در این حال، وحشت می‌کند و عرضه می‌دارد: این نور چیست و از کجاست؟ به او گفته می‌شود: این نور برادر ایمانی توست. می‌گوید: من با او با هم در دنیا

اعمالی انجام می‌دادیم چگونه او چنین برتری‌ای بر من پیدا کرد؟ گفته می‌شود: اعمال او از تو برتر بود. سپس (برای این‌که ناراحت نشود) در قلب او رضایت و خشنودی قرار داده می‌شود تا راضی شود».

و در فراز دیگری می‌فرماید: «يا ابا ذر من لم يأت يوم القيامة بثلاث فقد خسر قُلْتُ وَمَا الثَّلَاثُ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَالَ وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ السَّفِيهِ وَخُلُقٌ يَدَارِي بِهِ النَّاسَ. يا ابا ذر إن سرك أن تكون أقوى الناس فتوكل على الله وإن سرك أن تكون أكرم الناس فاتق الله وإن سرك أن تكون أغنى الناس فكن بما في يد الله عز وجل أوثق منك بما في يدك يا ابا ذر لو أن الناس كلهم أخذوا بهذه الآية لكففتهم ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره؛ ای ابوذر! هرکس روز قیامت سه چیز را با خود نداشته باشد زیان‌کار است: ابوذر عرض می‌کند: پدر و مادرم فدایت آن سه چیز چیست؟ می‌فرماید: ورع و تقوایی که او را از گناهان بازدارد و حلم و بردباری‌ای که به وسیله آن با افراد سفيه مقابله کند و اخلاق نیکویی که با آن با مردم مدارا نماید.

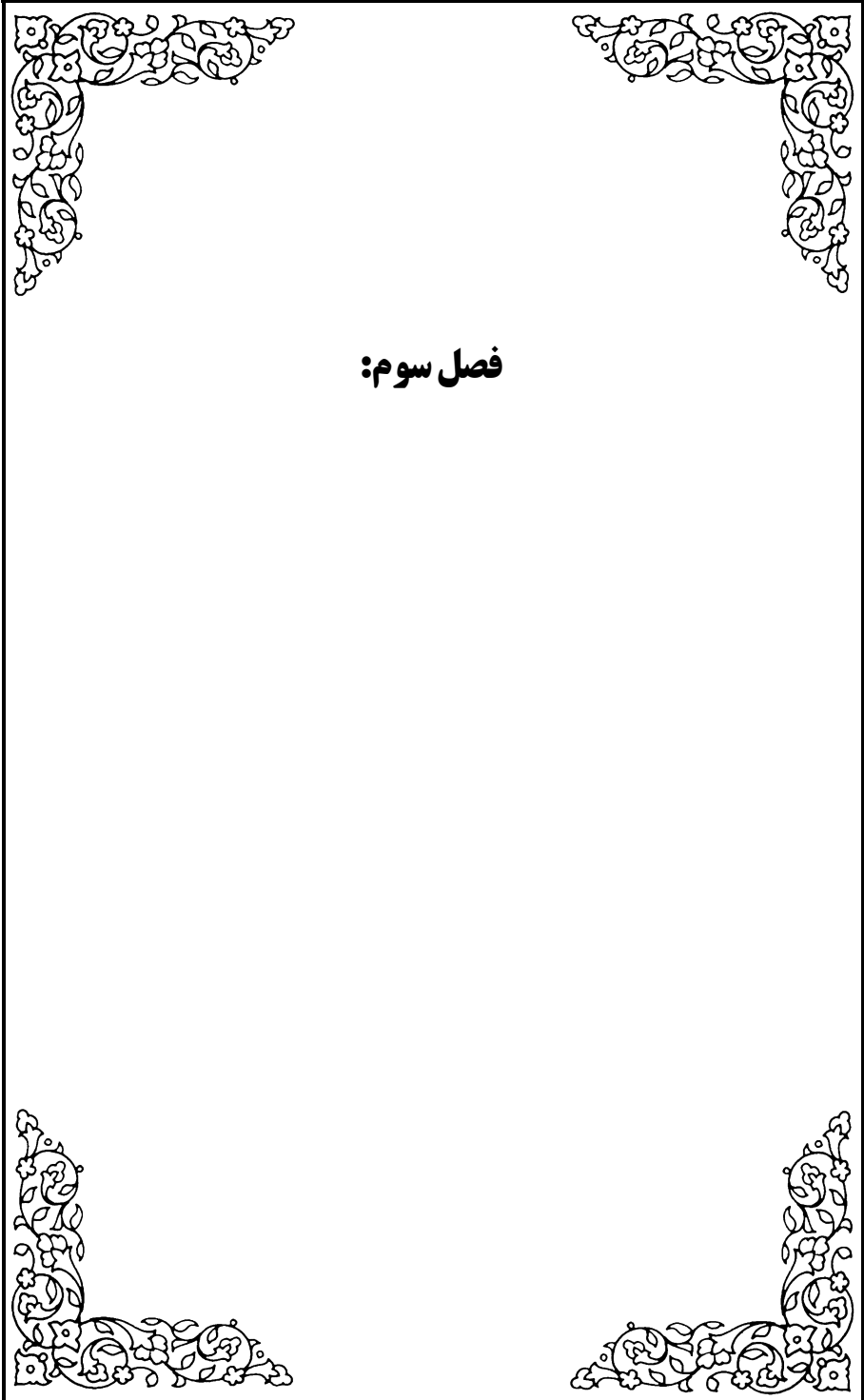
ای ابوذر! اگر دوست داری قوی‌ترین مردم باشی توکل بر خدا کن و اگر دوست داری گرامی‌ترین انسان‌ها باشی تقوای الهی پیشه کن و اگر دوست داری غنی‌ترین مردم باشی به آنچه نزد خداست بیش از آنچه نزد توست امیدوار باش. ای ابوذر! اگر همه مردم به این آیه عمل کنند برای (دنیا و آخرت) آن‌ها کافی است: کسی که تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او می‌گشاید و از آن‌جا که امید ندارد به او روزی می‌دهد و کسی که توکل بر خدا کند خداوند امر او را کفایت می‌کند و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است!»^۱

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وصایایی که به ابن مسعود فرموده نیز دستورات بسیار زیادی دارد، از جمله می‌فرماید: «يا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِيَّاكَ أَنْ تُشْرِكَ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَإِنْ نُشِرَتْ بِالْمِنْشَارِ أَوْ قُطِعَتْ أَوْ صُلِبَتْ أَوْ أُحْرِقَتْ بِالنَّارِ...؛ ابن مسعود! از شرک به خداوند حتی به اندازه یک چشم برهم زدن پرهیز هرچند تو را (به خاطر توحید) با اره ببرند یا اعضای تو را قطع کنند یا به دار آویزند یا با آتش بسوزانند».

سپس می‌افزاید: «يا ابْنَ مَسْعُودٍ! اصْبِرْ مَعَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ وَيَسْبِّحُونَهُ وَيَهْلِكُونَ وَيَحْمَدُونَ وَيَعْمَلُونَ بِطَاعَتِهِ وَيَدْعُونَهُ بُكْرَةً وَعَشِيًّا...؛ ای ابن مسعود! با کسانی باش که خدا را یاد می‌کنند و تسبیح او می‌گویند و زبانشان به ذکر لاله‌الاله و حمد خدا مشغول است. به دستوره‌های او عمل می‌کنند و صبح و شام به درگاه او روی می‌آورند...».

و در فراز بعد از آن می‌افزاید: «يا ابْنَ مَسْعُودٍ! لَا تَخْتَارَنَّ عَلَيَّ ذِكْرَ اللَّهِ شَيْئًا فَإِنَّهُ يَقُولُ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ ای ابن مسعود! هیچ چیز را بر ذکر خدا مقدم مدار چراکه خداوند فرموده است: ذکر خدا از همه چیز برتر و بالاتر است».^۱

به یقین کسانی که می‌خواهند آب زلال را از سرچشمه اصلی بگیرند باید به سراغ عمل به این برنامه‌های حیات‌بخش که موجب قرب به خداست بروند. البته آنچه ما تا این جا نقل کردیم تنها گوشه‌ای از این برنامه‌ها بود.



فصل سوم:

طرقی که عارفان اسلامی برای سیروسلوک الی الله و رسیدن به مقام قرب پروردگار پیشنهاد کرده‌اند، یا مستقیماً برگرفته از آیات قرآن و روایات معتبر است و یا حداقل، اموری است که با آن‌ها مخالفت ندارد و به تعبیر دیگر، هماهنگ با عمومات کتاب و سنت است.

اما کسانی که روش‌هایی از خود ابداع کرده‌اند بی آن‌که هماهنگ با کتاب و سنت باشد و یا جنبه التقاطی به خود گرفته و سر از تصوف و مانند آن بیرون آورده، از موضوع بحث ما به کلی خارج‌اند و ما همه خوانندگان عزیز را از افتادن در دام آن‌ها برحذر می‌داریم.

۱. روش منسوب به علامه بحر العلوم^۱

این روش از قدیمی‌ترین روش‌هایی است که از عارفان اسلامی نقل شده است. در این رساله سیروسلوک که منسوب به یک عالم و فقیه بزرگ اسلامی

۱. سید محمد مهدی، معروف به بحر العلوم از علمای بزرگ شیعه و از نوادر روزگار بود. تمام علمای عصر او و کسانی که بعد از وی آمدند به علو مقام و احاطه علمی او به مسائل نقلیه و عقلیه اعتراف دارند و از کسانی

است و سعی شده حداکثر استفاده از کتاب و سنت در آن شود، مراحل و منزلگاه‌هایی در نظر گرفته شده و به‌طور خلاصه برای پیمودن راه قرب الی‌الله عوالم چهارگانه و به‌تعبیر دیگر، چهار منزلگاه ذکر گردیده است:

اسلام

ایمان

هجرت

جهاد

سپس برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر کرده که در مجموع دوازده مرحله می‌شود و سالک الی‌الله بعد از طی آن‌ها وارد عالم خلوص می‌گردد. این منازل دوازده‌گانه اجمالاً به شرح زیر است:

منزل اول، اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظایف دینی است.

منزل دوم، ایمان اصغر است و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است.

منزل سوم، اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم بودن در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی.

→ است که کرامات زیادی برای او نقل شده و حتی معروف است به خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام رسیده است. او در کربلا در سال ۱۱۵۵ هجری قمری دیده به دنیا گشود و در سال ۱۲۱۲ دیده از جهان فرو بست. بسیاری از بزرگان علمای شیعه نزد او تلمذ کردند از جمله: محقق نراقی صاحب مستند و حجت الاسلام شفتی و سید جواد عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامه که از جامع‌ترین کتب نقل اقوال فقهاست. او خود نزد جمعی از بزرگان علما مانند وحید بهبهانی، شیخ یوسف بحرانی و گروهی دیگر علوم دینی را فرا گرفت و در فقه و اصول و رجال از صاحب نظران بزرگ عصر خود بود. (الکنی و الالقاب، لغت‌نامه دهخدا).

در باره رساله منسوب به ایشان باید توجه داشت که بخشی از قسمت اخیر آن به‌یقین از مرحوم علامه بحر العلوم نیست و به نظر می‌رسد که بعضی از صوفیه و یا مانند آن‌ها بر آن افزوده باشند و وجود این بخش سبب شده که بزرگان، از این رساله تعبیر به رساله منسوب به علامه بحر العلوم کنند.

منزل چهارم، ایمان اکبر است و شامل روح و معنای اسلام اکبر می‌باشد که از مرتبه اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل می‌شود.

منزل پنجم، هجرت صغری است، و آن انتقال از «دارالکفر» به «دارالاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه.

منزل ششم، هجرت کبری است، و آن دوری از اهل عصیان و گناه، و همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است.

منزل هفتم، جهاد اکبر است، که متشکل است از محاربه و ستیز با لشکر شیطان با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است.

منزل هشتم، منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است.

منزل نهم، اسلام اعظم است، و عبارت است از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدارکننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می‌شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی می‌گردد.

منزل دهم، ایمان اعظم است، شامل مشاهده نیستی و فنای خود در برابر خداوند است، و مرحله ورود در عالم «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۱ است که در این هنگام حقیقت عبودیت و بندگی خدا ظاهر می‌شود.

منزل یازدهم، هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجه کامل به ذات پاک خداست که در جمله «وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۲ به آن اشاره شده است.

و منزل دوازدهم، جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشتن، متوسّل به

۱. فجر، آیه ۲۹.

۲. فجر، آیه ۳۰.

ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد.

بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق ﴿بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ می گردد.^۲

اسباب و راهکارهای پیمودن این راه

سالک الی الله و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنج گانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود:

اول: ترک آداب و عادات و رسوم که انسان را از پیمودن راه بازمی دارد و در آلودگی ها غرق می کند.

دوم: عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد.

سوم: رفق و مدارا، به این معنا که در آن واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبادا دلسرد و متنفر شود، و از پیمودن راه بازماند.

چهارم: وفا، و آن عبارت از این است که به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن بازنگردد، و به آنچه استاد راه می گوید وفادار بماند.

پنجم: ثبات و دوام، به این معنا که برنامه هایی را که انتخاب می کند به صورت عادت مستمر درآورد تا بازگشتی در آن صورت نگیرد.

ششم: مراقبت که شامل توجه به خویش در تمام احوال است که تخلفی صورت نگیرد.

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. به نقل از اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۳۳.

هفتم، محاسبه است، که در حدیث «لَيْسَ مِثْلًا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ؛ کسی که همه‌روز به حساب خویش نرسد از ما نیست!» به آن اشاره شده است. هشتم: مؤاخذه. منظور از مؤاخذه این است که هرگاه مرتکب خطایی شد به خویشتن تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند.

نهم: مسارعت؛ یعنی به مقتضای امر «وَسَارِعُوا إِلَى مَعْفَرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»^۱ که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال و سوسه یابد. دهم، ارادت است، و آن عبارت است از این که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد، و به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد.

یازدهم، ادب است، یعنی دربارهٔ ساحت قدس خداوند و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جانشینان معصوم او عَلَيْهِمُ السَّلَام شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانهٔ اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتی در بیان حاجت از الفاظی که نشانهٔ امر و نهی است پرهیزد.

دوازدهم: نیت، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال برای خداوند متعال. سیزدهم: صَمْت، به معنای خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و اکتفا به مقدار لازم.

چهاردهم: جوع و کم خوردن، که از شروط مهمهٔ بیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد.

پانزدهم، خلوت است، که تشکیل یافته از کناره‌گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجه به اذکار، دور بودن از ازدحام و غوغا.

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۳۳.

شانزدهم: سَهَر و شب بیداری (به ویژه بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی بارها به آن اشاره شده است.

هفدهم: دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن که نورانیت خاصی به باطن انسان می دهد.

هجدهم، تضرع به درگاه خداوند ربّ العزّة است، که هرچه بیشتر بتواند در پیشگاه پروردگار اظهار خضوع کند.

نوزدهم: پرهیز از خواسته های نفس (هرچند مباح باشد)، تا آن جا که در توان دارد.

بیستم: رازداری و کتمان سرّ، که از مهم ترین شرایط است و اساتید این رشته بر آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچک ترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او رخ داد آن را نیز پنهان دارد و برای این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد).

بیست و یکم: داشتن مربّی و استاد، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیروسلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که رسول خدا ﷺ و امامان معصومین هستند.

البته سالک باید توجه داشته باشد که این مرحله، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیاز موده و از صلاحیت علمی و دینی او آگاه نشده، در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد درمی آیند و گرگان ملبس به لباس چوپان می شوند و سالک را از راه منحرف می سازند.

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می گوید: حتی به ظاهر شدن خارق عادت و اطلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهران انسان، و عبور از آب و آتش، و اطلاع از مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین

اعمالی مقام پیشرفته‌ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا این‌ها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود، و از آن‌جا تا سرحدّ وصول و کمال، راه بسیار است. بیست و دوم، «ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به‌روی سالک می‌گشاید و او را برای گذشتن از گردنه‌های صعب‌العبور مسیر الی‌الله یاری می‌دهد.

بیست و سوم، نفی خواطرات است، به معنای تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر، به گونه‌ای که هیچ تصوّر و خاطره‌ای در آن وارد نشود مگر به اختیار و اذن او؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی‌اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است.

بیست و چهارم: فکر. منظور از آن، این است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکّر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلیات و افعال او باشد.

بیست و پنجم، ذکر است، و منظور از آن، توجّه قلبی به ذات پاک پروردگار است؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می‌شود؛ به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجّه سازد و از غیر او چشم ببوشد. این بود خلاصه آنچه از سیروسلوک منسوب به علامه بحرالعلوم استفاده می‌شود که علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لبّ اللّباب» آمده - دنبال کرده است.

۲. روش ابن سینا^۱

فیلسوف معروف، ابن سینا (متوفای ۴۲۷) در کتاب مشهور خود «الاشارات

۱. نامش حسین بن عبد الله ملقب به شیخ الرئیس است. پدرش اهل شهر بلخ در شمال افغانستان بود. در زمان حکومت نوح بن منصور سامانی ساکن بخارا شد و فرزندش بوعلی در آن‌جا متولد گردید. در سنه ۳۷۳

والتنبيهات» در جلد سوم در نَمَط نهم تحت عنوان «مقامات العارفين» روشی پیشنهاد می‌کند که از جهاتی قابل توجه است. در ابتدا می‌گوید:

عارفان مقامات و درجاتی دارند که مخصوص خود آن‌هاست در حالی که در زندگی دنیا به سر می‌برند. آن‌ها در پرده‌هایی از بدن‌های مادی قرار دارند که از آن‌ها مجرد شده و به سوی عالم قدس پرواز می‌کنند. آن‌ها اموری پنهان و اموری آشکار دارند که گاهی افراد ناآگاه آن را منکر می‌شمرند و آگاهان آن را بزر محسوب می‌کنند و ما آن‌ها را برای شما برمی‌شمریم.

→ هجری قمری تولد یافت و در ۴۲۷ بدرود حیات گفت. او از فلاسفه معروف اسلامی و از نوابغ روزگار است که در طب و علوم دیگر ید طولایی داشت. قابل توجه این‌که در سن ده سالگی بعد از فراگرفتن علوم دیگر شروع به یادگیری فقه کرد. هنگامی که دوازده ساله شد در بخارا مطابق مذهب ابوحنیفه فتوا می‌داد. سپس شروع به فراگیری علم طب کرد و کتاب قانون را در شانزده سالگی نوشت. نوح بن منصور سامانی، حاکم وقت، بیمار شده بود. اطباء را برای درمان خود دعوت کرد. ابن سینا می‌گوید: مرا هم دعوت کردند. سرانجام طریق معالجه مرا از تمام طرق معالجات آن‌ها بهتر یافتند و او به دست من از بیماری نجات یافت.

پس از آن، به مطالعه کتب فلسفی پرداخت و به مقامات عالی رسید. خودش می‌گوید: هنگامی که بیست و چهار ساله شدم چنین فکر می‌کردم که هیچ علمی از علوم آن زمان نبود که من از آن آگاه نباشم. درباره او نوشته‌اند که لحظه‌ای از مطالعه و نوشتن غافل نمی‌شد. شب کم می‌خوابید، هنگامی که در مسأله‌ای گرفتار تردید می‌شد وضو می‌گرفت و به مسجد جامع شهر می‌رفت و دو رکعت نماز با خضوع و خشوع به جا می‌آورد و به «دعا می‌پرداخت» و از خدا تقاضای رفع شبهه می‌کرد.

تألیفات مشهوری دارد از جمله «قانون» در طب و «شفا» و «اشارات» در فلسفه و کتب دیگر. او ذوق شعری داشت و قصیده معروف:

هبطت اليك من المحل الارفع ورفاء ذات تعزز و تمتع

به او نسبت داده شده است.

مدتی بعد به ایران آمد، و در خراسان، گرگان، ری، همدان و اصفهان مدتی توقف داشت. در سال‌های آخر عمرش در اصفهان در حمایت علاء الدوله بود و در سفری که به همدان کرد بیمار شد و در همان جا دار فانی را وداع گفت و مقبره او هم‌کنون در آن جا مورد توجه خواص و عوام است. (الکنی و الالقاب، ماده ابن سینا و لغت‌نامه دهخدا).

او افکار عارفانه نیز داشت و آنچه در بالا آمده دیدگاه او در سیروسلوک است که به عنوان مقامات العارفين بیان کرده است.

نخستین منزل سیروسلوک عارفان چیزی است که آن را اراده می‌نامند که عبارت از نوعی شوق و رغبت است که بر اثر برهان یا تعبد و ایمان، در انسان برای دست‌یابی به حقیقت پدید می‌آید سپس روح و ضمیر به جنبش درمی‌آید تا به حقیقت برسد.

مرحوم شهید مطهری در شرح این قسمت می‌نویسد: عرفا معتقدند که مسیر حرکت عارف باید از مبدأ تا دورترین نقطه ادامه یابد و فلسفه‌ای برای آن ذکر شده که در تعبیر عرفا به اصل تجلی معروف است و به تعبیر فلاسفه: اصل علیت است. آن‌ها می‌گویند: حرکت اشیاء از دورترین نقطه تا نقطهٔ مبدأ براساس اصل میل و عشق هر فرعی به بازگشت به اصل خویش است. به عبارت دیگر، آن‌ها که غریب مانده‌اند به سوی وطن اصلی خود بازمی‌گردند، حتی عرفا معتقدند که این میل در تمامی ذرات هستی وجود دارد، از جمله انسان.

ولی گاهی اشتغالات مختلف و دلبستگی‌ها مانع از فعالیت این حس در انسان می‌شود اما بر اثر تذکر و تنبه ظهور می‌کند. این ظهور و بروز را اراده می‌نامند و این اراده در حقیقت نوعی بیداری یک شعور خفته است.

ابن سینا سپس به سراغ مرحلهٔ دوم می‌رود که مرحلهٔ عمل و تمرین است و ریاضت نامیده می‌شود و سه هدف دارد:

اول: دور کردن ماسوی‌الله از سر راه.

دوم: رام نمودن نفس اماره برای وصول به نفس مطمئنه.

سوم: تلطیف باطن برای آمادگی جهت تنبه.

سپس در ادامه می‌افزاید: زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق جهان مادی به هدف اول کمک می‌کند یعنی موانع و شواغل و موجبات غفلت را از سر راه برمی‌دارد. و چند چیز است که به هدف دوم کمک می‌کند: نخست عبادت به شرط حضور قلب و تفکر. دوم، خواندن کلمات روحانی با صدای خوب (مانند

تلاوت آیات قرآن و دعاهاى فصیح و بلیغ) به گونه‌ای که در قلب نفوذ کند. سوم، سخنان پندآموز است که از گوینده آگاهی با بیان فصیح و بلیغ و لحنی نرم و نافذ شنیده شود.

اما آنچه به هدف سوم کمک می‌کند: نخست اندیشه‌های لطیف و ظریف است و دیگر، عشق توأم با عفاف می‌باشد به شرطی که از نوع عشق آسمانی و روحانی باشد نه عشق جسمانی و شهوانی.

سپس می‌افزاید: هرگاه اراده و ریاضت به حد مطلوب برسد گهگاه نوری بر قلبش طلوع می‌کند و حالتی روحانی به او دست می‌دهد که بسیار لذت‌بخش است ولی به سرعت می‌گذرد گویی برقی می‌جهد و خاموش می‌شود که در اصطلاح عرفا «اوقات» نامیده شده است.

سپس می‌افزاید: عارف آن‌قدر در این کار پیش می‌رود که این حالات در غیر مواقع ریاضت نیز گاه‌گاهی دست می‌دهد. چه بسا که یک نگاه مختصر به چیزی روحش را متوجه عالم قدس کند و کار به جایی می‌رسد که نزدیک است خدا را در همه چیز ببیند (فیکاد یری الحق فی کل شیء).

عارف تا زمانی که در این مرحله و در این منزل است این حالات برای او حاصل می‌شود و آرامش عادی او را به هم می‌زند به گونه‌ای که اگر افرادی در نزدیکی او باشند متوجه تغییر حالات او می‌شوند.

سپس کار مجاهدت و ریاضت به آن جا می‌کشد که «وقت» تبدیل به «سکینه» می‌شود یعنی آنچه گهگاه روی می‌داد و آرامش را به هم می‌زد به تدریج بر اثر تکرار، با آرامش توأم می‌شود و آنچه قبلاً حالت خلسه بود تبدیل به امر مأنوس می‌گردد.

شاید در این مرحله است که آثار حالت درونی «بهجت» یا «تأسف» بر او ظاهر می‌شود و اگر این آشنایی بیشتر شود به تدریج آثارش در او نمایان می‌گردد.

هنگامی که عارف به مرحله کامل‌تر برسد جمع مراتب می‌کند یعنی در حالی که غایب و پنهان از مردم است (و روحش در عالم دیگری سیر می‌کند) در همان حال در میان مردم ظاهر است.

مرحوم شهید مطهری می‌گوید: این جمله ما را به یاد جمله مولای متقیان علی علیه السلام می‌اندازد که در حدیث معروف کمیل فرمود: «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ...»^۱.

سرانجام ابن سینا می‌افزاید: عارف از این هم پیش‌تر می‌رود تا آن‌جا که دیدن حق منوط به خواست او نیست زیرا هر وقت هرچه را که می‌بیند به دنبال آن خدا را می‌بیند هرچند با دیده عبرت به اشیاء نگاه نکند. (به تعبیر دیگر) برای او انصراف از ماسوی‌الله و توجه کلی به ذات حق پیدا می‌شود.

تا این‌جا مربوط به مرحله ریاضت و مجاهده و سیروسلوک بود. اکنون عارف به مقصد رسیده است. در این حال ضمیر خویش را مانند آینه‌ای می‌بیند صاف و صیقلی که در آن حق نمایان است و در این هنگام میان دو نظر مردد است: نظری به حق و نظری به خود. مانند کسی که در آینه می‌نگرد که گاه در صورت منعکس در آن نگاه می‌کند و گاه در خود آینه.

در مرحله بعد، عارف از خویش پنهان می‌گردد و فقط خدا را می‌بیند و بس. حتی اگر خود را می‌بیند از آن جهت است که در هر ملاحظه‌ای، لحاظ‌کننده نیز به نحوی دیده می‌شود و بالاخره در این مرحله، عارف به حق واصل شده و سیر عارف از خلق به خالق پایان یافته است.

مرحوم خواجه نصیر طوسی در شرح اشارات گفته است: بوعلی سینا سفر اول عرفانی را در نه مرحله بیان کرده است: سه مرحله مربوط به مبدأ سفر، سه مرحله مربوط به عبور از مبدأ به انتها و سه مرحله دیگر مربوط به

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۴۷.

مرحله وصول به مقصد. (فراموش نشود که همه این‌ها یک سفر از سفرهای چهارگانه عرفاست).^۱

۳. دیدگاه مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی^۲

آن مرحوم از شاگردان مبرز یکی از اساتید معروف سیروسلوک، مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی است که خود نیز در نتیجه پیمودن این راه یکی از اساتید مبرز عرفان و سیروسلوک شد.

راهی که آن مرحوم پیشنهاد می‌کند در پاره‌ای از جهات شبیه همان چیزی است که در رساله مرحوم بحرالعلوم آمده است هرچند تفاوت‌هایی نیز با آن دارد. یکی از ویژگی‌های روش آن مرحوم این است که خالی از هرگونه ریاضات باطل و اذکار نامناسب و مسائلی است که با فقه و عقاید اصیل اسلامی ناسازگار است.

۱. برگرفته از مجموعه آثار شهید علامه مطهری، ج ۲۳، ص ۶۷-۸۱.

۲. مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (متوفای ۱۳۰۴ شمسی) یکی از عرفای والامقام عصر ماست که دروس مقدماتی و صرف و نحو و منطق و معانی و بیان را در تبریز فراگرفت و دروس سطح را نیز در همان‌جا به پایان رسانید و بعد از آن به سوی مقام ولایت در نجف اشرف شتافت و از آن حضرت استمداد تهذیب و تحصیل کرد و عشق به اهل بیت علیهم‌السلام او را به درس مرحوم میرزا حسین نوری کشانید و از سرچشمه احادیث و روایات اهل بیت علیهم‌السلام بهره فراوان برد. درس فقه خود را در خدمت فقیه معروف حاج آقا رضا همدانی فراگرفت و اصول را در محضر محقق بزرگ مرحوم آخوند خراسانی تحصیل کرد و در این ایام مشغول خودسازی و سیروسلوک‌الی‌الله بود و همان‌گونه که در بالا آمده، دروس عرفان و سیروسلوک را از محضر آخوند ملا حسین قلی همدانی فراگرفت و بعد از مدتی به قم مهاجرت کرد و این شهر را وطن دوم خویش قرار داد و به تربیت شاگردان و افرادی که مستعد پیمودن این راه بودند پرداخت. از ایشان کتاب‌های قابل ملاحظه‌ای به‌جا مانده است، از جمله کتاب سیروسلوک که با نام «لقاءالله» چاپ شده است و همچنین است رساله «المراقبات فی اعمال السنه» و «اسرار الصلاة». از جمله شاگردان مبرز آن مرحوم امام خمینی، آخوند ملا علی همدانی، و حاج آقا حسین فاطمی قمی هستند. (برگرفته از گلشن ابرار).

او نخست به سراغ مقصد اعلاّی سیروسلوک می‌رود و آن را لقاءالله می‌شمرد و تفسیری که برای لقاءالله دارد چنین است: نه منظور مشاهده جسمانی است نه مشاهده ثواب الهی بلکه یک نوع شهود قلبی است که با چشم دل، انسان خدا را می‌بیند و با ذات پاکش آشنا می‌شود.

آن مرحوم قبل از هرچیز لقاءالله را مقصد اعلاّی سیروسلوک می‌شمرد و از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام برای این منظور کمک می‌گیرد و در ذیل کلامش تصریح می‌کند که منظور از لقاءالله مشاهده جسمانی نیست چراکه خداوند هرگز با چشم سر دیده نمی‌شود و نیز منظور مشاهده ثواب الهی نیست که بعضی لقاءالله را به آن تفسیر کرده‌اند بلکه منظور شهود باطنی و رؤیت با چشم دل است. سالک الی‌الله باید این مسیر را طی کند تا به آن مقام شهود نائل گردد.

آنگاه برای رسیدن به این هدف عالی برنامه‌ای را پیشنهاد می‌کند که به وسیله آن می‌توان این راه پرفراز و نشیب را پیمود.

روشی که آن مرحوم در آن رساله پیشنهاد کرده به‌طور خلاصه چنین است: سالک باید برای پیمودن این راه تصمیم بگیرد و عزم خود را جزم کند و تا این عزم راسخ نباشد به جایی نمی‌رسد.

باید از گذشته خویش توبه کند توبه‌ای که در اعماق وجودش و در اعمال آینده او نفوذ داشته باشد، آثار گناه را از وی بشوید و روح او را پاک و پاکیزه کند و دگرگون سازد.

برای این سفر روحانی باید توشه راهی برگیرد که چنین است:

۱. هنگام صبح به سراغ «مشارطه» رود یعنی با خود شرط کند که جز راه حق نبوید و جز در مسیر اطاعت فرمان پروردگار گام برندارد. سپس در هنگام روز به «مراقبه» بپردازد یعنی کاملاً مراقب باشد که از مسیر منحرف نگردد و لحظه‌ای از

خود غافل نشود و شامگاهان به «محاسبه» پردازد یعنی حساب کند که در آن روز چه اعمالی انجام داده است؟ آیا توانسته رضای خدا را جلب کند و از آنچه نافرمانی اوست پرهیزد؟

۲. سالک باید به اوراد و اذکاری که او را متوجه ذات پروردگار می سازد توجه خاص داشته باشد و به هنگام بیداری و هنگام خواب آن را فراموش نکند. جالب این است که آن مرحوم در دستورالعملی که برای فقیه بزرگوار مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی نوشته، به این موضوع اهمیت خاصی داده است و تعقیبات و اذکار صبح و شام و اذکار موقع خواب و صلوات را که در کلمات معصومین علیهم السلام وارد شده است به ایشان توصیه می کند و به طور ویژه به ذکر «یونسیه» ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ در آن نامه اهمیت خاصی می دهد.

۳. توجه به نماز شب و خلوت با خداوند را توصیه می کند و نیز مسئله ریاضت شرعی را، که در نامه ای که برای مرحوم اصفهانی نوشته به این صورت آمده است: در شبانه روز بیش از دو بار غذا نخورد و به هنگام خوردن غذا کاملاً سیر نشود و غذا را به قصد لذت صرف نکند و در میان غذاها از تنقلات استفاده نکند و از زیاد خوردن گوشت پرهیزد و در ایام هفته یکی دو روز اصلاً گوشت نخورد.

۴. سالک باید از تازیانه سلوک بهره گیری کند یعنی خود را در برابر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در مقابل حق مؤاخذه نماید تا گرفتار تکرار آن ها نشود.

۵. سالک باید قبل از هر چیز برای سوزاندن حب دنیا و اصلاح صفات زشت، خود را با فکر مر و پایان زندگی از محبت دنیا دور سازد، و تأکید می کند که این فکر تأثیر مهمی برای این مقصود دارد.

۶. همچنین سالک باید پیوسته به عظمت پروردگار و اسما و صفات او بیندیشد و به حالات اولیاء الله توجه کند که توجه به حالات آن ها تأثیر عمیقی در روح انسان دارد.

۷. سالک با پیمودن این راه در آستانهٔ سرمنزل مقصود قرار می‌گیرد. سپس می‌افزاید: انسان سه عالم دارد: نخست عالم حس و طبیعت است که یک پارچه ظلمت می‌باشد و تا از آن نگذرد به عالم بعد نمی‌رسد و دوم عالم مثال است و آن عالمی است خالی از ماده و تنها دارای صورت و تا از این مرحله نگذرد به عالم بعد نمی‌رسد.

و سرانجام، عالم عقل را مسیر نهایی معرفی می‌کند؛ عالمی که در آن ماده‌ای وجود ندارد و هنگامی که نفس خود را خالی از ماده و صورت دید، به معرفت خدا دست می‌یابد و مصداق روشن «من عرف نفسه فقد عرف ربه» خواهد شد.^۱ آنچه در روش ایشان مشهود است این است که ذره‌ای از مسیر احکام شرع انحراف ندارد و ریاضت‌های نامشروع و اذکار نامأنوس پیشنهاد نمی‌کند و راهی که پیموده، به وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) نیز منتهی نمی‌گردد.

۴. دیدگاه مرحوم علامه مصطفوی

آن مرحوم دیدگاه خود را در کتاب «لقاءالله» به‌طور مشروح آورده است. روش او از جهاتی با روش‌هایی که قبلاً از بزرگان عرفای اسلامی نقل شد مشترکاتی دارد ولی امتیازاتی نیز در روش آن مرحوم دیده می‌شود که به آن اشاره خواهیم کرد.

ایشان در رسالهٔ پربار خود که متکی به آیات و روایات لقاءالله است نخست به سراغ آیات لقاءالله در قرآن مجید می‌رود و ملاقات را به معنای ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می‌کند که برای رسیدن به آن باید محدودهٔ جهان ماده و زمان و مکان را شکافت و از ممکنات گذشت و غرق و فانی در عالم لاهوت شد و به لقای پروردگار رسید و مخاطب این آیات شد: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى

۱. در رسالهٔ لقاءالله ایشان توضیحات بیشتری آمده است که علاقه‌مندان می‌توانند از آن استفاده کنند.

رَبِّكَ رَاضِيَةً مُرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي؛ «تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خوشنودی و هم او از تو خوشنود است، سپس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو!»^۱

و به دنبال این سخن به سراغ راه وصول به این مقصد رفته و یک مسیر پنج مرحله‌ای را در این جا ذکر می‌کند:

مرحله نخست: تقویت اعتقادات دینی و پایه‌های اصول دین در فکر و روح.
مرحله دوم: توبه کامل از هرگونه گناه و بازگشت به اعمال صالح و انجام واجبات و ترک معاصی.

مرحله سوم: آماده شدن برای پاک‌سازی روح و تهذیب نفس از هرگونه اخلاق رذیله.

مرحله چهارم: محو انانیّت و فانی شدن در عظمت ذات پاک پروردگار.
نامبرده برای این مرحله اهمیت فراوانی قائل شده و معتقد است که تعلقات زندگی مادی اعم از آنچه مربوط به مال و اولاد و مقام و مشتهیات مادی و حتی خیالی است باید از روح و جان انسان برچیده شود، و معتقد است که گاه انسان به دنبال این است که به مقاماتی دست یابد و گاه این تعلق به خویشتن به اندازه‌ای ریشه‌دار و محکم است که از شدت ظهور گویی خفا پیدا کرده است.

به عبارت دیگر، اگر سالک بخواهد با پیمودن این راه به مقامات والا نائل شود و از مقربین درگاه خدا گردد و مثلاً دارای کشف و کراماتی شود مفهومش این است که سخن از خویشتن می‌گوید نه از خدا. به همین دلیل اگر به این مقامات برسد فوق العاده خوشحال و مسرور می‌گردد و اگر دیگری این مقامات را پیدا کند حداقل به این اندازه خوشحال نمی‌شود. اینجاست که سالک طریق الی الله

۱. فجر، آیات ۲۷-۳۰.

باید «من» و «توجه به خویشتن» را کنار بگذارد و آنچه مورد علاقه اوست ظهور خدا باشد نه مقید به خود او.

به هر حال تا «من و ما» فراموش نشود و این حجاب که بزرگترین مانع و آخرین حجاب سالک برای رسیدن به لقاءالله است برطرف نشود، سالک به جایی نمی‌رسد.

سپس برای رسیدن به این مقصد (حذف انانیت) سه راه پیشنهاد می‌کند:
اول: توجه خاص به خداوند و صفات جمال و جلال و افعال او که نتیجه‌اش این است که غیر او را هیچ و پوچ می‌داند.

دوم: استفاده از استدلال برای مبارزه با انانیت، به این معنا که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی ببیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و فقر و ضعف و سرتاپا نیاز، و یقین داشته باشد که یک لحظه بدون ذات پاک خداوند بقایی نخواهد داشت.

سوم: معالجه انانیت با اضداد. به این معنا که در هر مورد به جای این که متوجه «من» شود به خدا توجه کند و این کار در درون جان او رسوخ پیدا کند؛ در نتیجه خویشتن را فراموش کند و تنها خدا را ببیند.

مرحله پنجم: در این مرحله سالک الی‌الله به صورت یک انسان ملکوتی درمی‌آید و وارد عالم جبروت می‌شود.

منظور از ورود در جبروت این است که انسان، به دلیل خلوص و صفای باطن، محو انوار الهی می‌شود و صاحب نفوذ و سلطه می‌گردد و از این جهت برای انجام وظایف الهی و ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل گام برمی‌دارد؛ یعنی بعد از فراغ از خویشتن به راهنمایی دیگران می‌پردازد و در مقام تشخیص درد و درمان، همانند یک طبیب حاذق می‌شود.^۱

۱. آنچه در بالا آمد، عصاره‌ای است از بحث‌های مشروحی که در کتاب «لقاءالله» نوشته علامه مصطفوی آمده است.

از ویژگی‌های این روش، یکی توجه خاص به مسأله نفی انانیت و ترک توجه به خویشتن است و نیز توجه به این نکته که هرگز سالک نباید پیمودن این راه را برای به دست آوردن مقامات معنوی و کشف و کرامات بخواهد که آن نیز بازگشت به خویشتن و نوعی شرک و انانیت است، و دیگری توجه به این نکته که سالک کسی نیست که تنها خویشتن را نجات دهد بلکه باید به فکر نجات دیگران و راهنمایی آن‌ها و جذبشان به این راه نورانی باشد؛ البته هرکسی به مقدر استعداد و توانش.

آنچه را که از عارفان اسلامی و علمای سیروسلوک که در پرتو قرآن و هدایت‌های ائمه اهل بیت علیهم‌السلام گام برداشتند (نه صوفیان التقاطی) برمی‌آید - که بخش‌های مهمی از آن در بحث‌های پیشین گذشت - می‌توان بدین‌گونه خلاصه و جمع‌بندی کرد:

هدف نهایی سیروسلوک رسیدن به لقاءالله است؛ یعنی خدا را در مکاشفات باطنی دیدن و به مقام شهود رسیدن و بدون نیاز به استدلال، ذات پاکش را دریافتن و غرق عشق او شدن و در صفات جمال و جلالش غوطه‌ور گشتن. برای وصول به این هدف والا، جمعی راه معرفت‌النفس را پیموده‌اند و می‌گویند: اگر انسان به مضمون حدیث شریف: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ خود را آنچنان که هست بشناسد درباره ذات خداوند به شهود باطنی می‌رسد. به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان خود را یک وجود وابسته به تمام معنا به ذات حق ببیند و همچون ظل و سایه‌ای که بدون وجود صاحب سایه هیچ است، در نظر بگیرد و به تعبیر فلاسفه، خود را همچون معنای حرفی وابسته به معنای

اسمی که ذات پاک خداست ملاحظه کند، خواهد دید که بدون وجود او نمی‌تواند خود را ببیند و خویشتن را درک کند. اینجاست که غرق ذات و صفات او می‌شود و خود را در میان مشاهده نمی‌کند و به اصطلاح، به مقام فنا می‌رسد. البته برای درک این معنا صفای نفس و نورانیت باطن لازم است و آن نیز بدون خودسازی و تهذیب باطن و پرهیز از هرگونه گناه و تخلق به اخلاق انبیا و اولیا حاصل نمی‌گردد. تا گردوغبار رذایل اخلاقی را فرو نزنند و حجاب‌های هوی و هوس را از برابر چشم دل برنچینند، شناختن خویشتن به صورت وجود وابسته به ذات پاک او درحقیقت حاصل نمی‌شود. به اصطلاح:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

گروه دیگری که از طریق عرفان عملی در این مسأله ورود پیدا کرده‌اند بر آداب چهارگانه مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاقبه تأکید دارند. صبحگاهان با خود شرط کند که جز در مسیر رضای حق گام برندارد و در اثناء روز مراقب خویشتن باشد و شامگاهان به محاسبه خویش بنشیند و در صورت لغزش، خود را با محروم کردن از پاره‌ای از لذات مادی کیفر دهد.

همه پویندگان این راه مبارزه با هوای نفس را که بزرگترین سد این راه است از اوجب واجبات و اهم مسائل می‌دانند و با الهام از حدیث معروف نبوی که خطاب به جمعی از جنگجویان اسلام فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر گروهی که جهاد کوچک را انجام دادند و جهاد بزرگ تر بر دوش آن‌ها مانده است. کسی عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! جهاد اکبر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس سرکش»^۱، مبارزه با هوای نفس را جهاد اکبر می‌دانند که بدون این جهاد، پویندگان این راه به جایی نمی‌رسند.

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۲، ح ۳.

بعضی از عارفان اسلامی از میان رذایل اخلاقی، انانیت و خودخواهی را از همه خطرناک‌تر می‌شمارند و معتقدند که تا این بت بزرگ شکسته نشود سالک راه حق به سرمنزل مقصود نخواهد رسید و شکستن این بت نیاز به آمادگی‌های اعتقادی و عملی و اخلاقی دارد.

استفاده از اذکار الهام‌بخش همچون: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و ذکر معروف یونسیه: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱ و ذکر «یا حی و یا قیوم» و امثال آن؛ ذکرى که با حضور قلب و توجه گفته شود و انسان را دائماً به یاد خدا اندازد، را نیز لازم می‌شمرند چرا که اطمینان قلب به مضمون «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ بدون آن حاصل نمی‌شود.

تأکید بر نماز شب و رازونیز با آن محبوب بی‌همتا در زمانی که غافلان در خواب‌اند و سجده‌های طولانی را از مهم‌ترین اسباب قرب به خدا و لقاءالله می‌دانند که مقام محمود بدون آن حاصل نمی‌شود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»^۳.

این موضوع به قدری اهمیت دارد که خداوند آن را بر پیغمبرش واجب شمرده و مقام شایسته را وابسته به آن ذکر فرموده است، زیرا امر «فتهجد» ظاهر در وجوب می‌باشد و تعبیر «نافله» به معنای اضافه بر واجبات یومیه است زیرا «نافله» در اصل به معنای زیادی است.

ریاضات مذکور ریاضت‌های مشروع و اسلامی است نه ریاضات نامشروعی که جمعی از صوفیه یا مرتاضان هند برای خود قائل بودند و آن را وسیله قرب پروردگار یا توفیق در کارهای خارق‌العاده می‌دانستند.

۱. انبیاء، آیه ۸۷.

۲. رعد، آیه ۲۸.

۳. اسراء، آیه ۷۹.

توسل به اهل بیت علیهم السلام و امید به شفاعت و دستگیری آن‌ها در پیشگاه خدا، از اموری است که برای نیل سالک به مقامات والا تأثیر فراوان دارد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ؛ برتر از هر عبادتی عبادت دیگری است و محبت ما اهل بیت برترین عبادت‌هاست».^۱

و روشن است که منظور، محبتی است که سرچشمه پیوند عملی با آن بزرگواران باشد.

جمعی از عارفان اسلامی انتخاب استاد را برای پیمودن این راه ضروری می‌دانند و معتقدند که هر سالکی باید زیر نظر استادی قرار گیرد تا آن استاد مرحله به مرحله او را راهنمایی کند، اما درباره این که آیا سیروسلوک الی الله الزاماً نیاز به استاد دارد یا نه؟ و انتخاب استاد چه آثار منفی و مثبتی می‌تواند داشته باشد؟ بعداً به طور مشروح سخن خواهیم گفت.

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۱، ح ۴۸.

از جمله مسائل مهمی که در اکثر قریب به اتفاق روش‌های سیر و سلوک نادیده گرفته شده، کمک‌های گوناگون به افراد نیازمند است که روح سالک را تلطیف می‌کند و او را به خدا نزدیک می‌سازد و از علایق مادی دور می‌کند و او از این طریق با هوای نفس مبارزه شایان توجهی خواهد کرد.

در قرآن مجید و روایات اسلامی شواهد زیادی برای این معنا وجود دارد: در شأن نزول سوره دهر می‌خوانیم: این سوره بعد از آن نازل شد که امیرمؤمنان علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم‌السلام به هنگام افطارِ روزه‌ای که نذر کرده بودند غذای خود را یک روز به مسکین، روز دیگر به یتیم و در سومین روز به فرد اسیری دادند؛ آیات هجده‌گانه در این سوره نازل شد و مقامات والا و پادشاه‌های مهم اهل بیت علیهم‌السلام را بیان کرد.

در آیات شریفه سوره بلد می‌خوانیم: ﴿فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾؛ «ولی او از آن‌گروه مهم نگذشت؛ و تو چه می‌دانی آن‌گروه چیست؟!؛ آزاد کردن برده‌ای؛ یا غذا دادن در روز گرسنگی؛ یتیمی از خویشاوندان؛ یا مستمندی خاک‌نشین را؛

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت توصیه می‌کنند؛ آن‌ها «اصحاب الیمین» اند (که نامه اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند)!!^۱

در آیه ۲۶۵ سوره بقره نیز اشاره لطیفی به این موضوع شده است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمِ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ «و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و باران‌های درشت به آن برسد (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد) و میوه خود را دوچندان دهد (که همیشه شاداب و باطراوت است) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست».

تعبیر «تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» اشاره به این است که آن‌ها اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند تا فضایل انسانی در درون جانشان تثبیت شود تا از بخل و حرص و حسد‌رهایی یابند و آرامش پیدا کنند.

و جالب این‌که در این آیه مؤمنان انفاق‌کننده را به باغی تشبیه کرده که در نقطه بلندی است و نور آفتاب و هوای آزاد و باران دانه‌درشت بر آن فرو می‌ریزد و میوه آن را دوچندان می‌کند که مفهومش این است که انفاق‌کنندگان، در سایه انفاق، پرورش روحانی و معنوی پیدا می‌کنند.

آیه شریفه ۹۳ سوره آل عمران نیز که می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ شاهد دیگری بر این مدعاست زیرا هنگامی که انسان چیزی را دوست بدارد و پا بر سر هوای نفس بگذارد و آن را انفاق فی سبیل الله کند رشد اخلاقی و روحانی پیدا می‌کند.

در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره لیل می خوانیم: «وَسَيَجْزِيهَا الْأَنْفَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»؛ «وبه زودی باتقواترین مردم از آن (آتش دوزخ) دور داشته می شود، همان کس که مال خود را می بخشد تا پاک شود».

روشن است که پاکی در این جا به معنای پاک شدن مال نیست بلکه پاک شدن صاحب مال است زیرا ضمیر «یتزکی» به «الذی» بازمی گردد.



در آیه ۱۰۳ سوره توبه نیز می خوانیم: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»؛ «از اموال آن ها زکاتی بگیر، تا به وسیله آن، آن ها را پاک سازی و پرورش دهی و (هنگام گرفتن زکات،) آن ها را دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آن ها است».

در این آیه نیز گرفتن زکات از صاحبان اموال، سبب پاکی روح آن ها شمرده شده، هم ضمیر تطهیر به آن ها بازمی گردد و هم ضمیر تزکیه. بنابراین، انفاق، مایه طهارت روح آن ها و نیز سبب پرورش فضایل نفسانی آنان می گردد.

در آیه دیگری آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ «پس تا می توانید تقوای الهی پیشه کنید و گوش دهید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگاران اند!»^۱.

تعبیر «خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ» اشاره به این است که انفاق آثار مثبتی در نفوس شما دارد و آثار بخل را از جان شما می شوید و برطرف می کند.

در روایات اسلامی نیز اشارات روشنی به تأثیر انفاق فی سبیل الله و کمک به نیازمندان در پرورش روحانی و معنوی سالکان الی الله شده است.

۱. حشر، آیه ۹؛ تغابن، آیه ۱۶.

از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام إِذَا أَكَلَ أَتَى بِصَحْفَةٍ فَتَوَضَّعَ بِقُرْبِ مَائِدَتِهِ فَيَعْمِدُ إِلَى أَطْيَبِ الطَّعَامِ مِمَّا يُؤْتَى بِهِ فَيَأْخُذُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا فَيَضَعُ فِي تِلْكَ الصَّحْفَةِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِهَا لِلْمَسَاكِينِ ثُمَّ يَتَلَوُ هَذِهِ الْآيَةَ فَلَا افْتِحَمَ الْعُقَبَةَ ثُمَّ يَقُولُ عَلِيمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَقْدِرُ عَلَى عِثْقِ رَقَبَةٍ فَجَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْجَنَّةِ؛ هنگامی که امام علیه السلام مشغول خوردن غذا می شد (دستور می داد) یک سینی می آوردند و او آن را نزدیک سفره می نهاد و از بهترین غذاهایی که در سفره بود و از هرچه وجود داشت برمی گرفت و در آن سینی می گذاشت؛ سپس دستور می داد آن را به مساکین بدهند؛ آن گاه این آیه را می خواند: ﴿فَلَا افْتِحَمَ الْعُقَبَةَ﴾؛ «انسان ناسپاس از آن گردنه صعب العبور نگذشت»^۱ بعد می فرمود: خداوند متعال می داند که هر انسانی قادر نیست برده ای را آزاد کند، پس راه دیگری برای آن ها به سوی بهشتش گشود که آن انفاق فی سبیل الله است.^۲

در حدیث دیگری می خوانیم: «اشْتَرَى عَلِيٌّ علیه السلام ثَوْبًا فَأَعْجَبَهُ فَتَصَدَّقَ بِهِ؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام لباسی خرید و آن لباس در نظرش جالب آمد، از این رو آن را در راه خدا صدقه داد (درواقع خواهش نفس را زیر پا نهاد و روح خود را از آلودگی به آن پاک فرمود)».^۳

یادآوری این نکته را ضروری می دانیم که تمام این امور در صورتی می تواند سالک الی الله را به لقاء الله و مقامات والای معنوی برساند که قصد او فقط خدا باشد نه این که هدفش قدرت بر کرامات و رسیدن به مقامات باشد. زیرا چنین کسی نیز گرفتار حب ذات و علاقه به خویشتن است. باید از همه این ها تهی شد تا به او رسید.

۱. بلد، آیه ۱۱.

۲. کافی، ج ۴، ص ۵۲، ح ۱۲.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۴۹.

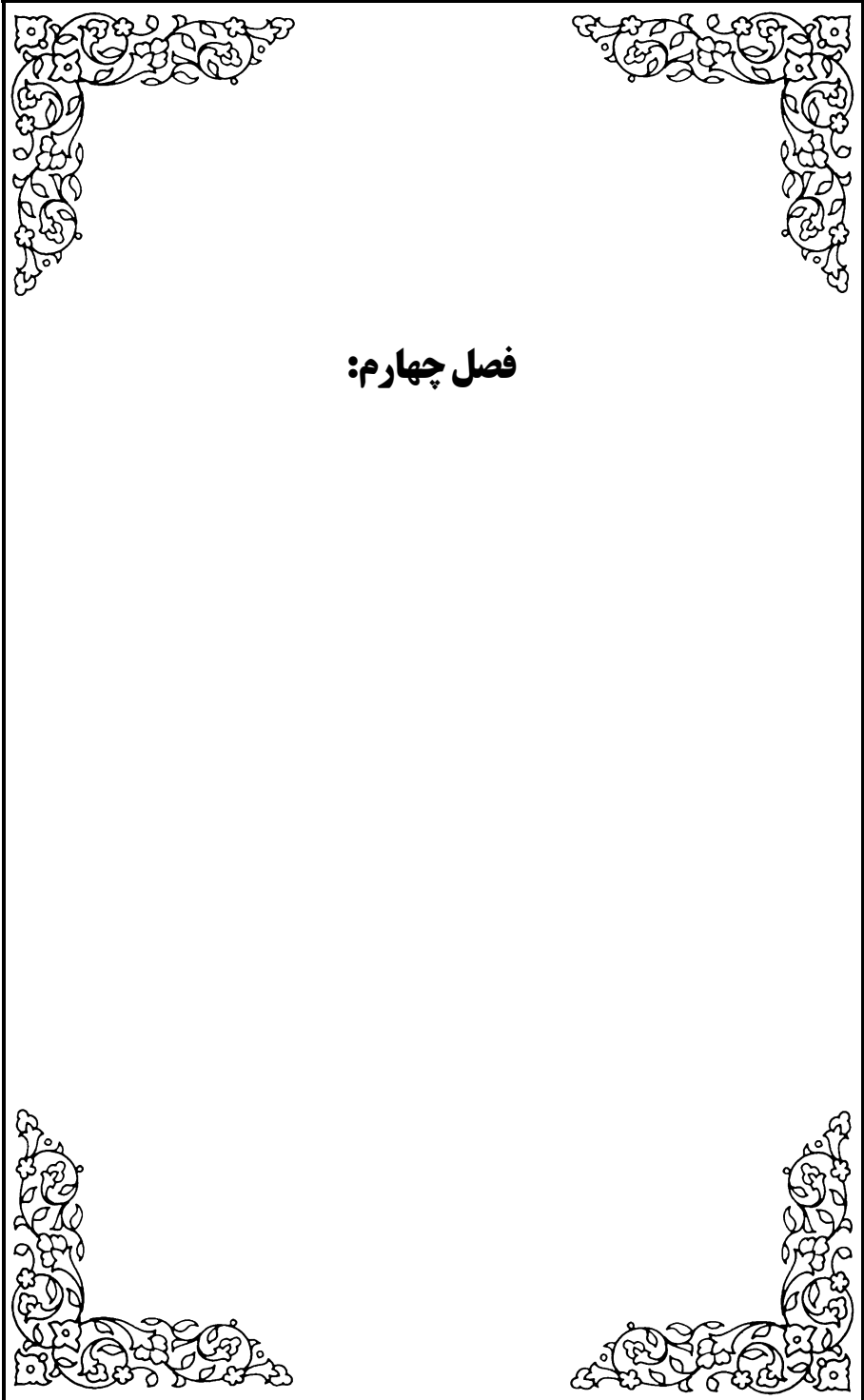
مناسب است در این جا سخنی را که مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده آورده است نقل کنیم که خلاصه اش چنین است:

آنهایی که به عرفان نفس (و سیروسلوک) مشغول اند دو گروه اند: عده ای برای به دست آوردن آثار غریبه نفس که خارج از متعارف است به آن مشغول اند مانند اصحاب سحر و طلسمات و تسخیر کواکب و جن و روح و امثال آنها.

گروه دوم کسانی هستند که هدفشان از معرفت نفس، انصراف از امور خارجی و مجذوب شدن به نفس و غور در آن و مشاهده حقیقت و شئون نفس و روح آدمی است.

سپس این گروه را نیز به دو قسم تقسیم می کند: جمعی از آنها این طریقه را برای رسیدن به خود آن دنبال می کنند و به سبب آن (ریاضت ها و غیر آن) به بخشی از معارف نفس نائل می شوند بی آن که به معرفت کامل آن برسند، چرا که از خالق نفس که خداوند متعال است غافل اند. چگونه ممکن است انسان معرفت کامل چیزی را پیدا کند در حالی که از سبب و آفریننده آن غافل باشد؟ و این مانند کسی است که بگوید: من از تمام خصوصیات این تخت باخبرم، در حالی که نجار و اسباب و آلاتی را که برای ساختن تخت در اختیار او بوده نمی شناسد.

ولی گروه دیگری معرفت نفس را برای این می خواهند که وسیله ای برای معرفت الله و شناخت خالق نفس باشد و این همان روشی است که دین و آیین اسلام آن را می پذیرد و آن این است که انسان به شناخت خویشتن به عنوان این که نشانه ای از نشانه های پروردگار بلکه نزدیک ترین نشانه اوست به عنوان طریقی به سوی شناخت خدا، پردازد و این همان هدف مقدس نهایی است همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعِي»^۱.



فصل چہارم:

راه سیروسلوک الی الله که پرارزش ترین راه‌هاست همچون خط مستقیمی است که در دو طرف آن صدها و هزاران خط غیر مستقیم تصور می‌شود و متأسفانه بسیاری از پویندگان این راه بر اثر وسوسه‌های نفس یا شیطنت دجالان و شیادان و یا بر اثر ناآگاهی از دستورات شرع، در این بیراهه‌ها گرفتار شده و به جایی نرسیدند بلکه سر از شقاوت و بدبختی درآوردند و اینکه می‌بینیم سلسله‌های صوفیان و مدعیان دروغین عرفان و سیروسلوک، فوق‌العاده زیاد شده به همین دلیل است و چه زیبا می‌گوید قرآن مجید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از راه حق، دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزکاری پیشه کنید!»^۱

ولی سالک راستین الی الله سیروسلوک خود را بر محورهای سه‌گانه عقل و فطرت و شرع که همه با یکدیگر هماهنگ‌اند استوار می‌کند و از این کشتی نجات برای پیمودن این دریای طوفانی و خطرناک بهره می‌گیرد.

چه خوب ترسیم فرمود لقمان حکیم، آن جا که طبق آنچه امام کاظم علیه السلام در حدیث هشامیه بیان فرموده به فرزندش می گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، وَحَشْوُهَا إِيمَانًا، وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ، وَقِيَمُهَا الْعَقْلَ، وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ، وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ؛ پسرم! دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، وزاد و توشهات ایمان، بادبان این کشتی توکل، ناخدای آن عقل، راهنمای آن علم، و سکان آن صبر»^۱.

آری، چنان کشتی ای که اصول شش گانه نجات خود را از کتاب و سنت و عقل می گیرد می تواند اقیانوس پیما باشد و به سرمنزل مقصود و مقام نفس مطمئنه برسد و مشمول «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۲ شود.

در این جا نکات لازمی وجود دارد که به پویندگان راه عرفان و سلوک توصیه می شود:

در عرفان نظری نباید گرفتار اصالت عالم اسباب شوند؛ سبب را بشکافند و به مسبب الاسباب برسند که گرفتاری در عالم اسباب نوعی شرک است «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُوَ يَحْوُفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؟» «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟! اما آن ها تو را از غیر او می ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای ندارد!»^۳.

و به گفته شاعر:

دیده ای باید سبب سوراخ کن	تا حجب را برکنند از بیخ و بن
این سببها بر نظرها پرده است	که نه هر دیدار، صنعش را سزاست

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲.

۲. فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۳. زمر، آیه ۲۳.

و از سوی دیگر، در وادی غلو سرگردان نشوند، آن‌گونه که بسیاری از صوفیه دربارهٔ اقطاب و شیوخ خود معتقد هستند و آن‌ها را انسان‌های استثنایی و صاحب اختیار در مسائل شرعی و اوامر و نواهی می‌دانند و مظهر ذات پاک پروردگار می‌شمارند و معتقدند که بدون وساطت آن‌ها به خدا نمی‌رسند.

همچنین در وادی وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) گرفتار نشوند که این خود نیز شرک وسیع و دامنه‌داری است. یعنی همهٔ موجودات عالم را عین ذات خدا شمردن و اعتقاد به بت‌های بی‌شمار داشتن، آن‌گونه که جمعی از مشایخ صوفیه با صراحت و گاه با کنایه از آن یاد کرده‌اند (به گونه‌ای که بعداً با ذکر شواهد از آن سخن خواهیم گفت).

و نیز در وادی خودبزر بینی بر اثر ریاضات و توهمات ناشی از آن گرفتار نشوند، آن‌گونه که بسیاری از سران صوفیه گرفتار شدند و شطحیات آن‌ها معروف است.

آری، هنگامی که عارف و سالک از مسیر عقل و فطرت، و از همه مهم‌تر، از مسیر شریعت خارج شود در وادی ظلمات شرک و انانیت فرو می‌رود و روزبه‌روز از خدا دورتر می‌شود.

آسیب مهمی به نام شطحیات

کلمات ناموزون و شرک‌آلودی که از بسیاری از سران صوفیه صادر شده و نام آن را شطحیات یا شطحیات می‌گذارند، نمونه‌ای از پیمودن این بیراهه‌های خطرناک است که بعضی از سالکان بر اثر دوری از عقل و شرع گرفتار آن می‌شوند. واژه «شطح» و «شطحیات» در بسیاری از منابع لغت قدیمی نیامده ولی در لغات جدید تفسیرهایی برای آن دیده می‌شود، از جمله در کتاب تاج‌العروس آمده است که واژه شطحیات در میان صوفیه مشهور شده و در اصطلاح آنان

عبارت از کلماتی است که از آن‌ها درحالی که از خود بی خود می شوند صادر می شود، مانند گفتن: «انا الحق» و «لیس فی جَبَّتِی الا الله».

در لغت نامه دهخدا نیز آمده است: سخنانی است که ظاهر آن خلاف شرع می باشد و بعضی از عرفا در شدت وجد و حال، آن‌ها را بر زبان می رانند، مانند اناالحق گفتن حسین بن منصور حلاج.

از بایزید بسطامی در تذکرة الاولیاء شیخ عطار نقل شده که می گوید: مدتی گرد خانه (ی کعبه) طواف می کردم چون به حق رسیدم خانه را دیدم که بر گرد من طواف می کند.^۱

در تاریخ تصوف دکتر غنی می خوانیم که جمله «سبحانی ما اعظم شأنی» از بایزید بسطامی مشهور است.^۲

از همه این‌ها عجیب تر و شرک آلودتر سخنی است که در کتاب شرح شطحیات شیخ روزبهان از بایزید نقل شده که به او گفتند: خلق (در روز قیامت) تحت لوای محمد ﷺ خواهند بود. گفت: لوای من از لوای محمد عظیم تر است.^۳

امام خمینی رحمته الله علیه جمله جالب و قاطعی در نقد شطحیات صوفیه می گوید. در کتاب مصباح الهدایة می فرماید: «ما وقع من الشطحیات من بعض اصحاب المکاشفة والسلوک و ارباب الریاضة فهو لتقصان سلوکهم و بقاء الانانیتة فی سرهم او سر سرهم فتجلی علیهم انفسهم بالفرعونیتة؛ آنچه به عنوان شطحیات از بعضی از اصحاب مکاشفه و سلوک و ارباب ریاضت صادر شده به سبب ناقص بودن سلوک و بقاء خودخواهی و انانیت در درونشان یا درون درونشان بوده است

۱. تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. تاریخ تصوف، ص ۴۴۹.

۳. شرح شطحیات روزبهان، ص ۱۳۲.

و به سبب آن، نفس آن‌ها همچون فرعون‌ی بر آن‌ها تجلی کرده است (و این کلمات ناموزون و ادعاهای باطل را گفته‌اند).^۱

آیا از امامان معصوم علیهم‌السلام یا اصحاب و الامقام آن‌ها به یقین جمعی از آنان که درجات سیروسلوک الی الله را پیموده‌اند هرگز کسی امثال این اباطیل را شنیده است؟

آری، هنگامی که انسان از محور عقل و شرع دور شود گرفتار این خرافات و سخنان شرک‌آلود بی‌پایه و ادعاهای شیطانی می‌شود. بنابراین، باید عارفان راستین و سالکان واقعی عنان خود را به دست شرع و عقل بسپارند تا در بیراهه‌ها و در دام شیطان نیفتند.

یکی از مهم‌ترین محورهای عرفان اسلامی یا به تعبیر دیگر، معیار شناخت آن از عرفان‌های کاذب، توجه به عقل و عقلانیت است.

عرفان‌های کاذب برای توجیه عقاید و اعمال غیر منطقی خود در نخستین گام ارزش و حجیت عقل را زیر سؤال می‌برد تا بتوانند بدون برخورد با مانعی مسیرهای خرافی و غیرعقلانه و حتی سخنان کفرآلود را به خورد پیروان خود بدهند.

اصولاً گروهی از آنان عقل و علم را حجاب اکبر می‌شمرند و معتقدند که در این مسیر تنها عشق باید پیشوای سالک باشد.

دکتر قاسم غنی در کتاب تاریخ تصوف خود چنین آورده است: جنید بغدادی که از سران معروف صوفیه است و شاگرد شیخ سرّی سَقَطی بوده عقیده داشت که خواندن و نوشتن سبب پراکندگی اندیشه صوفی است.^۱

همان نویسنده تحت عنوان آثار ادبی صوفیه می‌نویسد: از مطالعه تراجم احوال صوفیه و اطلاع بر اقوال و احوال عرفا (ی آنان) این بوده است که همیشه

۱. تاریخ تصوف، دکتر قاسم غنی، ص ۵۰۸.

علم رسمی و قبیل و قال مدرسه و کتاب و دفتر را حجاب راه سالک می شمردند ... زیرا احوال و مبانی طریقت و سلوک با علم ظاهر مخالف است و عارف معتقد است: العلم هو الحجاب الاکبر... شرط وصول به معرفت را این می دانستند که لوح قلب را باید از نقش آموختنی های مدرسه پاک کرد. تا آن صفا و سادگی حاصل نگردد محال است که برای پذیرفتن نقش معرفت الهی آماده شود. در تأیید این سخن که انسان باید لوح دل را از همه علوم و دانش ها پاک کند تا آماده پذیرش معرفت الهی شود، مولوی نیز به تشبیهاتی مغالطه گونه پرداخته و در اشعارش آورده است:

بر نوشته هیچ بنویسد کسی	یا نهالی کارد اندر مغرسی
کاغذی جوید که آن بنوشته نیست	تخم کارد موضعی کان کشته نیست
ای برادر! موضع ناکشته باش	کاغذ اسپید نابنوشته باش
تا مشرف گردی از نون والقلم	تا بکارد در تو تخم آن ذوالکرم ^۱

مخالفت این گروه ها با علم و دانش به حدی است که شبلی، از سران معروف صوفیه می گفت: «کسی را سراغ دارم که وارد صوفیه نشد مگر جمیع دارایی خود را انفاق کرد و هفتاد صندوق کتاب را که خود نوشته و حفظ کرده بود و به چندین روایت درست کرده بود در این رودخانه دجله که می بینید غرق کرد» مقصود شبلی از این آدم خود او بود.^۲

از ابوسعید ابوالخیر که او نیز از معاریف آنان است نقل شده که گفت: «رأس هذا الامر كبس المحابر و خرق الدفاتر و نسيان العلوم؛ آغاز این کار (عرفان و تصوف) پنهان کردن دوات و مرکب و پاره کردن دفاتر و فراموشی علوم است». در این زمینه سخنان زیادی از آنها نقل شده است.

۱. مثنوی، ص ۴۸۲.

۲. تاریخ تصوف، دکتر غنی، ص ۵۰۴.

بدون شک مسیر قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام و شریعت اسلام کاملاً مخالف آن است. اسلام و به‌ویژه قرآن اهمیت فوق‌العاده‌ای برای عقل و عقلانیت قائل است و سرآغاز مهم‌ترین کتاب حدیث ما، کافی، احادیثی است که اهمیت عقل و عقلانیت را اثبات می‌کند.

علم و دانش، مهم‌ترین چیزی است که در آغاز نبوت و در آیات نخستینی که از قرآن مجید بر قلب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد اهمیت آن بیان گردیده و تکیه بر قلم و نوشته‌ها شده است «أَفْرَأُ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

البته شکی نیست که اگر علم و دانش برای خودنمایی و خودبزر بینی و برتری‌جویی باشد و انسان از آن به خدا نرسد، حجابی خواهد بود، ولی این دلیل نمی‌شود که انسان علم و دانش را رها سازد و جهل را دست‌مایه پیشرفت کار خود قرار دهد.



درحقیقت نخستین گامی که عارفان التقاطی و کاذب از عارفان راستین اسلامی جدا می‌شوند همین مسأله است که آن‌ها علم را سد راه می‌دانند و عشق جداشده از علم را مرکب راهوار و چه مفسد و خرافات و اعتقادات ناموزون و اعمال زشت و ناپسندی از آن سرچشمه گرفته که بررسی آن‌ها نشان می‌دهد اسلام چه راه روشنی را برای پیروانش برگزیده و دیگران چه راه ظلمانی و تاریکی را.

شاهد این سخن مطالبی است که ابن جوزی حنبلی در کتاب تلبیس ابلیس از احیاء العلوم نقل می‌کند که او دربارهٔ مشایخ صوفیه مطالبی کاملاً غیر عقلانی آورده است، از جمله می‌گوید: یکی از شیوخ در آغاز کار از شب‌خیزی کسل می‌شد، بر خود الزام کرد که شب را به صبح بر روی سر بایستد تا نفس او از روی میل و رغبت به شب‌خیزی مبادرت کند.

دیگری برای این که دوستی مال را از دل بیرون کند تمام اموالش را آتش زد و به دریا ریخت زیرا می ترسید اگر به مردم بیخشد دچار ریا شود. دیگری به منظور عادت کردن به حلم و بردباری کسی را استخدام کرده بود که در میان مردم به او فحش و دشنام دهد.

دیگری برای تحصیل شجاعت، در هنگام زمستان و موقع طوفان و تلاطم دریا بر کشتی سوار می شد (و جان خود را به خطر می انداخت).

ابن جوزی بعد از نقل این داستان های عجیب و دور از عقل و شرع می نویسد: تعجب من از ابو حامد (غزالی) بیشتر است از کسانی که این اعمال زشت را مرتکب می شدند زیرا او پس از نقل آن ها نه تنها هیچ گونه نکوهشی از آنان نکرده بلکه این حکایات را برای تعلیم و تربیت دیگران بیان نموده است.^۱

نامبرده (ابن جوزی) در نقل دیگری می گوید: غزالی از ابن کُرینی نقل کرده است: زمانی وارد یکی از شهرها شدم در آن جا حُسن سابقه ای پیدا کردم و به خوبی و درستکاری معروف شدم. روزی به حمام رفتم و لباس پرقیمتی را دزدیده، در زیر لباس های کهنه و مندرس خود پوشیدم و از حمام خارج شدم، آهسته آهسته راه می رفتم (تا مردم متوجه شوند و به سراغ من بیایند)، مردم دویدند و مرا گرفته و جامه های کهنه را از بر من بیرون آوردند و لباس های پرقیمت را به صاحبش دادند. بعد از این واقعه به دزد گرمابه مشهور شدم و به این وسیله نفس من راحت شد.

غزالی پس از نقل این حکایت زشت و نامعقول می گوید: این گونه خودشان را ریاضت می دادند تا از توجه مردم و نفس راحت شوند.^۲

۱. تلبیس ابلیس، ص ۵۹۷ و ۳۷۹.

۲. همان مدرک.

از این‌گونه کارهای وحشتناک غیر عاقلانه در حالات صوفیان و عارفان گم‌کرده‌راه فراوان دیده می‌شود که اگر جمع‌آوری گردد کتابی را تشکیل می‌دهد. بی‌دلیل نیست که آن‌ها در اولین گام، حجیت عقل را انکار می‌کنند و خود را از قضاوت آن‌ها می‌سازند و علم را حجاب اکبر می‌شمارند چراکه اگر این کار را نکنند تمام این حالات و کرامات زیر سؤال می‌رود و به‌عنوان خرافات شناخته می‌شود.

غلطیدن در وادی خرافات

نمونه دیگری از خرافات آن‌ها چیزی است که شیخ عطار در تذکرة الاولیاء آورده است. او از ابوبکر کتانی (بعد از آن‌که او را مدح و ثنا گفته) چنین نقل می‌کند که او شیخ مکه و پیر زمان بود و صحبت جنید و ابوسعید خراسانی و ابوالحسن نوری دریافته، و او را چراغ کعبه گفتندی، و در طواف دوازده هزار ختم قرآن کرده بود و سی سال در زیر ناودان بوده و خواب نکرده و گفت:

مرا اندک غباری (کدورتی) بود با امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - بدان سبب که رسول الله ﷺ فرموده بود: «لا فتی الا علی، شرط فتوت آن است که - اگرچه معاویه بر باطل بود و او بر حق - کار به وی بازگذاشتی تا چندان خون ریخته نشدی». و گفت: «میان صفا و مروه خانه داشتم. شبی در آن جا مصطفی را علیه الصلاة والسلام، به خواب دیدم با یاران او، که درآمدی و مرا در کنار گرفتی. پس اشارت کرد به ابوبکر - رضی الله عنه - که: او کیست؟ گفتم: ابوبکر. پس به عمر اشارت کرد. گفتم: عمر. پس به عثمان اشارت کرد. گفتم: عثمان.

پس اشارت کرد به علی. من شرم داشتم به سبب آن غبار (کدورت). پیغمبر - علیه الصلاة والسلام - مرا با علی - رضی الله عنه - برادری داد تا یکدیگر را در کنار گرفتیم. پس ایشان برفتند. من و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بماندیم. مرا گفت: بیا

تا به کوه ابوقبیس رویم. به سر کوه رفتیم و نظاره کعبه کردیم. چون بیدار شدم خود را به کوه ابوقبیس دیدم و ذره‌ای از آن غبار در دل من نمانده بود.^۱ این سخن که مملو از خرافات و گفته‌های غیر عاقلانه است نشان می‌دهد که فاصله گرفتن از عقل و مبانی شرع، انسان را در چه وادی‌هایی گرفتار می‌کند. چگونه ممکن است انسانی در زیر ناودان طلا در مکه سی سال بماند و خواب به چشمانش نرود؟

چگونه ممکن است کسی در طواف دوازده هزار بار ختم قرآن کند؟ چگونه ممکن است کسی معتقد باشد که علی علیه السلام در مقابله با معاویه که حکومت اسلامی را از مسیر خود به کلی منحرف ساخت راه خطا پیموده و می‌بایست حکومت را به او واگذار کند؟ چگونه ممکن است انسان در خواب ببیند بالای کوه ابوقبیس است و بعد از بیداری خود را همان‌جا ببیند؟ متأسفانه از این‌گونه سخنان در حالات این عارفان کاذب بسیار نوشته شده است.

سقوط در دره هولناک تفسیر به رأی

از جمله آسیب‌هایی که در مسیر عرفان نظری بر اثر فاصله گرفتن از تعلیمات قرآن و کلمات معصومین علیهم السلام و بیگانگی از عقل، دامن گروهی از پویندگان این راه را گرفته، افتادن در مسیر تفسیر به رأی است، یعنی نصوص قرآنی و حدیث را به میل خود تفسیر کردن و بر خواسته‌های خود تطبیق نمودن و به جای تبعیت از خدا و معصومین علیهم السلام آن‌ها را به پیروی از افکار نادرست خویشتن خواندن و به جای شاگردی کردن در محضر استاد، خود را بر کرسی استاد نشانیدن.

۱. تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۲۰.

در حالی که در احادیث اسلامی به شدت درباره تفسیر به رأی و تطبیق آیات و روایات بر خواسته‌های خویش هشدار داده شده به گونه‌ای که در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ؛ کسی که قرآن را با آراء شخصی خود تفسیر کند بر خدا افتری بسته است».^۱

در حدیث دیگری هشدار شدیدتری داده شده و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَمَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ؛ کسی که حتی یک آیه از قرآن را مطابق میل شخصی خود تفسیر کند کافر شده است».^۲

همچنین در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ، إِنْ أَصَابَ لَمْ يُوجَرْ، وَإِنْ أَخْطَأَ خَرَّ (سَقَطَ) أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ؛ کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر به واقع هم برسد اجر و پاداشی ندارد و اگر خطا کند، به اندازه بیش از فاصله آسمان تا زمین سقوط می‌کند».^۳

این سخن منحصر به روایات شیعه و اهل بیت علیهم السلام نیست. در صحاح اهل سنت نیز از تفسیر به رأی نکوهش شدیدی شده است. از جمله ترمذی در سنن خود بابی تحت عنوان تفسیر به رأی باز کرده و در آن، احادیث متعددی آورده است، از جمله از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: «من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار؛ آن‌کس که بدون آگاهی درباره قرآن چیزی بگوید، جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیا ساخته است».^۴

خطاهای محیی‌الدین

هنگامی که به کتب و نوشته‌های این‌گونه عارفان مراجعه می‌کنیم تفسیر به

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۲۷، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۷.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۴۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۳، ح ۶۶.

۴. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۶۸.

رای‌هایی را می‌بینیم که به راستی وحشتناک است. به عنوان نمونه محیی‌الدین عربی در جلد اول فتوحات مکیه در تفسیر آیه ۶ و ۷ سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» عبارتی دارد که ترجمه‌اش چنین است: خداوند می‌فرماید: ای محمد! کسانی که کافر شدند محبت خود را در من خلاصه کرده‌اند و بدین علت برای آن‌ها تفاوت نمی‌کند که آن‌ها را از عذاب‌هایی بیم دهی که من تو را به ابلاغ آن مأموریت داده‌ام یا بیم ندهی. آن‌ها به گفتار تو ایمان نمی‌آورند زیرا غیر مرا درک نمی‌کنند.

تو آن‌ها را از مخلوقات من بیم می‌دهی درحالی که آن‌ها مخلوقات مرا نه درک می‌کنند و نه می‌بینند و چگونه ممکن است آن‌ها به تو ایمان بیاورند در حالی که بر دل‌های آنان مهر نهاده‌ام (غیر من در دل‌های آن‌ها ورود نمی‌کند) و در دل آن‌ها جایگاهی برای غیر من نیست و بر گوش‌های آن‌ها نیز مهر نهاده‌ام و بدین علت سخنی در جهان جز از من نمی‌شنوند و بر چشم‌های آن‌ها پرده‌ای از نور و بهایم (درخشندگی‌ام) به هنگام مشاهده من افکنده‌ام که غیر از مرا نمی‌بینند؟ آن‌ها عذاب عظیمی نزد من دارند (و آن اینکه) آن‌ها را بعد از این مشاهده نورانی به انداز تو باز می‌گردانم و آن‌ها را از خودم محجوب می‌سازم همان‌گونه که تو را (ای پیغمبر!) بعد از قاب قوسین او ادنی (نزدیک‌ترین قرب پیامبر اکرم ﷺ) به خداوند در داستان معراج) از آن منزلت فرود آوردم و گرفتار کسانی ساختم که تو را تکذیب می‌کنند و آنچه را که از سوی من برای آن‌ها آورده‌ای در برابر تو رد می‌نمایند و به خاطر من سخنانی می‌شنوی که سینه تو تنگ می‌شود.^۱

۱. فتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۷۸، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

از عبارات مذکور روشن می‌شود که تفسیر به رأی چه بلای عظیمی در فهم معانی کتاب و سنت ایجاد می‌کند تا آن‌جا که افراد کافر بسیار منحرفی را که قرآن در جای دیگر آن‌ها را از چهارپایان هم پست‌تر شمرده، مؤمن‌ترین افراد به خدا و مقرب‌ترین بندگان معرفی می‌کند! کفر را به ایمان و ظلمت را به نور و بدترین را به بهترین تبدیل می‌کند.^۱

نیز محیی‌الدین عربی در فصوص الحکم در ذیل فصّ کلمه «اسماعیلیه» می‌گوید: خداوند حضرت اسماعیل را در قرآن به عنوان صادق الوعد مدح کرده نه صادق الوعد (صادق بودن در تهدیدها) و خداوند خودش نیز چنین است چون فرموده است: «وَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ»؛ «از گناهان آن‌ها صرف نظر می‌کنیم»^۲، با این‌که گنهکاران را تهدید به عذاب کرده است و در ذیل آن اشعاری آورده که یک بیتش این است:

یسمی عذاباً من عذوبة طعمه و ذلك له كالقشر والقشر صائن

«عذاب نامیده می‌شود به دلیل شیرینی طعمش (از ماده عذب) و این عذاب

→ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَتَرُوا مَحَبَّتَهُمْ فِي عَنَانٍ فَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ بکلامک فانهم لا یعقلون غیری و أنت تنذرهم بخلقی و هم ما عقولوه و لا شاهدوه و کیف یؤمنون بک و قد ختمت علی قلوبهم فلم أجعل فیها متسعاً لغيری و علی سمعهم فلا یسمعون کلاماً فی العالم الا منی ﴿وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾ من بهائی عند مشاهدتی فلا یبصرون سواى و لهم عذاب عظیم عندی أردهم بعد هذا المشهد السنی الی انذارک و أحجبهم عنی کما فعلت بک بعد ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ قرباً أنزلتک الی من یکذبک و یرد ما جئت به الیه منی فی وجهک و تسمع فی ما یضیق له صدرک.

۱. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿۱﴾» «به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن‌ها دل‌ها [=عقلها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چراکه با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراه‌اند!) (اعراف، آیه ۱۷۹).

نسبت به عذب (که به معنی شیرینی است) مانند پوست است نسبت به مغز و می دانیم که پوسته هر دانه یا میوه‌ای حافظ و نگهدارنده آن است.^۱

قیصری، شارح معروف فصوص الحکم در شرح این کلام محیی‌الدین در فصوص می‌گوید: نعمت‌های الهی به شقاوت‌مندان عذاب نامیده شده به علت عذوبت و گوارایی طعم آن برای آنان، زیرا عذاب در اصل از «عذب» گرفته شده و این لفظ معنای واقعی آن را (که شیرینی و گوارایی است) از درک کسانی که محجوب و غافل از حقایق اشیاء اند می‌پوشاند و یا این‌که اشاره به نعمت‌های دوزخیان است که آن نعمت‌ها همچون پوسته‌ای است برای نعمت‌های اهل بهشت چراکه بهشت، پیچیده شده در میان ناراحتی‌هاست. آیا نمی‌بینی که گاه نعمت حیوان است و گندم نعمت انسان و گندم به وسیله گاه حفظ می‌شود.^۲

این تفسیر در تضاد آشکار با تمام آیاتی از قرآن است که درباره عذاب دوزخیان نازل شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نذیر معرفی می‌کند و اگر چنین تفسیر مضحکی را بپذیریم باید درباره عذاب دنیا یعنی زلزله‌های ویرانگر و صاعقه‌ها و طوفان‌های مرگبار که بر امت‌های پیشین نازل شد و قرآن آن‌ها را عذاب دنیا می‌شمرد و عذاب آخرت را از آن شدیدتر معرفی می‌کند^۳، نیز معتقد باشیم که آن عذاب‌های دنیوی هم گوارا و شیرین و جالب بوده است!

راستی مایه حیرت است که آن‌ها گویا نگاهی به آیات قرآن حتی نگاهی گذرا نکرده‌اند چراکه قرآن بیش از پنجاه بار عذاب آخرت را «الیم» (دردناک) توصیف

۱. فصوص الحکم، ص ۱۹۴، چاپ المکتبه الزهراء ع.

۲. شرح فصوص الحکم، همان.

۳. «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدْبِقَهُمْ عَذَابَ الْعِزِّي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْزَى وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ»؛ «سرانجام تندبادی شدید و هول‌انگیز و سرد و سخت در روزهایی شوم و پرغبار بر آن‌ها فرستادیم تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آن‌ها بچشانیم؛ و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده‌تر است، و (از هیچ طرف) یاری نمی‌شوند!». (فصلت، آیه ۱۶).

کرده در حالی که چیزی که شیرین است دردناک نیست و بارها آن را «مُهین» به معنای خوارکننده ذکر می‌کند، آیا آنچه عذوبت و شیرینی دارد می‌تواند خوارکننده باشد؟

باز در جایی دیگر از قرآن مجید می‌خوانیم که دوزخیان دست‌به‌دامان مالک دوزخ می‌شوند و از او تقاضا می‌کنند: آیا ممکن است مر ما فرارسد و از این عذاب خلاصی یابیم؟ و او در جواب می‌گوید: شما باید در این جا همچنان معذب بمانید.^۱ و در توصیف عباد الرحمن می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: خداوندا! عذاب دوزخ را از ما دور کن که عذابی سخت و پردوام است! مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است!»^۲.

و اگر تمام آن آیات قرآن را که درباره دوزخ و دوزخیان و عذاب‌های گوناگون آن‌ها سخن می‌گوید بررسی کنیم خواهیم دید که تفسیر مزبور با صدها آیه از قرآن مجید در تضاد آشکار است.

اوج تفسیر به رأی

نمونه دیگر که بسیار شگفت‌انگیز است این است که محیی‌الدین در فصوص‌الحکم در فصّ هارونیه می‌گوید: عدم توانایی هارون برای جلوگیری از گوساله‌پرستان آن‌گونه که موسی بر آن‌ها مسلط شد حکمت آشکاری از سوی خداوند داشته است و آن این که خدا در هر صورتی پرستیده شود (حتی در صورت گوساله).^۳

۱. ﴿وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالِ إِنَّكُمْ مَا تُكُونُونَ﴾؛ «آن‌ها فریاد می‌کشند: ای مالک دوزخ! (ای کاش)

پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)! می‌گوید: شما در این جا ماندنی هستید!». (زخرف، آیه ۷۷).

۲. ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾. (فرقان، آیه

۶۵ و ۶۶).

۳. فصوص‌الحکم، ص ۱۹۴.

قیصری در شرح کلام محیی‌الدین می‌گوید: عدم تأثیر سخنان هارون در جلوگیری از گوساله‌پرستی و عدم سلطه بر گوساله‌پرستان آن‌گونه که موسی سلطه یافت حکمتی آشکارا از سوی خداوند بوده است تا خداوند در تمامی صورت‌های عالم هستی پرستیده شود هرچند این صورت از بین می‌رود و فانی می‌شود ولی از بین رفتن صورت و فناء آن بعد از آن بوده که به الوهیت نزد پرستندگان شناخته شده است.^۱

روشن است که تمام این استنباط‌ها و تفسیرهای نادرست از اعتقاد به وحدت وجود (به معنای وحدت وجود و موجود) سرچشمه گرفته و آن‌ها معتقدند که به توحید حقیقی راه یافته‌اند در حالی که در پرتگاه شرکی افتاده‌اند که از اعتقاد همه مشرکان بدتر است. مشرکان بت‌های خاصی را پرستش می‌کردند اما این‌گونه وحدت وجودی‌ها تمام موجودات عالم را بتی برای خود می‌دانند و آن را شایسته پرستش می‌شمرند؛ مشروط به این‌که محدود به بت خاصی نباشیم.

اوج تفسیر به رأی را در کلام یکی دیگر از طرفداران این مکتب انحرافی می‌توان مشاهده کرد. طبق نقل ابن ابی الحدید، ابوالفتوح احمد بن محمد الغزالی واعظ، برادر غزالی معروف، واعظ توانایی بود. هنگامی که به بغداد آمد و برای مردم آن‌جا وعظ می‌کرد شیوه نادرستی را انتخاب کرد زیرا او طرفداری شدیدی از شیطان می‌نمود و می‌گفت: او سید الموحدین (سرور موحدین) است. روزی بر منبر گفت: هرکس توحید را از شیطان فرانگیرد کافر و زندیق است زیرا به شیطان دستور داده شد که برای غیر مولایش سجده کند، او خودداری کرد و سجده نمود.^۲

۱. شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۰، چاپ المکتبه الزهراء علیها السلام.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۰۷.

این سخن را با آیات زیر که در سوره حجر بعد از امتناع ابلیس از سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده مقایسه کنید: «قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ... إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ «فرمود: «از صف آن‌ها [= فرشتگان] بیرون رو، که رانده شده‌ای و لعنت (ودوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود... بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست»^۱.

مقایسه این دو با هم نشان می‌دهد که تفسیر به‌رأی چه بلایی بر سر آیات الهی می‌آورد و پیروانش را تا چه حد از خدا و کلمات حق دور می‌سازد.

جالب این‌که عبدالرحمن جامی که یکی از مشاهیر صوفیه است در اشعار خود حدیثی آورده که گفتگوی شیطان را با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح می‌دهد. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر او ایراد می‌گیرد که چرا بر آدم سجده نکردی؟ او می‌گوید: غیرت من اجازه نمی‌دهد که بر غیر خدا سجده کنم. و بعد از گفتگوی نسبتاً طولانی میان این دو، ظاهراً موسی مغلوب می‌شود. اشعار وی چنین است:

پور عمران به دلی غرقه نور	می‌شد از بهر مناجات به طور
دید در راه سر دوران را	قاید لشکر مهجوران را
گفت: از سجده آدم به چه روی	تافتی روی رضا راست بگوی
گفت: عاشق که بود کامل سیر	پیش جانان نبرد سجده غیر
گفت موسی: که به فرموده دوست	سر نهاد هر که به جان بنده اوست
گفت: مقصود از آن گفت و شنود	امتحان بود محب را نه سجود
گفت موسی: که اگر حال این است	لعن و طعن تو چرا آئین است

۱. حجر، آیات ۳۴-۴۳.

بر تو چون از غضب سلطانی	شد لباس ملکی شیطانی
گفت: کین هر دو صفت عاریت‌اند	مانده از ذات به یک ناحیت‌اند
گر بیاید صد از این یا برود	حال ذاتم متغیر نشود
ذات من بر صفت خویشتن است	عشق او لازمه ذات من است
تاکنون عشق من آمیخته بود	در عَرَض‌های من آویخته بود
داشت بخت سیه و روز سفید	هر دم دستخوش بیم و امید
این دم از کشمکش آن رستم	پس زانوی وفا بنشستم
لطف و قهرم همه یکرنگ شده‌ست	کوه و کاهم همه همسنگ شده‌ست
عشق شست از دل من نقش هوس	عشق با عشق همی بازم و بس

تفکر انحرافی‌ای که در این اشعار بر اثر تفسیر به رأی در یک مقیاس وسیع منعکس است با قرآن مجید کاملاً در تضاد و تناقض می‌باشد، زیرا قرآن در آیات متعددی می‌گوید: شیطان بر اثر سرکشی و تکبر از درگاه خدا برای همیشه رانده شد و او هم بر اثر لجاجت تصمیم به وسوسه فرزندانش آدم علیه السلام و گمراه ساختن آنها گرفت و لعنت خدا تا روز قیامت شامل حال او گشت و ما همیشه هنگام خواندن قرآن مجید طبق دستوری که قرآن به ما داده است «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۱ از شر شیطان رجیم به خدا پناه می‌بریم.

قرآن با صراحت می‌گوید: شیطان سلطه‌ای بر بندگان خالص ندارد بلکه به سراغ گمراه ساختن کسانی می‌رود که از او تبعیت می‌کنند: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ «او بر کسانی که ایمان دارند و توکل بر پروردگارشان می‌کنند سلطه ندارد، تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی و سرپرستی خود

۱. نحل، آیه ۹۸.

برگزینند، و به او شرک می‌ورزند (و فرمانش را در برابر فرمان خدا لازم‌الاجرا می‌دانند)»^۱.

اگر او به‌زعم احمد غزالی و جامی، رئیس الموحدین می‌باشد و عاشق پاک‌باخته‌ی خداوند متعال است نه تنها نباید از او به خدا پناه برد بلکه باید به خود او پناه برد و در سِلک او وارد شد و او را شفیع درگاه خداوند شمرد!

به‌راستی انسان شرمش می‌آید که این‌گونه کلمات ناموزون و سخیف را نقل کند و اگر فقیهانِ حافظ شریعت و متکلمان راستین شیعه نبودند این گروه گمراه چه بلایی بر سر اسلام و قرآن و شریعت می‌آوردند.

و از این عجیب‌تر تفسیر به رأی‌هایی است که شخص نه‌تنها در مفاهیم کلمات طبق امیال باطنی خود تصرف می‌کند بلکه الفاظ را نیز تغییر می‌دهد. به‌عنوان نمونه، محیی‌الدین عربی در فص موسوی چنین می‌گوید: «ان المراد بقول فرعون ﴿لَئِنِ اتَّخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ لأجعلنك من المستورين لأن السين من أحرف الزوائد، فاذا حذف من سجن بقیت «جن» ومعناها الوقاية والستر؛ این‌که فرعون موسی را تهدید می‌کند که اگر خدایی غیر از من را بپذیری تو را از زندانیان قرار می‌دهم، گرچه ظاهر این جمله تهدید موسی است ولی درواقع تهدید نیست، وعده‌ی حمایت از اوست زیرا «سین» از حروف زائده است بنابراین، مسجونین تبدیل به «مجونین» می‌شود که از ماده‌ی جنّ به‌معنای پوشاندن و حمایت کردن آمده است و درواقع فرعون به موسی وعده‌ی حمایت می‌دهد»^۲.

حیرت‌آور است که ما نه‌تنها مفاهیم قرآن را به میل خود تغییر دهیم بلکه الفاظ قرآن را نیز عوض کنیم که درواقع نوعی تحریف قرآن است و آن را تبدیل

۱. نحل، آیه ۹۹.

۲. مقدمه‌ی فصوص‌الحکم، ص ۱۴، با تعلیقه‌ی ابوالعلاء عقیفی.

به لغتی کنیم که این لغت در عرف عرب نیز وجود ندارد، یعنی مجنون گفته نمی‌شود، بنابراین باید اول سین را برداشت تا تبدیل به مجنون شود و سپس نونی بعد از جیم اضافه کرد که تبدیل به مجنونین شود و مجنون را نیز به معنای حمایت شده تفسیر کرد برخلاف مفهومی که ابتدا از آن فهمیده می‌شود.

از همه این‌ها گذشته، فرعون نه تنها حمایتی از موسی نمی‌کرد بلکه او را تحت تعقیب شدید قرار داد و می‌گفت: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ»؛ «و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم، و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! زیرا من می‌ترسم آیین شما را دگرگون سازد، و یا در این سرزمین فساد بر پا کند!»^۱

و اضافه بر این، فرعون نوزادان پسر بنی اسرائیل را می‌کشت و نوزادان دختر را برای کنیزی و استفاده‌های مختلف زنده نگه می‌داشت. بنابراین، هم خود موسی را تهدید می‌کرد و هم حامیان او را نابود می‌ساخت.

انگیزه‌های پیدایش تفسیر به رأی

حقیقت این است که گروهی از عارف‌نمایان یا عارفان منحرف و به‌ویژه صوفیه، پیش‌داوری‌هایی درباره اصول و یا فروع دین دارند؛ هنگامی که آن‌ها را در تضاد با آیات قرآن یا روایات معصومین علیهم‌السلام می‌بینند و نمی‌توانند از هیچ‌کدام چشم‌پوشی کنند به سراغ تفسیر به رأی می‌روند ولی در این جا اصالت را به پیش‌داوری‌های خود می‌دهند و آیات و روایات را با تغییر دادن محتوا، بر آن تطبیق می‌کنند. در حالی که می‌بایست اصالت را به وحی الهی و کلمات معصومین علیهم‌السلام می‌دادند و افکار و رفتار خود را با آن اصلاح می‌کردند.

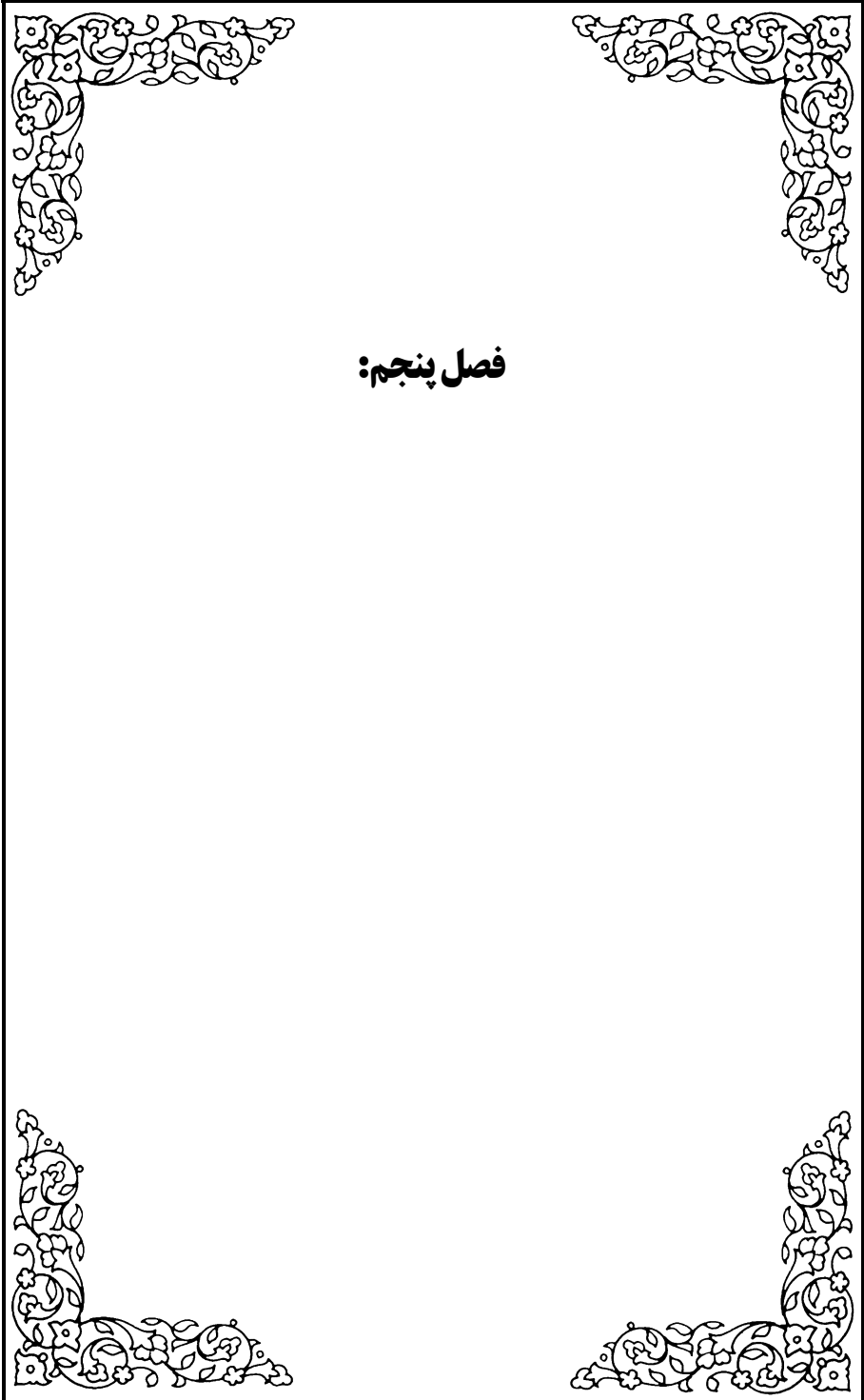
فی‌المثل هنگامی که وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) را اصل اساسی مذهب و عقیده خود قرار می‌دهند ناچار می‌شوند آیات مربوط به پرستش گوساله سامری و امثال آن را با تفسیر به رأی از مفاد خود منحرف سازند و بگویند: پرستش گوساله سامری نیز پرستش خدا بود زیرا ما یک موجود در عالم بیشتر نداریم و به این شکل، کار همه بت پرستان نیز توجیه می‌شود. تنها مشکل آن‌ها این بود که بت‌های خاصی را انتخاب می‌کردند و اگر همه چیز را می‌پرستیدند مشکلی نداشتند.

شیخ شبستری که از پیشوایان این گروه است در کتاب گلشن راز می‌گوید:

نکو اندیشه کن ای مرد عاقل	که بت از روی هستی نیست باطل
بدان کایزد تعالی خالق اوست	ز نیکو هرچه صادر گشت نیکوست
وجود آن‌جا که باشد محض خیر است	اگر شری است در وی او ز غیر است
مسلمان گر بدانستی که بت چیست	بدانستی که دین در بت پرستی است
و گر مشرک ز بت آگاه گشتی	کجا در دین خود گمراه گشتی

در مسائل رفتاری و عملی مانند ریاضت‌های نامشروع نیز به همین توجیه‌گری‌ها دست می‌زنند که یکی از آسیب‌های مهم سیروسلوک الی‌الله است و سرانجام انسان را به بیراهه می‌کشاند.

پناه بردن به خرافات، مانند چله‌نشینی و حتی پناه بردن به افکار شیطانی و خود شیطان برای پیشرفت در مسائل روحی و پرداختن به اذکار بی‌معنا یا بی‌محتوا و دنباله‌روی بی‌چون و چرا از شیخ و قطب و مرشد و به تعبیر دیگر، دلیل راه، و غلو درباره مشایخ و پناه بردن به مکاشفات خیالی و پنداری، از آسیب‌های دیگری است که دامن گروهی از عارفان را گرفته و سر از عرفان‌های کاذب و شیطانی درآورده است، که هرکدام از این‌ها را در جای خود شرح خواهیم داد.



فصل پنجم:

جمعی از عارفان عصر ما هنگامی که از آن‌ها روش سیروسلوک را می‌خواهند آن را در شعر زیر خلاصه کرده و به سؤال کنندگان تحویل می‌دهند:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکری به دوام

نا تمامان جهان را کند این پنج، تمام
البته هریک از امور پنج‌گانه مذکور در این شعر می‌تواند در سیروسلوک شرعی به انسان کمک کند، مشروط به این‌که حد و حدود آن رعایت گردد.

۱. اهمیت سکوت در پیمودن این راه

در روایات بسیاری که از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است، سکوت یکی از اخلاق انبیا و شعار اوصیا و بابی از ابواب حکمت و راهنما به هر خیر و خوبی شمرده شده است؛ از جمله مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین نقل می‌کند: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقَى الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می‌کند،

و مؤمن کمتر سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند و منافق بسیار سخن می‌گوید و کمتر عمل می‌کند».^۱

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «ان أحببت سلامة نفسك و ستر معایبک فأقلل کلامک و اکثرت صمتک یتوقر فکرتک و یشتتر قلبک و یسلم الناس من یدک؛ اگر دوست داری روح تو سالم باشد و عیوبت پنهان گردد کمتر سخن بگو و بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و قلبت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!».^۲

در کتاب شریف کافی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «ان الصمت باب من أبواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل خیر؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت مردم را به انسان جلب می‌کند و راهنمای همه خوبی‌هاست».^۳

روایت در این زمینه در منابع معتبر فراوان است. با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان اهمیت صمت و صبر و سکوت را پایان می‌دهیم: «قال فی لیلة المعراج یا رب ما اول العبادة قال اول العبادة الصمت و الصوم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: در شب معراج از پروردگار متعال پرسیدم: نخستین عبادت چیست؟ فرمود: نخستین عبادت سکوت و روزه است».^۴

ولی بدون شک افراط در هر کاری نادرست است؛ در بسیاری از موارد سخن گفتن نه تنها مطلوب، بلکه واجب است. مانند تعلیم و تعلم، امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل و تسلیت گفتن به مصیبت‌زده و راهنمایی گمراهان و مشتبهان.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲.

۲. غرر الحکم، ج ۴۲۵۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۱.

۴. ارشاد، ج ۱، ص ۲۰۳.

در این باره حدیث جالبی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است؛ از آن حضرت سؤال شد: سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام فرمود: «لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَأَذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ. قِيلَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، أَمَّا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ، وَلَا اسْتَحَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ وَلَا اسْتَوْجِبَتْ وَلايَةً بِالسُّكُوتِ وَلَا تَوَقَّيْتُ النَّارَ بِالسُّكُوتِ أَمَّا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ، مَا كُنْتُ لِأَعْدِلَ الْقَمَرَ بِالشَّمْسِ إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَنَسْتُ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ؛ هر کدام از این دو آفاتی دارد، هرگاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است. عرض شد: ای پسر رسول خدا! چگونه؟ فرمود: خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی‌آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی‌شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی‌شود، همه این‌ها به وسیله کلام و سخن به دست می‌آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی‌کنم، حتی هنگامی که می‌خواهی فضیلت سکوت را بگویی با کلام آن را بیان می‌کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت شرح نمی‌دهی!». ^۱

با دقت در آیات ۷۰ و ۷۱ سوره احزاب که در واقع از آیات سیروسلوکی محسوب می‌شود مشاهده می‌کنیم که خداوند دعوت به قول سدید (سخنان صحیح و مفید) کرده است نه دعوت به سکوت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامزد؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است!».

«سدید» از ماده «سَدَّ» به معنای محکم و استوار و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است یعنی سخنی که همچون سد محکم باشد و جلوی امواج فساد و باطل را بگیرد.

و قابل توجه این که در حدیثی در تاریخ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «مَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى هَذَا الْمُنْبَرِ قَطُّ إِلَّا تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا؛ هرگز پیامبر بر این منبر ننشست، مگر این که این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگویید».^۱

این را نیز می دانیم که روزه سکوت در شریعت اسلامی نامشروع است. یعنی کسی تصمیم بگیرد از صبح تا شام یا در طول یک شبانه روز یا بیشتر سکوت اختیار کند. زیرا سکوت و سخن گفتن هرکدام جایی و مقامی دارد و هریک از آن‌ها دارای جنبه‌های مفید و جنبه‌های منفی است. بنابراین آنچه بعضی از ارباب سیروسلوک به پیروان خود توصیه می کنند که در همه جا و در هر مجلسی و در برابر هرکس سکوت اختیار کنند، مسیر صحیحی نیست، هرچند سخن گفتن آفات فراوانی دارد که می تواند روح انسان را آلوده و قلب انسان را تاریک و او را از خدا دور سازد.

ولی متأسفانه در عرفان‌های کاذب گاه سکوت در حد افراط انجام می شود به طوری که انسان از نتیجه آن وحشت می کند.

در حالات خواجه ربیع معروف آمده است: او در دوران امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ جزء سپاهیان آن حضرت بود. یک روز خدمت امیرمؤمنان عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! ما در این جنگ‌ها شک داریم، می ترسیم جنگ شرعی نباشد چون با اهل قبله می جنگیم، ما با مردمی می جنگیم که همانند ما شاهدتین می گویند،

۱. در المنثور، ج ۵، ص ۲۲۴، طبق نقل تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۶.

مانند ما نماز می‌خوانند و مانند ما رو به قبله می‌ایستند. خواهش می‌کنم کاری به من واگذار کن که در آن شک وجود نداشته باشد. فرمود: بسیار خوب! تو را به جای دیگری می‌فرستم. او به‌سوی یکی از سرحدات فرستاده شد... (به منطقه خراسان آمد). گوشه‌ای را انتخاب کرده، شب و روز مشغول نماز خواندن بود و جز ذکر خدا سخنی دیگر بر زبانش جاری نمی‌شد، تنها یک جمله به‌عنوان اظهار تأسف از شهادت حسین بن علی علیه السلام می‌گوید: «وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند». بعد پشیمان می‌شود که چرا این حرف دنیایی را بر زبان جاری کرد چرا سبحان الله والحمد لله نگفت.^۱

شبییه همین معنا را با کمی تفاوت مرحوم آیت‌الله خوئی در معجم رجال الحدیث در شرح حال ربیع بن خثیم آورده است.^۲

چرا سکوت، رهروان راه خداوند را کمک می‌کند؟ (سرچشمه اصلی گناه)

اگر تعجب نکنید حقیقت این است که قسمت عمده‌ای از گناهان کبیره با زبان انجام می‌شود، تا آن‌جا که مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء و غزالی در احیاء العلوم بحث مشروحی تحت عنوان گناهان زبان (آفات اللسان) ذکر کرده‌اند از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده است.

۱. گفتگو دربارهٔ اموری که به انسان مربوط نیست

۲. بیهوده‌گویی و پرحرفی

۳. توصیف گناه، مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

۴. جدال و مرء (جروبحث‌هایی که برای تحقیر دیگران و برتری‌جویی انجام

می‌شود)

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۵۰۱ و ۵۰۲.

۲. ج ۸، ص ۱۷۴.

۵. خصومت و نزاع در سخن
۶. تکلف در سخن گفتن و لفاظی کردن
۷. دشنام و بدزبانی
۸. لعن کسی که مستحق لعن نیست
۹. غنا و خوانندگی (لهوی)
۱۰. شوخی‌های رکیک و زشت
۱۱. استهزای دیگران
۱۲. فاش کردن اسرار مردم
۱۳. وعده‌های دروغ
۱۴. دروغ گفتن
۱۵. غیبت کردن
۱۶. سخن چینی
۱۷. گفتارهای منافقانه
۱۸. مدح نابجا
۱۹. نسنجیده سخن گفتن
۲۰. پرگویی و سؤال از مسائل پیچیده‌ای که درک آن از توان فکری سؤال‌کننده خارج است.

البته منظور فیض کاشانی و غزالی، احصای تمام گناهان و کارهای خلافی که با زبان انجام می‌شود نبوده است به همین دلیل موارد مهم دیگری نیز می‌توان بر آن افزود، مانند موارد ده گانه زیر:

۱. تهمت زدن به افراد بی‌گناه
۲. شهادت باطل در محضر قاضی یا غیر آن
۳. خودستایی‌های مبالغه‌آمیز

۴. نشر شایعات و اکاذیب

۵. بی‌ادبی و خشونت در کلام

۶. اصرار بی‌جا (مانند اصرار بنی‌اسرائیل در برابر موسی علیه السلام در داستان معروف گاو)

۷. ایذاء دیگران با گفتار (نیش زدن با زبان و زخم زبان زدن)

۸. مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست

۹. کفران و ناسپاسی با زبان

۱۰. تبلیغ باطل و تشویق به گناه (امر به منکر و نهی از معروف)

البته در برابر این کارهای خلاف و احياناً گناهان کبیره و خطرناک، عبادات و واجبات و مستحبات مهمی با زبان انجام می‌شود.

گفتن ذکر خدا، تلاوت آیات قرآن، عباداتی همچون نماز، درود و صلوات بر اولیای خدا، امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم جاهل و ارشاد گمراه، تسلی دادن خاطر مؤمن مصیبت‌دیده، اصلاح ذات‌البین، موعظه و اندرز، جلوگیری از نزاع‌های خونین یا متلاشی شدن خانواده‌ها از طلاق، و شهادت و قضاوت به حق و مانند آن، همه از اموری است که با زبان انجام می‌شود و اگر این امور تعطیل شود جامعه اسلامی غرق گناه و انواع آلودگی‌ها خواهد شد.

نکته دوم این که سخن گفتن نیرو و انرژی زیادی از انسان می‌گیرد، تا آن‌جا که می‌گویند: یک ساعت سخنرانی کردن نیرویی به اندازه هفت یا هشت ساعت کار جسمانی را به خود اختصاص می‌دهد.

بنابراین هرچه انسان زیاد سخن بگوید نیروهای روحی زیادی را بر باد می‌دهد و هرگاه کم سخن بگوید این نیروها و انرژی‌ها متمرکز می‌شود و انسان را وادار به تفکر و اندیشه بیشتر و دستیابی به حکمت و دانش و صفای قلب می‌کند، همان‌گونه که در روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل کردیم.

۲. جوع (کم خوردن)

منظور از جوع و گرسنگی که در کلام عارفان و سالکان آمده دو چیز است: کم خوراکی و روزه‌داری. یعنی فقط به آن اندازه غذا بخورد که قدرت بر عبادت پروردگار و انجام وظایف زندگی داشته باشد و از پرخوری پرهیز کند که پرخوری موجب بیماری‌های جسمی و کسالت‌های روحی و دور ماندن از نشاط برای مناجات با پروردگار و حتی مطالعات علمی است.

در مدح جوع، به معنای کم خوردن غذا و پرهیز از پرخوری روایات زیادی از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است. در غررالحکم در فصل جوع، روایات متعددی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است، از جمله می‌فرماید: «مَنْ اقْتَصَرَ فِي أَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَصَلَحَتْ فِكْرَتُهُ؛ کسی که کم خوری کند سلامتی او تقویت می‌شود و فکرش صالح و نورانی می‌گردد».^۱

در حدیث دیگری می‌فرماید: «نِعْمَ عَوْنُ الْوَرَعِ التَّجْوَعُ؛ بهترین کمک برای پرهیز از گناه، کم خوردن است».^۲

و در حدیث دیگر می‌فرماید: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى أَشْرِ النَّفْسِ وَكَسْرِ عَادَتِهَا التَّجْوَعُ؛ بهترین کمک برای جلوگیری از طغیان نفس و نیز برای شکستن عادت‌های نادرست آن، کم خوردن است».^۳ البته روایات متعدد دیگری در آن جا و در غیر آن آمده است که کم خوردن مایه سلامتی جسم است تا آن جا که در حدیثی از امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است: «لَا يَجْتَمِعُ الْجُوعُ وَالْمَرَضُ؛ کم خوردن با بیماری هرگز جمع نمی‌شود (آن‌ها که کم خوراک اند بیمار نمی‌شوند)».^۴

۱. غررالحکم، ح ۷۴۰۴.

۲. همان، ح ۷۴۰۷.

۳. همان، ح ۷۴۰۸.

۴. همان، ح ۷۴۰۹.

در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام در باب «کراهیه کثرة الاکل» نقل می‌کند می‌خوانیم: «مَا مِنْ شَيْءٍ اُبْغَضَ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ؛ هیچ چیز نزد خداوند منفورتر از شکم مملو از غذا نیست».^۱ در حدیث دیگری در همان کتاب از همان امام بزرگوار آمده است: «اِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَعْيً؛ هنگامی که انسان، پرخوری کند طغیان خواهد کرد».^۲ از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که به یکی از یارانش فرمود: «اَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ اِذَا خَفَّ بَطْنُهُ وَابْغَضُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا امْتَلَأَ بَطْنُهُ؛ نزدیک‌ترین حال انسان به خداوند زمانی است که شکم او (بر اثر کم‌خوری) سبک باشد و مبعوض‌ترین حال بنده نزد خدا زمانی است که شکم او پر باشد».^۳

دلیل بر این‌که منظور از جوع در روایات اسلامی «کم خوردن» است نه «هیچ نخوردن» حدیثی است که اصبع بن نباته از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «لَا تَجْلِسْ عَلَى الطَّعَامِ اِلَّا وَاَنْتَ جَائِعٌ وَلَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ اِلَّا وَاَنْتَ تَشْتَهِيهِ؛ بر کنار سفره غذا منشین مگر این‌که گرسنه باشی و از کنار سفره برنخیز مگر این‌که هنوز اشتها به غذا داری».^۴ امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه افراد پرخور را به گوسفند پرواری تشبیه کرده که پیوسته به علفش می‌اندیشد: «فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي اَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا؛ من آفریده نشده‌ام که خوردن غذاهای گوارا مرا به خود مشغول دارد همانند حیوان پرواری که همشش علف اوست».^۵

مرحوم فیض کاشانی در محجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء با استفاده از

۱. کافی، ج ۶، ص ۲۷۰، ح ۱۱.

۲. همان، ح ۱۰.

۳. همان، ح ۴.

۴. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۱۵.

۵. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

سخنان غزالی در احیاء العلوم ده فایده برای جوع (کم خوردن) ذکر کرده است، از جمله:

اول، صفای قلب و روشن شدن فکر، زیرا پرخوری منشأ بلادت و کودنی و نابینایی قلب است.

دوم، رقت قلب، به گونه‌ای که انسان را برای درک لذت مناجات و استفاده از ذکر الله با حضور قلب آماده می‌کند.

سوم، زوال لذات توأم با خودکامگی که همراه با غفلت از خداست.

چهارم، کم خوراک، که شهوت معاصی را درهم می‌شکند و از استیلاء نفس اماره جلوگیری می‌کند.

پنجم، سبب می‌شود که انسان بتواند شب‌زنده‌داری کند زیرا پرخوری سبب پر خوابی است.

اضافه بر اینها، کم خوردن سبب صحت بدن و دفع انواع بیماری‌هایی می‌شود که فکر انسان را به خود مشغول می‌سازد و از عبادت پروردگار بازمی‌دارد و همچنین کم خوراک سبب هزینه‌های کمتری در زندگی می‌گردد به گونه‌ای که انسان می‌تواند اضافات را به نیازمندان بدهد و از فیض کمک به محرومان بهره گیرد؛ و فواید دیگر.

بسیاری از این فواید یا همه آنها در روزه‌داری وجود دارد و روزه‌داران می‌توانند با انجام یک عبادت مشروع، به تمام این‌ها برسند، البته در صورتی که در غذای افطار و سُحور رعایت اعتدال کنند.

اما باید به این نکته توجه داشت که افراط در گرسنگی و به اصطلاح، ریاضت‌های شاق و بسیار سخت نه تنها در اسلام مطلوب نیست بلکه به علت زیان‌هایی که برای سلامتی انسان دارد حرام است، زیرا این افراط‌گری‌ها سبب ضعف و ناتوانی و انواع بیماری‌ها و از دست دادن سلامت جسم و روح می‌شود.

بنابراین، ریاضت‌هایی همچون ریاضت مرتاضان هند که گاه روزانه به بادامی قناعت می‌کنند نه مطلوب است و نه به سالکان الی‌الله در رسیدن به مقصود خود کمک می‌کند.

۳. سَهَر (شب‌زنده‌داری)

سَهَر (بر وزن قمر) در اصل به معنای شب‌بیداری است ولی منظور عارفان، شب بیدار بودن برای رازونیز با پروردگار و اقامه نماز شب با آداب آن است. در قرآن مجید در سوره ذاریات در مدح متقین و پرهیزکاران چنین آمده است: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾؛ «آن‌ها کمی از شب را می‌خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می‌کردند».^۱

همچنین درباره گروهی از مؤمنان در سوره سجده آمده است: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾؛ «پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود (و به پا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند، و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند!».^۲

در آغاز سوره مزمل درباره پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین آمده است: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾؛ «شب را، جز کمی، به پا خیز! نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن یا بر نصف آن بیفزای، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان!».^۳

و در پایان سوره نیز اشاره به شب‌زنده‌داری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانش کرده،

۱. ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲. سجده، آیه ۱۶.

۳. مزمل، آیات ۲-۴.

می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ»؛ «پروردگارت می داند که تو و گروهی از آن‌ها که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزند».^۱

در مورد تأثیر بسیار مثبت مناجات سحرگهان و نماز شب در آن هنگام، روایات بسیاری از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده که نشان می دهد یکی از بهترین وسایل برای رسیدن به مقام محمود و شایسته همان نافله اللیل است و آثاری که در صفای روح و پاکی دل و قرب به خدا دارد در کمتر عبادتی دیده می شود.

در روایات اسلامی نیز سَهْرُ به معنای شب زنده داری همراه با تلاوت قرآن و نماز و عبادت و ذکر الله، یکی از عوامل پیشرفت و قرب الی الله ذکر شده است. روایات متعددی در این زمینه از امام امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است، از جمله: «السَّهْرُ رَوْضَةُ الْمُشْتَقِينَ؛ شب زنده داری باغ مشتاقان است».^۲

«سَهْرُ الْعُيُونِ بِذِكْرِ اللَّهِ خِلْصَانُ الْعَارِفِينَ وَحُلْوَانُ الْمُقَرَّبِينَ؛ شب زنده داری با یاد خداوند مایه خلوص عارفان و شیرینی مقربان است».^۳

نیز می فرماید: «سَهْرُ الْعُيُونِ بِذِكْرِ اللَّهِ فُرْصَةُ السُّعْدَاءِ وَنُزْهَةُ الْأَوْلِيَاءِ؛ شب بیداری همراه با ذکر خدا فرصتی برای سعادت‌مندان و شادابی و خرمی برای اولیاء الله است».^۴ همچنین می فرماید: «سَهْرُ اللَّيْلِ بِذِكْرِ اللَّهِ غَنِيمَةُ الْأَوْلِيَاءِ وَسَجِيَّةُ الْأَتْقِيَاءِ؛ شب زنده داری با ذکر خداوند غنیمت اولیای الهی و صفت پرهیزکاران است».^۵ امام سجاده علیه‌السلام در دعای روز عرفه عرضه می دارد: «وَأَعْمُرْ لَيْلِي بِإِقْطَاطِي فِيهِ

۱. مزمل، آیه ۲۰.

۲. غرر الحکم، ح ۷۳۷۵.

۳. همان، ح ۷۳۸۲.

۴. همان، ح ۷۳۸۴.

۵. همان، ح ۷۳۸۳.

لِعِبَادَتِكَ، وَتَقَرُّدِي بِالتَّهَجُّدِ لَكَ، وَتَجَرُّدِي بِسُكُونِي إِلَيْكَ، وَإِنزَالِ حَوَائِجِي بِكَ؛ قلب من را با بیدار ماندن در شب برای عبادت و تهجد برای تو و مجرد شدن جهت اعتماد به ذات پاکت و درخواست حوائج من از تو آباد کن.^۱

امام امیرمؤمنان علیه السلام نیز در خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه از یارانی یاد می‌کند که دارای صفات بسیار برجسته‌ای بودند از جمله: لب‌هایی خشکیده به واسطه کثرت دعا و رنگ‌هایی پریده به دلیل شب‌زنده‌داری؛ «ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ». البته گاهی بیدار ماندن در شب برای حل مشکلات علمی است به‌ویژه در ساعات سحر و پایان شب که روح آمادگی فراوانی بعد از استراحت دارد و در روایات اسلامی نیز به آن ترغیب شده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «لَا سَهْرَ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مُتَهَجِّدٍ بِالْقُرْآنِ وَفِي طَلَبِ الْعِلْمِ أَوْ عَرُوسٍ تُهْدَى إِلَى زَوْجِهَا؛ شب‌بیداری تنها برای سه چیز مطلوب است: تلاوت قرآن (خواه در نماز باشد یا غیر نماز)، و طلب علم، و عروسی که (آغاز ازدواج اوست و) به خانه همسر می‌رود».^۲

این نکته نیز واضح است که مهم‌ترین عبادت سالکان الی‌الله یعنی نماز شب همراه با شب‌زنده‌داری است. ساعاتی که قلب انسان کاملاً آمادگی برای توجه به خدا دارد و از امور دنیا فارغ است.

یکی از شعرای معروف در این زمینه شعر جالبی دارد، می‌گوید:

بَقْدَرِ الْكَدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي
تَرْوُمُ الْعِزِّ ثُمَّ تَنَامُ لَيْلًا يَعْوُضُ الْبَحْرَ مَنْ طَلَبَ اللَّيَالِي

افتخارات، به اندازه کوشش و زحمت به دست می‌آید و کسی که طالب افتخار و برتری است، باید شب بیدار بماند.

۱. دعای ۴۷ صحیفه سجادیه.

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۸، ح ۳.

تو عزت می خواهی سپس تمام شب را تا به صبح می خوابی در حالی که آن‌ها که طالب لؤلؤ و گوهرند باید در دریا فرو روند.^۱

ناگفته پیداست که در هر چیزی افراط‌گری نامطلوب است. بدن انسان نیاز به خواب و استراحت دارد و بدون آن اعصاب او درهم می‌ریزد بنابراین باید بخشی از شب را استراحت کرد تا روح آماده رازونیز با پروردگار شود و آن‌ها که در این کار افراط می‌کنند نه تنها پیشرفتی در کمالات معنوی نخواهند داشت بلکه باعث عقب‌گرد آن‌ها می‌شود.

قرآن مجید خواب شبانه را یکی از نعمت‌های بزرگ خدا شمرده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»؛ «یکی از نشانه‌های خدا، خوابی است که شما در شب و در روز (خواب نیمروز) دارید (که مایه آرامش روح و آمادگی جسم برای هرگونه فعالیت مفید است)».^۲

سیره امامان معصوم علیهم‌السلام و یاران آن‌ها نیز همین معنا را تأیید می‌کند و هنگامی که آن‌ها با روش طرفداران عرفان کاذب و تصوف مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که چقدر در میان آن‌ها فاصله است. در کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید چنین می‌خوانیم که ابوسعید که از سران معروف صوفیه است در جوانی شب‌ها پس از آن‌که اهل خانه به خواب می‌رفتند آهسته برخاسته، به مسجد می‌آمد. در گوشه مسجد چاه آبی بود. طنابی را به وسط چوبی بسته و سر دیگر طناب را به پای خود می‌بست و سپس چوب را روی دهانه چاه می‌گذاشت و خود را در وسط چاه تا نزدیک طلوع صبح معلق می‌ساخت و قرآن می‌خواند. آخر شب از چاه بیرون می‌آمد و آهسته به خانه برمی‌گشت تا پدر و مادرش نفهمند.^۳

۱. منهج البراعة، ج ۱۶، ص ۱۹۳.

۲. روم، آیه ۲۳.

۳. اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید، ص ۲۲.

درباره شبلی که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری می‌زیست و او هم از سران این گروه است چنین آمده است: در آغاز که مجاهده بر دست گرفت، سال‌های دراز شب نمک در چشم کشیدی تا در خواب نشود و گویند که هفت من نمک در چشم کرده بود.^۱ راستی عجب چشم با دوامی داشته است!

و امثال این حکایات درباره عرفان‌های کاذب و عارفان صوفی منش فراوان است که ذکر آن‌ها به طول می‌انجامد و مایه تأسف بسیار است که در میان مسلمین چنین افراد بی‌خبر از تعلیمات اسلام پیدا شوند و این نشان می‌دهد که آن‌ها ریاضت‌های خود را از غیر مسلمین گرفته‌اند.

۴. عزلت (کناره‌گیری از غوغاها)

گوشه‌گیری و عزلت یکی دیگر از اموری است که جمعی از ارباب سیروسلوک توصیه می‌کنند و در شعر مورد بحث که برای کامل شدن ناتمامان جهان پنج موضوع پیشنهاد شده، عزلت چهارمین موضوع را تشکیل می‌دهد. در فتوحات مکیه، جلد ۱، باب ۵۳ نیز عزلت یکی از چهار چیزی برشمرده شده که در مسیر سیروسلوک الی‌الله به انسان کمک می‌کند. (جوع و سهر و صمت و عزلت).

عزلت را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: عزلت مثبت که آثار مطلوبی در صفای روح و پیشرفت به سوی قرب خدا دارد و عزلت منفی که انسان را از خدا و خلق خدا دور می‌سازد.

در قرآن مجید موارد متعددی از عزلت مثبت دیده می‌شود؛ از جمله آن، عزلت اصحاب کهف است که در آیه ۱۶ سوره کهف انعکاس یافته است: ﴿وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ

۱. تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۴.

أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا؛ (و به آن‌ها گفتیم:) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید؛ که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می‌گستراند؛ و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می‌سازد!.

در آیه ۴۸ سوره مریم اشاره به عزلت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ از قوم بت‌پرست شده است آنجا که می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾؛ (و از شما، و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم؛ و پروردگارم را می‌خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی‌پاسخ نمانم!).

و در آیه بعد از آن می‌افزاید: ﴿فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾؛ «هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم؛ و هریک را پیامبری (بزر) قرار دادیم!».

و در مورد مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ نیز به مدتی از زندگی او که عزلت انتخاب کرد اشاره شده، هرچند واژه عزلت در آن به کار نرفته است. در آیه ۱۶ سوره مریم می‌خوانیم: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾؛ «و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن‌هنگام که از خانواده‌اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت‌المقدس) قرار گرفت».

در مورد موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز یک دوران عزلت چهل روزه در آیه ۱۴۲ سوره اعراف آمده است که به کوه طور برای گرفتن الواح تورات رفت: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ «و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل کردیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش. و (آنها را) اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!».

در زندگانی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - همان‌گونه که همه می‌دانیم - آمده است که قبل از بعثت مدت‌ها به غار حرا می‌رفت و عزلت اختیار می‌کرد و به ذکر پروردگار و مناجات با خداوند مشغول بود تا زمانی که فرمان نبوت برای او صادر شد.

در حالات امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌خوانیم که گاه عزلت را اختیار می‌کرد و از مردم کنار می‌رفت. یکی از یاران امام عَلَيْهِ السَّلَام از آن حضرت علت کناره‌گیری را سؤال کرد. امام عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ فرمود: «لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الْوَحْدَةِ لَأَسْتَوْحَشْتَ مِنْ نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام أَقْلٌ مَا يَجِدُ الْعَبْدُ فِي الْوَحْدَةِ [أَمْنٌ] مُدَارَاةِ النَّاسِ؛ اگر شیرینی تنهایی را می‌چشیدی حتی از خودت کنار می‌رفتی. سپس فرمود: کمترین چیزی که انسان در تنهایی به دست می‌آورد راحت‌شدن از مدارا کردن با (مشکلات) مردم است».^۱

البته در روایات اسلامی نیز توصیه‌هایی به عزلت دیده می‌شود، از جمله در

حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الْعَزْلَةُ عِبَادَةٌ».^۲

امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌فرماید: «الْوَصْلَةُ بِاللَّهِ فِي الْإِنْقِطَاعِ عَنِ النَّاسِ؛ ارتباط و اتصال با خدا در جدا شدن از مردم است».^۳

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ أَنْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ أَنْسَ بِاللَّهِ سَبْحَانَهُ؛ کسی که از مردم جدا شود و گوشه‌گیری کند با خداوند سبحان مأنوس می‌شود».^۴

در غررالحکم از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود: «الْعَزْلَةُ أَفْضَلُ شَيْمٍ الْأَكْبَاسِ؛ دوری‌گزیدن برترین شیوه‌های هوشمندان است».^۵

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۴.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۱۸۵.

۳. غررالحکم، ح ۳۹۵۴.

۴. همان، ح ۷۳۷۲.

۵. همان، ح ۷۳۵۰.

نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می‌خوانیم: «فِي اعْتِزَالِ اِثْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ؛ دوری گزیدن از دنیاپرستان سبب هرگونه اصلاح است».^۱
آنچه آمد، بخشی از روایات متعددی است که در مدح عزلت آمده است.

عزلت ممدوح و مذموم

از روایات استفاده می‌شود که عزلت و گوشه‌گیری، از دیدگاه اسلام کاری منفور و نازیباست، از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ؛ بر شما لازم است که از جماعت جدا نشوید و از پراکندگی بپرهیزید».^۲

حتی در بعضی از روایات به زندگی کردن در شهرهای بزرگ تشویق شده است. از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه نقل شده که فرمود: «وَالزُّمُومَا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ؛ همواره با سواد اعظم (شهرهای بزرگ و دارای جمعیت فراوان) باشید که دست خدا با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها، بهره شیطان است؛ همان‌گونه که گوسفند تک‌رو بهره‌گر است».^۳

در وسائل الشیعه در کتاب النکاح در حدیثی از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام چنین می‌خوانیم که جماعتی از صحابه آمیزش زنان را بر خود حرام کردند و همچنین غذا خوردن در روز و خواب شب را. ام‌سلمه این جریان را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی اصحابش آمد و فرمود: «أَتَرَعَبُونَ عَنِ النَّسَاءِ إِنِّي آتِي النَّسَاءِ وَأَكُلُ بِالنَّهَارِ وَأَنَا مُبَالِئِلٌ فَمَنْ رَعِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي؛ شما از زنان

۱. غرر الحکم، ج ۷۳۵۳.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۷۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

کناره‌گیری می‌کنید؟ من به سراغ همسرانم می‌روم و روز غذا می‌خورم و شب می‌خوابم (این سنت من است) هرکس از سنت من دوری کند از من نیست».

در این هنگام این آیات نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید! و از حدّ، تجاوز ننمایید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده، بخورید! و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، پرهیزید!»^۱.

آن‌ها عرض کردند: ای رسول خدا! ما برای این کار سوگند یاد کرده‌ایم. در پاسخ به آن‌ها این آیه نازل شد: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»؛ «خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده (و برخلاف شرع) مؤاخذه نمی‌کند».^۲

داستان کناره‌گیری عثمان بن مظعون و جماعتی از دوستانش و نهبی شدید پیغمبر ﷺ از آن، گواه دیگری بر این معناست. پیامبر اکرم ﷺ از عزلت و گوشه‌گیری آن‌ها نگران شد و مردم را به مسجد دعوت کرد و بر فراز منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُحَرِّمُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمُ الطَّيِّبَاتِ إِلَّا إِنِّي أَنَا اللَّيْلُ وَالنَّجْحُ وَأُفْطِرُ بِالنَّهَارِ فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي؛ چرا گروهی از مردم نعمت‌های پاکیزه الهی را بر خود حرام می‌کنند. آگاه باشید! من شب می‌خوابم و با همسران آمیزش دارم و روز را (در بسیاری از اوقات) افطار می‌کنم. کسی که از سنت من چشم‌پوشی کند از من نیست».^۳

۱. مائده، آیات ۸۷ و ۸۸.

۲. وسائل الشیعه، کتاب النکاح، ج ۱۴، باب ۲، ح ۹.

۳. مائده، آیه ۸۹.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۱۹ از ابواب ایمان، ح ۱.

در روایت دیگری همین مطلب با اضافاتی نقل شده و آن این که روزی همسر عثمان بن مظعون نزد عایشه آمد. او زن جوان و صاحب جمالی بود. عایشه از وضع ظاهر او متعجب شد. گفت: چرا به خودت نمی‌رسی و زینت نمی‌کنی؟ در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسر مدتی است که مرا ترک کرده و رهبانیت را اختیار نموده است.

این سخن به گوش پیامبر ﷺ رسید، دستور فرمود که مسلمانان در مسجد گرد آیند. سپس بر فراز منبر رفت و سخنان مزبور را در مذمت و نکوهش این‌گونه اعمال بیان فرمود.^۱



آنچه از مجموع این روایات که در نفی و اثبات گوشه‌گیری و عزلت وارد شده استفاده می‌شود این است که اساس اسلام بر اجتماعی بودن افراد جامعه بنا شده، به جا آوردن نماز جماعت در پنج وقت و نماز جمعه در هر هفته و مراسم باشکوه حج در هر سال و استحباب تراور و ملاقات دوستان با یکدیگر، شاهد این مدعاست.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند که به یارانش فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَرَةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ تَرَاورُوا وَتَلَقَّوْا وَتَذَاكَّرُوا أَمْرَنَا وَأَخْيُوهُ؛ تقوای الهی پیشه کنید و برادران نیکوکاری باشید، به خاطر خدا به هم محبت داشته باشید، با یکدیگر پیوند دوستی برقرار کنید و با هم مهربان باشید، با یکدیگر دیدار و ملاقات کنید و دربارهٔ ولایت ما باهم سخن بگویید و آن را زنده نگه دارید».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۱۶، ح ۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۱.

ولی در بعضی از موارد استثنایی، عزلت و گوشه‌گیری مطلوب است و آن زمانی است که جامعه به قدری فاسد شود که انسان در هر جای آن گام می‌گذارد آلوده گناه می‌گردد. اگر در چنین جامعه‌ای بتواند گوشه‌گیری کند به گونه‌ای که زندگی خانوادگی او به هم نریزد کار خوبی کرده است.

همان‌گونه که در بخشی از زندگی امام صادق علیه السلام آمده که عالم معروف اهل سنت «سفیان ثوری» به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اعْتَزَلْتُ النَّاسَ؛ ای فرزند رسول خدا!! از مردم گوشه‌گیری کردی». امام علیه السلام فرمود: «بَا سُفْيَانُ فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَ الْأَخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَشْكَنَ لِلْفُؤَادِ؛ ای سفیان! زمانه فاسد شده و دوستان تغییر کرده‌اند. من دیدم در تنهایی قلب آرام‌تری دارم».^۱

در حالی که می‌دانیم امام صادق علیه السلام در بیشتر دوران عمر خود برای شاگردانش کلاس درس برقرار می‌کرد و از محضر او گروه‌گروه استفاده می‌کردند.

عزلت اصحاب کهف نیز از همین قبیل بود چراکه جامعه آن‌ها غرق بت پرستی شده بود و آن‌ها نیز در فشار بودند که به این آیین درآیند. چاره‌ای جز این ندیدند که فرار کنند و در غار مسکن گزینند.

عزلت ابراهیم علیه السلام نیز به شهادت آیات قرآن از همین قبیل بود و همچنین گوشه‌گیری مریم علیه السلام که در آیات قبل به آن اشاره شد.

بنابراین آنهایی که این استثنا را به صورت یک عام درآورده‌اند و به خود اجازه می‌دهند که تمام اوقات خویش را در عزلت بگذرانند و به دوستانشان نیز توصیه عزلت کنند به یقین از تعلیمات اسلام برکنارند.

مورد دیگر این است که انسان در طول شبانه‌روز گاهی با خدای خود خلوت و راز و نیاز کند و از غوغای جامعه برکنار باشد تا بتواند به تصفیة باطن و خلوص

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۶۰، ح ۱۱۶.

نیّت و قرب به پروردگار برسد که یک نمونه آن همان نماز شب در ساعات آخر شب است که بسیاری از مردم در خواب‌اند و انسان می‌تواند با فراغت بال با قادر متعال رازونیا کند.

ممکن است حدیثی که می‌گوید: مؤمن ساعات شبانه‌روز را به سه قسمت تقسیم می‌کند: بخشی برای تأمین معاش و بخشی برای مناجات با پروردگار و بخشی برای سرگرمی‌های سالم، اشاره به همین عزلت نیز باشد که انسان با فراغت بال به مناجات پروردگار متعال پردازد.^۱

افراط بعضی از مدعیان عرفان در باب عزلت

با مطالعه دقیق در کلمات این گروه و همچنین متصوفه استفاده می‌شود که آن‌ها عزلت را به صورت افراطی پذیرفته‌اند و پیروان خود را به آن دعوت می‌کنند. برای مثال، محیی‌الدین عربی در فتوحات در باب عزلت، مراحل سه‌گانه‌ای برای آن قائل می‌شود، عزلت در مسائل اخلاقی (کناره‌گیری از رذایل اخلاق)، عزلت در خطورات قلبی (فاصله گرفتن از توجه به غیر خدا) و عزلت از مردم و دوری از آنها.

سپس درباره عزلت از مردم می‌گوید: بعضی از آن‌ها یا اکثرشان نمی‌توانند با مردم معاشرت کنند و آن‌ها را از سخنان نامربوط و ناموزون بازدارند و این سبب می‌شود که عزلت و انقطاع از مردم را برگزینند؛ به خلوت بروند و درها را به روی خود ببندند و جمعی نیز از شهرها و آبادی‌ها جدا شده به کوه‌ها و دره‌ها و سواحل خالی از سکنه روی آورند یا با وحوش بیابان انس بگیرند و بعضی از آن‌ها با جن مجالست پیدا می‌کنند.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۸، ح ۱۳.

۲. فتوحات، ج ۱، باب ۵۱، فی معرفة رجال من اهل الوریع.

در کتاب نفحات الانس جامی چنین آمده است: یکی از مریدان شیخ (شیخ عبد الله بلیانی) در کوه عزلت گرفته بود. ماری نزد وی رسید، خواست که وی را بگیرد، وی را بگزید و اعضای وی آماس کرد. خبر به شیخ رسید، جمعی را فرستاد تا وی را آوردند. گفت: «آن مار را چرا گرفتی تا تو را زخم زد؟» گفت: «شیخا! تو گفته‌ای که غیر خدای نیست. من آن مار را غیر خدا ندیدم از این جهت دلیری کردم و وی را بگرفتم.» شیخ فرمود: «هرگاه که حق - تعالی - را به لباس قهر بینی، بگریز و به نزدیک وی مرو! وگرنه چنین کند که این ساعت در آن افتاده‌ای». پس دست در زیر سر وی کرد و وی را باز نشانند و گفت: «من بعد گستاخی چنین مکن تا وقتی که وی را نیک بشناسی!» آنگاه دعایی کرد و باد بر وی دمید. آماس باز نشست و شفا یافت.^۱

این داستان نشان می‌دهد که عده‌ای به هنگام اختیار عزلت به کوه‌ها می‌رفتند جایی که حتی مار آن‌ها را تهدید می‌کرد، و از سوی دیگر، مسأله وحدت وجود را به‌طور آشکار و زنده‌ای منعکس می‌کند.

جنبه‌های مثبت و منفی عزلت

مرحوم فیض کاشانی که خود از معلمان اخلاق و رهروان سیروسلوک بود در کتاب محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء فواید شش‌گانه و آفات هفت‌گانه‌ای برای عزلت بیان کرده است.

فواید آن به‌طور اجمال چنین است:

۱. فراغت برای عبادت و تفکر و انس به مناجات با پروردگار.
۲. نجات یافتن از معاصی که غالباً دامان انسان را هنگام اختلاط با دیگران می‌گیرد. مانند غیبت، ریا و سکوت از امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن.

۱. نفحات الانس، ص ۲۶۷.

۳. رهایی از فتنه‌ها و دشمنی‌های این و آن و محفوظ ماندن دین و جان انسان از فرو رفتن در آن فتنه‌ها، چراکه کمتر شهری پیدا می‌شود که تعصب و فتنه و خصومتی در آن وجود نداشته باشد و آن‌کس که عزلت انتخاب کند از آن‌ها رهایی می‌یابد.

۴. رهایی از شر دست و زبان مردم، چراکه بسیاری عادت به غیبت و سوء ظن و تهمت و طمع‌های کاذبی دارند که وفای به آن مشکل یا غیر ممکن است و همین موجب شر آن‌ها می‌شود.

۵. قطع طمع مردم از شخصی که عزلت گرفته و قطع طمع او از مردم، چراکه به دست آوردن رضایت مردم به‌طور کامل، امکان‌پذیر نیست؛ چه بهتر که انسان آن را رها کند و به اصلاح خویشتن پردازد.

۶. رهایی از چنگال افراد احمق و نادان و مزاحمت‌های آنها
سپس به آفات عزلت پرداخته و آن‌ها را به‌طور مشروح بیان کرده که خلاصه‌اش چنین است:

۱. محروم ماندن از تعلیم و تعلم که جز با معاشرت با دیگران حاصل نمی‌شود و این خسارت بسیار بزرگی است که دامان عزلت‌گیرندگان را می‌گیرد.

۲. استفاده رساندن به دیگران و استفاده کردن از آنها. زیرا در امور مادی انسان از طریق انواع معاملات می‌تواند هم به دیگران نفع برساند و هم از دیگران منافی ببرد و این در عزلت غیر ممکن است و همچنین در امور معنوی می‌تواند دیگران را راهنمایی کند و یا از راهنمایی آن‌ها استفاده نماید و آن هم در عزلت امکان‌پذیر نیست.

۳. محروم ماندن از تربیت نفوس از طریق تحمل مشکلاتی که بر اثر معاشرت با دیگران به وجود می‌آید و همچنین شکستن شهوات نفسانی در برابر انگیزه‌های آن، و این معنا هرگز در عزلت به دست نمی‌آید.

۴. محروم شدن از انس با دیگران، چراکه انس با دیگران سبب نشاط روحی و آمادگی ذهنی می‌شود و مجالس انس هرگاه خالی از هرگونه گناه باشد از عوامل پیشرفت روحی انسان است.

۵. محروم شدن از بسیاری از ثواب‌ها مانند عیادت مریض، تشییع جنازه، حضور در نماز عید و جمعه و جماعت و امثال آن‌ها که هرکدام ثواب و فضیلت فوق‌العاده‌ای دارد.

۶. محروم ماندن از بسیاری از فضایل اخلاقی مانند تواضع در برابر دیگران که این معنا جز در معاشرت با دیگران حاصل نمی‌شود و عزلت‌گیران از آن محروم‌اند. همچنین تشکر از زحمات افراد و تشویق به کارهای خیر و شاد کردن قلوب مصیبت‌زدگان و مانند آن.

۷. محروم شدن از تجربیات فراوانی که بر اثر معاشرت با دیگران پیدا می‌شود زیرا می‌دانیم که هرکس در عمر خود تجاربی اندوخته و به هنگام معاشرت می‌تواند به دیگران منتقل سازد ولی عزلت‌گیران از همه این تجارب محروم‌اند.^۱ دقت در آنچه محروم فیض در محجة البیضاء (و همچنین غزالی در احیاء العلوم) درباره آثار مثبت و منفی عزلت ذکر کرده‌اند به خوبی نشان می‌دهد که اساس کار مسلمان باید بر معاشرت باشد؛ زیرا آنچه انسان، با عزلت از آن محروم می‌شود به قدری زیاد است که هرگز با آنچه به دست می‌آورد برابری نمی‌کند. حق مطلب همان است که در سابق نیز اشاره کردیم که اصل و اساس تعلیمات اسلام بر اجتماعی زیستن، شرکت در جمعه و جماعت و حج و نماز عیدین و صلۀ رحم و زیارت برادران دینی و عیادت مریض و تشییع جنازه و شرکت در مجالس تعلیم و تعلم و امثال آن است.

۱. محجة البیضاء، ج ۴، خلاصه‌ای از صفحات ۱۱-۳۸.

ولی در دو حالت، عزلت، مطلوب و پسندیده است: نخست آن که جامعه‌ای غرق در فساد شود آن‌گونه که هیچ کس نتواند در آن سالم زندگی کند، درست مانند محیطی که قوم لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در شهرهای خود به وجود آورده بودند.

دیگر آن که سزاوار است انسان قدری از شبانه‌روز را در تنهایی به رازونیا با خدا و تفکر در اسرار آفرینش و مسائل علمی پردازد تا بتواند روح خود را صیقل دهد و از زنگار گناه پاک سازد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر انسان از جامعه دوری کند تا آلوده به هیچ گناهی نشود افتخاری نیست؛ افتخار آن است که در میان جامعه باشد و بتواند خود را از آلودگی به انواع گناهان محفوظ دارد. یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ اگر در زندان باشد و پاک بماند مهم نیست مهم آن است که در قصر عزیز مصر در برابر زن زیبایی همچون زلیخا با آن همه اصرار و ابرام قرار گیرد و خود را حفظ کند.

قرآن مجید در ذیل داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ «هرکس تقوا پیشه کند، و شکیبایی و استقامت نماید، (سرانجام پیروز می‌شود)؛ چراکه خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند!»^۱

شاهد این سخن روایتی است که بخاری و ترمذی و ابن ماجه از عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند که فرمود: «الْمُسْلِمُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ خَيْرٌ مِنَ الْمُسْلِمِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ؛ مسلمانی که با مردم محشور باشد و در برابر آزارهای آن‌ها صبر کند از مسلمانی که با مردم حشرونشوری ندارد و صبوری در مقابل آزارهای آنان نمی‌کند برتر است»^۲.

این سخن را با حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم: در در المنثور در ذیل

۱. یوسف، آیه ۹۰.

۲. در المنثور، ج ۱، ص ۶۷.

آیه ۴۵ سوره بقره از بیهقی چنین نقل شده است: «ان رسول الله ﷺ فقد رجلاً فسأل عنه فجاء فقال يا رسول الله اني أردت أن آتي هذا الجبل فأخلو فيه وأتعبدُ فقال رسولُ الله ﷺ لَصَبْرٌ أَحَدِكُمْ سَاعَةً عَلَى مَا يَكْرَهُ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَتِهِ خَالِيًا أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ پیغمبر خدا ﷺ یکی از یاران خود را در میان جمع ندید، سؤال کرد: کجاست؟ او نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من تصمیم گرفته‌ام که به این کوه بروم و در آنجا تنها به عبادت پروردگار بپردازم. رسول خدا ﷺ فرمود: ساعتی صبر و استقامت یکی از شما در برابر آنچه ناخوش می‌دارد در بعضی از مواطن اسلام (میدان‌های نبرد و غیر آن) بهتر از عبادتی است که چهل سال در تنهایی به جا می‌آورد».^۱

۵. دوام ذکر محبوب

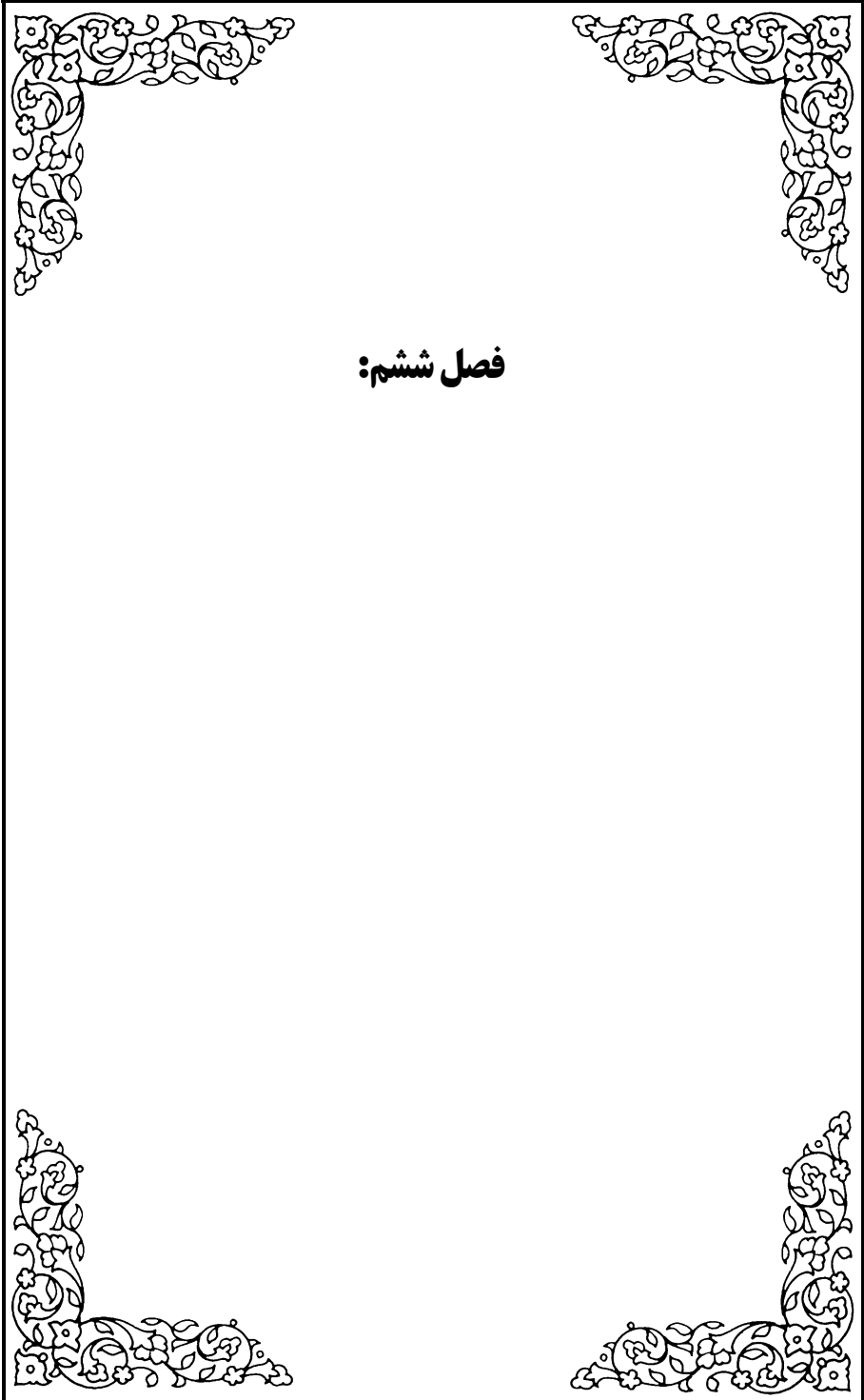
همان‌گونه که در آغاز این سخن آمد، پنجمین و آخرین مرحله‌ای که بعضی از عارفان برای تکامل روح و صفای نفس انسان پیشنهاد کرده‌اند دوام ذکر است.

مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء با اقتباس از کلام غزالی در احیاء العلوم چنین می‌گوید: بدان! آنهایی که با نور بصیرت نگاه می‌کنند می‌دانند که هیچ راه نجاتی جز راه لقاءالله نیست و هیچ‌کس به لقاءالله نمی‌رسد مگر این‌که در حالی از دنیا برود که محب پروردگار و عارف بالله است و این محبت و انس نیز جز با دوام ذکر محبوب و مواظبت بر آن حاصل نمی‌شود و معرفت نیز بدون دوام فکر درباره‌ی خداوند و صفات و افعالش میسر نیست و در عالم هستی در واقع جز خدا و افعال او وجود ندارد و دوام ذکر و فکر نیز حاصل نمی‌شود مگر این‌که انسان زرق و برق دنیا و شهوات آن را کنار بگذارد و به اندازه‌ی ضرورت قناعت کند

و تمام این امور حاصل نمی شود مگر این که تمام اوقات شب و روز را به وظیفه ذکر و فکر پردازد.^۱

البته این سخن - چنان که خواهیم گفت - به صورت کلی قابل نقد و اشکال است و برای روشن شدن اهمیت ذکر و آثار آن و چگونگی دوام آن باید در چند مقام سخن بگوییم.

۱. محجة البیضاء، ج ۲، ص ۳۴۳.



فصل ششم:

قرآن مجید اهمیت زیادی به ذکر داده است. در یک جا می‌فرماید: ذکر خدا مایه آرامش دل‌هاست: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ «آن‌ها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!»^۱

و در جای دیگر که سخن از نور پروردگار است می‌فرماید: «این چراغ پرفروغ الهی در خانه‌هایی است که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوس‌بازان در امان باشد)؛ خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند، مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آن‌ها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها زیر و رو می‌شود»؛ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾.^۲

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

بنابراین، آن چراغ پرفروغ الهی در خانه کسانی می درخشد که امور مادی دنیا آن‌ها را از ذکر خدا هرگز غافل نمی سازد.

و در جایی دیگر روح نماز را ذکرالله می شمرد، می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِيَذْكُرِي»؛ «نماز را برای یاد من به پا دار!»^۱.

و در جای دیگر در مذمت شراب و قمار می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله آن در میان شما کینه و عداوت ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد»؛ «أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»^۲.

و در آیه دیگر «اولوا الالباب» و صاحبان مغزهای توانا را کسانی می شمرد که در همه حال به یاد خدا هستند؛ «لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»^۳.

و در جایی دیگر کسانی را که از ذکر خدا روی گردان شوند تهدید به زندگی تنگ و سخت، و نابینایی روز قیامت کرده است؛ «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۴.

و در جایی دیگر به مجاهدان اسلام دستور استقامت درمقابل دشمن، و ذکر فراوان پروردگار که سبب این استقامت است می دهد، می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۵.

و بالاخره هرکس می خواهد خدا به یاد او باشد یعنی او را از الطافش بی نصیب نگذارد باید به یاد حق باشد؛ «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^۶.

۱. طه، آیه ۱۴.

۲. مائده، آیه ۹۱.

۳. آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۴. طه، آیه ۱۲۴.

۵. مائده، آیه ۴۵.

۶. بقره؛ آیه ۱۵۲.

آثار ذکر در روایات اسلامی

در احادیثی که از معصومین علیهم السلام به ما رسیده درباره ذکر بحث‌های بسیار گسترده و آثار مهمی دیده می‌شود، از جمله در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «ارْزِعْ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ... وَذَكَرُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ چهار چیز است که فقط نصیب افراد باایمان می‌شود، از جمله یاد خداوند متعال در هر حال».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نُطْقِي ذِكْرًا وَصَمْتِي فِكْرًا وَنَظْرِي عِبْرَةً؛ پروردگار من مرا مأمور ساخته است که سخنم ذکر خدا باشد و سکوت‌م فکر و اندیشه و نگاه‌م عبرت‌آموز».^۲

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می‌فرماید: «ذَكَرُ اللَّهِ سَجِيَّةٌ كُلِّ مُحْسِنٍ وَشِيْمَةٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ؛ یاد خدا سجیه هر نیکوکار و روش هر فرد باایمان است».^۳

در یکی از دعاهای امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَعْلُوا بِالذِّكْرِ عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ خداوند! بر محمد و آل محمد درود بفرست و ما را با یاد خودت از شهوات بازدار».^۴

و در آغاز دعای یازدهم صحیفه سجادیه می‌خوانیم: «يَا مَنْ ذَكَرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ؛ ای کسی که یاد او مایه شرف یادکنندگان است».^۵ در اصول کافی آمده است که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكَهْ حَدٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ؛ هر چیزی حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می‌پذیرد، جز ذکر خدا که حدی که با آن پایان گیرد، ندارد».^۶

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۰، ح ۳.

۲. همان، ج ۹۰، ص ۱۶۵.

۳. غرر الحکم، ح ۳۶۱۷.

۴. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۲۷.

۵. همان، ص ۳۹۴.

۶. کافی، ج ۴، ص ۴۹۸، ح ۱.

در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ تعبیر بسیار پرمعنایی دیده می‌شود، می‌فرماید: «مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ آن‌کس که خدا زبانی به او داده که به ذکر پروردگار مشغول است خیر دنیا و آخرت به او داده شده است».^۱

و در روایتی از امام صادق علیه السلام، ذکرالله در خلوات یکی از نشانه‌های شیعه شمرده شده است: «شِيعَتَنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا؛ شیعیان ما کسانی هستند که هنگامی که خلوت می‌کنند خدا را بسیار یاد می‌کنند».^۲

این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم - هرچند احادیث در این زمینه بسیار فراوان و گسترده است - : «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ؛ کسی که بسیار ذکر خداوند متعال گوید خداوند او را در سایبان بهشتش قرار می‌دهد».^۳

برکات ذکر الله علی کل حال

ذکرالله اثرات عجیبی در پرورش روح و جان انسان و نجات او از چنگال هوای نفس و وسوسه‌های شیطان دارد و مایه آرامش قلب و روح انسان است همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ «آگاه باشید! اطمینان و آرامش دل‌ها تنها با یاد خداست».^۴

روایات معصومین علیهم السلام در این زمینه بسیار گسترده و پرمعنا و پرمحتواست:

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۹۹، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ص ۵۰۰، ح ۵.

۴. رعد، آیه ۲۸.

از جمله رسول خدا ﷺ می فرماید: «بِذِكْرِ اللَّهِ تَحْيَا الْقُلُوبُ وَبِنِسْيَانِهِ مَوْتُهَا؛ با یاد خدا دل و جان زنده می شود و با فراموشی آن مر آن فرامی رسد».^۱

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الذِّكْرُ نُورُ الْعُقُولِ وَحَيَاةُ النُّفُوسِ وَجَلَاءُ الصُّدُورِ؛ ذکر خدا مایه نورانیت عقل و حیات نفس و جلاء قلب (از انواع زنگارها) می شود».^۲

در روایات اسلامی آثار بسیار گسترده ای برای ذکر و یاد خدا آمده است، از جمله:

ذکر باعث حیات قلوب است.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «فِي الذِّكْرِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ در ذکر، حیات دل هاست».^۳

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا خَالِصًا تَحْيُوا بِهِ أَفْضَلَ الْحَيَاةِ وَتَسْلُكُوا بِهِ طَرِيقَ النِّجَاةِ؛ ذکر خداوند را با خلوص انجام دهید که بهترین حیات و زندگی را پیدا می کنید و راه های نجات را می پیمایید».^۴

ذکر خداوند باعث نورانیت دل و شستشوی آن از زنگار نسیان و گناه می شود. در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ وَنَوَّرَ عَقْلَهُ وَلَبَّهٗ؛ کسی که یاد خداوند سبحان کند خداوند قلبش را زنده و عقل و فکرش را نورانی می کند».^۵

۱. میزان الحکمة، باب ثمرات الذکر، ج ۱، ۶۴۰؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲. غرر الحکم، ج ۳۶۳۴.

۳. همان، ج ۳۶۴۳.

۴. کافی، ج ۸، ص ۱۷.

۵. غرر الحکم، ج ۳۶۴۵.

ذکر خداوند غذای روح و جان آدمی است.

از همان حضرت می‌خوانیم: «مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَرْوَاحِ؛ دوام ذکر خداوند غذای روح انسان‌هاست».^۱

یاد خدا سبب اصلاح اعمال انسان در نهان و آشکار می‌شود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسُنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ؛ کسی که قلب خود را با دوام ذکر الهی آباد کند اعمال او در نهان و آشکار نیکو می‌شود».^۲

ذکر خداوند شیطان را از انسان می‌راند و دور می‌سازد.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «ذِكْرُ اللَّهِ مَطْرَدَةٌ الشَّيْطَانِ؛ ذکر خداوند شیطان را طرد می‌کند».^۳ و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَرَبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ ذکر خداوند سرمایه هر فرد باایمان و سود آن، سالم ماندن از وسوسه‌های شیطان است».^۴

ذکر خداوند بیماری‌های قلب و روح را درمان می‌کند همان‌گونه که در دعای

کمیل آمده است: «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ؛ ای کسی که نام او دوا و ییاد او شفاست».^۵

ذکر خداوند انسان را محبوب پروردگار می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ».^۶

۱. غرر الحکم، ح ۳۶۶۱.

۲. همان، ح ۳۶۵۸.

۳. همان، ح ۳۶۱۴.

۴. همان، ح ۳۶۲۱.

۵. مفاتیح نوین، دعای کمیل.

۶. کافی، ج ۲، ص ۴۹۸.

ذکر خداوند انسان را بهشتی می‌کند.

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده، می‌خوانیم: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ؛ کسی که بسیار ذکر خداوند متعال گوید خداوند او را در بهشتش در سایه (لطف) خویش قرار می‌دهد».^۱

ذکر خداوند بلاها را از انسان دور می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الصَّوَاعِقَ لَا تُصِيبُ ذَاكِرًا؛ صاعقه‌ها به کسانی که ذکر خدا گویند اصابت نمی‌کند».^۲

مشغول شدن به ذکر خدا انسان را مشمول عطایای الهی می‌کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «ان الله عزوجل يقول: مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي؛ کسی که مشغول ذکر من شود و مجال تقاضای از من پیدا نکند من برترین چیزی را که به درخواست‌کنندگان می‌دهم به او خواهم داد».^۳

از مجموع این روایات و روایات فراوان دیگری که در همین زمینه سخن می‌گویند می‌توان استفاده کرد که ذکر خدا برکات و آثاری دارد که در وصف نمی‌گنجد و خوشا به سعادت کسانی که بتوانند پیوسته به یاد خدا باشند و از این برکات و آثار فوق‌العاده بهره‌مند شوند.

شاعر می‌گوید:

مشو در خاکدان عالم از یاد خدا غافل که نور ذکر، گوهر می‌کند هر مهره گِل را

اقسام ذکر

ذکر خداوند بر سه گونه است: ذکر لسانی، ذکر قلبی و ذکر عملی.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۰۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۵۰۱.

ذکر لسانی آن است که نام خداوند و اوصاف جمال و جلال او را بر زبان جاری کند و آن را در نماز و غیر نماز تکرار نماید بی آن که توجه چندانی به مفاهیم و معانی آن داشته باشد که گاهی به آن لقلقه زبان گفته می شود. گرچه این گونه ذکر نیز بی فایده نیست و حتی ممکن است سرچشمه ذکر قلبی گردد ولی به هر حال ارزش ناچیزی دارد.

ذکر قلبی که گاه به آن ذکر معنوی نیز اطلاق می شود آن است که وقتی ذکر زبانی می گوید، مفاهیم و معانی عمیق آن را در قلب خود مورد توجه قرار دهد و با آن، روح و جان خود را صفا بخشد.

گاه ذکر قلبی به توجهات باطنی بدون الفاظ گفته می شود به این معنا که انسان در حال سکوت در قلب خود به خدا توجه کرده و صفات جمال و جلال او را تکرار می کند. مردم او را ساکت و خاموش می پندارند در حالی که در درون جانش غوغایی از ذکر خدا و توجه به پروردگار و نیایش والایی است. این دسته از اولیاء الله گاه حتی در حال خواب نیز در درون دل ذکر خدا می گویند و خدا را ناظر و حاضر می دانند.

اما ذکر عملی آن است که وقتی اسباب گناه و معاصی نزد او فراهم می گردد به یاد خدا بیفتد و آن ها را ترک گوید آن گونه که قرآن مجید درباره یوسف علیه السلام می فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ»؛ «آن زن قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود!»^۱ این برهان رب حالتی بود که با ذکر خدا همراه بود.

۱. یوسف، آیه ۲۴.

در روایات متعددی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز به این نوع ذکر اشاره شده است؛ از جمله در وصیتی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود چنین گفت: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُوَاسَاةُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَتَرَكَهُ؛ أَي عَلِيٌّ! سه چیز است که این امت (به آسانی) توان انجام آن را ندارند: مواسات و کمک به برادر دینی در اموال، و رعایت انصاف (در حقوق الناس) و ذکر خداوند در هر حال. اما این ذکر به معنای سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر نیست بلکه این است که وقتی مقدمات حرامی نزد او فراهم می شود از خداوند متعال بترسد و آن را ترک گوید».^۱ همین معنا در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام و در روایت دیگری از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نیز نقل شده است.^۲

در روایت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام چنین آمده است: «ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ إِنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ وَمُوَاسَاةُ الْمَرْءِ أَخَاهُ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَهُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ بِهِمْ بِهَا فَيَحْوُلُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ؛ سه چیز است که از سخت ترین اعمال بندگان می باشد: انصاف دادن (در برابر حقوق مردم)، مواسات با برادر دینی و ذکر خداوند در هر حال. و حقیقت ذکر آن است که وقتی قصد معصیتی کند (بلافاصله) به یاد خداوند متعال بیفتد و ذکر خداوند میان او و آن معصیت حائل شود و این همان چیزی است که خداوند در قرآن مجید فرمود: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۱، ح ۴.

۲. همان، ح ۵ و ۶.

و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.^۱

تعبیر به «طائف؛ شیطان طواف‌کننده» اشاره لطیفی به این حقیقت است که شیطان تمام روح و فکر انسان را دور می‌زند تا جایی برای نفوذ پیدا کند اما هنگامی که انسان به یاد خدا می‌افتد، شیطان فرار می‌کند و او را از وسوسه خود راحت می‌سازد.

بنابراین آنچه بیشتر مورد توجه است ذکر عملی است؛ البته اذکار لفظی و قلبی می‌تواند زمینه‌ساز ذکر عملی باشد.

اذکار عام و خاص

گاه تقسیم دیگری برای ذکر گفته می‌شود و آن ذکر عام و ذکر خاص است. منظور از ذکر خاص اذکار معینی است که معصومین علیهم‌السلام به مناسبت‌های مختلف بیان فرموده‌اند که باید طبق روایات وارده آن‌ها را انجام داد و بسیاری از دعاها که برای مواقع معینی وارد شده در همین عرصه دیده می‌شود.

به‌عنوان مثال، دعا‌های مختلفی برای رفع هم و غم، شفای بیمار، ادای دین، امنیت از شر دشمنان و حوادث دردناک و برای نجات از زندان و وسعت رزق و نزول باران و دعا برای شب زفاف و امثال آن.^۲

این دعاها که توأم با ذکر خداست در واقع اذکار خاص محسوب می‌شود که از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است.

و اما ذکر عام، هرگونه یاد خدا و اوصاف جمال و جمال اوست که در هر مناسبت و در هر شرایطی می‌توان آن را گفت و یا انجام داد و از آثار و برکات آن

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۱، ح ۶.

۲. به بخش هشتم مفاتیح نوین که این دعاها به‌طور گسترده در آن جا ذکر شده است مراجعه شود.

بهره‌مند شد و می‌دانیم از جمله اموری که در هر جای نماز، جایز بلکه مطلوب است ذکر خداست؛ خواه در حال قنوت باشد یا رکوع یا سجود یا تشهد. و اصولاً روح نماز همان ذکر الله است همان‌گونه که در آیه شریفه آمده که خداوند خطاب به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي»؛ «و نماز را برای یاد من به پا دار!»^۱.

اذکاری مانند «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» و «لا حول و لا قوة الا بالله» و «یا الله» اذکار عام است که در همه حال و برای حل هر مشکل انسان می‌تواند از آن استفاده کند و به‌ویژه سالکان طریق الی الله در پرتو آن می‌توانند به مقامات بالای معنوی برسند.

در این جا لازم است به این نکته اشاره شود که جمعی از عارفان به تبعیت از بعضی از متصوفه معتقدند که اذکار خاص را باید از پیر و مرشد و استاد گرفت. او در واقع طبیبی است که تشخیص می‌دهد کدام ذکر برای کدام سالک مناسب است و چه بسا غیر آن ذکر برای او خطرناک باشد.

ولی این سخن هیچ دلیل عقلی و شرعی ندارد. ما باید اذکار را از قرآن مجید و سنت معصومین علیهم السلام بگیریم و در هیچ حدیثی نیامده است که فلان ذکر برای فلان دسته از افراد زیان‌آور و یا خطرناک است. ذکر خدا به هر صورت برای همه خوب است.

قرآن مجید در این باره می‌گوید: «قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيّٰ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی»؛ «بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است؛ و) برای او بهترین نام‌هاست!»^۲.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که می‌توانیم خدا را با هر یک از اسماء

۱. طه، آیه ۱۴.

۲. اسراء، آیه ۱۱۰.

حسنایش که مجموعه گسترده‌ای از اوصاف و صفات جمال و جلالش می‌باشد بخوانیم و هیچ محدودیت و ممنوعیتی در این راه نیست بلکه هرچه بیشتر و بهتر او را بخوانیم به جاست.

به نظر می‌رسد صوفیه که این سفره را گسترده‌اند برای این است که در تمام مراحل، ارتباط مریدان را با خود حفظ کنند و نباید عارفان اسلامی تحت تأثیر چنین افکاری قرار گیرند و اگر اصراری بر این باشد که در این راه استادی لازم است باید گفت که استاد همان کتاب‌الله و سنت معصومین علیهم‌السلام است و آن‌ها راه را به طور یکسان به روی همه گشوده‌اند.

شرح بیشتر در این باره به خواست خدا در بحث لزوم و عدم لزوم استاد طریقت برای سالکان راه خدا خواهد آمد.

ذکر خفی و جلی

در بعضی از آیات و روایات اسلامی سخن از ذکر خفی (درمقابل ذکر جلی) آمده است. منظور از ذکر خفی آن است که انسان خدا را در دل و در تنهایی و خلوت یاد کند و منظور از ذکر جلی آن است که آن را بر زبان و آشکارا جاری سازد.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛ «پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن؛ و از غافلان مباش!»^۱

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه می‌گوید: منظور این است که صدای خود را کمی بلند کنید و زیاد آشکار نسازید تا به صورت معتدل باشد

۱. اعراف، آیه ۲۰۵.

همان‌گونه که در جای دیگر فرموده است: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَاتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»؛ «و نمازت را زیاد بلند، یا زیاد آهسته نخوان؛ و در میان آن دو، راهی (معتدل) انتخاب کن!».

از این تعبیر استفاده می‌شود که ذکر خفی را اشاره به نماز دانسته‌اند. همان‌گونه که در تفسیر دیگری از ابن عباس آمده است: منظور از ذکر خفی این است که امام صدای خود را به آن‌اندازه بلند کند که اشخاصی که پشت سر او هستند صدای او را بشنوند.

و در آیه ۵۵ سوره اعراف نیز آمده است: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ «پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع، و در پنهانی، بخوانید! (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی‌دارد!».

از قرینه مقابله در میان تضرع و خفیه استفاده می‌شود که گاه ذکر و دعا آشکار است و گاه پنهان؛ به تفاوت حالاتی که به انسان دست می‌دهد.

در داستان زکریا علیه السلام نیز در آیه دوم و سوم سوره مریم می‌خوانیم: «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا»؛ «(این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند».

این آیه نیز اشاره‌ای به برتری ذکر خفی کرده است.

به هر حال از آیه فوق و روایات متعدد که از معصومین علیهم السلام به ما رسیده برمی‌آید که ذکر خفی (ذکری که در درون قلب و جان آدمی باشد) بر ذکر جلی برتری دارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «خَيْرُ الْعِبَادَةِ أَحْفَاهَا وَخَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيِّ؛ بهترین عبادت عبادتی است که پنهان‌تر باشد و بهترین ذکر، ذکر خفی است».^۱

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می‌خوانیم: «یفضل الذکر الخفی الذی لا تسمعه الحفظة علی الذی تسمعه سبعین ضعفا؛ آن ذکر خفی که فرشتگان حافظ اعمال آن را نمی‌شنوند بر ذکری که آن‌ها می‌شنوند هفتاد بار افضل است»^۱. از این حدیث استفاده می‌شود که ذکر خفی آن است که اصلاً چیزی بر زبان جاری نشود زیرا آنچه بر زبان جاری شود حافظان اعمال انسان آن را می‌شنوند. بنابراین، ذکر خفی در این جا به معنای یاد خدا در درون قلب است. دلیل برتری آن نیز ظاهر است زیرا از هرگونه ریا و غفلت دور است. به همین دلیل در حدیثی ذکر خفی، ذکر خالص شمرده شده است: در اعلام الدین دیلمی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «یا أَبَا ذَرٍّ اذْكُرِ اللَّهَ ذِكْرًا خَالِصًا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْخَالِصُ قَالَ الذِّكْرُ الْخَفِيُّ؛ ای اباذر! خدا را خالصانه یاد کن. ابوذر عرض می‌کند: ذکر خالص چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ذکر خفی»^۲.

البته بعید نیست که ذکر خفی علاوه بر ذکر قلبی به اذکاری نیز اطلاق شود که انسان آهسته می‌گوید به طوری که فقط خودش می‌شنود. این سخن را با دعایی از امام سجاد علیه السلام پایان می‌دهیم: آن حضرت در مناجات ذاکرین (مناجات سیزدهم از مناجات خمسة عشر) عرضه می‌دارد: «إِلَهِي فَأَلْهِمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَا وَالْمَلَا وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْإِعْلَانِ وَالْإِسْرَارِ وَفِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَآنِسْنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ؛ خداوند! یاد خود را به ما الهام کن، در تنهایی و در جمع، در شب و روز، در آشکار و پنهان، در توانگری و تنگدستی و ما را با ذکر خفی مأنوس ساز».

از این دعای امام علیه السلام استفاده می‌شود که ذکر خفی فضیلت خاصی دارد که امام علیه السلام آن را به این صورت از خداوند تقاضا می‌کند.

۱. کنز العمال، ح ۱۹۲۹ (طبق نقل میزان الحکمة).

۲. اعلام الدین، ص ۱۹۳.

حقیقت ذکر و راه وصول به آن

ممکن است بعضی تصور کنند که ذکرالله همان الفاظی است که بر زبان جاری می شود و تمام آثار ذکر را مربوط به آن بدانند در حالی که می دانیم اذکار لفظی مقدمه‌ای برای توجه به مفاهیم آن و تفکر درباره حقیقت آن و سپس هماهنگی اعمال با آن است.

ذکری که خالی از فکر باشد و فکری که خالی از عمل باشد اعتبار چندانی ندارد.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، امام باقر علیه السلام در حدیث پر معنایی می فرماید: «ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ أَنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ وَمَوَاسَاةُ الْمَرْءِ أَخَاهُ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَهُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمُعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيَحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمُعْصِيَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ؛ سه چیز است که از سخت‌ترین اعمال بندگان است: رعایت انصاف درباره مردم و مواسات با برادران و ذکر خداوند در هر حال. سپس افزود: منظور از ذکر خدا در هر حال این است که خداوند متعال را هنگامی که قصد معصیتی می‌کند به یاد آورد و ذکر خدا میان او و آن معصیت حائل گردد و این همان چیزی است که خداوند متعال در قرآن مجید فرمود: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند».^۱

شبهه همین معنا با کمی تفاوت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که در ذیل بحث اقسام ذکر آوردیم.

در حدیث دیگری که در غرر الحکم از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده چنین

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۷۹، ح ۳۶.

می خوانیم: «لَا تَذْكُرِ اللَّهَ سُبْحَانَهُ سَاهِيًا وَلَا تَنْسَهُ لَاهِيًا وَادْكُرْهُ ذِكْرًا كَامِلًا يُوَافِقُ فِيهِ قَلْبُكَ لِسَانَكَ وَيُطَابِقُ إِضْمَارُكَ إِعْلَانَكَ وَلَنْ تَذْكُرَهُ حَقِيقَةً الذِّكْرِ حَتَّى تَنْسَى نَفْسَكَ فِي ذِكْرِكَ وَتَفْقِدَهَا فِي أَمْرِكَ؛ خداوند را به صورت سهو (و بدون توجه و حضور قلب) یاد مکن و بر اثر سرگرمی ها، او را فراموش منما و هنگامی که او را یاد می کنی یاد کاملی باشد که قلب تو با زبانت هماهنگ و باطنت با ظاهر تو موافق باشد و هرگز نمی توانی حقیقت ذکر را به جا بیاوری مگر زمانی که خود را به هنگام ذکر خدا فراموش کنی و در امور تو به خود توجه نداشته باشی»^۱.

در قرآن مجید، تفکر، بلافاصله بعد از ذکر خدا آمده است که نشان می دهد هدف از ذکر، آن است که انسان را در فکر فرو برد. درباره اولواالالباب (صاحبان فکر و اندیشه) می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ «مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی (روشن) برای خردمندان است. همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند؛ (و می گویند): بارالها! این ها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار!»^۲.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که «اولواالالباب» کسانی هستند که بعد از ذکر خداوند در فکر فرو می روند؛ فکری که آن ها را به معرفت بیشتر درباره آفریننده جهان هستی رهنمون می شود.

در حدیثی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هفت گروه را بر می شمرد که خود را مسخره می کنند. یک گروه از آن ها کسانی هستند که ذکر خدا می گویند اما توجهی

۱. غرر الحکم، ح ۳۶۲۸.

۲. آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

به لقاء الله ندارند: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَلَمْ يَسْتَبِقْ إِلَيَّ لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ؛ کسی که یاد خدا کند و آرزوی لقاء الله نداشته باشد خودش را مسخره می‌کند».^۱

آیا دوام ذکر ممکن است؟

منظور از دوام ذکر این است که انسان تا آن جا که می‌تواند به یاد خدا باشد؛ در هر حال و در هر شرایط، به ویژه هنگامی که وسوسه‌های شیطان به سراغ انسان می‌آید و یا هوای نفس فعال می‌شود.

در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران که قبلاً در بحث رابطه ذکر و فکر به آن اشاره شد می‌خوانیم: خردمندان کسانی هستند که در حال قیام و قعود و زمانی که به پهلو خوابیده‌اند یعنی در همه حال به یاد خدا هستند؛ یادی که آن‌ها را به تفکر درباره اسرار جهان هستی و امی دارد و به معرفت پروردگار نزدیک و نزدیک‌تر می‌سازد. در آیه ۲۰۱ سوره اعراف آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند (و از دام شیطان رهایی می‌یابند)».

در آیه ۳۷ سوره نور می‌خوانیم: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛ «مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آن‌ها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شود».

در آیه ۲۰۵ سوره اعراف آمده است: «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛ «پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یادکن؛ و از غافلان مباش!».

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۶، ح ۱۱.

تعبیر «بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ»؛ «صبحگاه و شامگاهان» ممکن است کنایه‌ای از دوام ذکر باشد همان‌گونه که در تعبیرات روزانه می‌گوییم: من صبح و شام به یاد شما هستم یعنی همواره به یادتان می‌باشم. و تعبیر «لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛ «از غافلان مباش» اشاره دیگری به این معناست.

در آیه ۴۱ و ۴۲ سوره احزاب می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوید!».

همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره کردیم در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ حَدٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ؛ هر چیزی حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می‌پذیرد، جز ذکر خدا که حدی که با آن پایان گیرد، ندارد».^۱

همان امام علیه السلام مطابق روایت اصول کافی می‌فرماید: «كَانَ أَبِي علیه السلام كَثِيرَ الذِّكْرِ لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَإِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَآكُلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَإِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَلَقَدْ كَانَ يُحَدِّثُ النَّوْمَ وَمَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَكُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَا زِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ؛ پدرم بسیار یاد خدا می‌کرد. هنگامی که با او راه می‌رفتم پیوسته ذکر خدا می‌گفت و هنگامی که با او غذا می‌خوردم ذکر خدا می‌گفت. گاه با مردم گفتگو می‌کرد و این گفتگو مانع او از یاد خدا نبود و پیوسته می‌دیدم زبانش در حرکت است و می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. پدرم (بعد از نماز صبح) ما را جمع می‌کرد و دستور می‌داد به یاد خدا باشیم تا آفتاب طلوع کند».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ علیها السلام مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا؛ تسبیح

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۹۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۹۹، ح ۱.

فاطمه زهرا مصداق ذکر کثیری است که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾.^۱

البته یاد خدا ممکن است دلایل مختلفی داشته باشد؛ گاه انسان به نعمت‌های الهی می‌رسد و به یاد او می‌افتد، گاه مصیبتی پیش می‌آید و برای نجات از آن به خدا پناه می‌برد، گاه آثار خدا را در وجود خود یا جهان آفرینش و به تعبیر دیگر، در آفاق و انفس می‌بیند و به یاد خدا می‌افتد، گاه گرفتار و سوسه‌های شیطان و هوای نفس می‌شود و با یاد خدا از آن نجات می‌یابد. بنابراین انسان به هر مناسبتی می‌تواند یاد خدا کند و از این طریق به دوام ذکر برسد.

آثار عجیب ذکر خداوند

از آیات و روایات استفاده می‌شود که ذکر خدا آثار فراوانی در زندگی انسان دارد، از جمله:

۱. ذکر خدا مایه آرامش روح و روان آدمی است همان‌گونه که در آیه ۲۸ سوره رعد آمده است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ «آگاه باشید! تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد!».

دلیل آن هم روشن است زیرا هر مشکلی در برابر قدرت و توانایی خداوند سهل و آسان است. به علاوه، او به بندگانش رحیم و مهربان است؛ هرگاه واقعاً به درگاه او روی آورند و حل مشکلاتشان را از او بخواهند او عنایت خویش را دریغ نمی‌دارد.

آری، آرامش، یکی از گمشدگان مهم بشر است و به هر دری می‌زند، تا آن را پیدا کند ولی در هیچ‌کجا جز در درگاه خداوند قادر و متعال پیدا نمی‌شود.

۲. ذکر خدا انسان را در مقابل گناهان بیمه می‌کند چراکه وقتی به یاد خدا افتاد به یاد حضور او در همه جا و آگاهی او از همه چیز می‌افتد و صحنه دادگاه او را در قیامت در مقابل چشم خود می‌بیند و حتی به یاد عذاب‌های دنیوی آن می‌افتد و این امور تأثیر بازدارنده فوق‌العاده‌ای در برابر گناهان و انحراف از مسیر حق دارد و همین موضوع بود که توانست یوسف علیه السلام را در سخت‌ترین شرایط حفظ کند و از چنگال گناه‌های بی‌بخشد و در برابر وسوسه‌های آن زن زیبای جوان بگوید: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»؛ «پناه می‌برم به خدا! او صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته است».^۱

و به تعبیر دیگر، یاد خدا سبب تهذیب نفوس و پاکی اعمال است همان‌گونه که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسَنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ؛ هرکس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آباد کند، اعمال او در پنهان و آشکار نیکو می‌شود».^۲

و در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می‌خوانیم: «مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَرْوَاحِ وَمِفْتَاحُ الصَّلَاحِ؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است».^۳

نیز از همان حضرت حدیث پرمعنای دیگری نقل شده است: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَتَوَزَّرَ عَقْلُهُ وَكُتِبَ لَهُ؛ هرکس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می‌کند، و عقل و خرد او را نورانی می‌سازد!».^۴

۱. یوسف، آیه ۲۸. اکثر مفسران معتقدند که ضمیر در «إِنَّهُ» به عزیز مصر برمی‌گردد و مفهومی این است که او ولی نعمت من است و من هرگز به او خیانت نخواهم کرد. ولی بعضی گفته‌اند که ضمیر به خداوند برمی‌گردد. ولی در هر حال تعبیر «مَعَاذَ اللَّهِ؛ پناه به خدا می‌برم» دلیل روشنی است که یاد خدا او را از این گناه بزرگ در این لحظات حساس حفظ کرد.

۲. غرر الحکم، ح ۳۶۵۸.

۳. همان، ح ۳۶۶۱.

۴. همان، ح ۳۶۴۵.

۳. ذکر خدا سبب می‌شود که خدا نیز به یاد انسان باشد و او را مشمول انواع نعمت‌های خویش سازد و از گمراهی‌ها حفظ کند: «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ؟»؛ «پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم!»^۱

در حدیثی در تفسیر این آیه آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مفهوم آن این است: «اذْكُرُونِي بِالطَّاعَةِ وَالْعِبَادَةِ أَذْكَرُكُمْ بِالنَّعْمِ وَالْإِحْسَانِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ؛ شما از طریق اطاعت فرمان و عبادتم به یاد من باشید، من هم از طریق انواع نعمت‌ها و احسان و رحمت و خشنودی‌ام به یاد شما خواهم بود»^۲.

۴. ذکر خدا بلاها را دور می‌کند. در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است می‌خوانیم: یکی از یاران آن حضرت به نام ابوبصیر از عوامل مر و میر فرد باایمان سؤال کرد. امام عَلَيْهِ السَّلَام در جواب فرمود: فرد باایمان ممکن است به واسطه عواملی حتی صاعقه از دنیا برود. سپس فرمود: «وَلَا تُصِيبُ ذَاكِرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ ولی این بلا (و مانند آن) به کسی که ذکر خدا می‌گوید اصابت نخواهد کرد»^۳.

۵. یاد خدا سبب می‌شود که خداوند حتی بدون درخواست، حوائج انسان را برآورد. در حدیث دیگری که در همان کتاب از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي؛ خداوند متعال می‌فرماید: کسی که ذکر من گوید و از درخواست حاجتش بازماند من به او بیش از کسی می‌دهم که از من درخواست کرده است»^۴.

۱. بقره، آیه ۱۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۵۰۰، ح ۳.

۴. همان، ص ۵۰۱، ح ۱.

بخشی از اذکار مهم!

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشاره به اذکار فراوانی شده و در بسیاری از روایات آثار مهمی برای این اذکار برشمرده شده است. این اذکار گاهی به صورت ذکر مطلق و گاه به صورت دعاست و هر دو ذکرالله محسوب می شود. تعدادی از این اذکار عبارت است از:

۱. تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام.

۲. تسبیحات اربعه که در رکعت سوم و چهارم نماز خوانده می شود. این چهار ذکر را می توان همراه هم و می توان هر کدام را به صورت جداگانه گفت.

۳. ذکر: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم».

جالب این که در حدیثی که در تفسیر معروف امام حسن عسکری علیه السلام آمده است می خوانیم: «إِنَّمَا قَدَرَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ عَلَى حَمْلِهِ بِقَوْلِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ؛ حاملان عرش خداوند توانایی این کار بزرگ را بدین سبب پیدا کرده اند که این ذکر را می گویند: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلى الله على محمد وآله الطيبين».^۱

۴. ذکر «حسبنا الله ونعم الوکیل».

۵. ذکر معروف یونسیه «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».^۲

۶. ذکر «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».^۳

۷. ذکر «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ

قَدْرًا».^۴

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام طبق نقل مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۷۱.

۲. یونس، آیه ۸۷.

۳. طلاق، آیه ۲.

۴. طلاق، آیه ۳.

۸. در حدیثی که در منابع معروف حدیث به وسیله جمعی از صحابه مشهور امام صادق علیه السلام از آن حضرت نقل شده چنین می خوانیم: «عَجِبْتُ لِمَنْ فَرَعَ مِنْ أَرْبَعِ كَيْفَ لَا يَفْرَعُ إِلَى أَرْبَعِ عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ كَيْفَ لَا يَفْرَعُ إِلَى قَوْلِهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَعَجِبْتُ لِمَنْ اِعْتَمَّ كَيْفَ لَا يَفْرَعُ إِلَى قَوْلِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ وَعَجِبْتُ لِمَنْ مُكْرَبَ بِهِ كَيْفَ لَا يَفْرَعُ إِلَى قَوْلِهِ أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرَهُوا وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا وَزَيْنَتَهَا كَيْفَ لَا يَفْرَعُ إِلَى قَوْلِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا إِنَّ تَرْنَ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالاً وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَعَسَى مُوجِبَةً؛ تعجب می کنم از کسی که از چهار چیز وحشت دارد چگونه به چهار چیز پناه نمی برد: تعجب می کنم از کسی که (از شخص یا چیزی) می ترسد چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» چراکه شنیده ام خداوند به دنبال آن می فرماید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ»؛ «آن ها مشمول نعمت و فضل الهی شدند و هیچ گونه بدی به آن ها نرسید».^۱

و متعجبم از کسی که غمگین می شود چگونه به این کلام الهی پناه نمی برد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲ زیرا خداوند به دنبال آن می فرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ»؛ «ما خواسته او را اجابت کردیم و او را از غم و اندوه رهایی بخشیدیم و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم».^۳

۱. آل عمران، آیه ۱۷۴.

۲. انبیاء، آیه ۸۷.

۳. انبیاء، آیه ۸۸.

و در شگفتی از کسی که نقشه‌های شومی برای او کشیده‌اند چگونه به این ذکر الهی پناه نمی‌برد: «وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۱ زیرا شنیدم که خداوند به دنبال آن می‌فرماید: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا»؛ «خداوند او را (مؤمن آل فرعون را) از نقشه‌های بدی که برای او کشیدند محفوظ داشت».^۲

و تعجب می‌کنم از کسی که خواهان اموال دنیا و زینت آن است چگونه به این آیه پناه نمی‌برد: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» زیرا شنیدم که خداوند متعال به دنبال آن می‌فرماید: «إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ حَتِّكَ»؛ «اگر مرا از نظر مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی امیدوارم خداوند بهتر از باغی که داری به من عنایت کند (و خداوند به او داد)».^{۳، ۴}

۹. ذکر اصحاب کهف، که در پرتو آن مشمول نجات و عنایت الهی شدند:

﴿رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾.^۵

۱۰. ذکر حضرت موسی عليه السلام در آغاز نبوتش که عرضه داشت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي

صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي».^۶

۱۱. ذکر حضرت ایوب عليه السلام که سبب نجات او شد: «(رَبِّ) أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».^۷

۱۲. ذکر حضرت آدم و حوا عليهما السلام هنگامی که توبه کردند و خداوند توبه آن‌ها را

۱. غافر، آیه ۴۴.

۲. غافر، آیه ۴۵.

۳. کهف، آیه ۳۹ و ۴۰.

۴. این روایت با تفاوت مختصری، در من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴ و امالی شیخ صدوق، ص ۶، ح ۹، و در خصال، ج ۱، ص ۲۱۸ نقل شده است.

۵. کهف، آیه ۱۰.

۶. طه، آیه ۲۵ و ۲۶.

۷. انبیاء، آیه ۸۳.

پذیرفت، عرضه داشتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱.

۱۳. و ذکری که لشکر طالوت علیه السلام در برابر جالوتیان ظالم به درگاه خدا عرضه داشتند و مشمول نصر و پیروزی شدند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۲.

۱۴. و ذکری که پیروان انبیا در صحنه‌های مختلف برای پیروزی بر دشمن می‌گفتند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۳.

۱۵. و ذکری که زوار خانه خدا در روز عید قربان به پیشگاه خدا عرضه می‌دارند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۴.

۱۶. اذکار پنج‌گانه‌ای که در آخر سوره آل عمران است و با «ربنا» شروع می‌شود بسیار پر محتوا و پرمعناست آن‌جا که می‌فرماید: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۵.

۱۷. دعای حضرت موسی علیه السلام هنگامی که به مدین وارد شد و هیچ پناهگاهی در آن‌جا نداشت، گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^۶ و به دنبال آن گشایش عظیمی در زندگی او پیدا شد که می‌دانیم.

۱. سوره اعراف، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

۴. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

۵. آل عمران، آیات ۱۹۱-۱۹۴.

۶. قصص، آیه ۲۴.

۱۸. دعای حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که او را بالای منجیق گذاشته بودند تا در آتش پرتاب کنند و جبرئیل پیشنهاد کمک به او داد و او اظهار بی‌نیازی کرد سپس گفت: پس خودت از خدا بخواه. عرضه داشت: «حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي»^۱ ما نیز می‌گوییم: «الهی علمک بحالی حسبی عن مقالی».

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: در این هنگام ابراهیم چنین با خدای خود راز و نیاز کرد: «يَا أَحَدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»^۲.

در اقبال سید بن طاووس آمده است که طبق بعضی از کتب، کسی که از ظالمی بیم داشته باشد و در روز هشتم ماه ذی‌الحجه این دعا را بخواند: «حسبی حسبی حسبی من سؤالی علمک بحالی» از شر آن ظالم در امان خواهد ماند.^۳

۱۹. و در دعای حضرت زکریا علیه السلام در مورد تقاضای فرزند در سوره انبیا آمده است: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»^۴.

۲۰. در ذیل زیارت امین‌الله نیز دعای پرمعنایی برای دفع شر اشرار و پیروزی اسلام آمده است: «أَنْتَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ اغْفِرْ لِأَوْلِيَائِنَا وَكُفِّ عَنَّا أَعْدَاءَنَا وَاشْغَلْهُمْ عَنَّا وَأَذَانًا وَأَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْيَا وَأَذْخِضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَاجْعَلْهَا السُّفْلَى».

۲۱. در دعای حضرت نوح علیه السلام هنگامی که گرفتار فشارهای دشمنان شد در سوره قمر آمده است: «دَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»^۵ و ما عرضه می‌داریم: «رب انی مغلوب فانتصر وانت خیر الناصرین».

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۶.

۲. تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث.

۳. اقبال، ص ۳۲۵.

۴. انبیا، آیه ۸۹.

۵. قمر، آیه ۱۰.

۲۲. و در دعای حضرت یوسف علیه السلام که بعد از پیروزی کاملش آمده است می خوانیم: «أَنْتَ وَبِئْسَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»^۱.
۲۳. این ذکر نیز در اواخر سوره جاثیه در قرآن مجید آمده است که بسیار پر معناست: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲.
۲۴. این دعا نیز مأخوذ از بعضی از روایات اسلامی است: «يا ذكيل المتحيرين ويا امان الخائفين، ويا غياث المستغيثين اغثنا وفرج عنا»^۳.
۲۵. و در بخشی از دعای افتتاح این جمله پر محتوا آمده است: «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْبَسِيرَ وَيَغْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْبَسِيرَ وَاغْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ».
۲۶. در دعایی از امام صادق علیه السلام برای حل مشکلات مادی و معنوی آمده است: «رَبِّ لَا تَكِلْنِي اِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ اَبَدًا لَا اَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا اَكْثَرَ»^۴.
۲۷. و در دعای دیگری در کتاب شریف کافی آمده است که امام باقر علیه السلام به یکی از یارانش چنین دستور داد که بگو: «اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ...».
۲۸. از امام جواد علیه السلام برای گشایش مشکلات و حل آن‌ها نقل شده که این دعا را تکرار کنید: «يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ اَكْفِنِي مَا اَهَمَّنِي»^۵.
۲۹. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: هنگامی که برادران یوسف او را در چاه

۱. یوسف، آیه ۱۰۱.

۲. جاثیه، آیه ۳۶ و ۳۷.

۳. برگرفته از فقرة پانزدهم دعای جوشن کبیر.

۴. کافی، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۱۵.

۵. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۰۸.

افکنند جبرئیل نزد او آمد و گفت: در این جا چه می کنی؟ گفت: برادرانم در این جا مرا در این چاه افکنده اند. گفت: می خواهی از آن خارج شوی؟ یوسف گفت: بسته به لطف خداست، اگر بخواهد، مرا خارج می کند. جبرئیل گفت: خداوند می فرماید: «مرا با این دعا بخوان تا تو را بیرون آورم: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَرْجاً وَمَخْرَجاً».^۱

۳۰. در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده می خوانیم: امیر مؤمنان علیه السلام کسی را دید که دعایی طولانی از روی نوشته ای می خواند، فرمود: ای مرد! کسی که این دعای طولانی را می شنود دعای کوتاه را هم اجابت می کند. عرضه داشت: پس چه کنم؟ فرمود: «این دعا را بخوان: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ».^۲

۳۱. یا خفی الالطاف نجنا مما نحذر ونخاف.^۳

۳۲. یا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِزْحَمَ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةُ.^۴

۳۳. يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَطَاعَتُهُ غِنَى.^۵

۳۴. يَا سَابِغَ النُّعْمِ يَا دَافِعَ النَّقْمِ يَا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِينَ فِي الظُّلْمِ يَا عَالِمًا لَا يُعْلَمُ.^۶

۳۵. أَنْتَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ اغْفِرْ لِي وَلِإِيَّتِنَا وَكُفِّ عَنَّا أَعْدَاءَنَا وَاشْغَلْهُمْ عَنَّا أَدَانَا.^۷

۳۶. اللَّهُمَّ هَبْ لِي الْجِدَّةَ فِي خَشْيَتِكَ وَالِدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ.^۸

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۴۲.

۳. طب الائمه، ص ۳۵۱.

۴. فیض کاشانی در تفسیر منهج الصادقین، ص ۱۱۰ این دعا را از یکی از عابدان نقل کرده است.

۵. دعای کمیل.

۶. همان.

۷. زیارت امین الله.

۸. دعای کمیل.

۳۷. إلهي هب لي كمال الإنقطاع إليك و أنز أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك.^۱
 ۳۸. اللهم ألحني بنور عرك الأبهج فأكون لك عارفاً وعن سواك مُنحرفاً ومنك خائفاً
 مُراقباً.^۲

۳۹. اللهم منك أطلب الوصول إليك وبك أستدل عليك فاهدني بنورك إليك.^۳
 ۴۰. اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفني
 رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجتك اللهم عرفني حجتك فإنك إن لم
 تعرفني حجتك ضللت عن ديني.^۴

اذکار و دعاهاى چهل گانه بالا که برگرفته از آیات قرآن مجید و دعاهاى مأثور و اذکار منقول از معصومین علیهم السلام است برای حالات مختلف بسیار راه گشاست و نیازی نیست که انسان اذکار خاصی را از اشخاصی که خود را استاد می نامند طلب کند که ممکن است اجتهادها و نظرات شخصی خود آنها باشد.

آیا اذکار، اعداد خاصی دارد؟

گاه بعضی از عرفا اعداد خاصی برای اذکار فوق و یا اذکار دیگر تعیین می کنند، و به پیروان خود توصیه می نمایند که حتماً این عدد را رعایت کنند این اعداد گاهی برگرفته از نام ذکرگویان یا الفاظ آن اذکار است که براساس حروف ابجد^۵ تعیین می شود ولی هیچ دلیل روشنی بر اعتبار این اعداد نیست بلکه ذکر

۱. مناجات شعبانیه.

۲. همان.

۳. دعای عرفه.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

۵. در حدیثی که مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه از امالی صدوق نقل کرده درباره حروف ابجد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت برای هر یک از این حروف تفسیر خاصی فرمود و در آغاز آن

خدا را به هر اندازه و به هر مقدار و در هر شرایطی می توان گفت، به جز اذکاری که برای آنها در روایات معصومین علیهم السلام عددی آمده است مانند ذکر تسبیح حضرت زهرا علیها السلام که اعداد خاصی در آن توصیه شده است.

برای مثال در روایتی که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است می خوانیم: «مَنْ قَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ مِائَةً مَرَّةً حِينَ يُصَلِّي الْفَجْرَ لَمْ يَرَ يَوْمَهُ ذَلِكَ شَيْئاً يَكْرَهُهُ؛ کسی که ذکر... را یک صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید در آن روز حادثه ناخوشایندی برای او رخ نخواهد داد».^۱

و در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «مَنْ قَالَ فِي ذُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَذُبْرِ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ سَبْعَ مَرَّاتٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعٍ...؛ کسی که بعد از نماز صبح و بعد از نماز مغرب هفت مرتبه بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة بالله العلی العظیم بگوید خداوند هفتاد نوع از انواع بلا را از او دفع می کند».^۲

گاه شنیده می شود که بعضی از اساتید عرفان افرادی را از بعضی اذکار نهی کرده اند و مثلاً گفته اند: ذکر «یا الله» برای بعضی خطرناک است.

این گونه تعبیرات که هیچ مدرک معتبری از معصومین علیهم السلام برای آن نقل نشده، اعتباری ندارد و گفتن اذکار برای هرکس در هر پایه ای از معلومات و سیر الی الله خوب و راه گشاست و چنان نیست که بعضی از اقسام ذکر با بعضی افراد سازگار باشد و با بعضی ناسازگار، برای بعضی مایه هدایت گردد و برای بعضی مایه خطر.

→ حدیث دستور می دهد که این تفسیر را بیاموزید که عجایی در آن است. ولی این روایت ابتداً با اعداد برگرفته از ابجد که مورد نظر بعضی از متصوفه است، ارتباطی ندارد. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۶، کتاب التجارة ابواب ما یکتسب به، باب ۱۰۵).

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۳۰، ح ۲۴.

۲. همان، ص ۵۳۱.

آیا انکاری که سالک از آن استفاده می‌کند باید منصوص باشد؟

شک نیست که اذکار منصوصه‌ای در قرآن مجید و در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است و گاه خواص و آثاری برای آن اذکار بیان شده است و در استفاده از آن‌ها برای سالکان راه، جای تردید نیست، که بخش قابل توجهی از آن‌ها گذشت. اما سخن این است که آیا استاد یا خود سالک می‌تواند به تناسب حال و احساس نیاز، اذکار دیگری ابداع کند و با آن اذکار به خدا توسل جوید؟ مثلاً بگویند: ای خدایی که یونس را از شکم ماهی نجات بخشیدی! مرا از ظلمات اوهام و گناهان رهایی بخش و ای خدایی که ابراهیم را از آتش نمرود رها ساختی و آتش را بر او گلستان کردی! مرا از آتش هوی و هوس نجات بخش (به فرض که این مضمون در هیچ‌یک از دعاهای مأثوره نیامده باشد). و امثال این اذکار و دعاهای که هرکس به حسب حال می‌تواند ابداع کند.

و یا بگویند: یا واجب الوجود ادرکنی، یا واهب الوجود خلصنی و امثال آن. شک نیست که اگر شخص این‌گونه اذکار را به قصد ورود در شرع بگوید و یا بخواهد به عنوان ذکر خاصی که در شرع وارد شده مطرح کند بدعت است و حرام، ولی اگر به قصد ذکر مطلق بگوید مانعی ندارد زیرا ذکر مطلق طبق ظاهر قرآن مستحب است و بارها در قرآن دستور به ذکر خدا داده شده یا از کسانی که ذکر خدا می‌گویند مدح و تمجید شده است.

البته این در صورتی است که محتوای آن محتوای معقول و موافق آموزه‌های دینی و اعتقادات صحیح اسلامی باشد مانند آنچه در مثال‌های مذکور آمد.

آیا اسماء الله توقیفی است؟

در این جا این سؤال پیش می‌آید که اگر در اذکار ابداع شده نام‌هایی برای خدا ذکر شود که در متون دینی نیامده است شرعاً جایز است؟ مانند واجب الوجود و واهب الوجود و امثال آن.

در این جا میان علمای اسلام اختلاف نظر است؛ مشهور بر آن اند که اسماء الله توفیقی است و تنها آنچه در نصوص دینی در مورد اسماء و صفات خداوند آمده مجاز است و غیر آن را نمی توان بر او اطلاق کرد. به عنوان مثال، ما نمی توانیم در مورد خداوند بگوییم: عاقل یا فقیه یا صبور زیرا این اسماء در نصوص دینی نیامده است.

دلیلی که برای آن ذکر کرده اند نخست آیه ۱۸۰ سوره اعراف است که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «و برای خدا، نام های نیک است؛ خدا را به آن (نام ها) بخوانید! و کسانی را که اسماء خدا را تحریف می کنند رها سازید! آن ها به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند!».

ولی با توجه به آنچه در ذیل آیه آمده است که «الحاد در اسماء» را نهی می کند و منظور از الحاد در اسماء یا این است که نامی بر خدا بگذارند که بوی شرک می دهد و یا نام های مخصوص او را بر غیر او بگذارند مانند لات و عزی که بر بت هایی نهاده شده و می گویند از ریشه الله و عزیز گرفته شده است، که در این صورت، این آیه ارتباطی به توفیقی بودن اسماء الله ندارد، و حداقل این است که الحاد در اسماء خداوند - در این آیه - خالی از ابهام نیست که در این صورت استدلال به آن جایز نمی باشد.

اضافه بر این، روایاتی از معصومین علیهم السلام نقل شده که از تسمیه خداوند و اسمائی که خودش را به آن توصیف نکرده منع گردیده است:

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در این زمینه بابی تحت عنوان «النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالى» ذکر کرده و از جمله روایات این باب روایت محمد بن حکیم است که می گوید: امام موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم در نامه ای چنین مرقوم داشت: «أَنَّ اللَّهَ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ بِمَا

وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَكُفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ؛ خداوند برتر و بالاتر و بزر تر از آن است که حقیقت صفت او درک شود؛ بنابراین، او را آن‌گونه که خود را توصیف کرده، وصف کنید و از غیر آن بازایستید»^۱.

در حدیث دیگری یکی از یاران همان حضرت در نامه‌ای خدمتش عرض می‌کند که جمعیتی در عراق هستند که خدا را به صورت (جسمانی) توصیف می‌کنند اگر مصلحت می‌دانید مذهب صحیح را در این زمینه برای ما بیان فرمائید. حضرت در پاسخ چنین فرمود: «فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ فَأَنْفِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ فَلَا نَفَى وَلَا تَشْبِيهَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمُؤَجُّودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ؛ خداوند تو را رحمت کند، بدان که مذهب صحیح در توحید همان صفاتی است که در قرآن برای خداوند متعال آمده است. بنابراین، بطلان و تشبیه را از خدا نفی کن؛ نه تعطیل صفات، صحیح است (که گفته شود ما هیچ چیز از صفات خدا را نمی‌فهمیم) و نه تشبیه (که برای خدا اوصافی همچون مخلوقاتش قائل شویم). بنابراین نه تعطیل صفات و نه تشبیه، بلکه او خداوندی است ثابت و موجود و بالاتر از توصیف و اصفان و از قرآن تجاوز نکنید که گمراه خواهید شد، آن هم بعد از اتمام حجّت»^۲.

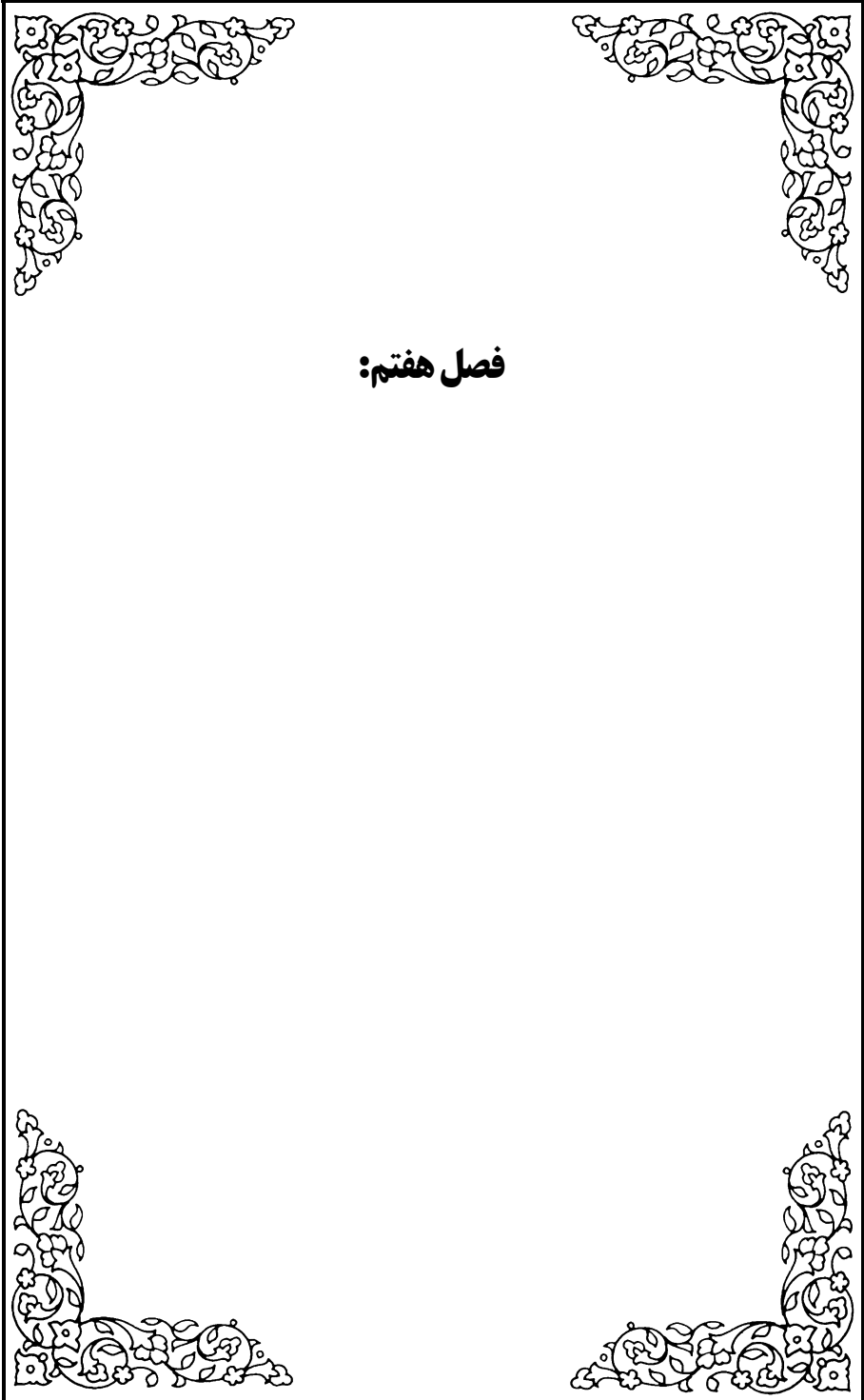
نتیجه این‌که اگر در دلالت آیات قرآن بر توقیفی بودن اسماء الله تردید کنیم در ظهور روایات نمی‌توان تردید کرد، به همین دلیل، مشهور، طرفدار توقیفی بودن اسماء‌اند و همان‌گونه که اشاره شد معتقدند: اسمائی را که در کتاب و سنت درباره خدا نیامده، مانند عاقل، سخی، فقیه و مانند آن، نمی‌توان بر خداوند اطلاق کرد.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۶.

۲. همان، ص ۱۰۰، ح ۱.

اما نکته مهمی که در اینجاست این است: این بحث مربوط به اسمائی است که بر خداوند می‌نهند اما اگر تعبیراتی به‌عنوان توصیف برای ذات پاک پروردگار انتخاب شود مانند این که گفته شود: ای خدایی که موسی را در دامان فرعون پرورش دادی! ای خدایی که دشمنان موسی را غرق کردی! یا گفته شود: یا من وهب لابراهیم اسماعیل بعد کبر سنّه، و امثال آن، دلیلی بر ممنوعیت این تعبیرات نداریم. حتی می‌توان گفت که سیره بر آن جاری شده که افراد باایمان گاهی این‌گونه تعبیرات را که برگرفته از تاریخ یا قرآن و حدیث است درباره خداوند ذکر می‌کنند و هرگز نمی‌توان حکم به تحریم آن کرد ولی البته باید این توصیف‌ها لایق شأن خداوند تبارک و تعالی باشد.

بیان این نکته نیز لازم است که هرگز نباید این‌گونه توصیف‌ها را به قصد ورود در شرع گفت، زیرا بدعت محسوب خواهد شد بلکه باید به‌عنوان ذکر مطلق گفته شود و حتی در نماز نیز می‌توان به هنگام دعا از این‌گونه اوصاف (البته به زبان عربی، بنابر این که غیر زبان عربی در نماز جایز نیست) استفاده کرد.



فصل هفتم:

از جمله مسائلی که برای پویندگان راه سیروسلوک الی الله مطرح است این است که آیا در این مسیر نیازی به استاد و راهنما دارند یا نه؟

صوفیان که خود را در این مسیر می‌پندارند بر آن تأکید دارند و افرادی را به نام قطب و شیخ طریقت و پیر و مرشد، برای راهنمایی یا به تعبیر خودشان، دستگیری، برای طی این مسیر، لازم می‌دانند و پیروان خود را ملزم به این کار می‌دانند و در واقع تمام موجودیت آن‌ها در گرو همین امر است و گرنه رابطه پیروان با آن‌ها قطع خواهد شد.

جمعی از عارفان اسلامی نیز بر این امر تأکید دارند و این مسیر را مسیر پرخوف و خطر می‌دانند که طی آن بی‌همرهی خضر نمی‌شود زیرا ظلمات است بترس از خطر گمراهی.

گروه سوم نیز که همان عارفان کاذب هستند از این موضوع حداکثر سوء استفاده را کرده و می‌کنند و پیروان خود را به پیروی بی‌قید و شرط از خود دعوت کرده و از این طریق از آن‌ها سوء استفاده‌های فراوانی حتی سوء استفاده‌های جنسی نیز می‌کنند.

به هر حال، قطع نظر از عقاید صوفیان و صرف نظر از رفتار زشت و کثیف عارف‌نمایان کاذب، مسأله را از دیدگاه جمعی از عرفای اسلامی که استاد را لازم می‌شمردند دنبال می‌کنیم.

آن‌ها می‌گویند: این موضوع، هم در تعلیمات انبیای پیشین موجود است و هم در روایات معصومین علیهم‌السلام و اصحاب آنها، از جمله:

قرآن مجید در داستان خضر و موسی علیهم‌السلام با صراحت می‌گوید: موسی به سراغ خضر رفت تا از علوم او چیزهایی بیاموزد، اموری که صبر کردن بر آن در ابتدا برای موسی مشکل بود ولی سرانجام باور کرد و پذیرفت و با آگاهی‌های تازه‌ای از خضر جدا شد، که شرح آن در سوره کهف در آیات ۶۰-۸۲ آمده است.

در داستان موسی و شعیب نیز که در آیات ۲۵-۲۸ سوره قصص آمده است، هنگامی که از مصر فرار کرد و به مدین رفت و در محضر پیغمبر عظیم‌الشانی همچون شعیب قرار گرفت، نشانه‌هایی از رهبری استاد در سیر الی‌الله و حتی رسیدن به مقام نبوت دیده می‌شود.

در سرگذشت لقمان و فرزندش چهره دیگری از این مسأله دیده می‌شود که او به‌عنوان یک استاد دست فرزند خود را می‌گیرد و در مراحل سیر الی‌الله پیش می‌برد که در قرآن مجید در سوره لقمان آیات ۱۳-۱۹ ذکر شده است.

آن‌ها به آیه ۷ سوره انبیاء نیز استدلال می‌کنند، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «از صاحبان علم و دانش سؤال کنید اگر نمی‌دانید». در آیه ۱۱۹ سوره توبه خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان باشید».

می‌گویند: بودن با صادقان اشاره به انتخاب استاد و راهنما و پیر طریقت است.

نقد و بررسی

روشن است که این آیات نه تنها دلالتی بر لزوم استاد و راهنما برای همه پویندگان راه حق و سالکان الی الله ندارد بلکه مقاطع خاصی است که به صورت قضیه جزئی به آن‌ها اشاره شده است و می‌دانیم که از قضایای جزئی نمی‌توان حکم کلی را استفاده کرد مگر این‌که قرائن روشنی در کار باشد.

اضافه بر این، داستان موسی و خضر علیه السلام بخش کوچکی از زندگی موسی علیه السلام را تشکیل می‌دهد نه این‌که آن پیغمبر بزرگ استادی برگزیده باشد که همواره زیر نظر او سیروسلوک الی الله را انجام دهد.

و از این گذشته، داستان مزبور هرگز مربوط به مسائل اخلاقی و آموزش‌های قرب الی الله نبود بلکه دریچه‌ای بود به علوم تازه‌ای از اسرار جهان هستی تا موسی علیه السلام بداند که بسیاری از حوادث، ظاهرش زشت و زننده است اما باطنی بسیار مطلوب و مرغوب دارد و در قضاوت کردن در این‌گونه امور عجله نکند و مهم این است که بدانیم مأموریت موسی علیه السلام مأموریتی در عالم تشریح بوده و مأموریت خضر علیه السلام مأموریتی در عالم تکوین و به همین دلیل موسی علیه السلام نمی‌توانست موقعیت خضر علیه السلام را درک کند تا زمانی که برای او توضیح داد.

و به هر حال، این امر ارتباطی با مسأله استاد راهنما در سیروسلوک ندارد.^۱ در داستان موسی و شعیب علیه السلام نیز اثری از تعلیمات خاص شعیب به موسی علیه السلام دیده نمی‌شود جز این‌که موسی هشت سال (یا ده سال) نزد شعیب بود و برای او کار می‌کرد و بدیهی است که محضر چنین پیغمبری پرفیض و فائده بود و در روح و فکر موسی علیه السلام اثر گذاشت و این به آن معنا نیست که اگر موسی نزد شعیب علیه السلام نمی‌رفت به مقام نبوت نمی‌رسید.

۱. شرح بیشتر را درباره حقیقت داستان موسی و خضر علیه السلام در تفسیر نمونه ذیل آیات مذکور مطالعه فرمایید.

در داستان لقمان و فرزندش یک سلسله نصیحت می‌بینیم که هر پدر باایمان و آگاهی ممکن است به فرزند خود بنماید. این چه ارتباطی به مسأله و جواب پیروی از پیر طریقت و شیخ راهنما دارد؟

آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ» آیه‌ای است که فقهای اسلام از آن برای وجوب تقلید در احکام دین استفاده کرده‌اند و ظاهرش نیز همین است که هرکس از مسأله‌ای آگاه نیست باید از عالمی که آن مسأله را می‌داند پیروی کند. آیا پیروی همه مقلدان از مراجع تقلید به معنای پیروی سالک از استاد و راهنماست؟ در حالی که می‌دانیم هیچ‌یک از عارفان به این مقدار قناعت نمی‌کنند و آن را با مقصود و منظور خود هماهنگ نمی‌بینند.

به تعبیر دیگر، در آیه سخن از تعلیم به میان آمده، نه تربیت، که مورد نظر جمعی از عرفاست.

آن‌ها معتقدند که سالک الی الله باید زیر نظر استاد دائماً تربیت شود و در جهات اخلاقی و عملی پیشرفت کند نه این‌که آن استاد فقط آموزگار باشد و چیزی را بیاموزد زیرا مسأله تعلیم و تعلم در امور شرعی مربوط به مجتهد و مقلد است نه آنچه آن‌ها می‌گویند.

آن‌ها به روایات متعددی نیز استدلال کرده‌اند از جمله:

آنچه امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۷۶ نهج البلاغه بیان فرموده است: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَدُعَى إِلَى رِشَادٍ فَدَتْنِي وَأَخَذَ بِحُجْرَةٍ هَادٍ فَتَجَنَّى؛ خدا رحمت کند کسی را که چون سخنان حکیمانه‌ای را بشنود خوب فراگیرد و هنگامی که او را به سوی هدایت راهنمایی کنند ارشاد شود و دست به دامن راهنما و رهبری زند و در پرتو هدایتش نجات یابد».

بی‌شک این خطبه نورانی استفاده از راهنمایی هادیان را برای نجات مفید می‌شمرد ولی از این سخن که برای همه لازم است راهنمای خاصی در مسیر

قرب الی الله داشته باشند ساکت است. به تعبیر دیگر، یک قضیه جزئی را بیان می‌کند نه یک حکم کلی و فراگیر را. به بیان دیگر، امام علیه السلام می‌فرماید: چنین کسی مورد رحمت الهی است؛ اما از این مطلب که راه جلب رحمت الهی منحصر به این است ساکت می‌باشد.

در خطبه ۱۰۵ نهج البلاغه نیز آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَضْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْظُوا مُتَّعِظًا؛ ای مردم! چراغ دل خویش را از شعله گفتار واعظی باعمل روشن سازید».

گرچه این جمله را دلیل بر لزوم انتخاب استاد در طریق سیروسولوک دانسته‌اند اما روشن است که موضوع کلام امیرمؤمنان علیه السلام مسأله وعظ و اعظان است متنها واعظی را ذکر می‌کند که خود عامل به موعظه‌های خویش باشد و این چیزی است که همیشه در میان شیعیان بلکه همه مسلمین وجود داشته که واعظی بر منابر و غیر منابر، آن‌ها را موعظه می‌کردند بی آن‌که لزوم انتخاب استاد خاص را توصیه کنند.

علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ هر کس دانشمند و حکیمی ندارد که او را ارشاد کند هلاک می‌شود».^۱

در این جا نیز سخن از تعلیم و ارشاد و راهنمایی است نه از تربیت و پرورش. کوتاه سخن این‌که از این روایات و مانند آن‌ها استفاده نمی‌شود که در مباحث اخلاقی همیشه استاد خصوصی لازم است به طوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاقی و تقوا و ادامه سیروسولوک مختل گردد. چه بسیاری کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آن‌ها این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده‌اند، هر چند

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹.

نمی‌توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و استفاده از انفاس قدسیه نیکان و پاکان می‌تواند در مواردی راه را کوتاه‌تر و مطمئن‌تر سازد.

اضافه بر این‌ها صوفیه مدعی آن هستند که قطب و شیخ طریقت باید به صورت سلسله‌وار یکی پس از دیگری جانشین او شود و همه سر بر آستان او بگذارند و سخنان او را بی‌چون و چرا بپذیرند، حتی در تعارض شریعت و طریقت، طریقت را بر شریعت مقدم بشمرند و کلام شیخ و قطب و مرشد را بر کلام مرجع تقلید مقدم دارند که نمونه‌های آن در کلمات صوفیان دیده می‌شود و قبلاً به بعضی از آن اشاره کردیم.

سه نکته مهم

نخست این‌که وقتی در سیره اصحاب ائمه علیهم‌السلام می‌نگریم، چه آن‌ها که در خدمت آن حضرات بوده‌اند و چه آن‌ها که شاید سالی یکبار در ایام حج خدمت آن بزرگواران می‌رسیدند، چیزی به نام استاد و شیخ طریقت و دلیل و راهنمای خاص یا عام برای رهروان راه الهی نمی‌بینیم اگر چنین چیزی لازم بود لابد به آن اشاره می‌کردند. سیره اصحاب ائمه علیهم‌السلام هیچ‌گاه بر لزوم انتخاب استاد خاص غیر از امامان معصوم نبوده است.

البته در قرآن مجید و روایات معصومین علیهم‌السلام اشارات فراوانی به رجوع جاهل به عالم و به تعبیر دیگر، تقلید عامی از مجتهدان و علمای ربانی شده است ولی این ارتباطی به انتخاب استاد خاص و عام در مسیر سیر و سلوک ندارد و مربوط به تشخیص احکام شرعی و تقلید در آن است.

بنابراین به نظر می‌رسد که فکر مزبور یک فکر التقاطی و وارداتی است که معمولاً صوفیه بر آن اصرار زیاد دارند. قابل توجه این‌که بعضی از معارف سیر و سلوک از معاصرین ما با صراحت می‌گویند که ما بدون استاد این راه را طی کرده‌ایم.

در این جا ممکن است بعضی بگویند: وجود استاد گرچه مفید است ولی ضروری نیست بنابراین ممکن است بعضی از پویندگان این راه بدون استاد راه را طی کنند و به سرمنزل مقصود برسند و بعضی دیگر با کمک اساتید؛ البته با پیروی از مجتهدان در احکام شرعی.

به هر حال دلیل معتبری در دست نیست که برای رهروان راه سیروسولوک الی الله نیاز ضروری به استاد یا شیخ طریقت وجود دارد، آن هم به صورت سلسله مشایخ صوفیه که قطعاً یک بدعت آشکار است، و وضع عمومی اصحاب ائمه و بزرگان علما در قرون مختلف اسلامی نیز مؤید این معناست.

دوم این که ما معتقدیم هدایت‌های امامان معصوم علیهم‌السلام حتی اگر پشت پرده غیبت باشند در تربیت نفوس مستعد مؤثر و کارساز است و ارتباط قلبی با آن بزرگواران سبب پیشرفت در این راه می‌باشد.

به تعبیر دیگر، استاد واقعی آن‌ها هستند، چه برای کسانی که در محضرشان می‌زیستند و چه برای کسانی که از آن‌ها دورند ولی رابطه معنوی و قلبی با آن‌ها دارند. تعبیر بسیار پرمعنایی که در حدیث ابو خالد کابلی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده مؤید این معناست: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النَّورُ وَاللَّهُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْأِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّ عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَلَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَأَمَّنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ؛ از امام

باقر علیه السلام سؤال کردم که تفسیر آیه شریفه «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» چیست؟ امام فرمود: ای اباخالد! به خدا سوگند! منظور از این نور، نور امامان آل محمد علیهم السلام است تا روز قیامت، آن‌ها والله! همان نوری هستند که خدا نازل کرده، آن‌ها به خدا سوگند! نور خدا در آسمان و زمین‌اند به خدا سوگند! ای اباخالد! نور امام در قلوب مؤمنان درخشنده‌تر از نور خورشید نورافشان هنگام روز است آن‌ها به خدا سوگند! دل‌های مؤمنان را نورانی می‌کنند و خداوند نور آن‌ها را از هر کس بخواهد (و شایسته نباشد) قطع می‌کند و دل‌های آن‌ها تاریک و ظلمانی می‌شود. به خدا سوگند! ای اباخالد! بنده‌ای از بندگان خدا ما را دوست نمی‌دارد و ولایت ما را نمی‌پذیرد مگر این که خداوند قلب او را پاک و پاکیزه کرده و خداوند قلب کسی را پاک نمی‌کند مگر زمانی که تسلیم او امر ما باشد و ما هم با او هماهنگ شویم. هنگامی که او تسلیم او امر ما شد خداوند او را از محاسبه شدید سالم می‌دارد و در قیامت او را از وحشت بزرگ آن روز رهایی می‌بخشد.^۱

در ذیل آیه شریفه ۱۰۵ سوره توبه «وَقُلْ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» بیش از ده روایت در کتاب تفسیر برهان از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده است؛ خلاصه همه آن‌ها این می‌شود که اعمال پیروان این مکتب همواره به نظر رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام می‌رسد (ممکن است این موضوع هر روز باشد یا هر هفته یا هر ماه).^۲

به نظر می‌رسد عرضه اعمال مسأله ساده‌ای نیست بلکه برای این است که پیغمبر و امامان معصوم علیهم السلام از حال پیروان خود باخبر باشند و عنایات لازم را درباره شایستگان بنمایند.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۸۳۸ ذیل آیه شریفه مذکور.

سوم: مشکل مهم این است که استادان خصوصی معصوم نیستند و خطا و اشتباه و حتی گاهی گناه برای آن‌ها امکان‌پذیر است چنانچه شاگرد بخواهد در برابر رهنمودهای آن‌ها تسلیم مطلق باشد گرفتار خطا و اشتباه می‌شود و این در حالی است که بسیاری از استادان خصوصی انتظار دارند شاگردان آن‌ها در برابرشان تسلیم مطلق باشند، در حالی که آن‌ها بر تمام مسائل مورد نیاز شاگردان احاطه ندارند و چه بسا تشخیص سلیقه ای آن‌ها سبب گمراهی و انحراف شاگردان شود.

عجیب این است که در فرق صوفیه مواردی می‌یابیم که استاد به شاگرد حتی اجازه خلاف شرع را نیز می‌دهد و آن را توجیه می‌کنند که برای رسیدن به مقصود گاهی انجام بعضی خلاف ظواهر شرع مشکلی ایجاد نمی‌کند که نمونه‌های آن در کلمات غزالی در احیاء العلوم گذشت.

افزون بر این‌ها مسأله نیاز به استاد راهنما سبب سوء استفاده و وسیع افراد فاسد و مفسد و گمراه و گمراه‌کننده شده است. آن‌ها با استفاده از همین عنوان عده‌ای از افراد به‌ویژه جوانان پاک‌دل ناآگاه را اعم از زن و مرد، به دام خود می‌افکنند و از آن‌ها سوء استفاده‌های مختلف می‌کنند که اگر این راه، یعنی نیاز به استاد بسته شود و همه مأمور شوند از کتب اخلاقی و عرفانی که دانشمندان آگاه و علمای دین نوشته‌اند و از قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و روایات معصومین علیهم‌السلام سرچشمه می‌گیرد استفاده کنند راه سوء استفاده نیز به‌روی شیادان بسته خواهد شد.

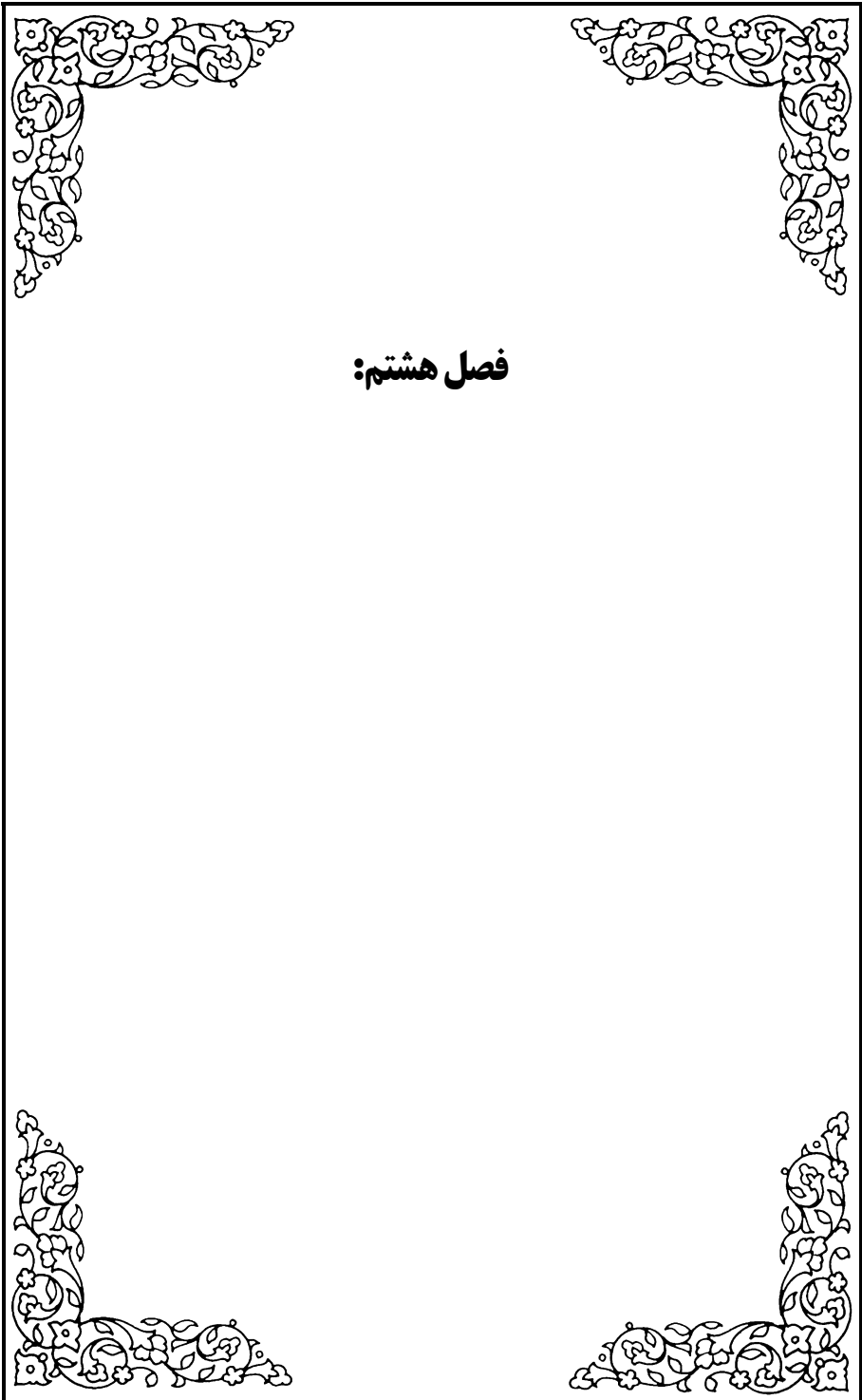
داستان‌های زیادی از کسانی نقل شده که بر اثر سوء استفاده از همین مسأله و شکایات افرادی که گرفتار چنگال آن‌ها شده‌اند به‌وسیله مقامات امنیتی و انتظامی و قضایی دستگیر شده‌اند که به‌راستی وحشتناک است و نشان می‌دهد که این مسأله استاد و شاگرد می‌تواند چه عواقب دردناکی داشته باشد و افرادی را برای همیشه به مسائل دینی و اخلاقی بدبین کند.

شک نیست که جمعی از بزرگان عرفای راستین به خصوص جمعی از آن‌ها که در عصر ما زیسته‌اند در محضر اساتیدی زانو زده‌اند و راه و رسم عرفان را از آن‌ها آموخته‌اند اما این بدان معنا نیست که این راه را بدون استاد نمی‌توان پیمود و نیز بدین معنا نیست که هر استادی را می‌توان برای این راه انتخاب کرد.

نتیجه بحث

از آنچه در این فصل از کتاب درباره انتخاب استاد در مسیر سیروسلوک الی الله آوریم به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که هیچ دلیلی بر لزوم این کار نیست بلکه سیره اصحاب ائمه علیهم‌السلام و علمای بزرگ شیعه در طی قرون و اعصار بر این نبوده که افراد را به انتخاب استادی برای پیمودن مسیر سیروسلوک الی الله توصیه کنند بلکه همه را موظف می‌ساختند که از برنامه‌های قرآنی و کلمات ائمه علیهم‌السلام و به ویژه احادیث اخلاقی نهج البلاغه و مفاهیم عرفانی صحیفه سجادیه بهره گیرند و این راه را با توکل بر خداوند متعال پیمایند.

و به فرض اگر کسانی بخواهند الگو و اسوه‌ای برای خود انتخاب کنند باید حتماً از عالمانی باشد که دارای مقام اجتهاد و شهرت به زهد و سداد و مقبولیت عامه مؤمنین هستند، و دست رد به سینه مدعیان مجهول‌الحال که صفات مذکور را ندارند بزنند.



فصل هشتم:

غالب صوفیان و گروه‌هایی که دم از عرفان می‌زنند معتقدند که برای تهذیب نفس و تسلط بر هوی و هوس‌ها باید از ریاضت‌ها استفاده کرد و منظور از ریاضت آن است که جلوی خواسته نفس را بگیرند یا برخلاف آن عمل کنند یا به سراغ اعمالی بروند که بسیار شاق و سخت است؛ خواه مشقت آن جسمانی باشد، مانند چیزی که سابقاً از شبلی نقل کردیم که شب‌ها نمک در چشم خود می‌ریخت که خوابش نبرد و بیدار بماند و با خدا راز و نیاز کند، و یا مشقت روحی داشته باشد، مانند آنچه غزالی درباره ابن‌کُربنی نقل کرده که در شهری، به پاکی و تقوا معروف شد، برای این‌که آبروی خود را نزد مردم ببرد تا از اطراف او پراکنده شوند دست به دزدی آشکاری زد و در حمام لباس‌های گران‌قیمتی را سرقت کرد به گونه‌ای که فاش شود و چنین شد و مردم او را دزد حمام نامیدند. رهبانیت معمول در مسیحیت و پرهیز کشیشان از ازدواج نیز شاخه‌ای از همین ریاضت‌هاست.

طرفداران ریاضت، هم به دلیل عقلی استناد می‌کنند هم به دلایل نقلی، دلیل عقلی آن‌ها این است که اگر جلوی هوای نفس را با ریاضت بگیریم اراده ما قوی می‌شود و راه نفوذ شیطان به ما بسته خواهد شد.

و درباره دلایل نقلی گاه به آیه رهبانیت در سوره حدید استدلال کرده‌اند، آن جا که می‌فرماید: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾؛ «و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند؛ از این رو ما به کسانی از آن‌ها که ایمان آوردند پاداش دادیم؛ و بسیاری از آن‌ها فاسق‌اند!».^۱

لحن آیه دلالت دارد که اگر مسیحیان حق رهبانیت را رعایت می‌کردند کاری زینده و شایسته بود ولی آن‌ها حق رهبانیت را ادا نکردند.

در نامه امام امیرمؤمنان علی علیه السلام به عثمان بن حنیف آمده است: «وَأَنَّما هِيَ نَفْسِي أَرْضُهَا بِالتَّقْوَى لِيَتَأْتِيَّ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ؛ مَنْ نَفْسِ خُودِ رَا بِا تَقْوَا رِيَاضَتِ مِي دَهْمِ تا در روز ترس بزر (روز قیامت) در امن و امان باشد». ^۲

در جای دیگری از همین نامه می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ؛ آگاه باشید! امام شما از تمام دنیا به دو جامه کهنه و دو قرص نان قناعت کرده است. آگاه باشید! شما نمی‌توانید این چنین زندگی کنید (من شما را از آن معاف می‌کنم) ولی مرا با پرهیزکاری و تلاش (برای پاک زیستن) و عفاف و پیمودن راه راست یاری دهید». ^۳

و در بخش دیگری از این نامه آمده است: «وَأَيُّمُ اللَّهِ يَمِيناً أَسْتَتْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ لِأَرْضِضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتَشُّ مَعَهَا إِلَى التُّرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً وَتَقْنَعُ بِالْمَلْحِ

۱. حدید، آیه ۲۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳. همان.

مَأْدُومًا؛ به خدا سوگند! - سوگندی که تنها مشیت الهی را از آن استثناء می‌کند - آن چنان نفس خود را به ریاضت وامی‌دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و نمک را به‌عنوان خورش بپذیرد»^۱.

در غررالحکم آمده است: «مَنْ اسْتَدَامَ رِيَاضَةَ نَفْسِهِ انْتَفَعَ؛ کسی که پیوسته نفس خود را به ریاضت وادارد بهره‌مند خواهد شد»^۲.

و در حدیث دیگری در همان کتاب می‌فرماید: «الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ؛ شریعت اسلام ریاضت نفس است»^۳.

و در نامه مالک اشتر می‌فرماید: «وَإِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَأَضْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَأَعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِضْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ؛ هرگاه رعایا درباره تو گمان به بی‌عدالتی برند، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با بیان عذر خویش سوء ظن آن‌ها را به خود اصلاح کن، زیرا این کار از یک‌طرف ریاضت نفس است برای تو و از سوی دیگر، ارفاق و ملاحظتی است درباره رعیت»^۴.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام خطاب به عنوان بصری می‌خوانیم: «أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ فَإِنَّكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحِمَاةَ وَالْبُهْلَةَ وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَسَمَّ اللَّهُ وَأَذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مَلَأَ آدَمِي وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ آن سه چیزی که در باب ریاضت نفس است این است: چیزی را که میل نداری نخور زیرا این کار سبب حماقت و نادانی است و دیگر این که جز هنگامی که گرسنه می‌شوی اقدام به خوردن غذا مکن و دیگر این که تنها غذای حلال

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. غررالحکم، ح ۴۸۰۹.

۳. همان، ح ۴۷۹۱.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

بخور و بسم الله بگو و بخور و حدیث رسول الله را به یاد داشته باش که فرمود:
 انسان هیچ ظرفی را بدتر از ظرف شکم پر نکرده است.^۱
 روایات در این زمینه فراوان است و آنچه در این جا آمد اهمیت ریاضت را
 به طور اجمال روشن می سازد.

ولی سخن این است که منظور از ریاضت چیست و کدام ریاضت، مشروع
 و کدام یک نامشروع است؟

مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء می گوید: راه های ریاضت برای
 انسان ها مختلف است؛ اساس ریاضت آن است که انسان چیزی را که مایه لذت
 و خوشحالی او می شود ترک کند. مثلاً کسی که از مال و ثروت خوشحال می شود
 یا از جاه و مقام لذت می برد یا از کثرت پیروان و شاگردانش در تدریس
 خوشحال می شود سزاوار است این امور را که سبب شادی و لذت او می شود
 ترک کند.

به طور اجمال و به تعبیری دیگر، ریاضت در دو شاخه ریاضت جسم
 و ریاضت نفس تصور می شود. ریاضت جسمانی همان ورزش هاست و ریاضت
 نفس از طریق ترک مشتهیات نفسانی حاصل می شود که روح را تقویت می کند،
 و هر دو شاخه ریاضت سابقه طولانی در میان انسان ها دارد.

کوتاه سخن این که ریاضت، که در عرف امروز به معنای ورزش است در
 اصطلاح علمای اخلاق و ارباب سیروسلوک و عرفا به معنای تحمیل مشکلاتی
 است بر جسم یا بر روح برای تقویت اراده یا پیشرفت های معنوی و سلطه بر
 هوای نفس و وسوسه های شیطان.

هنگامی که به عبادات اسلامی نگاه می کنیم می بینیم بسیاری از آن ها مصداق
 همین عنوان ریاضت است. روزه ماه مبارک به ویژه در تابستان و عبادات شبانه

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱۷.

و نماز شب و اعتکاف و حتی بسیاری از مراحل زیارت خانه خدا و همچنین جهاد فی سبیل الله، همه از مصادیق ریاضت به این معناست و در تلطیف روح و تقویت اراده و سلطه بر هوای نفس تأثیر قوی دارد.

البته مانعی ندارد که انسان به سراغ کارهای دیگری برود که دارای این آثار است بی آن که آن را به شریعت مقدس اسلام به عنوان خاص نسبت دهد ولی باید چند نکته را در آن رعایت کرد:

۱. چیزی برخلاف دستورات اسلام در آن نباشد.
۲. ضرر و زیان مهمی برای جسم و روح نداشته باشد.
۳. رهروان این راه را خسته نکند و از پیمودن این راه متنفر نسازد.
۴. اقبال قلب را به عبادات و پیمودن راه قرب الی الله ضعیف و کم‌رنگ نکند.

اعمال زشت و غیر عاقلانه‌ای به نام ریاضت

متأسفانه صوفیه و گروه‌های دیگری از ریاضت‌کشان، این خطوط قرمز را شکسته‌اند. به عنوان نمونه:

در حالات ابوسعید می‌خوانیم که **هفت سال!** در بیابانی در نزدیکی سرخس به مجاهدت و ریاضت مشغول بود و معروف است که در این هفت سال خار بیابان و سرگز و امثال آن می‌خورد.^۱

ترک نظافت در مدت ۲۰ سال متوالی و ریختن روغن بدن به زمین بر اثر ایستادن بسیار طولانی زیر آفتاب و شب تا صبح ایستادن روی سر، نمونه‌های دیگری از ریاضت‌های شاق سران صوفیه است.^۲

۱. اسرار التوحید، ص ۲۷.

۲. جلوة حق، ص ۱۸۲، چاپ جدید، سال انتشار ۱۳۸۹ ش.

مرحوم علامه مطهری از ابراهیم ادهم که از مشایخ تصوف است نقل می‌کند: روزی در زمستان در جایی بودم. از جای خود بیرون و در زیر آفتاب آمدم. به پوستینم نگاه کردم، آن قدر شپش داشت که نفهمیدم پشم آن زیادتر است یا شپش! این هم یکی از آن مقاماتی بود که خیلی خوشحال شدم.^۱

ابوحامد غزالی می‌گوید: یکی از شیوخ در آغاز کار چون از شب‌خیزی کسل می‌شد بر خود الزام کرد که شب را تا صبح بر روی سر بایستد تا این که نفس او از روی میل و رغبت به شب‌خیزی مبادرت کند.^۲

دیگری برای این که دوستی مال را از دل برون کند تمام اموالش را آتش زد و به دریا ریخت زیرا می‌ترسید اگر به نیازمندان ببخشد به ریا دچار شود. دیگری به منظور عادت کردن به حلم و بردباری، کسی را استخدام کرده بود که در میان اجتماعات او را به باد فحش و دشنام گیرد.

دیگری برای به دست آوردن شجاعت، در هنگام زمستان و موقع طوفان و تلاطم دریا بر کشتی سوار می‌شد (و جان خود را به مخاطره می‌انداخت).

ابوالفرج ابن جوزی حنبلی (متوفای ۵۹۷ هجری) در کتابی که به نام تللیس ابلیس نوشته، بعد از نقل موارد فوق می‌گوید: آیا جایز است که انسان شب را تا به صبح روی سر بایستد تا خون به صورتش برگردد و تولید بیماری‌های شدید کند؟ آیا جایز است که انسان اموالش را به دریا بریزد با آن که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اتلاف مال نهی کرده است؟ آیا جایز است بی‌جهت به مسلمانی دشنام و فحش بدهند و آیا استخدام کسی برای این عمل زشت رواست؟ و چگونه می‌شود هنگام طوفان‌های خطرناک بر کشتی سوار شد با این که حج خانه خدا (که از

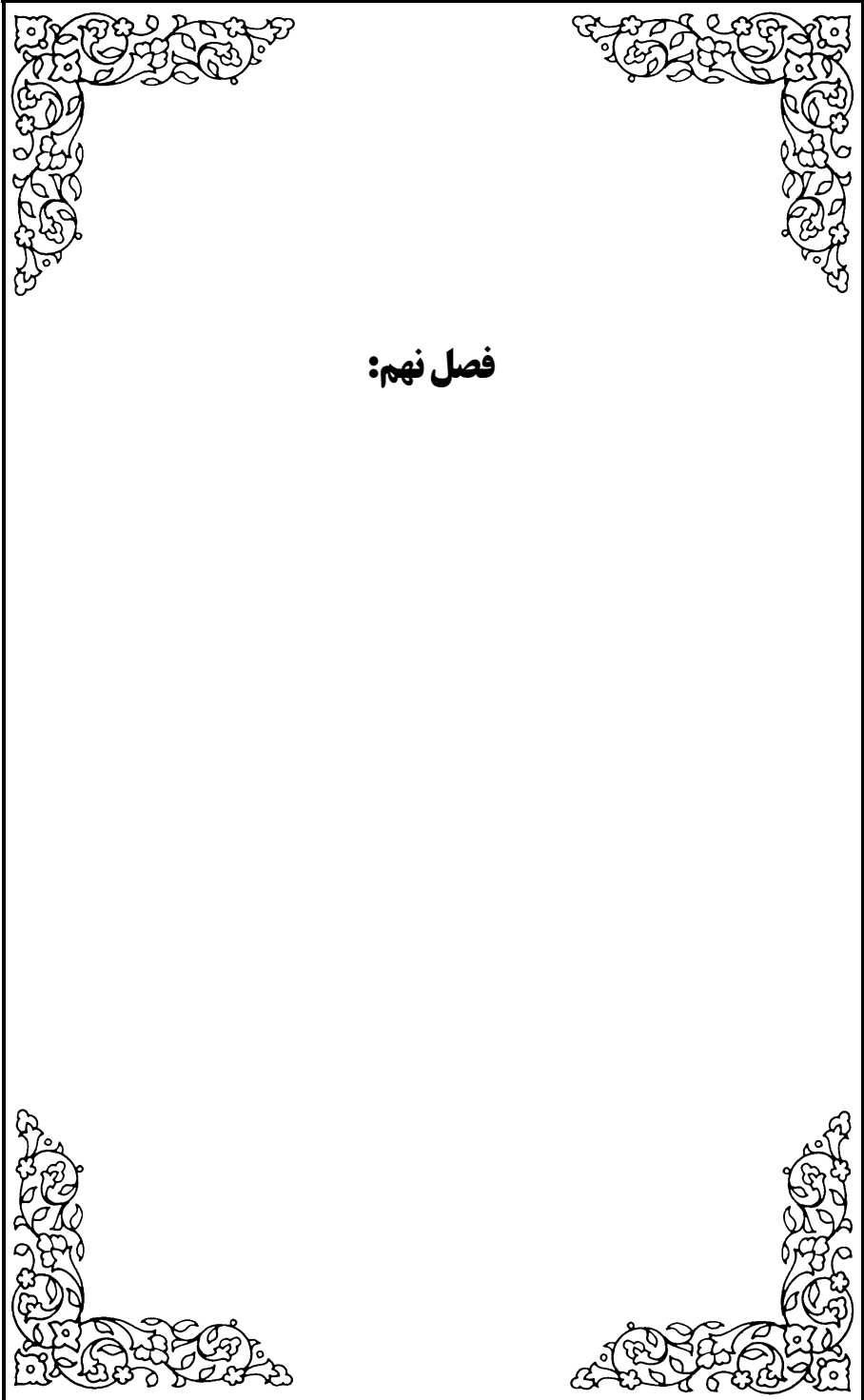
۱. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۲۳۸.

۲. جلوه حق، ص ۱۵۹.

بزرگ‌ترین واجبات است) در این موقع ساقط می‌شود؟ و در پایان می‌گوید:
 ابوحامد فقه را به تصوف بسیار ارزان فروخته است.^۱
 این سخن را با عبارتی که از ابوعلی سینا درباره ریاضت نقل شده پایان می‌دهیم.
 او می‌گوید: پس از این، نوبت عمل و تمرین و ریاضت می‌رسد و ریاضت متوجه
 سه هدف است: اول، دور کردن ماسوی‌الله از سر راه. دوم، رام کردن نفس اماره
 برای نفس مطمئنه. سوم: نرم و لطیف ساختن باطن برای آگاهی بیشتر.^۲
 البته هر سه هدف هدف مقدسی است مشروط بر این‌که از وسیله مشروع
 و معقول استفاده شود نه وسایل حرام و نامعقول و زیان‌بار و تنفرآمیز.

۱. کتاب تلبیس ابلیس، ص ۵۹۷ و ۳۷۹.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۷۵.



فصل نهم:

گروهی از عارفان که غالباً از صوفیه هستند مراحل سیروسلوک انسان را به سوی خدا به سه مرحله تقسیم می‌کنند:

نخست، شریعت است که احکام دینی را شامل می‌شود و مسائل مربوط به حلال و حرام و امثال آن است.

سپس در ماورای شریعت راهی باطنی را به سوی کمال جویا می‌شوند و آن را سیروسلوک عرفانی می‌نامند و از آن پس معتقدند که سالک به حقیقت می‌رسد خواه این حقیقت به معنای فنا فی الله و فراموش کردن همه چیز جز خدا باشد و یا به معنای رسیدن به وحدت وجود به معنای وحدت موجود.

آن‌ها گاه به خود جسارت می‌دهند و این سه مرحله را تشبیه به پوست روپین بادام و سپس پوست زیرین و بعد از آن مغز بادام می‌کنند. شریعت را پوست می‌دانند و طریقت را پوست دوم و حقیقت را مغز خالص.

و گاه شریعت را مانند صدف و حقیقت را مانند گوهری که در درون صدف است و طریقت را راه وصول به آن می‌دانند.

طرفداران این تقسیم سه‌گانه راه‌های مختلفی را پیموده‌اند: نخست راهی است که گروهی از صوفیه به آن عقیده دارند و می‌گویند:

هنگامی که انسان به حقیقت برسد دیگر تقید به احکام شرع برای او مطرح نیست، تقید به این احکام برای وصول به حقیقت بوده است و پس از وصول به آن احتیاج به ابزار و مقدمه‌ای وجود ندارد.

مرحوم سید مرتضی رازی از علمای قرن پنجم و ششم که از استادان شیخ منتجب الدین بوده است در کتاب خود به نام تبصرة العوام چنین می‌گوید: «صوفیان می‌گویند که ما واصلیم به حق و نماز و روزه و زکات و حج و احکام دیگر مقرر شده که سالک بدان مشغول شود و تهذیب اخلاق کند و او را معرفت حاصل گردد یعنی به حق رسد و چون واصل شد تکلیف از وی برخاست و هیچ از شرایع دین بر او واجب نیست هرچه او کند نیکو کند».^۱

و مرحوم علامه حلی در کتاب کشف الحق و نهج الصدق گفته است: «من جماعتی از صوفیه را در حرم امام حسین علیه السلام مشاهده کردم که به هنگام اقامه نماز مغرب و عشا یکی از آنان نماز به جا نیاورد. سؤال کردم که علت ترک نماز آن شخص چه بود؟ یک نفر از آن جماعت در جواب گفت: آن شخص چه حاجت به نماز دارد در حالی که واصل شده است».^۲

گاه پا را از این فراتر نهاده و به این آیه شریفه متوسل می‌شوند: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ می‌گویند: غرض از عبادت و وصول به یقین بوده است، وقتی انسان به یقین برسد دیگر نیازی به عبادت نیست. به همین دلیل گروهی از آنها پشت پا به احکام شرع می‌زدند.

البته همه صوفیان چنین عقیده‌ای ندارند و بعضی از سران آنها با صراحت پایبندی به شریعت را در تمام مراحل سیروسلوک لازم و واجب می‌شمردند از جمله از جنید بغدادی نقل شده که می‌گوید: همه راه‌ها به بن بست می‌رسد مگر

۱. تبصرة العوام، ص ۴۹.

۲. کشف الحق و نهج الصدق، ص ۵۸ و ۵۹.

راهی که به دنبال رسول خدا ﷺ باشد پس هر که حافظ قرآن و کتاب حدیث نباشد پیروی از وی در کار نیست چون عمل و مذهب در قید کتاب و سنت است.^۱

و نیز از قشیری نقل شده که معتقد بود: حتی در حال فنا و رسیدن به مقام حقیقت نیز باید به تکلیف خویش عمل کرد و خداوند عارف سالک را در این موضوع کمک می‌کند.^۲

اضافه بر این همه می‌دانیم که صاحبان اصلی شریعت یعنی پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام که از آغاز به مقام یقین رسیده بودند تا پایان عمر به تمام احکام شرع حتی مستحبات و مکروهات مقید بودند و همگان را نیز به آن دعوت می‌کردند.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آخرین ساعات عمرش دستور داد او را به هر زحمتی که هست مسجد ببرند و نماز جماعت را در حالی که به شدت بیمار بود اقامه کرد.

علی علیه‌السلام در محراب عبادت شهید شد و امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا در برابر تیرباران دشمن نماز جماعت به پا داشت. آیا کسی می‌تواند بگوید این معصومان بزرگوار به مقام یقین نرسیده بودند و لذا همچنان به عبادت‌های خالصانه خود ادامه می‌دادند؟

این گروه متأسفانه یقین را که به معنای مر است تحریف کرده و آن را به معنای یقین به ذات پاک پروردگار تفسیر کرده‌اند.

قرآن مجید در سوره مدثر آیات ۴۶ و ۴۷ از قول دوزخیان می‌گوید: «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ»؛ «ما پیوسته روز رستاخیز را دروغ می‌شمردیم تا این که یقین (مر) ما فرارسید».

۱. این سخن در پاورقی کتاب المنقذ من الضلال، ص ۱۵۸ آمده است.

۲. الرسالة القشيرية، ص ۱۹.

چرا این افراد از زندگی پیشوایان دین غافل می‌شوند و آنچه را که به ذهن قاصر خودشان می‌رسند معیار برنامه‌های به اصطلاح سیروسلوکی خود قرار می‌دهند؟ امام خمینی علیه السلام در این زمینه در کتاب چهل حدیث می‌فرماید: بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی‌شود مگر این‌که انسان از ظاهر شریعت ابتدا کند و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود هیچ‌یک از اخلاق حسنه از برای او پیدا نمی‌شود و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت برای او منکشف شود و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معرفت در قلب نیز باید متأدب به آداب ظاهره باشد و لذا دعوی بعضی باطل است که می‌گویند: با ترک ظاهر علم باطن پیدا می‌شود یا می‌گویند: پس از پیدایش علم باطن به آداب ظاهر احتیاجی نیست. این از جهل‌گوینده به مقامات عبادت و مدارج انسانیت است.^۱

این سخن را با نقل مطلبی که در دیباچه کتاب مثنوی، دفتر پنجم آمده است پایان می‌دهیم:

این مجلد پنجم از دفترهای مثنوی و تبیان معنوی در بیان آن که شریعت همچو شمع است ره می‌نماید و بی آن‌که شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون در ره آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود، آن حقیقت است و جهت این گفته‌اند که لو ظهرت الحقائق لبطلت الشرائع همان‌گونه که مس زر شود و یا خود از اصل، زر بُود (که) او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است و نه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت است چنان‌که گفته‌اند: طلب الدلیل بعد الوصول الی المدلول قبیح و ترك الدلیل قبل الوصول الی المدلول مذموم. حاصل آن که شریعت همچون کیمیا آموختن

۱. چهل حدیث، ص ۸.

است از استاد یا از کتاب، و طریقت، استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است، و حقیقت زر شدن مس است ... یا شریعت همچون علم طب آموختن است و طریقت پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت، صحت یافتن ابدی و از آن هر دو فارغ شدن.^۱

گروه دیگری هستند که معتقدند شریعت در تمام مسیر باید همراه باشد و هرگز نمی‌توان از شریعت جدا شد ولی در دل این شریعت حقایقی نهفته شده است که می‌توان آن را طریقت نامید و در واقع روح احکام و تشریحات دینی است و هنگامی که سالک این روح را درک کند به تدریج به حقیقت واصل می‌شود. بسیاری از عارفان مشرع اخیر همین راه را پیموده‌اند و این مسیر چیزی نیست که برخلاف تعلیمات اسلام باشد.

به تعبیر دیگر، جوهرهٔ دین که همان اخلاق و صفات برجستهٔ انسانی است با انجام فرائض و مستحبات و پرهیز از معاصی و مکروهات در انسان رشد می‌کند و او را به مسیر کمال می‌برد بنابراین تقسیم سه گانهٔ مزبور در واقع درهم ادغام می‌شود. به عنوان مثال می‌توان نماز را مطرح کرد که هم معراج مؤمن است، هم ناهی از فحشا و منکر و هم سبب ذکرالله: «الصلاة معراج المؤمن»^۲، «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۳ و «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۴. روشن است که اگر نماز با تمام آداب انجام شود، از جمله حضور قلب کامل، تمام این آثار را دربردارد.

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲. سفینهٔ البحار، ج ۲، ۲۶۸.

۳. عنکبوت، آیه ۴۵.

۴. طه، آیه ۱۴.

جمعی از بزرگان کتاب‌هایی درباره آداب الصلاة و اسرار الصلاة نوشته‌اند که اولی ظاهر شریعت است و دومی باطن شریعت که می‌توان نام آن را طریقت نهاد و نتیجه همه رسیدن به قرب پروردگار و معرفت اسماء و صفات اوست که حقیقت نامیده می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَ قَبِلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَبَقْدَرٍ مَا مَنَعَتْهُ قَبِلَتْ مِنْهُ؛ کسی که دوست دارد بداند نمازش مقبول درگاه خدا شده یا نه، نگاه کند ببیند آیا نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته است؟ به همان مقداری که باز داشته مقبول درگاه پروردگار شده است».^۱

گاه طرفداران این تقسیم سه‌گانه به این حدیث که مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل از عوالی اللئالی نقل کرده استناد می‌جویند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَالْحَقِيقَةُ أُخْوَالِي...».

در حالی که این حدیث از نظر سند معتبر نیست و از نظر دلالت، بر خلاف منظور آن‌ها دلالت دارد زیرا افعال پیغمبر صلی الله علیه و آله به یقین جزء شریعت است و احوال آن حضرت مجموعه اخلاق فضیله‌ای است که برگرفته از کتاب الله می‌باشد، بنابراین همه به شریعت بازمی‌گردد.

کوتاه‌سخن این که به نظر می‌رسد طرفداران این تقسیم سه‌گانه که غالباً متصوفه هستند سه منظور از آن داشته‌اند: نخست این که نیاز پیروان را به خودشان در مرحله طریقت حفظ کنند در برابر نیاز آن‌ها به فقها در مرحله شریعت. دوم این که راه را برای دستورات اضافی از شریعت هموار سازند و بتوانند پیروان خود را به انجام آن دستورات ملزم کنند. سوم، عملاً خود را برتر

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

از فقها نشان دهند، فقها را حافظان مرحله قشر و پوسته و خود را حافظان مرحله مغز و حقیقت بشمرند.

این کلام را با سخنی پرمعنا از مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی که از عارفان متشرع عصر ماست پایان می‌دهیم:

مخفی نماند بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنات و تکلمات و لحظات و غیرها راهی به قرب حضرت ملک الملوک (جل جلاله) نیست و به خرافات ذوقیه - اگرچه ذوق در غیر این مقام خوب است - کما هو دأب الجهال والصفویه (خذلهم الله) راه رفتن (به این طریق) لایوجب الا بعداً حتی شخص هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار آورده باشد باید بفهمد که از حضرت احدیت دور خواهد شد و هکذا در کیفیت ذکر بغیر ما ورد عن السادة المعصومین علیهم السلام.^۱



فصل دهم:

از جمله مباحث مهمی که در مسیر سالکان الی الله و پویندگان راه عرفان قرار دارد مسأله کشف و شهود و رؤیاهای صادقه است که آن را دریچه‌ای برای معرفه الله می‌شمرند و هر قوم و گروهی به نحوی ادعایی دارد و از آن جا که نیازی به استدلال ندارد بسیاری از افراد ترجیح می‌دهند آن را دلیل بر حقانیت خود بشمرند. در این جا چند نکته مهم وجود دارد که باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد: نخست این که کشف و شهود به معنای کنار رفتن پرده‌های عالم غیب از مقابل چشم بصیرت انسان و مشاهده اسرار پشت پرده در مقیاس کم یا گسترده، قطعاً امکان‌پذیر است و روایات فراوانی دلالت بر آن دارد.

در آیات قرآن

در قرآن مجید اشارات فراوانی به این مسأله آمده است از جمله در مورد ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ «و این گونه به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا اهل یقین گردد».^۱

روشن است که ملکوت آسمانها و زمین اشاره به باطن آنهاست و گرنه ظاهر آن بر همه آشکار است.

و در مورد حضرت یعقوب علیه السلام می خوانیم که وقتی کاروان حامل پیراهن یوسف علیه السلام از دروازه مصر بیرون آمد و راهی کنعان شد یعقوب علیه السلام گفت: ﴿إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ﴾؛ «من بوی یوسف را می شنوم اگر مرا به نادانی نسبت ندهید».^۱

حتی داستان آشنایی سلیمان علیه السلام با زبان حیوانات و شنیدن سخن مورچه نیز می تواند نوعی مکاشفه باشد. حقایقی که از دید و شنید دیگران پنهان است.

و از آن جا که رؤیای صادق نیز یکی از مصادیق کشف و شهود است می توان رؤیای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز درباره ورود در مسجد الحرام و انجام مراسم عمره یکی از مصادیق شهود شمرد: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ﴾.^۲

و نیز رؤیای صادق یوسف علیه السلام قبل از رسیدن به مقام نبوت از جمله این مکاشفات است آن جا که می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾؛ «(به خاطر آور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند».^۳

از مقامات انبیا و مکاشفات آنها که بگذریم اشاراتی درباره غیر آنها نیز در قرآن مجید آمده است از جمله در آیه ۲۹ سوره انفال می خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر تقوای الهی پیشه کنید خداوند دید و درکی به شما می دهد که بتوانید حق را از باطل جدا کنید».

۱. یوسف، آیه ۹۴.

۲. فتح، آیه ۲۷.

۳. یوسف، آیه ۴.

در جای دیگر می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ «آیا کسی که مرده بود او را زنده کردیم (کافر بود و ایمان آورد) و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن خارج نمی‌شود؟»^۱

در آیه دیگر آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره‌ای دوچندان از رحمتش به شما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید (و حق را از باطل تشخیص دهید)»^۲

بعضی از عارفان، آیه زیر را نیز ناظر به همین معنا می‌دانند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»؛ «همان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از مخالفت فرمان خدا) پیوسته پرهیز می‌کردند شادمانی حقیقی در زندگی دنیا و آخرت برای آنهاست»^۳

در بعضی از روایات آمده است که منظور از این بشارت که در دنیا به آنها داده می‌شود رؤیاهای صادقه است که می‌بینند و خوشحال می‌شوند.^۴

در روایات اسلامی

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۸۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَتَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ

۱. انعام، آیه ۱۲۲.

۲. یونس، آیه ۲۸.

۳. یونس، آیات ۶۳ و ۶۴.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۳۵۳.

الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَأَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْجَعِيدَ وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ؛ ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که او را در راه پیروزی بر هوای نفسش یاری کرده از این رو حزن و اندوه را لباس زیرین و ترس از خدا را لباس رویین خود قرار داده است؛ در نتیجه چراغ هدایت در قلبش روشن شده و وسیله پذیرایی روزی را که در پیش دارد برای خود فراهم ساخته است. او دور را برای خود نزدیک و سختی را آسان کرده است. (با دیده حق بین) نگاه کرده و (حقایق هستی و عظمت پروردگار را) مشاهده نموده است. و نیز در خطبه ۲۲۲ در توصیفی که برای اهل ذکر بیان می کند می فرماید: «فَكَانَ مَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَانَ مَا أَطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْأَقَامَةِ فِيهِ وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَيَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ؛ گویی آن ها دنیا را رها کرده، به آخرت پیوسته اند و در آن قرار دارند، به همین سبب ماورای دنیا را مشاهده می کنند گویی از پشت دیواره این دنیا سر برآورده و به برزخیان و اقامت طولانی آن ها در آن جا می نگرند. روز رستاخیز وعده های خود را برای آن ها عملی ساخته از این رو آن ها پرده ها را برای اهل دنیا کنار زده و گویی با چشم خود چیزهایی را می بینند که مردم نمی بینند و مطالبی را می شنوند که دیگران نمی شنوند». در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده است در نامه ای که به بعضی از یارانش به عنوان موعظه نوشت چنین فرمود: «فَأَنَّ مِنَ اتَّقَى اللَّهَ جَلًّا وَعَزًّا وَقَوِيًّا وَشَبِيحًا وَرَوَى وَرَفَعَ عَقْلُهُ عَنِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَبَدَنَهُ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا وَقَلْبُهُ وَعَقْلُهُ مَعَ أَهْلِ الْآخِرَةِ؛ کسی که تقوای الهی پیشه کند عزیز و نیرومند و سیر و سیراب می شود و عقلش از اهل دنیا فراتر می رود، بدنش با اهل دنیاست و قلب و عقلش آخرت را می بیند»^۱.

مرحوم علامه مجلسی در ذیل این روایت شرح جالبی دارد، می‌گوید: «کسی که نور چشم و گوش خود را در اطاعت پروردگار بذل کند خداوند نوری به او دهد که به وسیله آن ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بیند و سخنان ملائکه مقربین و ندای رب العالمین را می‌شنود همان‌گونه که در حدیث وارد شده است: «المؤمن ينظر بنور الله». و در پایان این گفتار می‌گوید: سخن در این جا بسیار دقیق است به گونه‌ای که عبارت و بیان نمی‌تواند حق آن را ادا کند و (در عین حال) این جا لغزش‌گاه قدم هاست.

همچنین در ذیل آیه شریفه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»^۱ آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ پیغمبر اکرم فرمود: مراقب هوشیاری و تیزی مؤمن باشید که او با نور الهی می‌نگرد (و حقایقی که از چشم دیگران پنهان است می‌بیند)».^۲

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل می‌کند که شخصی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: «مَا وَجْهُ إِخْبَارِكُمْ بِمَا فِي قُلُوبِ النَّاسِ: شما چگونه می‌توانید از آنچه در دل‌های مردم است خبر دهید» امام فرمود: «أَمَّا بَلَّغَكَ قَوْلُ الرَّسُولِ ﷺ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ فِرَاسَةٌ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَمَبْلَغِ اسْتِبْصَارِهِ وَعِلْمِهِ وَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لِلْأَيُّمَةِ مَا فَرَّقَهُ فِي جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ؛ آیا حدیث پیغمبر اکرم به تو نرسیده است که فرمود: مراقب هوشیاری انسان با ایمان باشید که او به نور الهی نگاه می‌کند. عرض کرد: آری. امام فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر این که هوشیاری خاصی دارد که به اندازه ایمان و بصیرت و علمش، با نور الهی می‌نگرد و خداوند برای ائمه آنچه را که در جمیع مؤمنین تقسیم کرده گردآوری نموده است».^۳

۱. حجر، آیه ۷۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۸، ح ۱۳.

و نیز علامه مجلسی در بحارالانوار در روایت معراجیه که حدیثی است مشروح و مفصل نقل می‌کند که یکی از خطاب‌هایی که خداوند به پیغمبر در شب معراج کرد این بود: «يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَجَاعَ بَطْنُهُ وَحَفِظَ لِسَانَهُ عَلَّمَتْهُ الْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانَ كَافِرًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَوَيْلًا وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ لَهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَشِفَاءً وَرَحْمَةً فَيَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ وَيُبْصِرُ مَا لَمْ يَكُنْ يُبْصِرُ؛ ای احمد! بنده خدا هنگامی که شکم خود را گرسنه دارد و زبانش را حفظ کند من علم و حکمت به او می‌آموزم اگر کافر باشد این علم و حکمت حجت و ووبالی بر اوست و اگر مؤمن باشد حکمتش نور و برهان و شفا و رحمت است و به کمک آن می‌داند آنچه را نمی‌دانست و می‌بیند آنچه را نمی‌دید».^۱

مواردی از مکاشفات انبیا

اضافه بر آنچه تا این جا به‌طور کلی از آیات و روایاتی که ثبوت مکاشفات و رؤیاهایی را که نوع دیگری از مکاشفه است، تأیید می‌کند آوردیم، مصادیق زیادی نیز برای آن در کتاب و سنت و کتب تواریخ دیده می‌شود: همان‌گونه که سابقاً اشاره کردیم، قرآن مجید دربارهٔ ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ «و این گونه به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا اهل یقین گردد».^۲

در روایتی که مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل کرده می‌خوانیم که خداوند پرده‌ها را از مقابل چشم ابراهیم علیه السلام کنار زد به گونه‌ای که او تمام طبقات زمین و آنچه را که در زیر آن قرار داشت و همچنین تمام آسمان‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹.

۲. انعام، آیه ۷۵.

و آنچه را که از فرشتگان و حاملان عرش در آن قرار داشتند مشاهده کرد (و در این جا بود که توحید او از هر نظر کامل شد).^۱

شبییه همین معنا از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.^۲

قرآن مجید درباره حضرت یعقوب علیه السلام می گوید: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُون»؛ «هنگامی که کاروان حامل پیراهن یوسف از دروازه مصر بیرون آمد و به سوی کنعان حرکت کرد، یعقوب به فرزندانش گفت: من بوی یوسف را احساس می کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید».^۳ و بعد از وصول کاروان به کنعان معلوم شد آنچه یعقوب علیه السلام در مکاشفه خود احساس کرده، واقعیت داشته است.

آگاهی سلیمان علیه السلام از سخن گفتن پرندگان و مورچگان نیز ممکن است نوعی مکاشفه بوده که قبلاً نیز به آن اشاره شد.

مکاشفات از غیر معصومین علیهم السلام

در آیات و روایات اسلامی و تواریخ، موارد متعددی از مکاشفات صالحان و پاکان دیده می شود که نشان می دهد مکاشفه امری است کاملاً قابل قبول (البته با شرایط خود). از جمله:

۱. یکی از نمونه های آشکار و برجسته، چیزی است که درباره مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وارد شده است. راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: افراد بی دین (زنادقه) در سنه ۱۲۸ قمری (در میان مسلمین) ظاهر می شوند و این چیزی است که من در مصحف حضرت فاطمه علیها السلام دیدم. راوی

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۹۰ ذیل آیه فوق.

۲. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۶.

۳. یوسف، آیه ۹۴.

می‌گوید: سؤال کردم: مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: هنگامی که خداوند متعال پیامبرش را به عالم باقی برد اندوه بسیار شدیدی که جز خداوند متعال آن را نمی‌داند قلب فاطمه را احاطه کرد. خداوند فرشته‌ای را به سوی او فرستاد که با او سخن بگوید و مایه تسلیت خاطر او گردد. حضرت فاطمه این جریان را به امیرمؤمنان علی علیه السلام گفت. امام علیه السلام فرمود: هنگامی که آمدن فرشته را احساس کردی و صدای او را شنیدی به من بگو. حضرت فاطمه حضور او را به امام عرض کرد. امام آنچه را که او می‌شنید می‌نوشت و از آن، مجموعه و مصحفی به وجود آمد. امام صادق علیه السلام سپس افزود: آگاه باشید در مصحف فاطمه چیزی درباره حلال و حرام نیست بلکه اخباری مربوط به آینده است.^۱

در ضمن، از این حدیث شریف استفاده می‌شود این که بعضی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام مسأله مصحف حضرت فاطمه علیها السلام را دستاویزی برای حمله به شیعه کرده‌اند هیچ‌گونه اساس و پایه‌ای ندارد زیرا امام صادق علیه السلام با صراحت می‌فرماید: مصحف فاطمه مانند قرآن نبود که حلال و حرام و وحی الهی در آن باشد بلکه فقط خبرهایی را از حوادث آینده دربر داشت.

۲. قرآن مجید درباره حضرت مریم علیها السلام می‌گوید: او در حال مکاشفه، با فرشتگان ارتباط داشت و سخنان آن‌ها را می‌شنید (و احتمالاً خود آن‌ها را نیز می‌دید). در آیه ۴۲ و ۴۳ سوره آل عمران می‌خوانیم: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»؛ «و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است. ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع‌کنندگان، رکوع کن!».

و در دو آیه بعد می خوانیم: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ «(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [= وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است».

اما آیاتی که می گوید: جبرئیل به صورت انسان زیبایی در برابر مریم علیها السلام ظاهر شد، ممکن است از قبیل مکاشفه نباشد زیرا مثل فرشتگان به صورت انسانی گاه برای همه قابل مشاهده است همان گونه که در داستان حضرت لوط علیه السلام و فرشتگان مأمور عذاب قوم او آمده است.

۳. در حدیث معروفی که مرحوم کلینی در جلد دوم کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آورده است می خوانیم: یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی افتاد که بسیار خواب آلود بود، اندامش نحیف و لاغر به نظر می رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با نام صدا زد و فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟؛ چگونه صبح کردی (و حالت چگونه است)؟» عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا؛ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! صبح کردم در حالی که به مقام یقین رسیدم». رسول خدا صلی الله علیه و آله از این پاسخ صریح او در شگفتی فرو رفت و به او فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟؛ هر یقینی نشانه روشنی دارد، نشانه روشن یقین تو چیست؟» عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه اش این است که مرا در اندوهی عمیق فرو برده و به شب زنده داری و روزه گرفتن روزها واداشته است و روح من به دنیا و آنچه در آن است بی اعتناست ... «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِبُونَ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُضْطَرِّحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي؛ گویی من اهل بهشت را

می بینم که در آغوش بهشت متنعم اند و با هم در گفتگوی دوستانه اند و بر تخت ها تکیه زده اند و گویی اهل دوزخ را می بینم که در آن، عذاب می شوند و فریاد می کشند و گویی الآن، صدای شعله های آتش در گوش من می پیچد».

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این بنده ای است که خداوند قلب او را با نور ایمان روشن ساخته است». سپس فرمود: این حالت را حفظ کن، جوان عرضه داشت: دعایی در حق من کنید که خداوند شهادت را در رکاب شما برای من فراهم سازد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق او دعا کرد، طولی نکشید که در یکی از غزوات، همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرکت کرد و در آن غزوه ده نفر شهید شدند که دهمین آن ها این جوان بود.^۱

تعبیر کأنی، (گویا) اشاره به این است که این حقایق را با چشم دل چنان می بینم که گویا با چشم سر دیده باشم و فرمایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (هذا عبد نور الله قلبه) شاهد این مدعاست.

این حدیث در منابع اهل سنت نیز آمده است.^۲

۴. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از رجالی معروف، کشی، داستانی از میثم تمار و حبیب بن مظاهر نقل می کند که نمونه دیگری از کشف و شهود است. می گوید: میثم تمار سوار بر اسبی بود و به استقبال حبیب بن مظاهر در مجلس بنی اسد رفت. حبیب گفت: گویا پیرمردی را می بینم که موی پیش سرش ریخته و شکمش کمی برآمده است و او را به خاطر حب اهل بیت پیغمبر به دار آویخته اند و شکمش را پاره کرده اند. میثم گفت: من نیز مردی را می شناسم سرخ رو که برای یاری فرزند دختر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیام می کند و به شهادت می رسد و سر او را در کوفه به هر طرف می گردانند. آن دو این ها را گفتند و از هم جدا شدند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۳، ح ۲.

۲. کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۳۵۳.

اهل مجلس گفتند: ما دروغ‌گوتر از این دو ندیده‌ایم. هنوز اهل مجلس متفرق نشده بودند که رُشید هجری وارد شد و سراغ آن‌ها را گرفت. اهل مجلس گفتند: آن‌ها رفتند در حالی که چنین و چنان می‌گفتند. رُشید گفت: خدا رحمت کند میثم را، فراموش کرد این جمله را بیفزاید که آن‌کس که سر حبیب را با خود به کوفه می‌آورد صد درهم بیش از دیگران می‌گیرد. این را گفت و از آن‌جا رفت. حاضران گفتند: والله این شخص از همه دروغ‌گوتر بود. ولی مدتی گذشت و میثم را همان‌گونه که حبیب گفته بود در کنار خانهٔ عمرو بن حُرَیث به دار آویختند و سر حبیب بن مظاهر را نیز که در رکاب امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشیده بود به کوفه آوردند و هر آنچه آن‌ها گفته بودند واقع شد.^۱

۵. در تاریخ میثم تمار که از اصحاب خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام و از زهاد عصر خود بود مطالب دیگری نیز نقل شده که حکایت از مکاشفات او می‌کند. از جمله ابو‌خالد تمار می‌گوید: روز جمعه‌ای با میثم داخل کشتی در فرات بودیم. ناگهان بادی وزیدن گرفت. میثم برخاست و نگاهی به آسمان افکند و گفت: محکم قسمت جلوی کشتی را نگاه دارید که این طوفانی سخت است و به شما بگویم که معاویه الآن از دنیا رفت.

ابو‌خالد می‌گوید: در جمعهٔ بعد، یکی از شام آمد. از او دربارهٔ اوضاع شام سؤال کردم، گفت: معاویه از دنیا رفت و مردم با یزید بیعت کردند. گفتم: در چه روزی؟ گفت: در روز جمعهٔ گذشته.^۲

۶. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار همچنین در وقایع شب عاشورا می‌نویسد: هنگامی که اصحاب سیدالشهدا به امام علیه السلام اظهار وفاداری تا سرحد

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳، ح ۳۳.

۲. مرحوم علامه مجلسی این ماجرا را از رجال کشی نقل کرده است: بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۷.

شهادت کردند امام علیه السلام فرمود: به شما خبر می‌دهم که همه شما فردا شهید خواهید شد و کسی باقی نخواهد ماند.

یاران با خوشحالی گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقِتْلِ مَعَكَ؛ خدا را سپاس که افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».

امام علیه السلام در حق همه آن‌ها دعا کرد و فرمود: «ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا؛ سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را ببینید!».

آنگاه امام علیه السلام هریک از آن‌ها را صدا می‌زد و مقام او را در بهشت به وی نشان می‌داد و می‌فرمود: «هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ؛ ای فلان شخص! این جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع توست».^۱

در این جا مکاشفه به وسیله امام علیه السلام برای اصحاب و یارانش صورت گرفت. ۷. در حدیثی می‌خوانیم که ابوبصیر (در مراسم حج) خدمت امام باقر علیه السلام بود عرض کرد: چقدر حاجیان زیادند و چقدر فریادها بلند است. امام علیه السلام فرمود: «بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقْلَّ الْحَجِيجِ؛ چنین نیست! ضجه‌ها و فریادها زیاد است اما حاجیان کم‌اند». سپس فرمود: آیا دوست داری صدق آنچه را گفتم بدانی و با چشم خود ببینی؟ (ابوبصیر نابینا بود) امام علیه السلام دست بر چشم او کشید و دعایی خواند و او بینا شد. فرمود: ای ابوبصیر! به حاجیان نگاه کن. می‌گوید: نگاه کردم دیدم بسیاری از آن‌ها به شکل انسان نیستند و افراد مؤمن در میان آن‌ها کم‌اند.

ابوبصیر سپس عرض کرد: راست گفتم ای مولای من! حاجیان کم‌اند و فریاد و ضجه بسیار است. سپس امام علیه السلام دعای دیگری کرد و ابوبصیر به حال سابق برگشت.

ابوبصیر عرضه داشت: چرا به حال سابق برگشتم؟ امام علیه السلام فرمود: من درباره

تو بخلی ندارم و خداوند به تو ظلم و ستم روا نداشت. این را خیر تو دانسته است. به علاوه، من از این می ترسم که اگر این مطلب شیوع پیدا کند مردم ما را معبود خود بدانند.^۱

شبییه همین داستان و مکاشفه در مورد امام علی بن الحسین علیه السلام با زُهری، از دانشمندان اهل سنت که به امام علیه السلام علاقه داشت نقل شده است.^۲

در حالات عرفای بزرگ اسلامی عصر ما نیز مکاشفات فراوانی نقل شده که ذکر همه آنها به طول می انجامد.

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱، ح ۷۲ (با کمی تلخیص).

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۸، ح ۳۵.

آیا مکاشفات همیشه دلیلی بر ایمان و تقوا و سلامت عقیده و قرب الی الله صاحبان آنهاست یا ممکن است برای افراد بی تقوا و حتی غیر مسلمان به صورت های شیطانی رخ دهد؟

دلایلی در دست است که نشان دهنده عمومیت مکاشفات در هر دو گروه است زیرا هنگامی که بر اثر ریاضت ها، نفس قدرت و قوت پیدا کند و تمرکز کافی برای آن حاصل شود - از هر کس که باشد - ممکن است بعضی از این نوع مکاشفات برای صاحبش پیدا شود.

این موضوع نمونه های فراوانی دارد از جمله:

در آیه ۴۸ سوره انفال می خوانیم: ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهْمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ «و به یاد آور هنگامی را که شیطان، اعمال آنها [مشرکان] را در نظرشان جلوه داد، و گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد؛ و من، در کنار شما و پناه دهنده شما هستم» اما هنگامی که دو گروه کافران و مؤمنان در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: «من از شما پیروانم بیزارم من چیزی می بینم که شما نمی بینید؛ من از خدا می ترسم، خداوند سخت کیفر است!».

در این آیه نکته‌ای به چشم می‌خورد و آن ظهور شیطان برای مشرکان روز جنگ بدر است. به گفته بعضی از مفسران، ابلیس با لشکری از شیاطین، به شکل سراقه بن مالک کنانی که از اشراف کنانه بود بر آنها ظاهر شد و گفت: امروز هیچ‌کس بر شما غالب نمی‌شود و من در کنار شما هستم. آنها نیز باور کردند و به گفته شیطان برای مبارزه با مسلمین دلخوش شدند.^۱

ولی طبق قول دیگری، این موضوع به صورت مشاهده نبوده بلکه وسوسه‌های شیطان بوده است.

در آیه ۹۶ سوره طه در مورد سامری می‌خوانیم: هنگامی که موسی از او سؤال کرد: این چه کاری بود که کردی؟ (اشاره به ساختن مجسمه گوساله و دعوت به پرستش آن است) گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند و قسمتی از اثر فرستاده خدا را برگرفتم و به کناری افکندم و نفس من این‌گونه در نظرم زینت داد (که به سراغ ساختن مجسمه گوساله بروم)؛ ﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾.

درباره این‌که منظور سامری از این سخن چه بوده است؟ دو تفسیر در میان مفسران معروف است: یکی این‌که هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود در جاده‌های خشک شده دریا در پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد. قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را برگرفتم و برای امروز ذخیره کردم و آن را در درون گوساله طلایی افکندم و این سروصدا از ناحیه آن است.

۱. مجمع البیان ذیل آیه شریفه مورد بحث آن را به صورت یک قول آورده است. همچنین جرجانی در آیات الاحکام و نیز جصاص در احکام القرآن ذیل آیه مورد بحث. در تفسیر قمی نیز به صورت یک امر قطعی ذکر شده است و از همه فراتر این‌که در تفسیر ابن ابی حاتم (از علمای قرن چهارم) این جریان به صورت مستند از ابن عباس نقل شده است.

مطابق این تفسیر برای سامری مکاشفه‌ای پیدا شد و جبرئیل را دید در حالی که دیگران او را نمی‌دیدند، با این‌که به نظر می‌رسد سامری از همان زمان که جبرئیل را دید نیت سوء داشت.^۱

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران برای تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بيفکنند، یا به قتل برسانند، و یا از مکه بیرون کنند؛ توطئه می‌کردند، و خداوند هم تدبیر می‌کرد؛ و خدا بهترین تدبیرکنندگان است»^۲ چنین می‌گوید: گروهی از قریش در دارالندوه (مرکزی که برای مشورت‌های مهم بود) اجتماع کردند تا درباره پیغمبر اکرم ﷺ تصمیم بگیرند. بعضی نظر دادند که باید پیامبر ﷺ را تبعید کرد، بعضی دیگر گفتند: باید نمایندگانی از قبایل مختلف جمع شوند و به او حمله کنند و او را به قتل برسانند و بنی‌هاشم چون نمی‌توانند انتقام بگیرند راضی به دیه می‌شوند. در این جا شیطان که به صورت پیرمردی از اهل نجد در آن جا حاضر شده بود این رأی را تصویب کرد و آراء دیگر را ابطال نمود. همگی بر این رأی متفق شدند و مردان و سلاح‌های خود را آماده کردند. (دنباله این داستان را که مربوط به لیلۃ‌المبیت است و علی عليه السلام در جای پیغمبر ﷺ خوابید و خداوند پیغمبرش را از چنگال دشمنان نجات داد همگی خوانده‌اید).

این مکاشفه شیطانی نشان می‌دهد که مکاشفه همیشه مربوط به صالحان و مقربان درگاه خدا نیست.^۳

مرحوم طبرسی (احمد بن علی از علمای قرن ششم) در کتاب احتجاج از

۱. به تفسیر نمونه و تفسیر المیزان ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

۲. انفال، آیه ۳۰.

۳. مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال (ج ۴، ص ۴۵۷، طبع جدید).

ابن عباس نقل می‌کند که وقتی جنگ جمل با شکست طرفداران طلحه و زبیر به پایان رسید امام امیرمؤمنان علی علیه السلام خطبه‌ای برای مردم خواند. بعد از آن من در خدمت آن حضرت بودم که از جایی عبور کردیم که حسن بصری مشغول گرفتن وضو بود. امام علیه السلام فرمود: وضو را پرآب بگیر. حسن گفت: ای امیرمؤمنان! تو دیروز افرادی را کشتی که شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر می‌دادند و نمازهای پنج‌گانه را با وضوهای پرآب انجام می‌دادند (اشاره به کشتگان اصحاب جمل است).

امام علیه السلام فرمود: این چنین بود. تو چرا دشمنان ما را یاری نکردی (و به کمک آن‌ها نشتافتی)؟ عرض کرد: به خداوند قسم! صادقانه می‌گویم ای امیرمؤمنان! من روز اول غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و سلاحم را برداشتم و شک نداشتم که جدا شدن از عایشه، ام‌المؤمنین کفر است. هنگامی که در وسط راه به محلی به نام خریبه رسیدم صدای منادی‌ای را شنیدم که می‌گفت: ای حسن! برگرد زیرا قاتل و مقتول (در این جنگ) در آتش‌اند. من ترسیدم و بازگشتم و در خانه نشستم. روز دوم باز یقین داشتم که جدا شدن از عایشه کفر است. دوباره به قصد جنگیدن در رکاب او آماده شدم (و به راه افتادم) تا به همان محل رسیدم. دوباره صدای منادی را شنیدم که پشت سر من می‌گوید: ای حسن! کجا می‌روی؟ قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ‌اند.

علی علیه السلام فرمود: راست می‌گویی، اما می‌دانی این منادی چه کسی بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: برادرت ابلیس بود و به تو راست گفت زیرا قاتل و مقتول اصحاب جمل هر دو در آتش خواهند بود.

حسن بصری عرض کرد: الآن فهمیدم ای امیرمؤمنان! که این جمعیت، (گمراه و) هلاک شدند.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۲۵، ح ۱۷۵. این حدیث در کتاب احتجاج نیز در ج ۱، ص ۱۷۱ آمده است. بعضی

ماجرای دیگری از مرحوم سید موسی زرآبادی که از شخصیت‌های برجسته قریب عصر ما بود نقل شده که تأیید روشنی برای این مدعاست.

مرحوم آقای حاج شیخ باقر ملکی میانجی که عالم باتقوا و از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی در مشهد بود از حاج شیخ مجتبی قزوینی و او از سید موسی زرآبادی که همه آنها افراد مورد اعتمادی بودند چنین نقل می‌کند که مرحوم زرآبادی می‌گفت: در قزوین امام جماعت بودم و به سیروسلوک مشغول شدم. در آن هنگام به تدریج مکاشفاتی برای من پیدا شد به گونه‌ای که در دیوار برای من حائل نبود و از پشت دیوار اشخاص را می‌دیدم. یک روز در عالم مکاشفه ندایی شنیدم که می‌گفت: این مقدار اعمال ظاهری بس است اگر می‌خواهی به مقامات بالاتر برسی باید این کارها را کنار بگذاری. من گفتم: نماز و روزه و مانند آن را که از طرق معتبر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده است کنار بگذارم؟ من دست از آن برنمی‌دارم. دوباره ندا آمد: اگر دست برداری تمام این مقامات از شما گرفته می‌شود. من گفتم: به جهنم. تا این را گفتم دیدم تمام آن حالات از من گرفته شد و مانند افراد عادی شدم. فهمیدم آن مکاشفات، شیطانی بوده است و تصمیم گرفتم که به دستورهای شرع و آداب و سنن تا حد توان عمل کنم. پس از مدتی عمل به این دستورات حالتی برای من حاصل شد که حالات قبلی در مقابل آن مانند قطره‌ای در مقابل دریا بود.^۱

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان مکاشفات رحمانی را از مکاشفات شیطانی شناخت؟

→ از محققان در صحت سند این حدیث تردید کرده‌اند زیرا می‌گویند: تاریخ تولد حسن سال بیست و یک هجری است و بنابراین در زمان جنگ جمل تقریباً پانزده ساله بود و این گفتگو میان او و آن حضرت مناسب آن سن و سال به نظر نمی‌رسد.

۱. جرعه‌ای از دریا، ج ۲، ص ۴۷۸.

بهترین راه شناخت این است که نگاه به صفات و حالات و اعتقادات صاحب مکاشفه کنیم، هرگاه انسانی باتقوا و باایمان و مؤدب به آداب دینی بود روشن می شود که مکاشفه او الهی است ولی اگر از افراد بی ایمان و آلوده به رذایل اخلاقی و یا فرصت طلب و دنبال منافع مادی بود معلوم می شود مکاشفه او شیطانی است و دامی است برای فریب دیگران و رسیدن به مقاصد نامشروع که از طریق ریاضات غیر شرعی برای او حاصل شده است.

درباره خود انسان نیز همین گونه است؛ اگر در حالی که آلوده به گناهان مختلفی است مکاشفه ای برای او پیدا شد باید بداند این مکاشفه، شیطانی است اما اگر در مسیر تقوا گام برمی دارد و حلال و حرام الهی را کاملاً رعایت می کند معلوم می شود مکاشفه، رحمانی است. این معیار خوبی برای شناختن این دو نوع مکاشفه از یکدیگر است.

مکاشفه به معنای خواب و رؤیا

یکی از شاخه های مکاشفه، رؤیاهای صادق است که حقایقی را درباره حال یا آینده برای انسان روشن می سازد و سالکان الی الله گاه در پرتو همین گونه مکاشفات، مسیر خود را پیدا می کنند ولی خطرات این نوع مکاشفه نیز کم نیست، زیرا گاهی این رؤیاها جنبه شیطانی دارد و هوای نفس انسان یا ابلیس می خواهد او را بفریبد و از مسیر حق خارج سازد.

در مورد رؤیاهای صادق نمونه های فراوانی در قرآن مجید یا سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و حالات بزرگان دین وارد شده است.

نمونه روشن آن رؤیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فتح مکه است که در سوره فتح به آن اشاره شده است: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ

دُونَ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا»؛ خداوند آنچه را که به پیامبرش در رؤیا نشان داد، به حق راست گفت؛ به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی در خیبر برای شما قرار داده است.^۱

این رؤیای صادقه مکاشفه ای بود که برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رخ دارد و همان گونه که آن حضرت در خواب دیده بود به وقوع پیوست و مسلمانان در ذی القعدة سال هفتم هجرت توفیق یافتند که زیارت خانه خدا را به صورت عمره مفرده و در نهایت امن و امان به جای آورند.

قرآن در آیه ۶۰ سوره اسراء اشاره سربسته ای به رؤیای صادقه دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده و می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»؛ «و رؤیایی که به تو نشان دادیم و درخت نفرین شده که در قرآن ذکر کرده ایم، فقط برای آزمایش مردم بود».

درباره این که این رؤیای صادقه اشاره به چیست؟ در میان مفسران گفتگوست ولی در روایت معروفی که فخر رازی، قرطبی و طبرسی در تفسیر خود آورده اند و مرحوم فیض کاشانی آن را به روایتی که در میان عامه و خاصه مشهور است مستند می داند چنین آمده است: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خواب دید میمون هایی از منبر او بالا می روند و پایین می آیند، بسیار از این مسأله غمگین شد، آن چنان که بعد از آن کمتر می خندید. (این میمون ها را به بنی امیه تفسیر کرده اند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند در حالی که از یکدیگر تقلید می کردند و افرادی فاقد شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول الله را به فساد کشیدند).

۱. فتح، آیه ۲۷.

رؤیای حضرت یوسف علیه السلام نیز که در خواب دید ماه و خورشید و تعدادی از ستارگان بر او سجده می‌کنند از همین قبیل است، آن‌جا که می‌خوانیم: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»؛ «به خاطر بیاور هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند».^۱

این خواب زمانی که یوسف علیه السلام عزیز مصر شد تحقق یافت و پدر و مادرش همراه برادران نزد او آمدند و به شکرانه نجات یوسف علیه السلام و نجات خودشان، در برابر او به سجده افتادند.

تنها سؤالی که در این‌جا باقی می‌ماند این است که آیا مادر یوسف علیه السلام در آن زمان زنده بود و به مصر آمد یا طبق نوشته بعضی از مفسران مادرش «راحیل» قبلاً از دنیا رفته بود و خاله‌اش که در آن زمان همسر یعقوب علیه السلام بود همراه آن گروه به مصر آمد؟

از ظاهر آیات فوق به‌خوبی استفاده می‌شود که مادر یوسف علیه السلام در آن هنگام زنده بود و همراه همسر و فرزندانش به مصر آمد، و به شکرانه این نعمت، سجده کرد، ولی بعضی از مفسران اصرار دارند که مادرش راحیل از دنیا رفته بود و این خاله یوسف علیه السلام بود که به مصر آمد و به‌جای مادر محسوب می‌شد.

به هر حال ما نمی‌توانیم از ظاهر آیه‌ای که می‌گوید: مادر یوسف آن روز زنده بود «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» بدون مدرک قاطعی چشم‌پوشیم و آن را توجیه و تأویل کنیم.

رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام که در آن مأمور به ذبح اسماعیل (به‌عنوان یک امتحان الهی) شد نیز می‌تواند از رؤیاهای صادقانه باشد هرچند پرده از روی یک

۱. یوسف، آیه ۴.

واقعیت تکوینی بر نداشت اما یک واقعیت تشریحی را آشکار ساخت و جمله «قَدْ صَدَقَتِ الرُّؤْيَا»^۱ نیز اشاره به این است که تو به دستوری که در این خواب داده شده بود و یک دستور الهی واقعی بود عمل کردی هر چند اراده الهی بر آن تحقق گرفت که اسماعیل ذبح نشود.

رؤیاهای صادقانه در افراد عادی

البته رؤیاهای صادقانه مخصوص صالحان و پرهیزکاران و مقربان درگاه خدا نیست. گاه افراد عادی و حتی ناصالح نیز رؤیای صادقانه‌ای می‌بینند و این شاخه از مکاشفه برای آن‌ها واقع می‌شود از جمله:

۱. خواب ملک مصر: همان‌طور که می‌دانید و در سوره یوسف با صراحت آمده او گفت: من در خواب هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر آن‌ها را می‌خورند؛ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده؛ که خشکیده‌ها بر سبزه‌ها پیچیدند؛ و آن‌ها را از بین بردند. ای گروه اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می‌کنید؛ «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ»^۲.
- و یوسف علیه السلام این خواب را به‌طور کامل تعبیر کرد و خبر از هفت سال فراوانی باران و سپس هفت سال خشکسالی داد و راه نجات از خشکسالی را نیز برای آن‌ها روشن ساخت. این خواب یک مکاشفه رؤیایی بود که دقیقاً به وقوع پیوست.
۲. هنگامی که یوسف علیه السلام به زندان افتاد دو نفر زندانی نزد او آمدند. یکی از آن‌ها گفت: «من در خواب دیدم که انگور برای ساختن شراب می‌فشارم»

۱. صافات، آیه ۱۰۵.

۲. یوسف، آیه ۴۳.

و دیگری گفت: «من در خواب دیدم نان بر سرم حمل می‌کنم؛ که پرندگان از آن می‌خورند» ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم؛ ﴿قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.^۱

یوسف علیه السلام به آن‌ها خبر داد که یکی آزاد می‌شود و به کار سابق خود در دربار ملک برمی‌گردد و دیگری بر سر دار خواهد رفت. و همان واقع شد.

۳. مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه ۴ سوره قصص که اشاره به کشتار وسیع فرعونیان از بنی اسرائیل دارد از بعضی از مفسران نقل می‌کند که فرعون شبی در خواب دید آتشی از سوی بیت المقدس آمد و خانه‌های قبطیان (فرعونیان) سوخت ولی خانه‌های بنی اسرائیل سالم ماند. از دانشمندان قومش تعبیر این خواب را خواست، گفتند: از این سرزمین مردی برمی‌خیزد که هلاکت مصر (و فرعونیان) به دست او خواهد بود.^۲

و می‌دانیم که این خواب با ظهور موسی علیه السلام و هلاکت فرعونیان و پیروزی بنی اسرائیل بر آنان تحقق یافت. این مکاشفه رؤیایی برای شخصی واقع شد که ظالم و آلوده بود.

در عصر و زمان ما و یا حتی قبل از آن خواب‌های متعددی از علمای بزرگ و افراد عادی نقل شده که از قبیل رؤیاهای صادقه بوده و عیناً تحقق یافته است؛ خواب‌هایی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایقی پنهانی مربوط به زمان حال را کشف کرده و تعداد آن‌ها به قدری است که حتی افراد دیرباور نمی‌توانند انگشت انکار روی همه آن‌ها بگذارند و یا آن‌ها را حمل بر تصادف کنند.

۱. یوسف، آیه ۳۶.

۲. مجمع البیان، ذیل آیه چهارم سوره قصص.

رؤیاهای صادقه و غیر صادقه

همان‌گونه که رؤیای صادقه کم نیست رؤیای غیر صادقه نیز فراوان است که از آن به خواب‌های پریشان و «اضغاث احلام» تعبیر می‌شود. بسیاری از آن‌ها بر اثر ذهنیت‌هایی است که انسان قبلاً داشته یا آرزوهایی است که به آن نرسیده یا تلقیناتی است که افراد مختلف کرده‌اند و این‌ها در عالم خواب به صورت رؤیا درآمده و در مقابل چشم صاحبش مجسم می‌شود.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةٍ وَجُوهٍ بَشَارَةٌ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ وَتَحْذِيرٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَأَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ؛ خواب و رؤیا سه گونه است: گاه بشارتی از سوی خدا به شخص باایمان است و گاه القای وحشتناکی از سوی شیطان و گاه خواب‌های پریشان».^۱ مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این روایت و تفسیر آن، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل کرده است: «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ رُؤْيَا بُشْرَى مِنَ اللَّهِ وَرُؤْيَا مِمَّا يُحَدِّثُ بِهِ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَرُؤْيَا مِنْ تَحْزِينِ الشَّيْطَانِ؛ خواب و رؤیا سه گونه است: رؤیایی که بشارتی از سوی خداست، رؤیایی که از آنچه انسان در دل دارد منعکس می‌شود (از قبیل آرزوهایی که به آن نرسیده است) و رؤیایی که شیطانی است که می‌خواهد افراد را غمگین سازد».^۲

طرق شناخت رؤیای صادقه از غیر صادقه

گرچه بعضی مدعی وجود بعضی از راه‌ها هستند ولی ظاهراً طریقی که سبب اطمینان نفس شود و انسان بتواند به خوابش به عنوان یک دلیل معتبر تکیه کند وجود ندارد و به همین دلیل، مشهور و معروف در میان علما و بزرگان فقها بلکه

۱. کافی، ج ۸، ص ۹۰، ح ۶۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۸۱.

در سرحد اجماع است که خواب نمی تواند حجّت باشد. به عنوان مثال کسی در خواب ببیند که از دیگری طلبکار است یا به دیگری بدهکار است یا در خواب محرمیت یا نامحرم بودن خود را با دیگری ببیند؛ هیچ یک از این ها معیار برای حکم فقهی نخواهد شد زیرا معیاری برای تشخیص رؤیاهای صادقه از غیر صادقه موجود نیست.

ممکن است این گونه خواب ها زمینه ای برای تحقیقات بشود و انسان بعد از تحقیق به نتیجه ای برسد و آن نتیجه محسوس البته حجّت خواهد بود و خوابش در حقیقت راهنمای او برای رسیدن به نتیجه ای بوده است.

ممکن است انسان در خواب، مطالبی ببیند که صدق آن را در بیداری احساس کرده و در کنار آن مطالب مشکوکی باشد. هرگز نمی توان به خاطر آنچه صادق است درباره آنچه مشکوک است شرعاً حکم کرد.

بنابراین کسانی که به وسیله خواب های خود احکامی را ابداع می کنند و یا اشخاصی را توثیق یا تضعیف می سازند همه از نظر شرع اسلام گرفتار اشتباه و خطا هستند.

گروهی از مادی ها مانند فروید و پیروان مکتب او برای تمام خواب ها تفسیر مادی می کنند. آن ها پس از ذکر مقدماتی نتیجه می گیرند که خواب و رؤیا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سرکوفته ای که همیشه با تغییر و تبدیل هایی برای فریب انسان به عرصه خود آگاهی روی می آورد.

آن ها می گویند: بسیار می شود که امیالی داریم که به عللی نتوانستیم آن ها را ارضاء کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته اند. به هنگام خواب که بخش خود آگاه از کار می افتد، برای یک نوع اشباع تخیلی از مرحله ناخود آگاه به مرحله خود آگاه روی می آورد. گاه بدون هیچ گونه تغییر منعکس می شود مانند عاشقی که محبوب از دست داده خود را در خواب می بیند و گاه تغییر شکل داده

به صورت‌های مناسبی منعکس می‌شود که در این صورت نیاز به تعبیر دارد. آن‌ها به این شکل، همه رویاها را مربوط به گذشته می‌دانند. این در حالی است که موارد زیادی از خواب‌ها از حوادث آینده خبر می‌دهد به گونه‌ای که قابل انکار نیست.

به هر حال، اولاً: خواب نمی‌تواند حجت شرعی باشد و هیچ فقیهی از فقهای اسلام هیچ حکم شرعی را به وسیله خواب و رؤیا اثبات نکرده است. ثانیاً: رؤیاهای صادقه که نوعی مکاشفه باطنی است همان‌گونه که برای نیکان و پاکان واقع می‌شود برای افراد ظالم و آلوده نیز ممکن است تحقق یابد. و ثالثاً: تشخیص این‌که فلان رؤیا جزء رؤیاهای صادقه است یا نه، معیار مشخصی ندارد.

بنابراین تکیه کردن بعضی از عرفان‌های انحرافی مانند عرفان صوفیه بر رؤیاها به هیچ وجه نمی‌تواند سندی بر حقانیت کسی یا چیزی باشد. تنها زمانی می‌توان اطمینان به صادقه بودن رؤیا پیدا کرد که در خارج تحقق یابد. البته در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در پاسخ سؤال ابوبصیر که عرض کرد: فدایت شوم! رؤیای صادقه و کاذبه را چگونه می‌توان تشخیص داد؟ فرمود: رؤیای کاذبه آن است که انسان در آغاز شب که شیاطین سلطه دارند می‌بیند و آن چیز خیالی است و کاذبه است و خیری در آن نیست اما رؤیای صادقه آن است که پس از گذشتن دو ثلث شب که فرشتگان نازل می‌شوند و قبل از سحر است دیده می‌شود و تخلف ندارد مگر این‌که انسان جُنُب باشد یا بدون وضو بخوابد یا ذکر خداوند را به طور کامل انجام ندهد.^۱ ولی بدون شک منظور این است که این‌گونه حالات می‌تواند قرینه اجمالی بر صدق و کذب رؤیا باشد نه یک قرینه دائمی و همیشگی.

۱. کافی، ج ۸، ص ۹۱، ح ۶۲.

خواب دیدن معصومان علیهم السلام

بعضی معتقدند: براساس روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى لَأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَلَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي وَلَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِهِمْ وَإِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوَّةِ؛ هرکس مرا در خواب ببیند درواقع مرا دیده است زیرا شیطان به صورت من و به صورت هیچ یک از اوصیای من و هیچ یک از شیعیان (مخلص و واقعی) آن‌ها در نمی‌آید و رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است، هرکس معصومین یا شیعیان خالص را در خواب ببیند رؤیای او رؤیای صادقه است و می‌تواند به آن اعتماد کند چون شیطان هرگز به صورت آن‌ها در نمی‌آید».^۱ چنین خواب‌هایی می‌تواند حجت باشد و این درواقع استثنایی است در عدم حجیت رؤیا.

این حدیث را تنها روات شیعه از ائمه معصومین علیهم السلام نقل نکرده‌اند بلکه اهل سنت هم در کتاب‌های معروف خود مانند صحیح بخاری و مسلم و ترمذی به الفاظ مختلفی روایت کرده‌اند.^۲

در تفسیر این احادیث، علمای اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت اختلاف زیادی دارند.

آنها اختلاف کرده‌اند که آیا منظور از رؤیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام صورت اصلی آن‌هاست یا به هر صورتی که در نظر بیننده خواب منعکس شود؟

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار می‌گوید: ظاهر حدیث امام رضا علیه السلام در این زمینه تعمیم است زیرا کسی از اهل خراسان خدمت آن حضرت رسید

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵، حدیث ۳۱۹۱.

۲. بنا به نقل بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

و عرضه داشت: رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم، گویا به من فرمود: چگونه خواهید بود شما اهل خراسان هنگامی که پاره تن من در سرزمین شما مدفون گردد و ودیعه من به شما سپرده شود و ستاره من در خاک شما پنهان گردد؟ امام علیؑ به او فرمود: (درست است) منم که در سرزمین شما دفن می شوم و من پاره تن پیغمبر شما هستم و من ودیعه خاندان نبوت و ستاره آسمان آن می باشم.^۱

روشن است که آن مرد خراسانی چهره اصلی پیامبر اکرم ﷺ را ندیده بلکه به صورتی دیده که گمان می کرده پیامبر اکرم ﷺ است و امام علیؑ از او سؤال نکرد که آن حضرت را به چه صورت دیده‌ای؟

ولی در سند روایت مزبور، بعضی افراد از نظر وثاقت زیر سؤال اند مانند محمد بن ابراهیم طالقانی، گرچه از مشایخ صدوق شمرده شده است. علمای عامه نیز در این باره اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند:

منظور، دیدن پیامبر اکرم ﷺ به صورت اصلی است و آن را با گفته ابن سیرین تأیید کرده‌اند که هرگاه کسی نزد او می آمد و می گفت: پیامبر اکرم ﷺ را در خواب دیدم به او می گفت: اوصاف و علائم چهره آن حضرت را بشمار. هرگاه اوصافی می گفت که بر آنچه رسول خدا ﷺ به آن معروف است تطبیق نمی کرد می گفت: تو پیامبر ﷺ را در خواب ندیده‌ای.

ولی بعضی دیگر گفته‌اند: روایت مزبور، هم صورت اصلی را شامل می شود و هم غیر آن را و آن را به روایت ابوهریره که می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «من رأنی فی المنام فقد رأنی فانی أری فی کل صورة؛ هرکس در خواب مرا (به هر صورتی) ببیند مرا دیده است زیرا من به هر صورتی دیده می شوم»^۲ مستند ساخته‌اند.

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۴.

۲. همان، ص ۲۳۵.

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر اختلافات در تفسیر این حدیث می‌گوید: آنچه در این جا باقی می‌ماند این است که آیا این‌گونه خواب‌ها حجت در احکام شرعی می‌باشد؟ سپس می‌افزاید: مشکل است، زیرا با سندهای صحیح از امام صادق علیه السلام در حدیث اذان نقل شده است: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ؛ دین خداوند متعال برتر از آن است که در خواب دیده شود (به‌وسیله خواب اثبات گردد)». بنابراین ممکن است گفته شود مراد این است که هیچ اصل شرعی از احکام با خواب ثابت نمی‌شود بلکه از طریق وحی آشکار ثابت می‌شود. سپس می‌افزاید: سزاوار است این حکم را تخصیص به خواب غیر انبیاء و ائمه بزنیم یعنی بگوییم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام خوابی را ببیند آن خواب به منزله وحی است (همان‌گونه که خواب حضرت ابراهیم علیه السلام درباره ذبح اسماعیل علیه السلام این چنین بوده است).^۱

به هر حال آنچه از سیره فقهای علمای بزرگ پیشین دیده شده این است که در هیچ مسأله شرعی، حکمی را به‌وسیله خواب اثبات نکرده‌اند بلکه به‌سراغ ادله معروف رفته‌اند.

این سخن را با کلامی از علامه حلی پایان می‌دهیم:

مهنی بن سنان (از بزرگان عصر علامه حلی) پرسید: کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله یا بعضی از ائمه را در خواب دیده که او را به چیزی امر یا از چیزی نهی کرده است آیا امثال امر یا اجتناب از نهی او واجب است؟ با توجه به روایت صحیحی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «من رآنی فی منامه فقد رآنی...؟». مرحوم علامه در جواب فرمود: به آن دستور نبی که برخلاف ظاهر ادله شرع

است نمی‌توان عمل کرد اما آنچه موافق ظواهر ادله باشد اولی متابعت است ولی واجب نیست، زیرا رؤیت آن حضرت در خواب سبب وجوب پیروی از آن خواب نمی‌شود.^۱

از آنچه تا این جا بیان شد به این جمع بندی می‌رسیم که اولاً: خواب‌ها ممکن است رؤیای صادقه یا کاذبه، رحمانی یا شیطانی باشد و تشخیص این دو از یکدیگر کار بسیار مشکلی است.

ثانیاً: دلیلی بر حجیت خواب در تمام اشکالش نداریم و هرگز نمی‌توانیم یک حکم شرعی و از آن فراتر، یک عقیده دینی را بر آن استوار کنیم. حتی دیدن خواب پیامبران و امامان علیهم‌السلام نیز به تنهایی نمی‌تواند حجت شرعی برای اثبات عقیده‌ای یا حکمی از احکام شرع باشد.

ثالثاً: خواب‌های فراوانی از بزرگان پیشین و یا حتی افراد عادی نقل شده که عیناً به وقوع پیوسته و نشان می‌دهد برخلاف گفته بعضی از روانکاوان، خواب همیشه انعکاس خواسته‌های سرکوفته یا حوادث روزمره نیست، بلکه ممکن است پیامی درباره آینده باشد هرچند این پیام‌ها قطعی نخواهد بود.



فصل یازدهم:

از مسائل مهمی که پیش روی ارباب سیر و سلوک و کسانی که راه تهذیب نفس و قرب الی الله را می‌پویند قرار دارد مسأله کرامات است.

منظور از کرامت، کارهای خارق العاده‌ای است که با اسباب طبیعی انجام آن میسر نیست. به عنوان مثال، بیماری سختی را با یک اشاره درمان کردن و یا گمشده‌ای را با تفکر و اندیشه‌ای پیدا نمودن یا از موفقیت و عدم موفقیت کسی در آینده خبر قطعی دادن و یا شر ظالمی را با دعایی به سرعت قطع کردن و امثال آن. البته تفاوت کرامت با معجزه روشن است. معجزه همیشه همراه با ادعای نبوت یا امامت و تحدی است یعنی کسی ادعای مأموریتی از سوی خدا می‌کند و کار خارق العاده‌ای انجام می‌دهد و می‌گوید: هرکسی منکر است همانند آن را بیاورد ولی کرامت‌ها نه ادعایی در آن است و نه تحدی‌ای.

در طول تاریخ زندگی صالحان و عابدان و مؤمنان راستین کرامات زیادی می‌بینیم و قرآن مجید نیز اشاره به کرامات متعددی از صالحان و نیکان کرده است.

از جمله آنچه در مورد حضرت مریم علیها السلام واقع شد که در کنار محراب او غذاهای بهشتی آشکار می‌شد و هنگامی که زکریا که کفالت او را بر عهده داشت

از وی سؤال کرد گفت: این‌ها از سوی خداست؛ ﴿كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱.

همچنین درباره آصف بن برخیا، وزیر سلیمان که قرآن از او به‌عنوان ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾ یاد کرده، آمده است که او توانست تخت بلقیس را در یک لحظه از محل حکومتش (جنوب جزیره العرب) به شمال آن (شامات) منتقل کند: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾^۲.

مرحوم علامه آیت‌الله مطهری تحت عنوان «مراحل و منازل سیروسلوک» به پنج مرحله اشاره کرده است. نخستین مرحله را تسلط انسان بر نفس خویشتن برمی‌شمارد و مرحله دوم را تسلط بر اندیشه‌های پراکنده یعنی نیروی مخیله خود؛ مرحله سوم را مرحله‌ای می‌داند که روح به‌قدری قوی می‌شود که در بسیاری از امور از بدن بی‌نیاز می‌گردد و در مرحله چهارم، خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص درمی‌آید به‌گونه‌ای که در حوزه بدن خود، اعمال خارق‌العاده‌ای از او سرمی‌زند و در مرحله پنجم که بالاترین مراحل است حتی طبیعت خارجی تحت نفوذ اراده انسان قرار می‌گیرد و مطیع او می‌شود و معجزات و کرامات انبیا و اولیا مربوط به این مرحله است.^۳

۱. آل عمران، آیه ۳۷.

۲. نمل، آیه ۴۰.

۳. رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۲۹۷-۳۰۳.

آیا کرامات، مخصوص اولیاءالله و صالحان و مقربان درگاه اوست یا ممکن است از غیر آنها نیز سرزنند؟

اعمال خارق العاده‌ای که از مرتاضان هند و جمعی از ارباب ریاضت در مناطق دیگر نقل می‌شود نشان می‌دهد که ریاضت‌های نفسانی ممکن است سرچشمه انجام اعمال خارق العاده گردد. به این صورت که ریاضت، قوای نفس را به اندازه‌ای متمرکز می‌کند که می‌تواند در یک لحظه کار خارق العاده‌ای انجام دهد.

نتیجه این که کرامات و کارهای خارق العاده نمی‌تواند به تنهایی دلیل بر مقام و منزلتی برای آورنده آن باشد.

از سویی دیگر، اگر کسی مسیر عرفان الهی و سیروسلوک را برای رسیدن به کرامات طی کند در واقع گرفتار حجاب ضخیمی شده است که او را از راه بازمی‌دارد زیرا محرک آن همان خودخواهی و رسیدن به مقامات عالی و کشف و کرامات است.

اصولاً رهروان این راه باید هرچیز غیر خدا و رضای او را به فراموشی بسپارند؛ جز او نخواهند و جز او نبینند و برای جز او گام برندارند. این است راه و رسم رهروان راستین.

بدترین مانع این راه که بسیاری گرفتار آن می‌شوند آرزوی نیل به مقامات است که آثار آن در زندگی آنها ظاهر گردد. این آرزو چیزی جز خودپرستی و نوعی شرک نیست. چگونه خودپرستی و شرک می‌تواند مایه قرب الی‌الله و سیروسلوک به سوی او باشد؟

از مرحوم محمدجواد انصاری که از عرفای زمان ما بود نقل شده است که می‌گوید: مکاشفه (همچنین کرامات) برای سالک از دو جهت خطر دارد: یکی تشخیص خدایی بودن یا شیطانی بودن آن، چون نفس قوه خلاقه دارد

و تشخیص این دو مشکل است. و دیگر این که سالک را متوقف می کند و به همین جزئیات مشغول می سازد.^۱

اضافه می کنیم: نه تنها سالک را متوقف می کند بلکه گاه او را به عقب برمی گرداند و در هوای نفس به طور ناخودآگاه غرق می سازد. همان چیزی که عامل سقوط و تنزل مقام و موقعیت است.

۱. به نقل از کتاب در جستجوی عرفان اسلامی، ص ۳۱۶.



فصل دوازدهم:

می‌دانیم که بسیاری از صوفیان و شاید همه آنها و جمعی از فلاسفه و عرفا از طرفداران جدی وحدت وجودند. وحدت وجود را به معنای توحید حقیقی و غیر آن نوعی شرک می‌دانند و معتقدند که تا کسی به وحدت وجود حقیقی نرسد موحد نیست و طعم عرفان را نخواهد چشید.

و خواهیم دید که تا چه حد در این ادعاها مبالغه شده است.

نخست باید معنای وحدت وجودی را که محل گفتگو میان آنها و بسیاری از بزرگان علمای راستین است بدانیم.

به طور ساده، وحدت وجود سه معنا دارد:

نخست: وحدت مفهومی است یعنی هنگامی که ما درباره وجود خداوند و وجود مخلوقات سخن می‌گوییم در هر دو مورد مفهوم واحدی را در نظر می‌گیریم؛ وجود در برابر عدم و هستی در برابر نیستی؛ هر دو در این مفهوم مشترک‌اند.

دوم: وحدت حقیقی و آن این است که حقیقت وجود در خارج، یک گونه بیشتر نیست خواه وجود واجب باشد یا وجود ممکن.

به عنوان مثال، هنگامی که می‌گوییم: نور در خارج یک حقیقت است،

مفهومش این است که نور آفتاب و حتی نور یک شمع هر دو از یک مقوله‌اند، هر دو ظلمت و تاریکی را طرد و نفی می‌کنند و هر دو، آثار شبیه به هم دارند هر چند نور آفتاب کجا و نور شمع کجا.

سوم: وحدت مصداقی و شخصی است و آن این‌که بگوییم در عالم هستی یک مصداق وجود بیشتر نیست و آن وجود واجب الوجود است و ممکنات همه امور اعتباری هستند و ما در بدو نظر دوگانگی بین واجب و ممکن می‌بینیم و هرگاه دقت کنیم یک چیز بیشتر نیست و توحید حقیقی همین است.

بسیاری از صوفیه این سخن را هنگامی که به افشاگری می‌پرداختند و به اصطلاح، به سراغ شطوحیات می‌رفتند آشکارا می‌گفتند.

جمله «لا اله الا انا سبحانی ما اعظم شأنی؛ معبودی جز من نیست، منزه‌م، چقدر شأن من عظیم است!» که در شرح فصوص قیصری از بایزید نقل شده^۱ و جمله «ایس فی جبّتی سوی الله؛ در درون لباس من کسی جز خدا نیست» که در کتاب المقدمات من نص النصوص نوشته سید حیدر آملی آمده است^۲ و گفته معروف حسین بن منصور حلاج (انا الحق) و امثال آن نمونه‌هایی از این ادعاست. جمعی از طرفداران وحدت وجود، آن را جزء اسرار پنهانی دانسته و از آن تعبیر به «سرّ مگو» می‌کنند همان‌گونه که در شعر معروف حافظ آمده است:

گفت آن یار که از او گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
این سخن بازتاب وسیعی در ادبیات فارسی و عربی دارد که نمونه بارز آن اشعار هاتف اصفهانی است:

ای فدای تو هم دل و هم جان وی نثار رخت هم این و هم آن

۱. شرح قیصری بر فصوص، ص ۵۳۶.

۲. المقدمات من نص النصوص، سید حیدر آملی، ص ۲۰۳.

دل بریدن ز وصل تو مشکل
دوش از فرط شوق و جذبه عشق
آخر الامر شوق دیدارش
چشم بد دور خلوتی دیدم
هر طرف دیدم آتشی کان شب
پیری آن جا به آتش افروزی
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور
من شرمنده از مسلمانی
پیر پرسید کیست این؟ گفتند:
گفت جامی دهیدش از می ناب
ساقی آتش پرست و آتش دست
چون که خوردم نه عقل ماند و نه هوش
مست افتادم و در آن مستی
این سخن می شنیدم از اعضاء
که یکی هست و هیچ نیست جز او
تفاوتی که میان جمله «لا اله الا هو؛ معبودی جز خدا نیست» و «لا شیء الا هو؛ هیچ چیز جز خدا وجود ندارد» روشن است.

در بخش دیگری از اشعارش می گوید:

در کلیسا به دلبری ترسا
ای که دارد به تار گیسویت
ره به وحدت نیافتن تا کی؟
نام حق یگانه چون شاید
لب شیرین گشود و با من گفت
گفتم ای دل به دام تو دربند
هر سر موی من جدا پیوند
ننگ تثلیث بر یکی تا چند؟
که اب و ابن و روح قدس نهند
وز شکرخند ریخت شکر و قند

که گر از سرّ وحدت آگاهی تهمت کافری به ما میسند
در سه آئینه شاهد ازلی پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردهد بریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو، که از یکسو شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
به جمله «هیچ نیست جز او» دقت کنید.

یکی از فلاسفه عصر ما برای وحدت وجود چهار معنا ذکر کرده است:

۱. وحدت شخصی وجود؛ به گونه‌ای که به جز واجب تعالی هیچ مصداقی وجود نداشته باشد. گفته است که این تعبیر غلط است و منافی شرع انور و کفر است، زیرا شخص عاقل چگونه می‌تواند کثرت وجود را واقعاً انکار کند؟
۲. وحدت سنخی وجود نه شخصی؛ به نحوی که در مفهوم «حقیقت وجود» مشترک بوده ولی مصادیق، شدت و ضعف دارد. در این جا نیز اضافه می‌کند که این معنا چندان دور از قبول نیست و منافی امری نمی‌باشد.
۳. وحدت شخصی وجود، نه سنخی؛ البته نه به معنای اول که کثرت را خیال محض می‌داند بلکه با حفظ وحدت شخصی، کثرت آثار پذیرفته می‌شود. مانند وحدت شخصی نفس انسانی و تعدد شئون ادراکی و تحریکی آن که وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است.
- سپس می‌افزاید: این مبنا را ملاصدرا در بحث علت و معلول اسفار اختیار کرده و مطابق برهان و ذوق است و منافی هیچ امری نیست.
۴. وحدت شهود و عدم نگاه به کثرت مخلوقات؛ مانند توجه تام به صاحب اصلی صورت‌های گوناگون در آیینه‌های مختلف که بیننده را از کثرت آیینه و اختلاف آن‌ها غافل کند و جز صاحب صورت چیزی را نبیند.

در این جا نیز می‌افزاید: معنای صحیح و خالی از اشکال و شبهه در همین تفسیر چهارم است و اخلاص در شرع مطهر که شرط عبادت است مقدمه وصول به این مقام می‌باشد.^۱

طبق تحلیل مرحوم علامه قزوینی، وحدت وجود به معنای شخصی حقیقی و انکار وجودات ممکنات که در بعضی از عبارات صوفیه و عرفا آمده است کاملاً نامعقول و غیر قابل قبول است، ولی وحدت سنخی یا وحدت در عین کثرت یا به‌ویژه وحدت شهودی که هیچ‌کدام در واقع وحدت شخصی نیست قابل قبول می‌باشد، وحدت شهودی که مفهومی این است: انسان به مقامی از عشق و معرفت خدا می‌رسد که در جهان هستی تنها او را می‌بیند و حتی موجودات را که می‌بیند باز به خالق آن‌ها می‌نگرد.

همانند تعبیر معروفی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «ما رایت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه؛ هیچ‌چیز را ندیدم مگر این‌که خدا را قبل از آن و بعد از آن و با آن دیدم».^۲

قبل از او به دلیل این‌که ازلی است و سایر موجودات حادث‌اند. بعد از او زیرا خداوند ابدی است و سایر موجودات فانی‌اند. و همراه با او به این علت که رابطه خلق و خالق به گونه‌ای است که همه موجودات، قائم به ذات او هستند و بدون امداد او فانی می‌شوند.

منظور از وحدت سنخی همان است که قبلاً به آن اشاره شد که وجود واجب و وجود ممکن هر دو مصداق وجودند همان‌گونه که نور آفتاب و نور یک شمع هر دو مصداق نورند. این معنا کاملاً قابل قبول می‌باشد و همچنین وحدت به معنای تكثر آثار که همه موجودات از مظاهر وجود خداوند هستند همچون شعاع آفتاب که از قرص آفتاب سرچشمه می‌گیرد. این معنا نیز قابل انکار نیست.

۱. مجموعه رسائل، علامه رفیعی قزوینی، ص ۷۳-۷۶.

۲. مصباح الهدایة، امام خمینی، ص ۲۲.

جمعی دیگر از فلاسفه متشرعه که مقام فقاها را نیز داشته‌اند همین مسیر را طی کرده‌اند؛ وحدت شخصی حقیقی را به کلی انکار نموده و به سراغ وحدت سنخی یا وحدت شهودی - آن‌گونه که بیان شد - رفتند.

کوتاه‌سخن این‌که هرگاه بخواهیم به‌طور شفاف این مسأله را دنبال کنیم باید گفت: وحدت شخصی به این معنا که یک وجود در عالم بیش نیست و آن خداست و بقیه خیالات و اوها م‌اند، مورد قبول فلاسفه متشرع و عارفان عالم به مسائل اسلامی و فقهای برجسته نیست و آن را سخیف و باطل می‌شمرند و حتی فتوای دهند که اگر کسی به آن معتقد باشد و لوازم آن را - که بعداً اشاره خواهیم کرد - بپذیرد از جرگه مسلمین خارج است.

و اما وحدت سنخی که درحقیقت همان وحدت حقیقی وجود است و به تعبیر دیگر، وجود را به مراتب تشکیکی پذیرفتن، همانند نور که هم آفتاب را شامل می‌شود و هم نور یک شمع ضعیف را، این نوع وحدت مورد قبول جمعی از فلاسفه اسلامی می‌باشد و مشکلی در آن نیست.

و اما وحدت وجود به معنای این‌که واجب الوجود یکی بیش نیست و ممکنات تجلیات او و جلوه‌های ذات پاک او می‌باشند همانند آفتاب و اشعه آن، اگر کسی به این نوع وحدت معتقد باشد نیز راه خطا نرفته و شاید تعبیر شاعرانه‌ای برای رابطه ممکن و واجب کرده باشد.

نوع چهارم وحدت که وحدت شهودی است به این معناست که انسان به قدری به خداوند عشق ورزد که غیر از او نبیند و غیر از او نخواهد و همه ممکنات را به فراموشی بسپرد همانند عاشقان عادی و مجازی که جز معشوق را نمی‌بینند و هرچه غیر اوست به فراموشی می‌سپارند و به گفته سعدی:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست بر عارفان جز خدا هیچ نیست

همه هرچه هستند از آن کم‌ترند که با هستی‌اش نام هستی برند

البته این تقسیم چهارگانه منافات با تقسیم سه گانه‌ای که در آغاز بحث گفتیم (وحدت مفهومی، وحدت حقیقی و وحدت شخصی) ندارد. آن از دید دیگری است و این از دید دیگر.

وحدت شخصی و مصداقی!

ولی با این همه نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از صوفیه و جمعی از عرفا عباراتی دارند که ظاهر و یا صریح در وحدت شخصی است، از جمله در فصوص الحکم که از کتب معروف محیی الدین عربی است که او را از بنیان‌گذاران اصلی وحدت وجود می‌شمرند در فص هارونی چنین آمده است: «فکان عتب موسی اخاه هارون لما وقع الامر فی انکاره وعدم اتساعه فان العارف من یری الحق فی کل شیء بل یراه عین کل شیء فکان موسی یری هارون تریبة علم؛ عتاب و سرزنش موسی (هنگامی که از کوه طور بازگشت و بنی اسرائیل را مشغول گوساله پرستی دید) درباره برادرش هارون بعد از این ماجرا برای این بود که چرا انکار کردی و وسعت ذهن نداشتی (چرا بنی اسرائیل را از پرستش گوساله نهی کردی)؟ زیرا عارف، کسی است که حق را در همه چیز می‌بیند بلکه آن را عین همه چیز مشاهده می‌کند. پس درحقیقت موسی می‌خواست هارون را تربیت عالمانه کند».^۱

و در تعبیر دیگری می‌گوید: «لم ینکر موسی اذا علی عبدة العجل عبادتهم الا من حیث انهم حصروا المعبود المطلق فی تلك الصورة الخاصة التي هی صورة العجل مع ان المعبود المطلق یأبی الحصر لانه عین کل ما یعبد؛ بنابراین موسی عبادت گوساله پرستان را انکار نکرد جز از این جهت که آن‌ها معبود مطلق را در

۱. فصوص الحکم، فص هارونی، ص ۱۹۲.

آن صورت خاص که صورت گوساله است دیدند در حالی که معبود مطلق انحصاری ندارد زیرا عین تمام موجوداتی است که مورد پرستش واقع می‌شوند.^۱

درواقع بت پرستان اگر خدا را در بت خلاصه نکنند می‌توانند بت را بپرستند که آن هم در واقع وجود خداست.

تعجب در این است که محیی‌الدین و کسانی که بدون دقت نظریه او را در این قسمت پذیرفته‌اند گویا آیه مزبور^۲ را به دقت نخوانده‌اند زیرا قرآن می‌گوید: موسی به هارون گفت: چرا هنگامی که دیدی آن‌ها گمراه شدند (و گوساله پرستی کردند) مانع از آن‌ها نشدی؟ ﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا﴾.

در حالی که اگر گفتار محیی‌الدین و پیروان او صحیح باشد موسی باید بگوید: «ما منعك عن عبادتهم للعجل اذ اهدوا» عبادت گوساله از نظر آن‌ها هدایت بوده است نه ضلالت. و عجیب‌تر این که بعضی از شارحان کلام او به آیه ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهًا﴾^۳ استدلال کرده‌اند و قضای الهی را در این جا به معنای قضای تکوینی حتمی گرفته‌اند یعنی خداوند مقرر ساخته و الزام تکوینی کرده که هیچ‌کس جز او را عبادت نکنند و به تعبیر دیگر، هرکس هر چیزی را عبادت کند عبادت خداست و هیچ کس نمی‌تواند غیر خدا را بپرستد.

در حالی که «قضا» در این جا به معنای قضای تشریعی و حکم قاطع مولوی است به قرینه آنچه در مابعد آن آمده و می‌فرماید: خداوند دستور داده و مقرر کرده است که غیر از او را پرستش نکنید و به والدین نیکی نمایید. همچنین دستورات دیگری که بعد از آن آمده همه جنبه تشریعی دارد. علامه طهرانی که

۱. فصوص الحکم، فص هارونی، ص ۲۸۵.

۲. طه، آیه ۹۲.

۳. اسراء، آیه ۲۳.

ظاهر عباراتش نشان می‌دهد تمایل به این نوع وحدت وجود دارد در کتاب
الله شناسی چنین می‌گوید:

بنابراین، وحدت وجود به معنایی که ما ذکر کردیم، در آن ابدأ شکی و اشکالی
موجود نمی‌باشد.

مشکله و معضله در مسأله وحدت وجود است. بجهت آن که آنچه در بادی
نظر به نظر معقول می‌آید آن است که وجود واحد است و اما موجود که متحصّل
است از حدود و قیود و تعینات، متعدّد می‌باشد؛ ولیکن آنچه در کلمات عرفاء
شامخین و مشایخ صوفیّه سالکین و واصلین ترشح کرده و فوران نموده است آن
است که هم وجود و هم موجود واحد هستند.

و این عقیده و کلمه‌ای است سنگین و پیچیده که اکابر عرفاء و اساطین در
قرون نخستین بدان لب گشوده‌اند؛ امثال جُنَید و شِبلِی و بایزید بسطامی
و معروف کَرخی و أمثالهم، تا رسید به حلاج و اقران وی؛ تا در قرون وسطی
مُحیی الدّین عربی و دو شاگردش قونوی و قیصری طلوع کردند، و آن مسأله را
فنی از فنون به شمارش آوردند.

و در ادامه این سخن می‌گوید:

و آنچه را که ما می‌بینیم یا احساس می‌کنیم یا به اندیشه و عقل می‌آوریم ابدأ
وجودی ندارند، و «وجود و موجود» فقط حقّ است جلّ شأنه و بس و ما عدم
هستیم و وجود ما غیر از وجود او نیست.

ما عدم‌هائیم و هستی‌ها نما تو وجود مطلق و هستی ما^۱

لحن گوینده این سخن لحن پذیرش و قبول است. بنابراین باید پذیرفت که
بعضی متأسفانه قائل به معنایی از وحدت شخصی وجودند که کثرات را اوهام
و خیالات می‌پندارند.

۱. الله شناسی، علامه طهرانی، ج ۳، ص ۲۰۳.

علامه طهرانی در جای دیگر ذکر می‌کند: مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزر به او گفت: ما عَلَّمَكُم استاذُکُم؟! «استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟!» مرید گفت: عَلَّمَنَا استاذُنَا بِالْتِزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ! «استاد ما به ما التزام به طاعت‌های خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم کرده است!».

آن بزر گفت: تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَخْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُم بِالتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَالتَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟! «این کارها صرفاً آداب دین مجوس است (زردشتی‌ها که قائل به دو مبدأ خیر و شر، و نور و ظلمت‌اند). چرا شما را امر نکرد تا یکسره به سوی خدا بروید، و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ماسوای خدا؟!».^۱ این نکته نیز شایان توجه است که همه بزرگان، تقوا را در این دو جمله خلاصه می‌کنند: اطاعت اوامر الهی و پرهیز از تمام معاصی. این مطلب ارتباطی به مسأله پرستش ندارد. کسی اوامر الهی را نمی‌پرستد و ترک معاصی را پرستش نمی‌کند تا تعبیر به مجوسیت و دوگانه‌پرستی شود.

ملای رومی در دیوان شمس، اشعاری دارد که به وضوح وحدت شخصی را بیان می‌کند و آن اشعار چنین است:

هر لحظه به‌شکلی بت عیار برآمد	دل برد و نهان شد
هر دم به لباسی دگر آن یار برآمد	گه پیر و جوان شد
گاهی به دل طینت صلصال فرو شد	غَوَاصِ مَعَانِي
گاهی ز بُنِ کِهْ گِلِ فَخَّارِ برآمد شد	لَعَلَّ بَدِخْشَانِ
گه نوح شد و کرد جهان را به دعا غرق	خود رفت به کشتی
گه گشت خلیل و ز دل نار برآمد	آتش چو جنان شد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی	روشنگر عالم
از دیده یعقوب چو انوار برآمد	تا دیده عیان شد
حقاً که وی آن بود که اندر ید بیضا	می کرد شبانی
در چوب شد و بر صفت مار برآمد	زان فخر کیان شد
برگشت دمی چند بر این روی زمینی	از بهر تفرّج
عیسی شد و بر گنبد دوار برآمد	تسبیح کنان شد
بالجمله همان بود که می آمد و می رفت	هر قرن که دیدی
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد	دارای جهان شد
منسوخ نباشد چه تناسخ به حقیقت	آن دلبر زیبا
شمشیر شد و از کف کزّار برآمد	قتال زمان شد
نه نه که همان بود که می گفت: أنا الحقّ	در صورت بو الحقّ
منصور نبود آن که بر آن دار برآمد	نادان به گمان شد
رومی سخن کفر نگفته است و نگوید	منکر مشویدش
کافر شود آن کس که به انکار برآمد	از دوزخیان شد

این اشعار به وضوح، سخن از وحدت شخصی می گوید و ذات پاک خداوند را به صورت متغیر در مظاهر مختلف و لباس های گوناگون از آدم علیه السلام گرفته تا حسین بن منصور حلاج نشان می دهد و جالب این که در آخر، حکم تکفیر کسانی را که مخالف این معنا باشند صادر کرده است.

شیخ عطار در کتاب منطق الطیر داستانی نقل می کند که وحدت شخصی در آن نمایان است و آن داستان سیمرغ می باشد و حاصل داستان چنین است که گروهی از مرغان تصمیم گرفتند به سراغ آشیانه سیمرغ بروند (و او را در کنار کوه قاف بیابند).

سال‌ها رفتند در شیب و فراز صرف شد در راهشان عمری دراز
(و در اثناء راه گروه گروه از آن‌ها تلف شدند)

آخر الامر از میان آن سپاه کم رهی بردند تا آن پیشگاه
زان همه مرغ اندکی آن‌جا رسید از هزاران کس یکی آن‌جا رسید
باز بعضی غرقه دریا شدند باز بعضی محو و ناپیدا شدند
باز بعضی بر سر کوه بلند تشنه جان دادند در گرم و گزند
باز بعضی را ز تَف آفتاب گشت پرها سوخته دل‌ها کباب
باز بعضی را پلنگ و شیر راه کرد در یک دم به رسوایی تباه
(و پس از شرح مفصلی درباره این تلفات می‌گوید):

عاقبت از صد هزاران تا یکی بیش نرسیدند آن‌جا اندکی
عالمی پر مرغ می‌بردند راه بیش نرسیدند سی آن جایگاه
(و می‌گوید: از آن‌ها فقط سی مرغ باقی ماندند):

سی تن بی‌بال و پر رنجور و سست دلشکسته جان شده تن نادرست
حضرتی دیدند بی‌وصف و صفت برتر از ادراک عقل و معرفت
مدتی شد تا در این راه آمدیم از هزاران سی به درگاه آمدیم
بر امیدی آمدیم از راه دور تا بود ما را در این حضرت حضور
(کوتاه سخن این‌که معلوم شد «سیمرغ» همان سی مرغ! خود آن‌ها هستند):

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی‌شک آن سی مرغ آن سیمرغ بود
خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ سی مرغ مدام
چون سوی سیمرغ کردند نگاه بود آن سیمرغ این کین جایگاه
و به سوی خویش کردند نظر بود این سی مرغ ایشان آن دگر
و نظر در هر دو کردند به هم هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم!

اشاره به این‌که اگر به خود نگاه می‌کردند موجودی جداگانه می‌دیدند و اگر

به سیمرغ نگاه می‌کردند موجود دیگری اما هنگامی که به هر دو نظر می‌کردند یکی بیش نبود و این همان وحدت شخصی یا به تعبیر دیگر، وحدت موجود است.

در این داستان، سیمرغ کوه قاف اشاره به ذات پاک واجب الوجود است و مرغانی که به سوی او حرکت کردند و سرانجام سی مرغ بیشتر باقی نماندند همان کثرت اعتباری وجود است و به گفته او هرگاه هر دو را با هم نگاه کنیم یک چیز بیشتر نیست.

انتخاب واژه سیمرغ که پرنده عجیب و معروف افسانه‌ای است و سپس عدد سی مرغ، برای این است که بگوید اختلاف در تعبیر است و گرنه هر دو یکی است.^۱

جالب توجه این‌که حسین بن منصور حلاج، از کسانی است که قاطبه علماء و بزرگان و اهل رجال او را مذمت کرده و حتی خون او را مباح شمرده‌اند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از احتجاج مرحوم طبرسی نقل می‌کند که از جمله غلات، احمد بن هلال کرخی بود که نخست از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود و بعد اعتقادش دگرگون شد و توفیق به لعن او از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام صادر شد سپس می‌افزاید: محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی - لعنهم الله - نیز همین‌گونه بودند که توفیق به لعن آن‌ها از ناحیه مقدسه صادر شد.^۲

و شیخ مفید درباره پیروان منصور حلاج (حلاجیه) چنین می‌گوید:

۱. در لغتنامه دهخدا آمده است: سیمرغ پرنده‌ای افسانه‌ای بسیار بزرگی است که در ادبیات کهن ایرانی از پرندگان مقدس شمرده شده و دارای خاصیت‌های ارزشمندی چون شفابخشی، راز دانی و فرزوانگی است. مسکن آن را در کوه البرز یا دریاچه چی چست و در آثار متأخر، کوه قاف پنداشته‌اند.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۸۰.

«و الحلاجية ضرب من أصحاب التصوف وهم أصحاب اباحة والقول بالحلول؛ حلاجیه، جمعی از صوفیه بودند که اباحی مذهب و قائل به حلول بودند».^۱

و جالب این که جمعی از صوفیه از حجاج تبری می جویند.

و شیخ طوسی در کتاب الغیبة نقل می کند که حلاج به قم آمد و نامه ای به یکی از نزدیکان صدوق (علی بن بابویه) نوشت و در آن نامه ادعا کرد: من فرستاده امام زمان علیه السلام و وکیل او هستم. هنگامی که این نامه به دست ابن بابویه افتاد آن را پاره کرد و دستور داد حلاج را از خانه اش با خواری بیرون کنند و حلاج بعد از آن از قم بیرون رفت.^۲

نتیجه این که به یقین در میان صوفیه و بعضی عرفا کسانی هستند که به نوعی به وحدت وجود شخصی (وحدت موجود) قائل اند و وجودی جز خداوند در عالم هستی قائل نیستند و از آن تعبیر به «سرّ مگو» می کنند و منصور حلاج را به دلیل افشا کردن این گونه اسرار ملامت می نمایند و معتقدند که درک این معنا برای همه میسر نیست.

در دیوان منسوب به منصور حلاج در یکی از غزلها چنین آمده است:

بس کن حسین از گفتگو با کس مگو اسرار هو

لب تشنه ای باید که او نوشد دمی گفتار من

اگر منظور آن ها واقعاً وحدت حقیقی یا مفهومی وجود باشد نه وحدت مصداقی، چیزی نیست که از آن به سر یا سر مگو تعبیر کنند و چیزی نیست که بگویند درک آن برای همه میسر نیست، زیرا وحدت مفهومی و حقیقی وجود برای همه بسیار روشن است.

۱. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۴.

۲. الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۱۸۵ (ماده حلاج).

بزرگان فقها و مسأله وحدت وجود (وحدت موجود)

مرحوم فقیه عالی قدر سید یزدی در کتاب عروة الوثقی در بحث نجاست کفار در مسأله دوم چنین می گوید: «لا اشکال فی نجاسة الغلاة والخوارج والنواصب واما المجسمة والمجبرة والقائلین بوحدة الوجود من الصوفية اذا التزموا بأحكام اسلام فالأقوی عدم نجاستهم، إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم من المفسد؛ شکی در نجاست غلات و خوارج و ناصبی ها نیست اما قائلین به جسم بودن خداوند و جبر و قائلین به وحدت وجود از صوفیه هرگاه ملتزم به احکام اسلام باشند اقوی عدم نجاست آنهاست مگر این که علم پیدا کنیم به این که مفسدی که لازم مذهب آنهاست به آن ملتزم اند».

در عروه ای که مزین به حواشی پانزده نفر از بزرگان معاصرین و قبل از عصر ما می باشد، همگی بر آنچه مرحوم سید در متن عروه بیان فرموده صحه نهاده اند و امام راحل علیه السلام در این جا حاشیه ای در توضیح واژه «مفسد» دارد و می فرماید: (منظور از مفسد این است که) اعتقادشان به وحدت وجود مستلزم انکار یکی از سه چیز باشد (الوہیت، توحید و نبوت).

بنابراین ایشان هم با اصل متن به شرحی که ذکر کرده اند موافق اند.

جمعی دیگر از بزرگان فقها نیز در این مسأله ورود پیدا کرده و تصریح نموده اند که وحدت وجود به معنای وحدت موجود و مصداق، امری نادرست و مستلزم مفسد مهمی است.

از جمله مرحوم آیت الله حکیم در مستمسک العروة در شرح مسأله دوم از مسائل مربوط به نجاست کفار، پس از بحث کوتاهی در مورد وحدت وجود می فرماید:

اگر به معتقدان به این عقائد حُسن ظن داشته باشیم باید کلامشان را حمل بر

خلاف ظاهر کنیم و بگوییم: منظورشان ظاهر این الفاظ نیست در غیر این صورت، خالق و مخلوق و آمر و مأمور و راحم و مرحوم یکی خواهد شد.^۱

مرحوم آیت الله خوبی نیز در شرح این مسأله از عروة الوثقی سخن مشروحی دارد که خلاصه‌اش چنین است: کسی که قائل به وحدت وجود است اگر منظورش این است که وجود، حقیقت واحدی است و تعددی در حقیقت آن نیست یعنی همان‌گونه که اطلاق بر واجب الوجود می‌شود اطلاق بر ممکن الوجود نیز می‌شود و آن‌ها دو موجودند اما حقیقت وجود در آن‌ها یکی است و اختلاف به حسب مرتبه است زیرا وجود واجب در اعلی مراتب قوت و کمال است و وجود ممکن در ادنی مرتبه ضعف و نقصان، هرچند هر دو واقعاً وجود دارند؛ یکی خالق و دیگری مخلوق است، این درحقیقت قول به کثرت وجود و موجود در عین وحدت حقیقت وجود می‌باشد. این عقیده موجب کفر و نجاست نیست بلکه مذهب اکثر فلاسفه مسلمین و اهل کتاب و موافق ظاهر آیات و دعاهاست مانند قول معصوم (در دعای یستشیر): انت الخالق و انا المخلوق و انت الرب و انا المرئوب.

و اگر منظور، وحدت وجود و موجود حقیقتاً باشد و اینکه در واقع موجود واحدی بیش نیست اما تطورات و اعتبارات آن متعدد و متکثر است؛ در خالق به صورت خالقیت و در مخلوق به صورت مخلوق ظهور می‌کند و این همان قولی است که صدر المتألهین، آن را به بعضی از صوفیان جاهل نسبت داده و از بعضی از آن‌ها نقل شده که می‌گفتند: «لیس فی جیتی سوی الله» و این سخنی است که عاقل از آن پرهیز دارد و چگونه می‌توان متلزم شد که خالق و مخلوق حقیقتاً یکی است و اختلاف آن‌ها اعتباری است؟!

به هر حال، شکی نیست که التزام به چنین عقیده‌ای کفر صریح است زیرا

۱. مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۹۱.

انکار واجب الوجود و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است چون امتیازی بین این دو نمی‌داند مگر به اعتبار، همچنین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابوجهل طبق این عقیده یکی هستند و اختلاف، اعتباری است.^۱

احتمال دیگری که در این جاست این است که منظور از قائل به وحدت وجود، وحدت وجود و موجود در عین کثرت است و اینکه موجود، همان واجب الوجود است ولی کثرت‌ها ظهورات نور و شئون ذات او هستند و هر کدام، صفتی از صفات او و تابشی از تابش‌های صفات او می‌باشند و این را توحید اخص الخواص نامیده‌اند و صدر المتألهین آن را پذیرفته و به اولیا و عرفا از بزرگان کشف و یقین نسبت داده است.

آیت‌الله خوئی بعد از این سخن می‌فرماید: تاکنون برای ما روشن نشده است که آن‌ها منظورشان از این سخن چیست؟ سپس می‌افزاید: کسی که چنین عقیده‌ای را داشته باشد محکوم به کفر نیست، مشروط بر این‌که لوازم فاسده‌ای مانند انکار واجب الوجود یا نبوت یا معاد بر آن مترتب نشود.^۲

وحدت وجود در ترازوی عقل

ذات پاک خداوند ذاتی است ازلی و ابدی و همه فلاسفه اسلامی این را قبول دارند که در ذات خدا هیچ‌گونه تغییری حاصل نمی‌شود. او کمال مطلق است و بی‌پایان، نه چیزی بر ذاتش افزوده می‌شود و نه چیزی از او کاسته می‌گردد. نه عبادت عبادت کنندگان بر جلال او می‌افزاید و نه ترک عبادت آن‌ها از کمال او می‌کاهد و اگر سود و منفعتی در این عبادات و پرستش‌هاست همه به شخص عبادت‌کننده باز می‌گردد.

۱. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۸۲.

۲. همان مدرک، ص ۸۳.

از سوی دیگر، هنگامی که به ممکنات نگاه می‌کنیم می‌بینیم آن‌ها نه ازلی هستند و نه ابدی؛ زمانی به وجود آمدند و زمانی فانی خواهند شد. هر انسانی تاریخ تولدی دارد و همچنین هر ساختمانی عمر خاصی و بعد از پایان آن عمر ویران می‌شود. بنابراین هیچ‌یک از ممکنات ازلی و ابدی نیستند.

اضافه بر اینها، همه ممکنات در حال تغییر و تبدیل اند. انسان رشد و نمو می‌کند و همواره در پی کمال است و گروهی در سراسیمه‌ی انحطاط و تنزل اند از این رو محال است چیزی پیدا شود که در دو آن یکسان باشد.

با توجه به این امور چگونه ممکن است آن واجب ازلی و ابدی با این موجودات متغیر و فناپذیر متحد باشد؟ وحدت مصداقی واجب و ممکن با آن صفات متضاد و متناقض مفهومش جواز جمع بین ضدین و نقیضین است که هر عقلی آن را نفی می‌کند مگر آن‌که گفته شود وجودات امکانیه همه خواب‌اند و خیال؛ وجودی نیست و ما گمان می‌کنیم وجودی هست و این سخن سر از انکار بدیهیات و پیوستن به جرگه سوفسطایی‌ها در می‌آورد.

بنابراین با قطع نظر از هر دلیل دیگر، عقل، وحدت مصداقی را به کلی انکار می‌کند. اضافه بر اینها، در میان وجودات امکانیه، موجودات کثیف، متعفن، پست و حقیر وجود دارد. چگونه می‌توان گفت خداوند با آن‌ها متحد است و این‌ها عین یکدیگر هستند؟

اینکه بعضی از صوفیه می‌گویند: وجودات امکانیه وجودات اعتباری هستند و وجود حقیقی تنها ذات پاک خداوند است نوعی بازی با الفاظ می‌باشد. منظور از وجودات اعتباریه چیست؟ آیا وجود واقعی دارند یا خیالی؟ آیا انسان واقعاً موجود است یا تصور می‌کنیم وجود دارد؟ انکار وجود انسان و سایر ممکنات، سفسطه‌ای بیش نیست همان‌گونه که اتحاد این وجودات متغیر و ناپایدار و فانی با ذات پاک خدا واضح البطلان است.

آیات قرآن با مسأله وحدت وجود ابداً سازگار نیست و شاید بتوان گفت که بیش از نیمی از آیات قرآن وحدت مصداقی را دفع می‌کند که به ده مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

گروه اول: آیات خلقت

در بسیاری از آیات قرآن مسائل مربوط به خلقت و آفرینش مطرح شده است. خلقت آسمان‌ها و زمین، خلقت حیوانات و گیاهان و بالاخره آفرینش انسان.^۱ از جمله می‌خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»؛ «از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسان‌هایی شدید و در روی زمین انتشار یافتید. و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید، تا در کنار آن‌ها آرامش یابید، و در

۱. واژه خلقت و مشتقات آن حدود دویست و شصت بار در قرآن تکرار شده است.

میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند. و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست، در این نشانه‌هایی است برای عالمان».^۱

اگر معتقد باشیم که واقعاً یک وجود حقیقی بیشتر نیست خالق و مخلوق چه معنایی دارد؟ آفرینش آدم از خاک، آفرینش انسان‌ها از نطفه، تطورات جنین، آفرینش آسمان‌ها و زمین چه معنایی دارد؟ بنابراین عقیده وحدت مصداقی در تناقض آشکار با آیات خلقت است.

گروه دوم: آیات مربوط به عبادت

در بسیاری از آیات قرآن مردم دعوت به عبادت خداوند شده‌اند و انواع عبادات در آیات قرآن منعکس است و حتی از آیه شریفه ۵۶ سوره ذاریات استفاده می‌شود که یکی از اهداف خلقت انسان همان عبادت است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».

مطابق عقیده وحدت مصداقی، عابد و معبودی وجود ندارد و همه یکی است. چه کسی سجده برای چه کسی می‌کند؟ آیا خداوند خودش را پرستش می‌کند؟ برای خود روزه می‌گیرد و نماز به‌جا می‌آورد؟

بنابراین با اعتقاد به وحدت مصداقی و شخصی تمام آیات مربوط به عبادت زیر سؤال می‌رود.

گروه سوم: آیات رزق و روزی

بسیاری از آیات قرآن از رزق و روزی سخن می‌گویند. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو

الْقُوَّةَ الْمَتِينَةَ؛ «خداوند رزاق ذو القوة المتین^۱ است و بندگان بر سر خوان نعمت های او نشسته اند و روزی می پذیرند».

و در آیه ششم سوره هود می خوانیم: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ «هیچ جنبده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست. او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالشان را می داند؛ همه این ها در کتاب مبین لوح محفوظ ثبت است».

راستی اگر در تمام عالم هستی یک وجود بیشتر نیست روزی دهنده و روزی خورنده چه مفهومی خواهد داشت؟ حتی شکر نعمت و کفران نعمت چگونه تصور می شود؟ چه کسی رازق و چه کسی مرزوق است و چه کسی شکرگزار و چه کسی افزایش دهنده است؟ چه کسی کفران نعمت می کند و چه کسی کفران نعمت کننده را مجازات می کند؟

گروه چهارم: آیات اطاعت و معصیت

بسیاری از آیات قرآن، بندگان را به اطاعت پروردگار و ترک عصیان او فرامی خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۲ و آیات فراوان دیگر.

هرگاه وحدت مصداقی و شخصی را بپذیریم و معتقد باشیم که در تمام عالم هستی یک وجود بیشتر نیست و آن وجود خداست، اطاعت و عصیان چه معنایی دارد؟ آیا خداوند از خودش اطاعت می کند؟ آیا خداوند مطیع پیغمبر خود می باشد؟ چه کسی نافرمانی می کند؟ مطیع و مطاع، گنهکار و گنه شونده چگونه تصور می شود؟

۱. ذاریات، آیه ۵۸.

۲. محمد، آیه ۳۳.

گروه پنجم: آیات ارسال رسل

در سرتاسر قرآن مجید سخن از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است. در آیه ۱۶۵ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾؛ «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از آمدن این پیامبران، حجتی برای مردم در برابر خدا باقی نماند، و با همه اتمام حجت شود؛ و خداوند، توانا و حکیم است».

اگر وجود حقیقی فقط خداست و غیر از شخص او وجودی در کار نیست، ارسال رسل چه مفهومی دارد؟ آیا آن‌ها نیز خدا هستند که از سوی خدا و به سوی خدا فرستاده شده است؟ اگر دوگانگی بین خالق و مخلوق وجود نداشته باشد، آن‌ها برای هدایت و تربیت چه کسانی می‌آیند؟ چه کسی نمی‌پذیرد و گمراه است و چه کسی می‌پذیرد و هدایت یافته است؟

گروه ششم: آیات امتحان

در بسیاری از آیات قرآن سخن از امتحان بندگان به انواع امتحانات است؛ گاه با نعمت و گاه با سلب نعمت، گاه با سختی‌ها، گاه با آرامش و عدم سختی، گاه با امور معنوی و گاه با امور مادی آن‌ها را امتحان می‌کند. حتی پیغمبران بزر خدا نیز از این آزمایش مستثنا نیستند.

در آیه ۱۵۵ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ «به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران».

و در آیه ۱۸۶ سوره آل عمران آمده است: ﴿لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ

ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ «به یقین همه شما در اموال و جان‌های خود، آزمایش می‌شوید! و از کسانی که پیش از شما به آن‌ها کتاب آسمانی داده شده و از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید. و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، شایسته‌تر است؛ زیرا این استقامت و تقوا از کارهای مهم است».

بنابر وحدت شخصی وجود، خداوند چه کسی را امتحان می‌کند؟ خودش را می‌آزماید یا موجودات خیالی و وهمی را؟ به یقین امتحان‌کننده و امتحان‌شونده و مواد امتحانی وجودات سه‌گانه‌ای هستند که هیچ‌کدام بدون دیگری مفهوم ندارد. ولی در وحدت شخصی همه آن‌ها یکی می‌شوند یعنی امتحان و آزمایش به کلی معدوم و نامفهوم می‌شود.

گروه هفتم: آیات سؤال و جواب وحشر و نشر

در قرآن مجید بحث‌های گسترده‌ای درباره روز قیامت و سؤال و جواب الهی و محسور شدن بندگان و حضورشان در برابر محکمه عدل پروردگار دیده می‌شود.

در یک جا می‌فرماید: هنگامی که در صور دمیده شود، همه از قبرها برمی‌خیزند و شتابان به سوی دادگاه پروردگار می‌روند؛ «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ»^۱.

در جایی دیگر می‌فرماید: ما ترازوهای عدالت را در صحنه قیامت برپا می‌کنیم و همه اعمال با آن سنجیده می‌شود؛ «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنا حَاسِبِينَ»^۲.

۱. یس، آیه ۵۱.

۲. انبیاء، آیه ۴۷.

در آیات دیگری سخن از نیکوکارانی به میان آمده که نامه اعمالشان در دست راست است و بدکارانی که نامه اعمالشان در دست چپ است.^۱

همچنین سایر بحث‌هایی که درباره حوادث آن روز است. آیا اگر در جهان هستی یک وجود حقیقی بیش نیست چه کسانی از قبرها برمی‌خیزند و به سوی دادگاه الهی می‌روند؟ خداوند چه کسانی را در آن دادگاه محاکمه می‌کند و اعضا و جوارح چه کسانی بر ضد آنها شهادت می‌دهد؟ چه کسی نامه عملش در دست راست و چه کسی نامه عملش در دست چپ است؟ آیا همه این‌ها خداست؟ به خوبی ملاحظه می‌کنیم که عقیده باطل وحدت شخصی وجود، سؤالات بی‌پاسخ فراوانی را به‌ویژه مربوط به آیات قرآن به دنبال دارد و از این جا می‌فهمیم که این عقیده یک عقیده غیر اسلامی و وارداتی است که هیچ سنخیتی با تعلیمات قرآن ندارد.

گروه هشتم: آیات مربوط به عذاب و کيفر و جهنم

تمام کسانی که با قرآن کمی آشنا هستند می‌دانند که در آیات قرآن سخن از عذاب بدکاران به‌ویژه عذاب جهنم به میان آمده است.

در آیه ۳۷ سوره فاطر می‌فرماید: «وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»؛ «آن‌ها در دوزخ فریاد می‌زنند: «پروردگارا! ما را بیرون آور تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می‌دادیم.» به آنان گفته می‌شود: آیا شما را به اندازه‌ای که هرکس اهل تذکر است در آن متذکر می‌شود عمر ندادیم، و انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد؟! اکنون بچشید که برای ستمکاران هیچ یابوری نیست!».

۱. مانند آیات ۱۹ تا ۲۶ سوره حاقه.

بر طبق اعتقاد به وحدت شخصی وجود، سؤال این است که جهنم چیست آیا عین ذات خداوند است؟ آیا دوزخیان با خداوند متحدند؟ آیا فریاد جهنمیان فریاد خداست؟ آیا آن‌ها که می‌گویند: ما را به دنیا بازگردانید تا عمل صالح انجام دهیم ذات پاک خدا هستند؟

گروه نهم: آیات مربوط به بهشت

در جای جای قرآن سخن از بهشت و نعمت‌های بهشتی و بهشتیان است که غرق آن نعمت‌ها می‌شوند. میوه‌های بهشتی، نهرهای بهشتی، غرفه‌های بهشتی، حوریان بهشت، لباس‌ها، تخت‌های زیبا، قدح‌های بلورین، جام‌های لبریز از شراب طهور، چشمه‌هایی همچون چشمه سلسبیل، غلمان و خدمتکارانی که مأمور پذیرایی بهشتیان هستند، فرشتگانی که بر در بهشت انتظار پرهیزکاران و نیکوکاران را می‌کشند و به استقبال آن‌ها می‌روند و به آن‌ها سلام می‌گویند. آری، آیات قرآن مملو از این مفاهیم است.

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا بهشت همان ذات خداست و بهشتیان، خود او هستند و نعمت‌های بهشت و حور و قصور و غلمان و شراب طهور همگی با ذات پاک او متحد هستند؟ آیا هیچ جواب منطقی‌ای برای این سؤال‌ها وجود دارد؟

گروه دهم: آیات شفاعت

آیاتی که از شفاعت جمعی از گنهکاران که رابطه خود را با خدا به کلی قطع نکرده باشند سخن می‌گوید کم نیستند. در آیه ۱۰۹ سوره طه می‌خوانیم: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾؛ «در آن روز، شفاعت هیچ‌کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و از گفتار او راضی است».

و آیات فراوان دیگر. باز در این جا این سؤال مطرح است که اگر در جهان هستی تنها یک وجود بیش نیست، شفاعت چه معنا دارد؟ چه کسانی شفاعت می کنند و چه کسانی شفاعت می شوند؟ از درگاه چه کسی تقاضای پذیرش شفاعت می شود؟

آیا خداوند خودش برای خودش و نزد خودش شفاعت می کند؟ از مجموع طوایف ده گانه آیات مذکور (که البته منحصر به این ده طایفه نیست) به خوبی می توان نتیجه گرفت که آموزه های قرآنی سخن از دوگانگی وجود می گوید؛ یک وجود بی پایان ازلی و ابدی و غنی از هر جهت، و وجوداتی حادث و فناپذیر و فقیر و وابسته.

وحدت وجود در آئینه روایات اسلامی

تعبیرات روایات نیز مانند آیات قرآن، همگی وحدت شخصی را نفی می کند. در یکی از دعاها (مناجات امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسجد کوفه) عرضه می داریم: «أَنْتَ الْخَالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَأَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ وَأَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْعَبْدُ وَأَنْتَ الرَّازِقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ وَأَنْتَ الْمُعْطَى وَأَنَا السَّائِلُ وَأَنْتَ الْجَوَادُ وَأَنَا الْبَخِيلُ وَأَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ وَأَنْتَ الْعَزِيزُ وَأَنَا الدَّلِيلُ وَأَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَأَنْتَ السَّيِّدُ وَأَنَا الْعَبْدُ وَأَنْتَ الْغَافِرُ وَأَنَا الْمُسِيءُ وَأَنْتَ الْعَالِمُ وَأَنَا الْجَاهِلُ وَأَنْتَ الْحَلِيمُ وَأَنَا الْعَجُولُ وَأَنْتَ الرَّحْمَنُ وَأَنَا الْمَرْحُومُ وَأَنْتَ الْمُعَافَى وَأَنَا الْمُبْتَلَى وَأَنْتَ الْمُجِيبُ وَأَنَا الْمُضْطَرُّ».

آیا این تعبیرات گوناگون که همگی از دوگانگی وجود سخن می گوید هیچ سنخیتی با وحدت شخصی وجود دارد؟

در دعای ابو حمزه آمده است: «أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ وَأَنَا الْجَائِعُ

الَّذِي أَشْبَعْتَهُ وَالْعَطْشَانَ الَّذِي أَرْوَيْتَهُ وَالْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ وَالْفَقِيرَ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ
 وَالضَّعِيفَ الَّذِي قَوَّيْتَهُ وَالذَّلِيلَ الَّذِي أَعَزَّزْتَهُ وَالسَّقِيمَ الَّذِي شَفَيْتَهُ وَالسَّائِلَ الَّذِي
 أَعْطَيْتَهُ وَالْمُذْنِبَ الَّذِي سَتَرْتَهُ وَالْخَاطِئَ الَّذِي أَقَلَّتَهُ وَالْقَلِيلَ الَّذِي كَثَّرْتَهُ وَالْمُسْتَضْعَفَ
 الَّذِي نَصَرْتَهُ وَالطَّرِيدَ الَّذِي آوَيْتَهُ فَلَكَ الْحَمْدُ؛ من کودکی بودم که او را پرورش
 دادی، نادانی بودم که او را تعلیم دادی، گمراهی بودم که هدایتش کردی، پستی
 بودم که بلندمقامش نمودی، ترسانی بودم که امنیت به او دادی، گرسنه‌ای بودم که
 او را سیر کردی، تشنه‌ای بودم که سیرابش کردی، برهنه‌ای بودم که او را
 پوشاندی، گنهکاری بودم که عذرش را پذیرفتی، کمی بودم که بسیارش کردی،
 مستضعفی بودم که یاری‌اش کردی، طرد شده‌ای بودم که پناهنش دادی. پس
 شکر و سپاس برای توست». آیا این تعبیرات هیچ‌گونه سنخیتی با وحدت
 شخصی وجود دارد؟.

به یقین، با هیچ توجیهی نمی‌توان این تعبیرات را هماهنگ با وحدت شخصی
 وجود دانست.

مرحوم علامه جعفری در این زمینه سخن مستدل و جامعی دارد. او در
 کتاب ترجمه و تفسیر نهج البلاغه درباره وحدت وجود، به معنای وحدت موجود
 چنین می‌گوید: این مکتب وحدت موجودی است که با بیانات گوناگون در
 بعضی از اذهان مطرح شده است. بنابراین مکتب، اصلاً در برابر خدا جهانی
 وجود ندارد، تا میان آن دو رابطه‌ای قابل تصور باشد. این مکتب همه قوانین
 عقلی و بینش‌های وجدانی و مفاد ادیان حقه الهی را کنار می‌گذارد و جهان هستی
 را تا مرتبه وجود (خدایی) بالا می‌برد و یا خدا را پایین می‌آورد و با جهان
 یکی می‌کند.

به نظر می‌رسد که این مکتب، تنها ذهن بعضی را به عنوان دریافت ذوقی یا

فرار از اشکالات اشغال کرده باشد، نه همه سطوح روانی آنان را از روی تعقل و آگاهی به واقعیات.^۱

او در این سخنان خود پس از نقد تعبیراتی که ناظر به وحدت موجود است و در عبارات مختلف جمعی از عرفا و صوفیه آمده، می‌افزاید: بهترین راه آن است که رابطه خدا را با جهان هستی از آیات قرآن استنباط کنیم. آنگاه به ده نوع رابطه که از آیات قرآن استفاده می‌شود اشاره می‌کند، از جمله رابطه احاطه و معیت. خداوند می‌فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا»؛ «خداوند به هر چیزی احاطه دارد».^۲ در جای دیگر می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ «او با شماست هر جا باشید».^۳

بنابراین، خداوند نه عین اشیا است و نه جدا از اشیا همان‌گونه که مولی‌امیرمؤمنان (علیه السلام) در گفتار نورانی خود می‌فرماید: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ»؛ او با همه چیز است، اما نه این که از آن‌ها بیگانه و جدا باشد».^۴

بر این سخن می‌افزاییم: رابطه قرب پروردگار با مخلوقات، رابطه عجیبی است که قرآن از آن چنین تعبیر می‌کند: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ «ما به انسان از رگ‌گردن (یا رگ قلب) او نزدیک‌تریم».^۵

۱. ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۴.

۲. نساء، آیه ۱۲۶.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه اول.

۵. ق، آیه ۱۶.



فصل سیزدهم:

بسیاری از محققان معتقدند که عصر جدید عصر معنویت و بازگشت بشر به دین است به همین دلیل گرایش‌های معنوی شدیدی در میان مردم دنیا مشاهده می‌شود؛ شواهد و قرائن این مدعا نیز فراوان است.

تمایل درونی انسان‌ها به معنویت از یک سو و خسته شدن از فرهنگ‌های مادی و مکتب‌های ماتریالیستی از سوی دیگر آن‌ها را به سوی مکاتب معنوی سوق داده است.

در این شرایط، بازار عرفان‌سازها داغ شده است چراکه از یک سو لذات مادی که در عصر ما دامنه گسترده‌ای پیدا کرده چیزی نیست که بسیاری از افراد بتوانند از آن چشم‌پوشند و جمع میان آزادی در آن‌ها و کام‌جویی‌های جنسی و غیر جنسی و توجه به مسائل معنوی جز در عرفان‌های کاذب پیدا نمی‌شود. آن‌ها می‌گویند: مهم اصلاح قلب و درون و باطن است، اما در برون، انسان می‌تواند آزادی داشته باشد، همان چیزی که در تعبیر جمعی از صوفیان گذشته و حال آمده است که می‌گویند: شریعت پوست است و طریقت مغز است و رسیدن به حقیقت نتیجه طریقت است.

به تعبیر دیگر، پیمودن راه ادیان آسمانی که توأم با بایدها و نبایدهای فراوانی

است باب ذائقه گروهی نیست، به همین دلیل خواسته معنوی خود را در جایی می‌جویند که بر آن‌ها سخت نگیرد و بایدها و نبایدهای عملی نداشته باشد و یا در حد محدود باشد.

گرایش گروه دیگری به این‌گونه عرفان‌های کاذب به دلیل کارهای خلافی است که از جمعی از مذهبی‌ها دیده‌اند و حتی گاه با چند نفر مذهبی تبه‌کار معاشر بوده‌اند و همین امر سبب سرخوردگی آن‌ها از مذاهب آسمانی شده و بنیان‌گذار فرقه‌ای از فرق عرفانی کاذب گردیده است.

عوامل سیاسی یکی از پررنگ‌ترین اموری است که به پیدایش عرفان‌های کاذب کمک کرده زیرا از یک‌سو پیروان این عرفان‌ها دخول در مسائل سیاسی و به‌ویژه اموری مانند جهاد را ممنوع می‌شمرند و به این شکل، هم علاقه خود را به معنویت به صورت کاذبی اشباع می‌کنند و هم مزاحمتی برای جهان‌خواران و مستکبران عالم ندارند.

از سوی دیگر کثرت و تعدد این مکتب‌های انحرافی که به عقیده بعضی بیش از چهار هزار و پانصد مکتب و فرقه و جریان هستند سبب درگیری دائم در میان آن‌ها خواهد بود و آن‌ها را از پرداختن به مسائلی که مزاحم جهان‌خواران است باز می‌دارد. اضافه بر این، ملت‌ها را به گروه‌های متعددی تقسیم می‌کند و مسئله وحدت ملت‌ها را که همیشه برای سیاست‌مداران دنیاپرست کابوسی بوده است به هم می‌زند.

عامل دیگر، ناتوان ماندن در پاسخ به شبهاتی است که برای مذاهب آسمانی مطرح می‌شود و رسوخ شک و تردید در دل‌های گروهی، که سبب شده آن‌ها از این ادیان سرخورده شوند و سراغ عرفان‌های کاذبی بروند که آن‌ها را بدون توجه به این شبهات ظاهراً سیراب می‌کند.

و بالاخره کوتاهی کردن جمعی از علمای مذهب در ارائه مکتب عرفانی

صحیح که با تعلیمات انبیای الهی به‌ویژه با تعلیمات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌سازد سبب بازارگر می‌عرفان‌های کاذب شده است. البته عوامل گرایش به این مکاتب و فرق، منحصر به این‌ها نیست هرچند قسمت عمده آن را می‌توان در موارد فوق جستجو کرد.

جهات مشترک عرفان‌های کاذب

با تمام اختلافاتی که این فرقه‌های نوظهور و عرفان‌های کاذب با هم دارند در چند جهت مشترک‌اند:

۱. همه از برنامه‌های مذاهب آسمانی که به زعم آن‌ها سخت و مشکل است گریزان‌اند و به گمان خودشان دربرابر آن‌ها آزادی زیادی در عین دین‌داری می‌خواهند.

۲. همه آن‌ها در این مسأله متفق‌اند که باید رابطه خود را با علمای دین قطع کنند و آن‌ها را راهزن راه خود به‌سوی خدا می‌دانند.

۳. همه یا غالب آن‌ها در مسائل اجتماعی یا سیاسی بی‌تفاوت‌اند و هرگز حاضر نیستند به خاطر آن‌ها فداکاری یا مبارزه کنند و همین است که آن‌ها را باب طبع جهان‌خواران و دولت‌های استعماری کرده است.

۴. غالب آن‌ها پیشوایان خود را تا سرحد پرستش اطاعت می‌کنند و گاه احترامی برای آن‌ها بیش از آنچه ما برای پیغمبران الهی قائل هستیم قائل‌اند.

۵. همه آن‌ها آداب و رسوم برای خود می‌سازند که نه تنها در ادیان آسمانی نیست بلکه منطقی و قابل قبول عقلای جهان نیز نمی‌باشد.

۶. همه یا غالب آن‌ها با استدلال‌ات عقلی مخالف‌اند و عقل را راهزن این راه می‌دانند، عشق و احساسات را حاکم بر همه‌چیز و عقل را حاکم معزول می‌پندارند، علوم دینی را قیل و قالی بیش نمی‌دانند که نه از آن کیفیتی حاصل

می شود و نه حال و همین امر، راه را بر ضد و نقیض گویی آن‌ها هموار می سازد و هرگاه کسی بر آن‌ها ایراد گیرد که این سخن یا این گونه آداب عقل پسند نیست می گویند: این راه، راه عشق است نه راه عقل؛

به عقل نازی حکیم تا کی؟ به عقل این ره نمی شود طی

شهید علامه آیت الله مطهری در یکی از گفتارهای خود چنین می گوید: عرفا بیش از اندازه عقل را تحقیر کرده اند و گاه تا حد بی اعتبار بودن عقل جلو رفتند. در این که مقام عشق را از مقام عقل بالاتر می دانند شکی نیست ولی در مرحله تحقیر عقل، گاهی از حد افراط هم جلوتر رفته اند یعنی اساساً تفکر و تعقل و منطق و استدلال و برهان را سخت بی اعتبار معرفی کرده اند تا آن جا که آن را حجاب اکبر نامیده اند و اگر دیده اند حکیمی به جایی رسیده است در حیرت فرو رفته اند که چگونه ممکن است علم و عقل، انسان را به جایی برساند.^۱

گروهی از آن‌ها برای تحقیر سرمایه های علمی از آن به عنوان علم رسمی، علم ظاهر، علوم قیل وقالی، الفاظ و اصطلاحات و مانند آن یاد می کنند و علمای بزرگ دینی را قشری و ظاهری و گاه پا را فراتر نهاده، راهزن راه حق می شمرند و می گویند: اگر آن‌ها ما را اهل بدعت یا گاهی ملحد شمرده اند به این دلیل بوده که با افکار اهل دل آشنا نبوده اند.

۷. سران آن‌ها برای اغفال پیروان خود ادعاهای عجیبی دارند و کارهایی فوق کرامات اولیاء الله برای خود قائل اند و گاه از ارتباط با ارواح آسمانی و یا گروه اجنه و شیاطین و فرشتگان خبر می دهند و همین‌ها پیروان نادانشان را به پیروی بی قید و شرط وامی دارد.

نمونه هایی از آن در ادامه از نظر خوانندگان عزیز می گذرد:

۱. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۱۴.

۱. فرقه‌ای به نام «فرقه اوشو»

یکی از فرق عرفان‌های نوظهور کاذب و به تعبیر بعضی، معنویت نوین‌یاد که فاقد معنویت است فرقه «اوشو» نام دارد.

اوشو به معنای کسی است که در دریا غرق و فانی شده است و لقبی است که بنیان‌گذار این فرقه در اواخر عمر برای خود انتخاب کرد. او مکرر نام و القاب خود را تغییر داد تا از این طریق جاذبه بیشتری برای پیروانش پیدا کند.

او در سال ۱۹۳۱ میلادی در یک روستای کوچک در استان «ماهیا پرادش» کشور هندوستان به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۰ از دنیا رفت. جالب این‌که پیروانش می‌گویند: او هرگز به دنیا نیامد و هرگز نمرد بلکه دوره‌ای از زندگانی‌اش را در زمین گذراند.^۱

پیروانش او را به صورت یک قدیس درآورده و کراماتی خرافه‌مانند به او بسته یا از او شنیده‌اند.

از جمله از قول خودش نقل می‌کنند که مادر وی او را باردار بود و در خانه‌ای که سیل اطراف آن را گرفته بود قرار داشت؛ او و دیگر اعضای خانواده برای نجات از سیل به طبقه دوم خانه می‌روند و در بلندترین جای ممکن یعنی روی تخت‌ها قرار می‌گیرند. آب، بالا و بالاتر می‌آید تا آن‌جا که ارتفاع آن به شکم مادر اوشو می‌رسد اما به محض رسیدن به این نقطه، فروکش می‌کند و متوقف می‌شود.^۲

اوشو پس از تولد سه روز تمام شیر نخورد. مادر و پزشکان هم از خوراندن چیزی به او ناتوان شدند. اوشو درباره علت آن اظهار می‌دارد که در زندگی قبلی‌اش (چون قائل به تناسخ است) نذر کرده بود ۲۱ روز روزه بگیرد ولی پیش

۱. کتاب اوشو، محمد تقی فعالی، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۴.

از آن‌که ۲۱ روز کامل شود مرده بوده و سه روز از آن باقی مانده بود که آن را به محض تولد دوباره به جای آورد.^۱

او اعتقادات عجیبی درباره علم و دانش و تحصیل و فلسفه دارد: در یک جا می‌گوید: تمام آموزش‌های دوره ابتدایی تا پایان دانشگاه، مزخرف، زشت و در واقع یک زندان است.^۲

گرچه در رشته فلسفه فارغ التحصیل شد ولی فلسفه را چرند،^۳ و فیلسوفان را سگ تاریخ می‌داند.^۴

او درباره خداوند تعبیرات زشتی دارد، از جمله این‌که مانند همیشه سخن از رقص به میان می‌آورد و راه تجربه خدا را رقاصی، آوازخوانی، ترانه و پایکوبی معرفی می‌کند.^۵

او عقیده به وحدت وجود مصداقی دارد و می‌گوید: همه خدا هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند غیر از این باشد.^۶

در جای دیگر خداوند را فقط یک امر ذهنی می‌شمارد و می‌گوید: هستی دم دست توست و خدا فقط در ذهن وجود دارد، یک مفهوم است و موجود عینی نیست.^۷

او از این ضد و نقیض‌گویی‌ها فراوان دارد.

او درباره همجنس‌گرایی اعتقاد خاص خود را دارد و می‌گوید:

۱. کتاب اوشو، محمد تقی فعالی، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. همان، ص ۱۸۳.

۵. همان، ص ۲۰۵.

۶. همان، ص ۲۰۵.

۷. همان، ص ۲۰۵.

زن و مرد هرگز دوستان خوبی نیستند و نخواهند بود. عشاق هم دوستان خوبی نیستند بلکه می‌توانند دشمن هم باشند. مردان با مردان و زنان با زنان بهتر می‌توانند دوستی کنند. رابطهٔ مرد با مرد بسیار راحت‌تر و قابل فهم‌تر است تا رابطهٔ زن و مرد. ازدواج دو زن با یکدیگر یا دو مرد با یکدیگر با وجود این‌که غیر علمی است ولی قابل قبول است و کسی نمی‌تواند مانع آن شود.^۱

او معتقد است که فرزندان یک خانواده نباید به وسیلهٔ پدر و مادر تربیت شوند و می‌گوید: بچه‌ها باید به گُمون^۲ تعلق داشته باشند نه پدر و مادرها و والدین به اندازهٔ کافی ضرر زده‌اند، دیگر نمی‌توان به آن‌ها اجازه داد که فرزندان خود را فاسد کنند.^۳

نگاه او به مذاهب نگاهی منفی است. در یک‌جا چنین می‌گوید: بیشتر مذاهب دست به دست هم داده‌اند که تا آن‌جا که می‌توانند انسان را به فقر بکشانند. مذاهب به شدت پول را محکوم و فقر را ستایش کرده‌اند و تا آن‌جا که به من مربوط می‌شود آن‌ها بزرگترین جنایت‌کارانی هستند که دنیا به خود دیده است.^۴

او به ازدواج بدبین است و در یکی از سخنان خود می‌گوید: من از ازدواج دل خوشی ندارم چون ازدواج به موفقیت می‌انجامد و به تو ثبات و آرامش دائمی می‌بخشد و خطر همین جاست چراکه تو به یک اسباب‌بازی راضی می‌شوی.^۵

او دربارهٔ مسائل سکس نیز نظر عجیبی دارد و می‌گوید: ۹۸ درصد از بیماری‌های روانی انسان به علت سرکوب نیروی جنسی است و در زنان

۱. کتاب اوشو، محمد تقی فعالی، ص ۲۸ به نقل از کتاب «انسان» نوشتهٔ اوشو.

۲. پرورشگاه عمومی.

۳. کتاب اوشو، محمد تقی فعالی، ص ۲۸.

۴. کتاب اوشو، محمد تقی فعالی، ص ۶۶ به نقل از کتاب «ادیان و مکتب‌های فلسفی هند».

۵. کتاب اوشو، محمد تقی فعالی، ص ۱۹۰ به نقل از کتاب «الماس‌های اوشو».

۹۹ درصد عصبی بودن‌ها و بیماری‌های مربوط به آن به دلیل سرکوب جنسیت است.^۱

معلوم نیست اوشو این آمارهای دقیق را از کجا به دست آورده است؟ آیا خودش مرکز آمار معتبری داشته است؟!

جمع بندی

از مجموع آنچه گفته شد و سایر کتاب‌هایی که حتی پیروان او نوشته‌اند به دست می‌آید که اساس این فرقه به اصطلاح عرفانی بر سه محور دور می‌زند:

اول: ادعای بزر و توخالی که در پیروان ساده لوح مؤثر واقع می‌شود.
دوم: هنجارشکنی و مخالفت با اعتقادات بدیهی و مسلمی که پیروان ادیان الهی پذیرفته‌اند.

سوم: اباحی‌گری و عبور از خطوط قرمز در مسائل اخلاقی و اجتماعی و برداشتن هرگونه قیدوبند از افراد و دادن آزادی مطلق.

۲. پائولو کولئو (پایه گذار عرفان کاذب دیگر)

او در سال ۱۹۴۷ میلادی در شهری از شهرهای تاریخی و توریستی برزیل به دنیا آمد. او ادعا دارد که در بدو تولد مادر بزر خود را دیده و شناخته است.^۲
خانواده او از قشر متوسط جامعه به حساب می‌آمدند و او فرزند ارشد خانواده خود بود و چون تلقی او این بود که خانواده او، وی را مسئول بسیاری از کارهایی که انجام نداده بود می‌دانستند اعتقاد داشت که فرزند ارشد بودن مساوی با قربانی شدن در خانواده است. این امر او را به طغیان‌گری سوق داد تا جایی که یک روز تصمیم گرفت هر کاری که دلش می‌خواهد انجام دهد.

۱. کتاب اوشو، محمد تقی فعالی، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۵.

خانواده‌ او، او را به یک مدرسه دینی که مسیحیت کاتولیکی در آن تعلیم داده می‌شد فرستادند ولی او به قول خودش به دلیل سخت‌گیری‌ها و تعلیمات خشک مذهبی، به جای ایمان به این مذهب، دچار تزلزل شد تا جایی که به تجربه کردن بی‌ایمانی بلندمدت روی آورد.

به هر حال او تحصیلات خود را ناتمام رها کرد و به علت طغیان‌گری و حالت‌های خاصش از هفده سالگی تا بیست و شش سالگی، سه بار راهی بیمارستان روانی شد و هر سه بار از آن جا گریخت. در بیمارستان، تصور بر این بود که او بیمار روانی خطرناکی است.^۱

او به مواد مخدر، مواد روان‌گردان و شراب وابسته بود و زنان، در زندگی و کتاب‌هایی که نوشته است نقش برجسته‌ای داشته‌اند به گونه‌ای که خودش اعتراف می‌کند که زنان تأثیرات مثبت بسیاری بر وی داشته‌اند.^۲ او در کتاب خود در مورد اهمیت نقش زن در زندگی‌اش می‌نویسد: از یک دیدگاه، همه زندگی من از طریق انرژی مؤنث و توسط زنان شکل گرفته است.^۳

او حتی اعتراف می‌کند که در مورد خداوند نیز جنبه مؤنث بودن را کشف کرده است.^۴ در جایی دیگر می‌نویسد: ادیان، چهره مؤنث خداوند را که جز رحمت و عشق به زندگی انسان‌ها و چیزها نیست پنهان می‌کنند و من آن را نمی‌پسندم.^۵ در بیشتر داستان‌های او، توصیف زنده‌ای از روابط آزاد جنسی در مورد شخصیت‌های داستان بیان شده است، توصیف صحنه‌های مستهجن از روابط

۱. پائولو کوئلیو، محمد تقی فعالی، ص ۲۷ به نقل از کتاب زندگی من، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۴۲ به نقل از کتاب زندگی من، ص ۶۷.

۳. همان، ص ۶۱ به نقل از کتاب زندگی من، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۶۱ به نقل از کتاب زندگی من، ص ۶۷.

۵. همان، ص ۶۴ به نقل از کتاب زندگی من، ص ۷۶.

جنسی نامشروع، توصیف صحنه‌های رقص و استفاده از جملات تحریک‌کننده و پرداختن به مسائل منافی عفت بخشی از آن موارد است. بیشتر شخصیت‌های داستان او را کسانی تشکیل می‌دهند که دچار انحرافات جنسی هستند.^۱

از مطالعه کتاب‌های او استفاده می‌شود که گرایش او به فراماسونری بسیار بوده است. کتابی از او به نام کیمیاگر حاکی از شباهت‌های فراوان آرمان‌ها و نمادهای برگزیده پائولو با فراماسونری است.^۲

در عرفان او، گرایش شدید به عرفان‌های شرقی نظیر یوگا و مدیتیشن نیز دیده می‌شود. در مورد او گفته شده است که در کشف معنویت، جذب جهان بینی هند شد و با تمام قوا به آن گروید و به شدت جذب سلوک هندی و ادیان هندویی شد.^۳

اگر کسی زندگی دینی پائولو را مطالعه کند متوجه می‌شود که او به فرق مختلفی روی آورد و حتی مدتی طولانی بی‌ایمانی را تجربه کرده است و حتی اعتقاد دارد که مذهب هیچ کاری برای معنویتش انجام نداده است. حتی سابقه آموزه‌های جادوگری و شیطان‌پرستی نیز در آثار او دیده می‌شود. او معتقد است که حقیقت و رستگاری منحصر در دین خاصی نیست بلکه همه ادیان از حقیقت مطلق و غایت قصوی بهره‌ای دارند و هیچ مسلک و دینی بر دین دیگر ترجیحی ندارد و تمامی ادیان به لحاظ شمول حقانیت و صداقت با هم برابرند. به همین دلیل دیده می‌شود که پائولو در عرفان خود از فرقه‌های شیطانی و یا جادویی نیز بهره می‌برد.^۴

پائولو سعی دارد دین و اعتقاد به خدا را از راه تجربه ثابت کند و دخالت عقل

۱. پائولو کوئلیو، محمد تقی فعالی، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۲ به نقل از کتاب زندگی من، ص ۸۸.

۴. همان، ص ۲۲۷.

را در حوزه دین‌پژوهی ضعیف می‌داند و قائل است که رابطه با خدا فقط در صورتی می‌تواند تجربه شود که عشق و حواس پنج‌گانه انسان بیدار نگه داشته شود.^۱ او معتقد است: صرف ایمان قلبی به خدا کافی است و لازم نیست انسان به صومعه برود و یا روزه‌دار باشد و یا سعی کند پاک‌دامن بماند. ایمان داشتن به خدا موجب می‌شود که هرکس به خدا تبدیل شود و مرکب معجزات او گردد.^۲ او حتی در جایی دیگر می‌گوید که حتی ایمان داشتن نیز از مسائل اصلی به حساب نمی‌آید زیرا گاه کسانی که ایمان ندارند در رفتار از کسانی که مؤمن هستند هزار بار بهترند.^۳

از دیگر اعتقادات او ایمان به مسأله تناسخ است و اینکه روح انسان منحصر به یک بدن نیست بلکه هر فرد، حیاتی تکرارشونده دارد و همواره در یک سرگردانی مداوم است و حتی بر اثر گناهان، در قالب حیوانات و یا جانوران موذی مانند سوسمارها درمی‌آید.^۴

در عرفان پیشنهادی او خرافات و تمرین‌ها و ریاضت‌های مختلفی به چشم می‌خورد. از جمله چهل روز انتظار کشیدن در صحرا و انجام برخی تمرینات برای احضار فرشتگان، فشار وارد کردن بر انگشت شصت توسط انگشت سبابه تا جایی که به شدت درد بگیرد و انسان بر درد تمرکز کند تا به عالم روحانی بالا دست یابد، برهنگی در صحرا یا بر روی برف‌ها، رقصیدن بر دور آتش و گاه مدد گرفتن از هم‌آغوشی جنسی برای شناخت عشق.^۵

۱. پائولو کوئلیو، محمد تقی فعالی، ص ۲۳۸ به نقل از کتاب بریدا، ص ۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۳۷ به نقل از کنار رود پیدرانسستم و گریه کردم، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۲۳۷ به نقل از کتاب زندگی من، ص ۴۵.

۴. همان، ص ۲۴۵.

۵. همان، ص ۲۵۵.

او علاوه بر موارد فوق، در آثار خود به ترویج خودکشی و پوچ‌گرایی می‌پردازد و خودکشی به‌عنوان راهی برای فراموشی ابدی، از جمله اصولی است که او پیگیری می‌کند. در نگاه او، کسی که از لحاظ روحی و ذهنی کاملاً تهی شده و به ناامیدی مطلق رسیده باشد می‌تواند جسارت به خرج دهد و به حیات خود خاتمه دهد.^۱

خلاصه این‌که پائولو در بسیاری از موارد، اندیشه‌ها و عقائد خود را از طریق رمان و داستان منتقل کرده و به‌دلیل مهارتی که در این امر داشته، به شهرتی جهانی دست یافته است. استفاده وسیع او از عنصر عشق که برای غالب افراد قابل فهم و جذاب می‌باشد به این امر دامن زده است.

۳. عرفان کاذب حلقه

در اواسط دهه هفتاد شمسی هنگامی که شخص ناشناسی مدعی فرادمانی شد کمتر کسی به او توجه نشان داد و همین امر موجب شد که او کمی بعد، مدعی راه‌اندازی نوعی عرفان شود که این روزها با نام عرفان حلقه یا شعور کیهانی از آن تعبیر می‌شود.

مؤسس این فرقه شخصی به نام محمدعلی طاهری است که بهره‌ای از اطلاعات دینی ندارد و با کمک چند خانم که برخی از آنها اطلاعات عرفانی و قرآنی داشته‌اند توانست این فرقه را گسترش دهد.

فعالیت وی، از سال هشتاد و سه آغاز شد و بعدها تلاش کرد در پوشش یک موسسه فرهنگی فعالیت خود را ادامه دهد و در سال هشتاد و پنج توانست مجوز یک سازمان مردم‌نهاد را کسب کند ولی به دلیل تخلفات گسترده، مجوز وی تمدید نشد و تاکنون بدون هیچ‌گونه مجوزی در قالب یک فرقه انحرافی در حال تبلیغ و جذب نیروست.

۱. پائولو کوئلیو، محمد تقی فعالی، ص ۲۶۹.

با این‌که مجوز آموزشی برای او صادر نشده بود، کلاس‌های متعددی را در تهران و چند شهر کشور دایر کرد که به اصطلاح، عرفان حلقه در آن تدریس می‌شد و در بعضی از این کلاس‌ها تا سیصد هزار تومان برای شش دوره کوتاه‌مدت آموزشی دریافت می‌کرد و از این طریق ثروت نامشروع هنگفتی به دست آورد.

درباره سوابق وی آنچه محرز است عضویت در گروه کمونیستی «چریک فدائیان خلق» است. گرچه در رتبه‌گردانندگان نبود ولی مدتی در آن فعالیت می‌کرد. طاهری تحصیلات مشخصی ندارد هرچند مریدانش وی را مهندس خطاب می‌کنند. با آن‌که بعضی بر این باورند که او موفق به گذراندن دوره دیپلم هم نشده است و این در حالی است که مدعی تحصیل در دانشگاهی در ترکیه شده است و می‌گوید: در حین تحصیل، به دلیل فعالیت‌های انقلابی از دانشگاه اخراج شده و به کشور بازگشته است.

او در هیچ حوزه دینی و اسلامی تحصیل نکرده و ارتباط رسمی و جدی با نهادهای حوزوی و دینی نداشته است اما زیرکی خاصی دارد که می‌تواند خود را به عنوان یک دانشمند و عارف در نظر ساده‌لوحان جا بزند.

پایه‌های عرفان حلقه و شعور کیهانی

۱. عرفان حلقه اساس کار خود را بر اتصال با شعور کیهانی می‌داند و از حلقه‌های رحمانیت عام به شبکه شعور کیهانی و هوشمندی الهی و حلقه‌های وحدت نیز تعبیر می‌کند.

بنیان‌گذار آن با این تعبیرات مبهم و متشابه چنین‌القاء می‌کند که به حقایق تازه‌ای دست یافته و می‌تواند افراد را در جهات مختلف ارتقا دهد.

طبق گفته او، شبکه شعور کیهانی مجموعه‌ای از هوش و خرد و یا شعور حاکم

بر جهان هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در این عالم است. این سه عنصر عبارت است از ماده، انرژی و آگاهی.

۲. او در تعریف اتصال با شعور کیهانی می‌گوید: اتصال، برقراری نوعی ارتباط است که ابزار دقیقی ندارد چون در دنیای بی‌ابزاری است (به این تعبیرات مبهم و نامفهوم توجه کنید).

برای اتصال با شعور کیهانی دو راه فردی و جمعی را مطرح می‌کند و برای وارد شدن به حلقه‌ها وجود سه چیز را کافی می‌داند: نخست، اتصال‌گیرنده است که تمایل دارد به شبکه شعور کیهانی متصل شود، دوم، اتصال‌دهنده است که به اصطلاح، استادان آن‌ها هستند و سوم، شبکه شعور کیهانی است. او خدا را عضو چهارم می‌شمرد و گویا بحث از خداوند به عنوان عضو چهارم، تنها برای جلب نظر خدا باوران است و الا تأثیری در تشکیل حلقه و در نتیجه در مان‌گری ندارد. ۳. او معتقد است که اعتقادات افراد به دو بخش زیربنایی و روبنایی تقسیم می‌شود؛ بخش زیربنایی، اشتراک فکری همه انسان‌هاست و بخش روبنایی شامل دستورالعمل‌های ادیان و مذاهب می‌شود. بنابراین مذاهب از نظر آن‌ها اهمیت چندانی ندارند، زیرا در عرفان کیهانی، زیربنای فکری انسان مورد بررسی اصلی قرار گرفته و با بخش روبنای فکری که شامل اعتقادات و مراسم مذهبی است مداخله‌ای ندارد.

۴. آن‌ها برای جلب پیروان بیشتر از همه ادیان و مذاهب می‌گویند: عرفان حلقه، انسان‌شمول است و همه انسان‌ها صرف نظر از نژاد، ملیت، دین و مذهب و عقاید شخصی می‌توانند جنبه‌های نظری آن را پذیرفته و جنبه‌های عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند. این سخن و اعتقاد آنان نشان می‌دهد که شباهتی به عقاید بعضی از صوفیه دارند که قائل به صلح کل و حقانیت تمام مذاهب می‌باشند که امروزه از آن‌ها تعبیر به پلورالیزم دینی می‌کنند.

توحید در عرفان حلقه

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد آن‌ها دین را یک امر ظاهری، روبنایی و کم‌اهمیت تلقی می‌کنند و می‌گویند: مسلمان و مسیحی و یهودی و پیروان هر آیین و مذهبی، حتی کافر، می‌توانند به شعور کیهانی متصل شوند و کسانی که وحدت الهی را قبول دارند و به آشتی با خود و همه جهان هستی دعوت می‌کنند موحد نامیده می‌شوند و این در واقع یک توحید انسانی است نه یک توحید الهی. بنابراین همه را به بی‌اعتنایی به برنامه‌های شریعت و شکستن خطوط قرمزها سوق داده و نام آن را توحید می‌نهند.

شیطان در عرفان حلقه

آن‌ها شیطان را همچون ملائکه، کارگزار الهی می‌دانند و یا به تعبیر دیگر، شیطان را ملک می‌شمارند و معتقدند که ابلیس است که انسان را به کمال می‌رساند و موجودی است که در تمثیل از جنس آتش شمرده می‌شود (در حالی که از آتش نیست) و اگر رویارویی با این آتش نبود، انسان خام می‌ماند. حتی می‌گویند: سجده نکردن ابلیس در برابر آدم به امر خدا صورت گرفته و نوعی فرمانبرداری بوده است چون خداوند آن را از پیش تعیین کرده بود و حتی رانده شدن ابلیس از درگاه خدا به معنای تغییر وضعیت او در جهان دو قطبی است و شیطان درون هر انسانی، بخشی از وجود او را تشکیل می‌دهد که هیچ‌گاه از بین نمی‌رود.

بنابراین، نوعی تقدیس شیطان که زمینه شیطان‌پرستی است در عمق تعلیمات آن‌ها دیده می‌شود.^۱

۱. تمام آنچه در این بحث آمد از کتاب‌های «عرفان کیهانی»، «انسان از منظری دیگر» و «موجودات غیر ارگانیک» که هر سه نوشته شخص طاهری، مؤسس این فرقه است نقل شده است.

و می‌دانیم که تمام این تعبیرات برخلاف صریح قرآن مجید است که شیطان را موجودی عاصی و ویرانگر و رانده درگاه خدا می‌شمارد که در اصل از آتش بوده و در برابر فرمان خدا تکبر کرد و از مطرودین شد. شیطان به این معنا بخشی از وجود انسان را تشکیل نمی‌دهد؛ آنچه در درون انسان ممکن است سبب شُرور شود، هوای نفس است و شیطان دشمنی است از بیرون، این‌ها همه در آیات مختلف قرآن منعکس است.

در مجموع، عرفان آن‌ها بازگشت به نوعی بی‌عرفانی و دوری از خدا می‌کند؛ پیروان خود را به یک موضوع مبهم یا به تعبیری دیگر، موهوم، به نام شعور کیهانی دعوت می‌کنند و به آن‌ها نوید می‌دهند که بدون نیاز به برنامه‌های پیچیده مذهبی می‌توانند با آن ارتباط پیدا کرده و به تکامل روحی و معنوی برسند بی‌آن‌که محدودیتی در زندگی برای خود قائل باشند؛ با تمام پیروان مذاهب و حتی کفار و افراد بی‌ایمان دست دوستی بدهند و شیطان را مأمور از طرف خداوند و موجودی مقدس بشمارند.

کوتاه‌سخن این‌که عرفان حلقه یا عرفان کیهانی یک تفکر انحرافی التقاطی است که از تفکرات مختلفی ترکیب شده و اساس آن را دو چیز تشکیل می‌دهد: نخست، اعتقاد به چیزی به نام شعور کیهانی که البته منظورشان غیر از ذات پاک خداوند است. معتقدند که در اطراف شعور کیهانی نیز حلقه‌های مختلفی است که یکی از دیگری بالاتر است و به همین دلیل آن را عرفان حلقه نیز می‌نامند و افراد، می‌توانند با عبور از این حلقه‌ها به شعور کیهانی نزدیک شوند و مشکلات خود را با آن حل کنند.

دیگر این‌که اعتقاد به این امر موهوم برای بعضی ممکن است منشأ اثرات درمانی گردد به‌ویژه آنچه مربوط به ناراحتی‌های روانی است که با تلقین توسط روان‌شناسان نیز قابل درمان است. جمعی به گمان آن‌ها از شعور کیهانی کمک

گرفته و ناراحتی آن‌ها درمان شده است، در نتیجه به آن معتقد شده، دیگران را نیز به سوی آن دعوت می‌کنند و همین امر به کار آن‌ها رونق می‌بخشد، در حالی که وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم پایه و اساس، یک امر موهوم و خیالی بیش نیست که هیچ دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد.

البته اعتقاد به روبنا بودن شرایع الهی و کم‌اهمیت جلوه دادن آن نیز افرادی را که می‌خواهند از قیدوبند شریعت آزاد باشند به سوی خود جلب می‌کند حتی کفار و افراد بی‌ایمان را.

و با اعتقادی که دربارهٔ شیطان دارند نیز رگه‌هایی از شیطان‌پرستی را به این برنامه تزریق کرده و آن را آب و رنگ دیگری می‌بخشند و این مجموعه التقاطی می‌تواند افراد ساده‌لوح را به سوی خود جلب کند.

همان‌گونه که در ابتدا اشاره شد، آنچه از عقاید آن‌ها در این بخش آوردیم مستند به کتاب‌های خود آن‌هاست.

توضیحات بیشتر دربارهٔ عرفان حلقه

در این ایام که دادگاه حکم شدیدی علیه رئیس عرفان حلقه صادر کرده، بعضی، از گوشه و کنار به حمایت از او برخاسته و می‌گویند: آنچه او می‌گوید عین تعلیمات اسلام است و ما با پیروی از او اسلام را بهتر شناختیم. این مسأله سبب شد تا ما که سال‌هاست افکار او را بررسی می‌کنیم ناچار شویم عقاید انحرافی او را به استناد عبارات صریح کتاب‌هایش در اینجا برای شما بیاوریم.

آنچه امروزه به نام عرفان کیهانی (حلقه) مطرح می‌شود شامل آموزه‌های انحرافی و متضاد با اصول و فروع دین مبین اسلام است. برخی از موضوعات انحرافی عرفان حلقه از این قرار است (هرچند قبلاً به بعضی اشاره کوتاهی شده است):

شیطان‌شناسی (شیطان پرستی) در عرفان حلقه

شیطان در «عرفان حلقه» احترام و تقدس زیادی دارد و مأمور خدا، عامل کمال، اولین معلم انسان و موحد و مطیع فرمان پروردگار شناخته می‌شود!
 ۱. آنها معتقدند: خداوند از ابلیس خواسته بود که به فرمان سجده بر آدم اعتنا نکند! بنابراین عصیان شیطان، مأموریت الهی بود.^۱

۲. ابلیس به‌عنوان ملکی که قانون تضاد را برای جهان دو قطبی ایجاد کرده، معرفی می‌شود.^۲

۳. شبکه شعور کیهانی که عرفان حلقه مدعی اتصال به آن است می‌گوید: شیطان ملکی است که قانون تضاد و قانون دو قطبی را ایجاد کرده بنابراین شعور کیهانی یا هوشمندی الهی همان ابلیس است.^۳

۴. شیطان اولین معلم بشر است زیرا او را به درخت علم و آگاهی راهنمایی کرد و از بهشت نادانی و بی‌خبری بیرون آورد.^۴

این در حالی است که قرآن مجید در آیات بسیاری شیطان را به دلیل نافرمانی و سرپیچی از سجده بر آدم علیه السلام و اعتراض به ذات پاک پروردگار، مطرود و ملعون و رانده درگاه خدا می‌شمرد.

در سوره حجر آیات ۳۲-۳۵ می‌فرماید: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ * قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ *» («خداوند) فرمود: ای ابلیس! چرا با سجده‌کنندگان نیستی؟! گفت: من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که

۱. موجودات غیر ارگانیک، ص ۱۴ و ۱۵؛ انسان و معرفت، ص ۲۴۵.

۲. انسان و معرفت، ص ۹۸ و ۹۹.

۳. همان، ص ۲۴۷.

۴. انسان و معرفت، ص ۲۰۴؛ موجودات غیر ارگانیک، ص ۱۵.

از گِل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد. فرمود: از صف آنها [= فرشتگان] بیرون رو، که (از درگاه ما!) رانده شده‌ای و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود».

و در سوره اعراف آیه ۱۸ می‌فرماید: ﴿قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ «فرمود: از آن (مقام) با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می‌کنم که هرکس از آنها از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می‌کنم».

و در سوره ص آیه ۷۸-۷۷ می‌فرماید: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾؛ «در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود. گفت: ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین‌ها بودی؟! (برتر از این‌که فرمان سجود به تو داده شود!) گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل. فرمود: از آسمان‌ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی. و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود». به علاوه در آیات متعددی از قرآن مجید سخن از وسوسه و فریب شیطان درباره آدم علیه السلام است که او را گمراه ساخت و سبب شد از بهشت بیرون رود و نه تنها معلم آدم علیه السلام نبود بلکه گمراه‌کننده و سبب محرومیت او از بسیاری از نعمت‌های الهی شد.

آیا آنچه از کتاب‌های او آوردیم با این آیات قرآنی کمترین هماهنگی‌ای دارد؟ چگونه بعضی از فریب‌خورده‌ها می‌گویند: سخنان او عین تعلیمات اسلام است و با پیروی از او اسلام را بهتر شناخته‌ایم؟! این است معنای شناختن اسلام و قرآن مجید؟! و

در ذیل، بخشی از عبارات کتاب‌های او را عیناً می‌آوریم.

سرنوشت عجیب آدم عَلَيْهِ السَّلَام و شیطان

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: آدم در بهشت بود و خداوند او را از درخت ممنوعه نهی کرده بود ولی او بر اثر وسوسه شیطان به خود ظلم و ستم کرد و از آن خورد. لباس بهشتی از تن او بیرون آمد و بعد از یادآوری، به درگاه خداوند توبه کرد و خداوند او را بخشید ولی از بهشت خارج ساخت.

در آیات زیر دقت کنید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِيَعِضَّ عَدُوًّا وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ * فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید. همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد، و تکبر ورزید، و (به دلیل نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. * و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمت‌های) آن، از هر جا می‌خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد. * پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: همگی (به زمین) فرود آید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره‌برداری خواهد بود. * سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

ولی عرفان حلقه می‌گوید: آدم در بهشت ناآگاهی بود و با خوردن از درخت ممنوع از آن خارج شد و به سوی بهشت آگاهی حرکت کرد و شیطان در این راه به او کمک نمود.

در جمله‌های زیر که عیناً از کتاب عرفان و معرفت سرکرده این گروه است دقت کنید:

نزدیک شدن به درخت، آغاز حرکت است که با خروج از بهشت ناآگاهی رخ می‌دهد و خوردن میوه، پشت سر گذاشتن تجربه زندگی با اجزای درخت مورد نظر و رسیدن به بهشت آگاهی است.^۱

در جای دیگر می‌گوید: در این کشاکش، آدم خوردن میوه درخت را انتخاب کرد یعنی او حرکت در چرخه جهان دو قطبی را آغاز نمود تا بتواند با به جان خریدن رنج این حرکت، گوهر وجود خود را آشکار کند و با بالفعل کردن کمال خود به سوی رب خویش بازگردد و با قرار گرفتن در بهشت آگاهی، عظمت خلقت را به نمایش بگذارد.^۲

در جای دیگر می‌گوید: او می‌توانست تا ابد در بهشت ناآگاهی بماند و یا با نزدیک شدن به این درخت، حرکت پرتلاطم در مسیر این چرخه را که به او پختگی می‌داد تجربه کند.^۳

اکنون به روشنی می‌بینیم که او درخت ممنوع را درخت آگاهی می‌داند، عین چیزی که در سفر پیدایش تورات آمده است. آری، در تورات کنونی نیز درخت ممنوع درخت علم و آگاهی است.

در این جا این سؤالات مطرح است:

۱. انسان و معرفت، ص ۲۵۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۵۵.

۱. آیا خداوند آدم علیه السلام را از آگاهی نهی کرد و آن را عصیان او شمرد؟ در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: خداوند علم عظیمی به نام علم اسماء به آدم تعلیم کرد که برتری او به وسیله آن علم بر همه فرشتگان ثابت شد؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».
 ۲. آیا شیطان از خداوند به آدم علیه السلام مهربان‌تر بود که او را از بهشت ناآگاهی به سوی بهشت آگاهی برد؟
 ۳. آیا واقعاً بهشت آگاهی شجره ممنوعه است و خوردن از آن ظلم است و باید از آن توبه کرد تا خداوند به لطفش آن توبه را بپذیرد؟
- عجب است از کسانی که می‌گویند: چیزی برخلاف قرآن و تعلیمات اسلام در این عرفان کاذب ندیدیم؟

سخنان شرک‌آلود

پایه‌گذار عرفان حلقه (طاهری) در کتاب چند مقاله خود، صفحه ۲۰۴ چنین می‌نویسد:

آری، من (منظور خداوند است) به شما (منظور انسان است) می‌رسم و همه چیز خود را به پای معشوق خود (انسان) تقدیم می‌کنم و در آن صورت آن‌جا بهشت شما خواهد بود نه آن بهشت روز نخست که بهشت ناآگاهی بود بلکه بهشت آگاهی!

بهشت‌هایی که شما براساس آگاهی‌ها و دانسته‌ها، و میل و سلیقه خود بنا خواهید کرد. پس از کسب این تجربه خواهید فهمید که همه چیز «عاشق شما» در اختیار شماست و شما می‌توانید با قدرتی که در اختیار دارید جهان‌ها خلق کنید و بر ابعادی سایه بگسترانید که هرگز تصورش را نداشتید و به زودی یقین حاصل می‌کنید که دارای قدرتی خدایی هستید.

آن زمان که شما این‌گونه خدا شدید می‌خواهید بدانید با «من» چه خواهید کرد؟

شاید اگر همهٔ داستان را بدانید برای من عاشق‌گریه کنید!
 برخی از شما پس از کسب اطمینان از قدرت خدایی خود و احساس بی‌نیازی
 از من، خواهید گفت: حالا که خدا هستیم و بی‌نیاز از او چرا برای خود خدایی
 نکنیم؟

فقط عدهٔ اندکی خواهند بود که خدایی در وحدت را انتخاب کرده، به سوی
 من می‌آیند و با من به وحدت می‌رسند ولی خدای در وحدت و خدای در کثرت
 آخرین آزمایش است و شما کدام را انتخاب خواهید کرد؟

و در کتاب انسان و معرفت (صفحه ۲۶۳) بعد از آن که برای انسان‌ها سه
 مرحله قائل شده است: مرحلهٔ «اله»، مرحلهٔ «رب» و مرحلهٔ «ملک»، می‌گوید:
 هیچ، یک از این سه از وجود آدم جدا نبوده است، هر یک بُعدی از وجود او
 هستند که در حرکت او نقش دارند.

کثرات آدم (انسان‌ها) نیز حرکت خود را از «اله» آغاز کرده‌اند و به «رب» پایان
 می‌برند، در طول مسیر، پذیرفتن تربیت از «رب» راهگشای حرکت صحیح
 آنهاست و وحدت آنها با رب در پایان مسیر اتفاق می‌افتد.

در پایان چرخه هر کسی با توجه به در اختیار داشتن صفات الهی و توانایی او
 در معرض یک سؤال که آزمایش آخر در چرخه است قرار می‌گیرد، آن سؤال این
 است که آیا او با توجه به توانایی خدایی که به دست آورده جدایی از عالم
 وحدت را می‌پسندد و می‌خواهد خودش خدایی کند و یا به وحدت ملحق
 می‌شود و خدایی عالم وحدت را می‌پذیرد؟

یک بار دیگر جمله‌های فوق را با دقت مرور کنید، خلاصهٔ این سخنان
 ناموزون و بدون مدرک چنین است:

۱. انسان، نخست به مقام الوهیت می‌رسد.

۲. سپس به مقام ربوبیت نائل می‌شود.
۳. آنگاه به مقام فرشتگان (ملک) خواهد رسید.
۴. خداوند «عاشق بی‌قرار» انسان‌ها و انسان «معشوق» اوست و اگر انسان از تمام ماجرا باخبر باشد به حال این عاشق یعنی خدا گریه می‌کند.
۵. خداوند به سبب رحمانیت خود تمام صفات خدایی را به انسان می‌بخشد تا جایی که انسان می‌تواند جهان‌هایی را بیافریند.
۶. سرانجام خداوند انسان را مخیر می‌کند که جهان‌هایی خلق کند و خدایی کند (و در جهان دو قطبی زندگی کند) یا به وحدت بپیوندد و زیر چتر خدایی خداوند در جهان تک بعدی قرار بگیرد.
۷. اگر راه اول را پذیرفت باز ناچار است چرخه‌ها را یکی پس از دیگری طی کند و سرانجام به جایی می‌رسد که مجبور است دست از خدایی خود بردارد و به خداوند عالمیان ملحق شود.

سؤال این است:

چگونه این خیال‌بافی‌های به شدت شرک‌آلود و بی‌مدرک به نام عرفان به خورد مردم داده می‌شود در حالی که تمام آن برخلاف آموزه‌های قرآن مجید و اسلام و ادله محکم فلسفی است؟

اولاً مقام الوهیت (اله بودن) مخصوص ذات پاک پروردگار است ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾^۱.

ثانیاً مقام ربوبیت جهان نیز مختص ذات پاک اوست. نه تنها در سوره حمد «رب العالمین» اش می‌خوانیم بلکه در ده‌ها آیه دیگر قرآن مجید عنوان رب العالمین (پروردگار جهانیان) وصفی از اوصاف خداوند ذکر شده است.

۱. زخرف، آیه ۸۴.

به ویژه در آیه ۱۶۴ سوره انعام می‌خوانیم: «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ آبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ؟» («بگو: آیا غیر الله را رب خود انتخاب کنم در حالی که او رب همه چیز است؟»).

ثالثاً همه باید عاشق بی‌قرار خدا باشند نه خداوند عاشق بی‌قرار انسان‌ها؛ قرآن مجید می‌گوید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱.

رابعاً مگر صفات خدایی قابل بخشش است که خداوند آنها را به افرادی ببخشد و آن‌ها بتوانند با آن صفات خدایی جهان‌هایی بیافرینند؟! خامساً مخیر ساختن انسان میان اینکه برای خود خدایی کند و جهان‌هایی بیافریند یا به خدایی خداوند ملحق گردد چه معنا و مفهومی دارد؟ تمام این سخنان شرک‌آلود و بی‌مدرک برخلاف توحید قرآن مجید و آموزه‌های اسلامی است.

تعجب در این است که بعضی بدون مطالعه این سخنان می‌گویند: در عرفان حلقه چیزی برخلاف اسلام ندیدیم. واقعاً حیرت‌آور است!

خطاهای آشکار در معادشناسی در عرفان حلقه

۱. تمایل به عقیده تناسخ

تناسخ از نظر علمی به این معناست که کسی عقیده داشته باشد هنگامی که انسان از دنیا می‌رود روح او بار دیگری در جنین دیگری به دنیا می‌آید و شاید بارها این نوع زندگی تکرار شود.

این عقیده از یک سو ممکن است سبب انکار معاد شود چون انسان نتیجه اعمال پیشین خود را ممکن است در زندگی جدید ببیند، و از سوی دیگر با متن قرآن مجید سازگار نیست.

۱. بقره، آیه ۱۶۵.

قرآن در آیه ۲۸ سوره بقره می‌فرماید: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَنًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. در این آیه با صراحت دو مر و حیات برای انسان ذکر شده است. بیش از این خاک بودیم سپس آفریده شدیم و بار دیگر به خاک برمی‌گردیم که دوباره در قیامت زنده می‌شویم.

و در آیه ۱۱ سوره غافر نیز آمده است که انسان تنها دو موت و دو حیات دارد: قبل از ورود به این دنیا به صورت مرده بود سپس زنده شد و بار دیگر می‌میرد و در قیامت زنده می‌شود ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾.

بنابراین، اعتقاد به زندگی‌های مکرر در این جهان مخالف آموزه‌های قرآن مجید است این در حالی است که متولی عرفان حلقه در کتاب انسان و معرفت وجود زندگانی‌های قبلی را پذیرفته و می‌گوید:

«درحقیقت کسی که در این جهان دارای زمان و مکان متولد می‌شود، اندوختهٔ کمالی مخصوص به خود را از زندگی در جهان قبلی... همراه دارد».^۱

این تعبیر را در جای دیگر تکرار کرده و می‌گوید:

انسان در جهان دیگری قبلاً می‌زیسته و کمالاتی را در آن داشته و آن را با خود به جهان فعلی آورده است.^۲

این همان چیزی است که ارباب عقیدهٔ تناسخ به آن پایبندند.

۲. انکار معاد جسمانی

قرآن مجید با صراحت در آیات متعدد می‌گوید: علاوه بر روح انسان، جسم هم در قیامت باز می‌گردد که از آن تعبیر به معاد جسمانی می‌شود، نمونهٔ روشن آن، آیات آخر سورهٔ یس است که می‌فرماید: ﴿وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ

۱. انسان و معرفت، ص ۲۶۷.

۲. همان.

يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ «و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! * بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او به هر مخلوقی داناست».

اضافه بر این، ده‌ها آیه دیگر در قرآن مجید وجود دارد که همین معنا را تعبیر می‌کند که معاد با روح و جسم هر دوست در حالی که نویسنده کتاب انسان و معرفت (صفحه ۲۹۲) به صراحت معاد جسمانی را منکر شده، می‌گوید:

نباید انتظار داشته باشیم که در قیامت و مراحل پس از آن جسم فیزیکی و مشابه آن وجود داشته باشد.

ولی در تناقضی آشکار، بعد از آن در صفحه ۲۹۳ می‌گوید:

از سوی دیگر، به دنبال مجادله و هنگام مواجهه با جهان‌های موازی، افراد، به واسطه تسلط بر زمان، خود را در جایگاه‌های مختلفی از جمله در جهان‌های دارای زمان و مکان که در آنها جسم فیزیکی نیز وجود دارد می‌یابند، بنابراین از این نظر نیز می‌توان گفت در معاد جسمانیت فیزیکی تحقق دارد!

۳. جهنم در یک تحریف آشکار

در حالی که از آیات متعدد قرآن استفاده می‌شود که جهنم جایگاه خشم خداست، او در همان کتاب انسان و معرفت، صفحه ۲۹۴ می‌گوید:

جهنم جایگاه دشمنی و کینه‌ورزی نیست و اساس تشکیل آن «عشق و محبت» است.

و در صفحه ۲۹۶ می‌گوید:

آتش جهنم آتش حسرت است که با احساس تنهایی درهم می‌آمیزد، این احساس تنهایی به دلیل دوری از وحدت نفس واحد است و تا خروج از جهنم ادامه دارد.

۴. خلاقیت و خدایی کردن بهشتیان!

در حالی که قرآن مجید با تعبیر «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» بهشت را برای پرهیزکاران آماده شده می‌داند، بهشت را مخلوق خدا معرفی می‌کند او در سخن نادرست دیگری می‌گوید:

انسان‌ها خودشان خالق بهشت هستند و انسان در آنجا کار خدایی می‌کند!
در صفحه ۳۰۴ همان کتاب می‌گوید:

دست‌یابی نفس به روح الله که از صفات مقدس الهی است امکان خلق آفرینش گسترده‌ای را فراهم می‌کند... به همین علت در این مرحله هر کسی بهشت مخصوص خودش را خواهد ساخت... ما در زندگی فعلی توانایی خلاقیت ذهن را تجربه می‌کنیم، این تجربه خلق ذهنی هر چیزی را که دوست داریم تصور می‌کنیم، در بهشت، این تجربه بسیار وسیع‌تر است زیرا خواهیم توانست هر آنچه را دوست داریم، بیرون از ذهن خود بیافرینیم و در جایی که خودمان آفریده‌ایم زندگی کنیم. به بیان دیگر، در اختیار داشتن گنجینه صفات الهی و امکان آفرینش در این مرحله ویژگی‌هایی است که ما بر مبنای آن، جهان‌ها خلق می‌کنیم و خلیفه خدا محسوب می‌شویم.

این عبارات ناموزون علاوه بر اینکه هیچ مستند عقلی و نقلی ندارد و زائیده خیال‌پردازی است با آیات قرآن مجید مخالفت آشکار دارد، همان‌گونه که اشاره شد.

از خداوند متعال می‌خواهیم همه را به راه راست هدایت فرماید.

۴. فرقه یوگا، ناندا

رهبان این فرقه برخلاف بسیاری از فرقه‌های دیگری که از هند برخاسته‌اند

اعتقاد به خدا دارد هرچند ظاهراً او را جسمی نورانی می‌شمارد که احتمالاً قابل مشاهده نیز هست ولی برای جلب پیروان بیشتر، همه مذاهب را هم‌تراز و به تعبیر دیگر، قابل قبول می‌داند.

نام اصلی او «موکوندا لعل گوش» بود که بعداً به یوگا ناندا مشهور شد. او در سال ۱۸۹۳ در یکی از مناطق شمال شرقی هند به دنیا آمد و تا بیست و هفت سالگی در هند زندگی کرد. سپس در سال ۱۹۲۰ مانند بسیاری دیگر از این‌گونه افراد به آمریکا که محیط مناسبی برای رشد این‌گونه فرقه‌هاست رفت و در آن‌جا ماندگار شد. پس از سی و دو سال زندگی در آمریکا سرانجام در سال ۱۹۵۲ در لوس آنجلس پس از یک سخنرانی سخته کرد و از دنیا رفت.

او تا پایان عمر، مجرد می‌زیست و در توجیه رفتار خود می‌گفت: انسان مجرد، به امور خداوند بیشتر می‌اندیشد و اینکه چگونه رضایت‌مندی خداوند را به دست آورد ولی شخص متأهل بیشتر به امور دنیا می‌اندیشد و اینکه چگونه رضایت همسر خود را جلب کند.

او درباره خدا معتقد است که «خداوند، جان جانان جز سرور ابدی چیزی نیست و تن او اشعه‌های بیکران نور است؛ نیروی کیهانی که فعالانه هرگونه شکل و نیرو را حفظ می‌کند. با این حال، او ماورای ارتعاش جهان‌های پدیداری (جهان موجود) است و در یک خلأ سرشار از سرور است».

از این تعبیرات مبهم و نظیر آن‌ها اجمالاً به دست می‌آید که او خدا را نوری مادی می‌داند و برای او جسم و جان قائل است.

او مکاشفات متعدد و متنوعی درباره خود ادعا می‌کند و علم و دانش خود را مستند به آن می‌شمرد در حالی که بخش مهمی از گفته‌ها و تعلیمات به اصطلاح، معنوی و همان معنویت و عرفان مسیحیت است.

او معتقد است که خدا دارای جلوه‌های گوناگون است. یکی از آن جلوه‌ها

«مادر الهی» است. مادر الهی جنبه‌ای از ذات احدیت است که در نهاد مادران که مظهر عشق الهی و شفقت هستند وجود دارد.

از گفته‌های او به خوبی برمی آید که اعتقاد به تثلیث دارد و تثلیث مسیحیت را با تثلیثی که در میان جمعی از هندوهاست تطبیق می‌کند.

او درباره ارتباط با کیهان، از انرژی کیهانی سخن می‌گوید و مدعی است که قدرت معنوی خویش را از همان انرژی کیهانی گرفته است (و چنانکه قبلاً درباره عرفان حلقه خواندیم آن‌ها نیز به تبعیت از همین افکار، انرژی کیهانی را تبدیل به شعور کیهانی کرده و افراد را به سوی آن فرامی‌خوانند).

او معتقد است که انسان دارای روحی است و سه بدن دارد: اول: بدن مادی. دوم: بدن آثیری که متعلق به عالم اَثیر است (اَثیر همان اَتر است که در واقع وجود خارجی ندارد، فرضیه‌ای است برای توجیه انتقال نور در خلأ. سوم: بدنی که از جنس اندیشه و فکر است. در واقع مجموعه ادعاهایی است که هیچ دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد.

او برای ارتباط با مخزن بیکران انرژی کیهانی فنونی دارد که به‌طور جامع به نام «یوگا» معروف است که در رفتارهای اخلاقی و انجام فرایض مذهبی و وضعیت بدنی درست برای آرامش و درون‌نگری و تمرکز و مراقبه خلاصه می‌شود.^۱

بعضی معتقدند که اصلاً یوگا ارتباطی با عرفان ندارد هرچند عرفان کاذب باشد چراکه مجموعه دستورات و تمرینات پیچیده و بعضاً بسیار سخت و دشواری است که آموزش داده می‌شود و به اعتقاد آن‌ها فواید متعددی دارد؛ شامل فواید جسمی، عصبی و ذهنی. به همین دلیل بسیاری از کسانی که طرفدار یوگا هستند از یوگا توقعی جز داشتن اندامی متناسب، درمان بعضی از بیماری‌ها،

۱. در واقع نوعی ورزش و ریاضت است.

کاهش افسردگی، کاهش دردهای زایمان، لاغر شدن و داشتن صورتی زیبا ندارند.

اگر فرض کنیم این توقعات و انتظارات از ورزش‌های یوگا دست‌یافتنی باشد این پرسش مطرح می‌شود که این امور با عرفان چه ارتباطی دارد؟^۱

۵. عرفان «دالایی لاما»ها

از عرفان‌های کاذب هندی که در این اواخر به مناطق دیگر کشیده شده عرفان «دالایی لاما»هاست. دالایی لاما در اصل به معنای اقیانوس خرد (یا بحرالعلوم) است که به پیشوایان این فرقه گفته می‌شود.

از عجایب این‌ها معتقد به تناسخ هستند و می‌گویند: هرگاه یک دالایی لاما از دنیا برود باید در میان کودکان کم‌سن و سال جستجو کرده و کودکی را که شباهت بیشتری به دالایی لامای گذشته دارد و دارای روح اوست انتخاب کنیم و او را پیشوای خود بدانیم.

دالایی لامای کنونی هنگامی که کودکی دو ساله بود به‌عنوان پیشوای این فرقه انتخاب شد و اسم اصلی او تنزین گیاتسوا است که در سال ۱۹۳۵ در تبت به دنیا آمد و همان‌گونه که گفتیم در سن دو سالی در مقام دالایی لامایی به‌جای پیشوای پیشین نشست.

اساس تعلیمات آن‌ها این است که هدف اصلی انسان رسیدن به شادی است؛ خواه انسان معتقد به اصول مذهبی باشد یا نباشد و هر مذهبی داشته باشد تفاوت نمی‌کند حتی اعتقاد به خدا در این فرقه ضرورتی ندارد.

آن‌ها می‌گویند: شادی واقعی هنگامی است که انسان به مرحله آزادی

۱. برای آگاهی بیشتر از منابع آنچه ذکر شد به کتاب نگرشی بر آراء و اندیشه‌های یوگاندا نوشته محمد تقی فعالی مراجعه شود.

و آزادگی برسد و هیچ رنج و عذابی را احساس نکند و شادی واقعی بیشتر با قلب و فکر ارتباط دارد و آنچه به لذت جسمانی وابسته است زودگذر است. از نظر دالایی لاما بودائیان خدا باور نیستند و اعتقادی به خدا ندارند و عشق واقعی به دیگران را منبع اصلی ایجاد شادی واقعی و پایدار در زندگی می‌دانند. آن‌ها معتقد به نسبتی هستند و همه چیز و حتی ارزش‌های اخلاقی را اموری نسبی می‌دانند و اعتقاد به حقیقت مطلق یا سرشت غایی همه پدیده‌ها را موجب احساسات منفی می‌دانند. بنابراین، خوبی و بدی مطلق وجود ندارد و تابع شرایط مختلف است.

جالب این‌که دالایی لامای فعلی افکار سیاسی داغی دارد و پس از اشغال کشورش (تبت) توسط چینی‌ها به هندوستان گریخت و در آن‌جا دولت در تبعید تشکیل داد و در مدت تبعیدش به شصت و پنج کشور مسافرت کرد و با همان بدن نیمه‌برهنه‌اش با رهبران سیاسی و ادیان مختلف گفتگوهای ترتیب داد و رابطه گرم او با غربی‌ها سبب شد که بیش از پنجاه و هفت دکترای افتخاری، حکم یا جایزه به او اعطا شود و در سال ۱۹۸۹ جایزه صلح نوبل را به او دادند. او پیوسته به آمریکا رفت و آمد دارد و به موجب تصویب نمایندگان کنگره آمریکا، مدال طلای کنگره که بالاترین نشان قدردانی از یک غیر نظامی است به فردی خارجی مانند او تعلق گرفت؛ پدیده‌ای که تا پیش از آن در آمریکا سابقه نداشت. او سه مرتبه از اسرائیل دیدن کرد، او حتی با اعدام صدام حسین مخالف بود و معتقد بود که او قابل اصلاح است.

به‌طور خلاصه، مرام او یک مرام الحادی و فارغ از اعتقاد به خداست و شادی پایدار را هدف اصلی می‌شمارد و با اعتقاد به نسبی بودن امور، با همه مکاتب و مذاهب سازش دارد و به‌ویژه سلطه‌گران روی خوش نشان می‌دهد. او هرچند همه‌جا از صلح و انسانیت دم می‌زند ولی سفرهای متعدد او به اسرائیل و آمریکا

و نادیده انگاشتن مظالم آن‌ها بر بشریت از سیاسی بودن این حرکت و سوء استفاده‌ی ظالمان از شعارهای فریبنده‌ی او برای سلطه‌ی بیشتر و دعوت ستمدیدگان به صبر و گذشت و چشم‌پوشی از حقوق مسلم خویش حکایت می‌کند. در عین حال، این موضع‌گیری‌ها سبب گرفتن امتیازات لازم از کشورهای قدرتمند برای پیشبرد اهداف خود برای مبارزه با کشور چین شده است.^۱

دالایی لاما به تازگی (اسفند ماه ۱۳۹۲) سفری به آمریکا داشته و جراید آمریکا از او به عنوان رهبر معنوی بودایی‌های تبت یاد کرده‌اند و در جریان بازدیدهای اخیرش به اظهار نظر درباره‌ی مسأله‌ی ازدواج همجنس‌گرایان پرداخت. در این ایام در جریان سفر به شهر واشنگتن مورد استقبال سیاستمداران بلندپایه‌ی آمریکا قرار گرفت و مراسم دعای افتتاحیه‌ی نشست‌های سنای آمریکا را اجرا کرد. او در مصاحبه‌ای گفت: مسأله‌ی ازدواج همجنس‌گرایان، در نهایت، یک مسأله‌ی شخصی است و در اظهارات دیگری گفت: اگر دو نفر حقیقتاً احساس کنند رابطه‌ی میان آنها عملی‌تر و رضایت‌بخش‌تر است و هر دو طرف کاملاً با آن موافق باشند این رابطه مشکلی ندارد و در پایان توصیه کرد که مردم باید از قوانین مذهب خود در زمینه‌ی رابطه‌ی جنسی پیروی کنند.

عقاید او را می‌توان در چند موضوع خلاصه کرد: اعتقاد به نسبی بودن ارزش‌ها و مثبت دانستن همه‌ی مذاهب و فرقه‌ها حتی منکران خدا با تمام تفاوت‌هایی که دارند و اعتقاد به هدف بودن شادی پایدار و همچنین اعتقاد به تناسخ که لازمه‌ی آن انکار معاد است بنابراین نه اعتقادی به مبدأ و نه اعتقادی به معاد دارد و در ضمن، روابط همجنس‌گرایان را نیز مجاز می‌شمرد و به همین دلیل، آلت دست سیاستمداران ظالم و ستمگر شده است.

۱. برای آگاهی بیشتر از منابع آنچه ذکر شد به کتاب نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما مراجعه شود.

۶. کارلوس کاستاندا (عرفان سرخ پوستی)

کارلوس کاستاندا در مورد خود می‌گوید: بیست و پنجم دسامبر ۱۹۳۵ در روز کریسمس در دهی به نام «جوکری» در نزدیکی «سائو پائولوی برزیل» متولد شده‌ام.^۱ با این حال، برخی از منابع، سال تولد او را گاه تا ده سال قبل از آن ذکر کرده‌اند.

گفته شده که مادرش هنگام تولد وی پانزده سال داشت و پدرش هفده سال. او در شش سالگی مادرش را از دست می‌دهد و خاله‌اش سرپرستی او را به عهده می‌گیرد. به گفته کاستاندا، او هرگز مادرش را دوست نداشت و به پدرش نیز به دید ترحم و حقارت نگاه می‌کرد. همچنین مدتی را نزد پدربزر و مادربزر خود گذرانید که از آن‌ها نیز به خوبی یاد نمی‌کند. او در مورد پدربزر خود می‌گوید: او مرا در هفت سالگی مجبور کرده بود برای اثبات مردانگی‌ام دختر بانک‌دار دهی را اغفال کنم.

در سال ۱۹۵۰ وارد آمریکا شد و چند سال بعد به عنوان شهروند بومی آن‌جا پذیرفته گردید و این زمانی بود که او پانزده سال داشت. او در لوس آنجلس در زمینه روزنامه‌نگاری و روان‌شناسی درس خواند و در سال ۱۹۷۳ در کالیفرنیا، در رشته مردم‌شناسی مدرک دکترا را اخذ کرد.

گفته شده که در سال ۱۹۶۰ در مکزیک با زنی از اهالی آمریکای شمالی که چهارده سال از او بزرگتر بود ازدواج کرد، اما این ازدواج چند سال بعد به طلاق انجامید.^۲ او سرانجام در سال ۱۹۹۸ به علت سرطان کبد در لوس آنجلس در سن ۶۳ سالگی درگذشت.

اساتید عرفانی کاستاندا، غالباً افرادی بودند که در زمینه سحر و جادو ید

۱. گفت و شنودی با کارلوس کاستاندا، ص ۴۰.

۲. سفر جادویی با کارلوس کاستاندا، ص ۸۰.

طولایی داشتند از جمله می‌توان به «دون خوان ماتئوس» مکزیک‌ی اشاره کرد که اعتقاد داشت سحر و ساحری، به معنای توانایی در درک چیزهایی است که در حالت عادی نمی‌توان دریافت کرد و سحر همان ذخیره انرژی است که موجب می‌شود انسان با ذخیره‌های انرژی‌ای که در دسترس نیستند سروکار داشته باشد.^۱

استاد دیگر او خنارو فلورس بود که با سحر و کارهای خارق العاده‌اش، کاستاندا را به حیرت وامی‌داشت. او دو استاد دیگر نیز داشت که هر دو ساحری قدرتمند بودند. استاد دیگر او زنی بود به نام زولیکا که به او فن رؤیابینی را یاد داد. همچنین او استادی در ورزش کونگفو داشت که به او قدرت ذخیره‌سازی انرژی را یاد داد و کاستاندا زیر نظر وی، به درجه مربی‌گری در کونگفو دست یافت.

از او دوازده کتاب، یک دوره ماهنامه در چهار شماره و چند نوشته به جای مانده است که غالباً منعکس‌کننده اندیشه اساتید اوست. او همواره به دنبال مکتب فکری «دون خوان» و ترویج آن بوده است. این مکتب فکری در اکثر آثار او منعکس است که در ادامه به تبیین آن خواهیم پرداخت.

نظام معرفتی دون خوانی که کاستاندا تمام زندگی خود را وقف شناخت و تبیین آن کرده است از یک سری مبانی فکری تبعیت می‌کند:

۱. ساحری، راهی برای معرفت

ساحری یا جادوگری، نامی است که استاد کاستاندا برای خود برگزیده است ولی کاستاندا معتقد است که ماهیت آن با جادوگری مصطلح متفاوت می‌باشد و در واقع به معنای استفاده از میدان‌های انرژی موجود در جهان بوده بدین‌گونه

۱. عرفان سرخپوستی، ص ۴.

که فرد بتواند انرژی لازم را ذخیره کند تا بدین سبب با میدان‌های انرژی دیگری که در دسترس او نیست مرتبط شود. به گفته او، ساحری توانایی درک و مشاهده چیزهایی است که دریافت عادی از درک آن عاجز است و اینکه افراد بتوانند به قدرت درونی خود که پنهان است دست یابند.^۱

سپس ادامه می‌دهد که فرد در این راه باید معرفت‌پیشه شود و با چهار مانع این راه که عبارت‌اند از: ترس، وضوح، قدرت و کهولت مبارزه کند و در توضیح آن می‌گوید: وقتی فردی در مسیر معرفت گام می‌گذارد، ابتدا ترس است که مانع راه او می‌شود زیرا با مشقت، افکاری مبهم و با چیزهایی که تصورش را نمی‌کرد روبرو می‌شود، او ابتدا باید بر این ترس غلبه کند و میدان را ترک نکند.

در گام بعد که از شر ترس رها شد، همه چیز را به وضوح می‌بیند، آرزوهایش را می‌شناسد و می‌داند چگونه باید آن‌ها را برآورده کند و احساس می‌کند که دیگر چیزی بر او پوشیده نیست. این حالت ممکن است موجب شود که او دیگر به خودش شک نکند و به خودباوری مبتلا شود و به سالکی سبک‌روح یا سبک‌مغز تبدیل گردد. در نتیجه باید با این مانع بزرگ که وضوح است مقابله کند.

در مرحله سوم به قدرتی که به دنبالش بود دست می‌یابد، شکست‌ناپذیر و فرمان‌روا می‌شود ولی قدرت، گاه او را به فردی ستمگر و بی‌رحم تبدیل می‌کند. در نتیجه او باید به شکلی سنجیده با قدرت خود برخورد کند و آن را با احتیاط به کار گیرد.

در مرحله چهارم، او فردی نترس و مقتدر است که همه چیز را به وضوح می‌بیند ولی این، همان زمانی است که به دشمن چهارم خود که کهولت است مبتلا شده است. او هرگز نمی‌تواند این دشمن را کاملاً شکست دهد ولی باید تا

۱. قدرت سکوت، ص ۷-۹.

می‌تواند با آن مبارزه کند و به بهانه خستگی و پیری، به استراحت روی نیاورد و نگذارد دشمنش او را به موجودی پیر و ضعیف تبدیل کند.^۱

۲. گیاهان اقتدارگرا (روان‌گردان)

بخش اعظم برخی از آثار کاستاندا به توضیحات مفصلی در مورد چگونگی تهیه و مراحل آماده‌سازی و مصرف این گیاهان است. تجربیاتی که او با استاد خود دون خوان در میان گذاشته است. این امر سبب شد که بسیاری از کسانی که به مواد مخدر روی آورده بودند این کتاب‌ها را تأییدی بر عملشان بدانند. این مسأله موجب گردید که کاستاندا در کتاب دیگری به این ذهنیت پایان دهد و بگوید که تمام آنچه استاد او در طول یک دهه به او یاد داده بود صرفاً برای شکستن ذهنیت منطقی او بوده است و وقت و زمانی که صرف آن کرده به بیهودگی گذشته است.^۲

۳. تمرکز بر دیدن

به عقیده دون خوان تنها به وسیله دیدن است که اهل معرفت گوهر اشیای جهان را درمی‌یابند.

کاستاندا در توضیح این بخش می‌گوید: با دیدن می‌توان دریافت که انسان، مانند یک تخم‌مرغ نورانی است؛ بدین‌گونه که هر آدمی با همه چیز در تماس است و این به وسیله رشته‌های نوری است که از او متصاعد می‌شود، رشته‌هایی مانند تار عنکبوت که او را به محیط پیوند می‌دهد. در این حال شاه و گدا با هم فرقی ندارند.

۱. آموزش‌های دون خوان، ص ۷۷-۸۱.

۲. عرفان‌های نوظهور، محمد تقی فعالی، ص ۶۵-۶۷.

او همچنین می‌گوید که ما انسان‌ها تحت تأثیر فکرمان هستیم و چیزی را می‌بینیم که فکرمان به ما می‌گوید ولی از طریق تمرکز بر دیدن این امر تغییر می‌کند. بنابراین، درک انسان از جهان، ساخته و پرداخته ذهن اوست و چیز مستقلی نیست.

۷. عرفان کاذب تصوف

سزاوار است این بحث را با گفتار فشرده و شفافی درباره تصوف پایان دهیم. گرچه عرفان تصوف جزء عرفان‌های نوظهور نیست ولی عرفان کاذبی است که اصول ثابتی دارد اما در هر عصر و زمان به لباس تازه‌ای درمی‌آید.

تاریخ تصوف به قبل از اسلام بازمی‌گردد. تاریخ نشان می‌دهد که این گرایش عرفانی کاذب قبل از اسلام در یونان و هند و کشورهای مختلف اروپا و آسیا وجود داشته است. گروهی طریقه کلبیون یونان قدیم را یک نوع روش صوفیانه می‌دانند. گرایش مرتاضان هندی و رهبانان مسیحی نیز آب و رنگ تصوف دارد. قابل توجه این‌که در قرن اول اسلام اثری از گرایش‌های صوفی‌گری در محیط اسلامی دیده نمی‌شود ولی در قرن دوم که اسلام گسترش فراوانی پیدا کرد و تمدن‌های بیگانه از طریق ترجمه به محیط‌های اسلامی راه یافت گروهی از مترجمین، در انتقال تصوف به محیط‌های اسلامی تأثیر بسیار داشتند.

به تدریج این موضوع رنگ سیاسی پیدا کرد و در آغاز قرن سوم که بنی‌عباس اصرار بر نشر علوم دیگران و ترجمه آن‌ها به زبان عربی داشتند، بازار مذاهب و فرق گوناگون رونق گرفت. از جمله مسلک تصوف به تدریج میان مسلمین پیدا شد و این پراکندگی مذاهب به خلفا و دارودسته‌های آن‌ها امکان می‌داد که از اختلاف و درگیری مذاهب با هم استفاده کنند و خود را در حاشیه امن و امانی قرار دهند.

معروف است که ابو‌هاشم کوفی نخستین کسی بود که بذر تصوف را در سرزمین اسلامی پاشید. در روایتی می‌خوانیم: هو الذی ابتدع مذهبا یقال له التصوف و جعله مقراً لعقیده‌ته.

از جمله شواهدی که نشان می‌دهد این عرفان انحرافی در قرن دوم میان مسلمین ظهور کرد این است که احادیث ذم صوفیه غالباً از امام صادق علیه السلام و امامان بعد از آن بزرگوار وارد شده که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بخش عمده‌ای از آن را جمع‌آوری کرده است.^۱

البته تعبیر صوفی در کلمات بعضی از کسانی که در قرن اول می‌زیستند آمده اما به نظر می‌رسد که همان معنی لغوی آن (شخص پشمینه‌پوش) منظور بوده است.

به هر حال واژه «صوفی» از همان ماده «صوف» به معنای پشم گرفته شده زیرا گروهی از آن‌ها به عنوان زهد و بی‌اعتنایی به دنیا لباس‌های خشن پشمینه‌ای می‌پوشیدند. سپس صوفیان، از پیش خود تفسیر دیگری برای آن ذکر کردند و گفتند: صاد، از صدق و صبر و صفا گرفته شده، و واو، از وُد و وورد و وفا، و فاء، از فقر و فرد و فناء می‌باشد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که تصوف بیشتر در میان اهل سنت نفوذ کرد به همین دلیل مشایخ معروف صوفیه مانند بایزید، جنید بغدادی و شیخ عطار و مانند آن‌ها همه از میان اهل سنت برخاستند و حتی مشایخ فرق صوفیه موجود در شیعه نیز غالباً به مشایخ اهل سنت متتهی می‌شوند.

اصول عقاید صوفیه

اعتقادات متصوفه را (البته منظور، متصوفه در محیط‌های اسلامی است) می‌توان به طور فشرده در امور ذیل خلاصه کرد:

۱. مرحوم محدث قمی بسیاری از این احادیث را در جلد دوم سفینة البحار ذیل ماده «صوف» آورده است.

۱. برای پیمودن مقامات معنوی باید از مسیر شریعت عبور کرد و به طریقت روی آورد تا به حقیقت رسید.
۲. طریقت مجموعه دستوراتی است که از پیشینیان آن‌ها به آن‌ها رسیده یا شیخ و قطب و مرشد بیان می‌کند که بدون چون و چرا باید در برابر آن تسلیم بود هر چند مخالف ظواهر شرع باشد.
۳. اقطاب صوفیه جز تعداد کمی، از میان عوام برخاستند و به همین دلیل دستورات آن‌ها در بسیاری از موارد مخالف شریعت اسلامی است و حتی بعضی از دانشمندان آن‌ها به توجیه فقهی آن دستورات می‌پردازند همان‌گونه که سابقاً در کلمات غزالی مشاهده کردیم.
۴. تسامح و تساهل به‌ویژه در برنامه‌های ویژه دینی سبب می‌شود که پیروان آن‌ها احساس نوعی آزادی کنند به همین دلیل بسیاری از رجال سیاسی را مشاهده می‌کنیم که ارتباط با آن‌ها را بر ارتباط با علمای دین ترجیح می‌دهند، چراکه آزادی عملی سیاسی آن‌ها را - که در طبیعت سیاست وجود دارد - از آن‌ها می‌گیرد.
۵. آن‌ها حضور در خانقاه را که مرکزی برای اجتماعاتشان است بر حضور در مساجد ترجیح می‌دهند و اصولاً تأسیس خانقاه در برابر مسجد یکی از بدعت‌های آن‌هاست و از بعضی از منابع استفاده می‌شود که این بدعت از قرن ششم به بعد پیدا شده و در واقع، نوعی شق عصای مسلمین و ایجاد اختلاف در صفوف مؤمنان است.^۱

۱. خانقاه به گفته لغت‌نامه دهخدا مکان بودن مشایخ و درویشان است و معرب خانگاه و مرکب از خانه و گاه، نظیر منزلگاه و مجلسگاه است. واژه خانقاه در اشعار مولوی و سعدی و غیر آن‌ها آمده است. بعضی نیز معتقدند خانقاه کلمه‌ای فارسی و اصل آن خانگاه بوده یعنی جایی که سلطان در آن جا طعام می‌خورد و امروز اطلاق به مراکز صوفی می‌شود که تا قبل از قرن ششم هجری وجود نداشته است.

۶. آن‌ها برای عقل، ارزشی قائل نیستند و حتی علوم عقلی را حجاب یا گاهی حجاب اکبر می‌نامند و گاه عالمان دینی را راهزنان این راه می‌نامند و معتقدند که این راه را باید با پای عشق طی کرد.

۷. غالباً به وحدت وجود شخصی که نتایج منفی آن در گذشته آمد، اعتقاد دارند و سران آن‌ها با تعبیرات مختلفی آن را کتمان نمی‌کنند.

۸. بسیاری از آن‌ها معتقد به ریاضات شاقه هستند؛ ریاضت‌هایی که در شرع اسلام وارد نشده بلکه گاهی از نظر شرعی، زیان‌آور و حرام است.

۹. غالباً ادعای مکاشفه دارند و معتقدند که در عالم خواب یا در حالت خلسه و مانند آن حقایقی برای آن‌ها روشن می‌شود که از دیگران پنهان است و می‌دانیم که این ادعاها معمولاً نتیجهٔ اوهام و خطورات ذهنی آن‌هاست که گاهی در برابر چشم آن‌ها مجسم می‌شود.

۱۰. سران آن‌ها ادعاهای بزرگی دارند که گاه تا سرحد ادعای الوهیت پیش می‌رود و پیروان آن‌ها برای توجیه این سخنان ناروا نام شطحیات بر آن‌ها می‌گذارند که شرح آن سابقاً در بحث «معیارهای عرفان راستین اسلامی» گذشت. ۱۱. گاه بعضی از آن‌ها قدم را فراتر نهاده و حتی صوفیان را یک جنس برتر می‌نامند.

یکی از شعرای آن‌ها می‌گویند:

ما صوفیان صفا از عالم دگریم عالم همه صور و ما واهب الصوریم
دل‌ها تهی ز هوی، سرها بری ز ریا مردیم و مرد خدا، شیریم و شیر نریم
و در ادامه می‌گوید:

گر ما ز آب و گلیم ز آب و گل دگریم

۱۲. آن‌ها فرقه‌های زیادی دارند که گاه یکدیگر را نفی کرده، نسبت انحراف می‌دهند. سرچشمهٔ این تفرق غالباً این است که وقتی قطبی از اقطاب آن‌ها از دنیا

می‌رود، در میان پیروان دربارهٔ جانشینی او اختلاف می‌افتد و همین امر منشأ انشعاب جدیدی می‌شود و هر کدام نامی برای خود انتخاب می‌کنند و به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند.

۱۳. تفسیر به رأی یکی از ابزارهای مهم اعتقادی و عملی آنهاست که نمونه‌هایی از آن را پیش‌تر در مورد عقاید ابن عربی در فصوص الحکم آوردیم. آنها در تفسیر به رأی تا آنجا پیش می‌روند که شیطان را رئیس الموحدین و خداپرست کامل می‌نامند و تمام آیاتی را که در مذمت و لعن و طرد او از سوی خداوند صادر شده توجیه می‌کنند.

۱۴. غالب اقطاب و شیوخ و مرشد آنها برای مریدان خود اذکاری انتخاب می‌کنند و هر مریدی را به ذکر خاصی مأمور می‌سازند در حالی که این نوع تقسیم‌بندی در هیچ آیه و روایتی وارد نشده است. مستندات مطالب بالا در بحث‌های گذشته آمده است.

نظر نهایی دربارهٔ عرفان‌های کاذب

از بررسی دقیق عرفان‌های کاذب یا شبه عرفان‌ها به‌خوبی روشن می‌شود که همهٔ آنها در چند اصل مشترک‌اند:

۱. همه به دنبال آن هستند که روح تشنهٔ انسان برای امور معنوی و روحانی را به صورتی که آنها مایل هستند سیراب کنند هرچند این سیراب شدن، کاذب و وهمی و زودگذر باشد.

۲. غالباً در این اصل مشترک‌اند که آزادی‌های فراوانی که احیاناً سر از اباحی‌گری، استفاده از مواد مخدر و یا حتی همجنس‌گرایی درمی‌آورد به پیروان خود بدهند و آنها را از خط قرمزهایی که در شرایع الهی وجود دارد و گروهی آن را مزاحم خود می‌دانند عبور دهند.

۳. آن‌ها معمولاً از قضاوت عقل و استدلالات عقلی که برای آن‌ها مشکل‌آفرین است فاصله می‌گیرند و سعی می‌کنند با اموری که بیشتر جنبه پنداری دارد مانند انرژی‌های درون‌ذاتی یا کیهانی و فوق کیهانی پیروان خود را سرگرم سازند و حتی موهوماتی مانند تناسخ و بازگشت ارواح و ذهنی بودن حقایق جهان را برای پیروان خود پروبال دهند.

۴. غالباً ادعاهای بزرگی درباره خود و عقاید خویش دارند و با همین ادعاها سعی می‌کنند در دل پیروان خود جایی برای خویش باز کنند.

۵. آن‌ها غالباً برای جمع کردن پیروان بیشتر، از صلح کل و پذیرش همه مذاهب و عقاید دم می‌زنند و گاه حتی منکران خدا را با حفظ عقیده الحادی به سوی خود دعوت می‌کنند و مجموعه نامتجانسی از پیروان را برای خود فراهم می‌سازند و در مجموع، از این طرق، شهرت طلبی و گاه منافع مادی و حتی جنسی خود را تأمین می‌کنند.

۶. بسیاری از آن‌ها ابزار دست سیاستمداران جهان هستند و سیاستمداران جهان خوار برای آن‌ها احترام فراوانی قائل‌اند و از اعتقاد آن‌ها به صلح کل برای اهداف نامشروع خود بهره می‌گیرند و جالب این است که بسیاری از آن‌ها سرانجام به آمریکا پناهنده شده و یا رشد و نمو آن‌ها در آن‌جا بوده و یا در مشکلات، حامیانی از سیاستمداران آمریکا داشته‌اند.

۷. جمعی از آن‌ها - همان‌گونه که ذکر شد - اصولاً عقیده‌ای به خدا ندارند و عرفان آن‌ها بر محور انرژی‌های ناشناخته یا موهوم جهانی دور می‌زند و هدف آن‌ها دستیابی به قدرت‌های مادی است و حتی احیاناً از سحر و جادو نیز بهره فراوانی می‌گیرند.

۸. اکثر آن‌ها جنبه التقاطی دارند و گاه مطالب را از یکدیگر می‌گیرند و با افزودن مطالب تازه‌ای بر آن فرقه‌ای را تشکیل می‌دهند و ریشه بسیاری از آن‌ها در مذاهب و افکار هندی است.

البته تمام آنچه گفته شد در همه این فرقه‌ها وجود ندارد ولی غالباً بخش‌هایی از آن در هر فرقه‌ای دیده می‌شود.

۹. تقریباً هیچ‌یک از این گروه‌ها مدعی مبارزه با ستمگران و مستکبران جهان نیست و به تعبیر دیگر، مذهب و مکتب آن‌ها غیر جهادی است و همین امر آن‌ها را در نظر جهان‌خواران جالب و قابل قبول می‌کند و به همین دلیل از آن‌ها همه‌گونه حمایتی می‌کنند. به تعبیر دیگر، ریاضت‌های آن‌ها شخصی و درون‌ذاتی است و هرگز ریاضت جهاد با ظالمان و ستمگران را بر نمی‌تابند.

۱۰. با توجه به این‌که آن‌ها فرقه‌های زیادی هستند و چون این‌گونه ادعاها مئونه زیادی ندارد، روزبه‌روز بیشتر می‌شوند تا آن‌جا که بعضی معتقدند طبق بعضی از آمارها تعداد آن‌ها به بیش از چهار هزار می‌رسد و طبعاً وحدت و تمرکز ملت‌ها و امت‌ها را درهم می‌شکنند، از این نظر نیز مورد علاقه ستمگران جهان هستند زیرا هرگونه تمرکز و اتحاد، بلای جان آن‌هاست.

در پایان مناسب است به گوشه‌ای از این فرقه‌ها که در کشور ما با ادعاهای مختلف ظهور و بروز کرده‌اند و کار آن‌ها به جاهای زشت یا خطرناکی منتهی شده و از طریق مقامات تحت تعقیب واقع شده‌اند اشاره‌ای کنیم.

در کتابی که بخش معاونت جامعه و نظام «جامعه مدرسین» با عنوان «قبیله حيله» منتشر کرده، شرحی درباره این گروه‌ها آمده است که فهرست‌وار به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

آقایی به‌عنوان استاد عرفان با تشکیل جلسات محفلی اقدام به ترویج مسلکی خاص می‌کند، گروهی را دور خود جمع نموده و با تشکیل جلسه‌ای برای خانم‌ها، چنین القا می‌کند که همه زن‌ها با او محرم هستند و مرز محرم و نامحرمی برای او وجود ندارد، خود را هدیه‌ای از طرف خداوند به مردم می‌داند.

آقای دیگری به‌عنوان انرژی درمانی و درمان بیماری‌های لاعلاج به اغفال

گروهی از مردم، به‌ویژه زنان می‌پردازد. او برای انرژی درمانی به کویت می‌رود و پس از این‌که ظاهراً یک فرد عرب را درمان می‌کند ولی چیزی نمی‌گذرد که او می‌میرد به‌سرعت به ایران بازمی‌گردد و هنگامی که در کویت بوده با سفارت‌خانه‌های خارجی تماس داشته و تمایل پیدا می‌کند برای ادامه کار به انگلستان برود.

مدعی دیگری، زنی است که می‌گفته من با امام زمان در ارتباطم و به من فرموده‌اند: اگر سه نفر مانند تو داشتم تاکنون آمده بودم و پس از حکومت آقای خاتمی ظهور خواهم کرد. او گفته است: من منتظر امام زمان ظهور نمایم تا با ایشان ازدواج کنم و من همسر آینده امام زمانم ولی قبل از شروع فعالیت‌هایم با همسر سومش سفرهای تفریحی متعددی به کشورهای فرانسه، آلمان، ایتالیا، سوئد و اسرائیل داشته است.

دیگری ادعا می‌کند که پدرش با وحی از طرف خداوند و علم لدنی که به وی عطا شده بود برای هدایت همه آدمیان مأموریت یافته و مدعی است که در واقع خودش آخرین پیامبر خداست و خود را وارث و جانشین پدر می‌داند.

فرقه دیگری که پیشوای آن‌ها یک فرد بی‌سواد است و خود را زکریای رازی می‌داند (لابد از طریق تناسخ) و نماز را برای پیروانش تغییر داده و به اصطلاح، نمازی مختص پیروان خودش ساخته است و عبارت «السلام علیک ایها النبی» را خطاب به خودش می‌داند، مدعی است که از طریق ریاضت، به مقاماتی رسیده است و می‌خواهد در غرب ایران تشکیلاتی به نام اورشلیم بسازد و خانه کعبه را در آن قرار دهد تا دیگر کسی به مکه نرود.

شخص دیگری با ادعای مکاشفه و همکاری با بعضی از دفاتر روانشناسی در کلاس خود با پخش صدای آبشار و پرندگان و به اصطلاح، دادن روحیه طراوت به حاضرین، صحبت می‌کند. او از میان شاگردانش افرادی را شکار می‌کرده که

منجر به شکایت خانواده‌های آنها شده است. او معتقد بوده که از طریق هیپنوتیزم و روانشناسی جدید، کارهای مهمی می‌توان انجام داد. فرد دیگری با ایجاد کلاس‌های عرفان، زنان را فریب می‌داد که با شکایت جمعی از زنان فریب‌خورده محاکمه شد و در کلاس‌های خود به بحث‌های روانشناسی و مسائل به‌ظاهر مذهبی می‌پرداخت و قرآن را به نفع خود تفسیر می‌کرد. او از شاگردانش می‌خواست به‌جای خواندن نماز از ذکرهایی استفاده کنند که او به آنها تعلیم داده است.

فرد دیگری مدعی ارتباط با ملکوت بود و ادعای ارتباط با امام زمان علیه السلام یکی از ادعاهای اصلی او بود و معتقد بود که می‌تواند زمینه ظهور امام زمان علیه السلام را فراهم سازد. او می‌گفت: اگر پنج تا هفت نفر از مراجع مجوز دهند می‌تواند مأموریت خود را علنی سازد. او می‌گفت: دجال به ایران آمده و او خواهان آن است که دجال به دست او کشته شود. ادعا می‌کرد که در عالم ششم از عالم ملکوتی قرار دارد و دستش در ملکوت از بعضی از انبیا بازر است.

افراد دیگری با ادعای ارتباط با غیب، آگاهی از علوم غریبه و توانایی بر طالع‌بینی و امثال آن، هرکدام به اغفال جمعی پرداخته‌اند و بسیاری از آنها دستگیر و محاکمه و مجازات شده‌اند و انگیزه غالب آنها شهرت یا ثروت یا شهوت و یا همه آنها بوده است.



فصل چهاردهم:

عارفان اسلامی پیمودن طریق عرفان را سیروسلوک الی الله می نامند که در دو مسیر پیش می رود: یکی مسیر عرفان نظری؛ یعنی رسیدن هرچه بیشتر به معرفه الله از طریق شهود و رسیدن به حقیقت توحید خالص بدون هرگونه انحراف. و دیگری مسیر عرفان عملی؛ یعنی پیمودن طرقتی که نفس را از رذایل پاک کند و آینه قلب را از هرگونه زنگار صاف نماید تا پرتوی از نور حق در آن بتابد و آینه تمام نمای جمال حق شود.

این مسیر را از توبه شروع می کنند و احتراز از دنیا، و استفاده از ریاضات شرعی مادی و معنوی را سبب رسیدن به قرب حق می دانند.

در صحیفه سجادیه عرفان با هر دو معنا موج می زند:

در دعای ۱۸۹ (از الصحیفه السجادیة الجامعة)^۱ می خوانیم: «إِلٰهِي فَاسْأَلْكَ بِنَا سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَيْكَ وَسَيِّرْنَا فِي أَقْرَبِ الطَّرِيقِ لِلْوُرُودِ عَلَيْكَ؛ خداوندا! ما را در راهی قرار بده که راه وصول به توست و در نزدیک ترین راهها برای ورود بر تو ما را سیر ده».

۱. صحیفه سجادیه معمولی ۵۴ دعا دارد اما بعضی از محققان سایر دعاهای حضرت را نیز گردآوری کرده و به نام صحیفه سجادیه جامعه منتشر ساختند که دارای ۲۷۰ دعا می باشد.

و در جای دیگر از همین دعا آمده است: «اسئلك ان تجعلني من أفضلهم في معرفتك نصيبا؛ از تو می‌خواهم مرا از کسانی قرار دهی که بیش از همه از معرفت تو نصیب دارند».

در این جا امام علیه السلام اشاره به عرفان علمی کامل کرده است. و نیز در همان دعا آمده است: «رؤيتك حاجتي وجوارك طلبي وقربك غاية سؤلي؛ مشاهده جمال و جلال تو مطلوب واقعی من است و همسایگی تو مقصود من و قرب تو آخرین آرزوی من است».

در دعای ۱۹۰ می‌خوانیم: «الهي من ذا الذي ذاق حلاوة محبتك فرام منك بدلا؛ چه کسی شیرینی محبت تو را چشیده و به جای تو دیگری را انتخاب می‌کند؟».

در این جمله نقش محبت در سیروسلوک الی‌الله آشکار است. و در دعای ۲۸ صحیفه سجاده‌یه معروف آمده است: «اللهم اني اخلصت بانقطاعي اليك واقبلت بكلي عليك؛ خدایا! من خودم را به پیوستن به تو و انقطاع از غیر تو خالص کردم و با تمام وجودم به سوی تو آمدم».

در این تعبیر مقام انقطاع از غیر خداوند و اتصال به اقبال به خدا در مسیر سیروسلوک تبیین شده است.

«و غلتي لا يبردها إلا وصلك ولو عتي لا يطفئها إلا لقاءك وشوقى إليك لا يبئله إلا النظر إلى وجهك وقرارى لا يقر دون دنوى منك؛ عطش سوزان مرا جز وصل تو تسکین نمی‌دهد و نگرانی مرا جز لقای تو آرام نمی‌سازد و اشتیاق مرا به تو تنها نظر به ذات مقدست آرام می‌کند و آرامش من جز با نزدیکی به تو حاصل نمی‌شود».

در این جمله مقام برد یقین^۱ و وصال حق سبحانه که در پناه دیدار محبوب

۱. منظور از مقام «برد یقین» مقام وصول به حق است که سالک، آرامش کامل پیدا می‌کند و قبل از آن در آتش فراق می‌سوزد.

حاصل می‌شود و در قرارگاه جنت حق و بهشت دیدار نائل می‌گردد کاملاً متجلی است.

منظور از لقاءالله به گفته علامه طباطبایی در تفسیر المیزان قرار گرفتن بنده در موقعیتی است که میان او و پروردگارش حائلی نباشد همان‌گونه که در روز مر نیز چنین می‌شود، چون روز ظهور حقایق است.^۱

* * *

امام علیه السلام در بحث عرفان نظری تصریح می‌کند که ناظران هرگز نمی‌توانند به مشاهده جمال و جلال او بپردازند و از وصول به کنه ذات او عاجزند. در دعای اول عرضه می‌دارد: «الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْيِهِ أَوْهَامُ الْأَوْصِيْفِينَ؛ خداوندی که چشم ناظران از مشاهده او ناتوان است و افکار توصیف‌کنندگان از بیان صفات او عاجز».

و در مناجات العارفين (مناجات پانزدهم از مناجات‌های خمس عشر) عرضه می‌دارد: «وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ؛ برای خلق خود راهی به معرفت کنه ذات و صفات خویش قرار نداده‌ای و آخرین معرفت آن‌ها این است که اظهار عجز از معرفت تو کنند».

آری، در عرفان نظری، بعد از شناخت ذات و صفات جمال و جلال خدا به صورت اجمالی هنگامی که نوبت به شناخت کنه ذات و صفات می‌رسد تنها اجازه اظهار عجز به او داده می‌شود در این هنگام است که به شعر معروف سعدی مترنم می‌گردد:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

و در جای دیگر ضمن قصیده جالبی چنین می‌گوید:

ثناى عزت حضرت نمى توانم گفت که ره نمى برد آن جا قیاس و وهم و خیال

اما در مرحله توحید علمی که علم حقیقی را مخصوص ذات خدا می‌شمرد داد سخن را در دعای پنجاه و دوم داده، عرضه می‌دارد: «لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ، وَكَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ يَا إِلَهِي مَا أَنْتَ خَلَقْتَهُ، وَكَيْفَ لَا تُخْصِي مَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ، أَوْ كَيْفَ يَغِيبُ عَنْكَ مَا أَنْتَ تُدَبِّرُ؛ چیزی در آسمان و زمین بر تو مخفی نیست و چگونه ممکن است ای خدای من! که آنچه تو آفریده‌ای بر تو مخفی شود؟ و چگونه آنچه ساخته‌ای نزد تو احصا نشود و چگونه اموری که تدبیر آن را دائماً بر عهده داری از تو پنهان ماند؟

و در مورد موحدان کامل در دعای چهل و هفتم عرضه می‌دارد: «رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلَاةً تَنْتَظِمُ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ، وَتَشْتَمِلُ عَلَى صَلَوَاتِ عِبَادِكَ مِنْ جَنَّكَ وَإِنْسِكَ وَأَهْلِ إِجَابَتِكَ، وَتَجْتَمِعُ عَلَى صَلَاةِ كُلِّ مَنْ ذَرَأَتْ وَبَرَأَتْ مِنْ أَصْنَافِ خَلْقِكَ؛ پروردگارا! بر محمد و آل او درود فرست؛ درودی که همانند درود فرشتگان و پیامبران و رسولان و اهل طاعت تو باشد و شامل همه دروذهای بندگانت از جن و انس و اهل اجابت باشد و تمام دروذهای کسانی را که خلق کرده‌ای و آفریده‌ای از اصناف خلقت، دربر گیرد».

و در بعد عرفان عملی که اساس و پایه آن در دعای مکارم الاخلاق (دعای بیستم) گذاشته شده بحث را به اوج می‌رساند به گونه‌ای که برتر از آن تصور نمی‌شود و ابعاد عرفان عملی را به روشنی در آن نشان می‌دهد.

رابطه اخلاق و عرفان

در مورد رابطه اخلاق و عرفان و اخلاق و سیروسلوک می‌توان گفت: با توجه به اینکه عرفان بیشتر به معارف الهی می‌نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال

بلکه از طریق شهود درونی یعنی قلب انسان آن چنان نورانی و صاف شود که دیده حقیقت بین او گشوده گردد و حجابها برطرف شود و با چشم دل ذات پاک خداوند را ببیند و به او عشق ورزد.

از این رو بدیهی است که علم اخلاق چون می تواند از طریق برطرف کردن رذایل اخلاقی حجابهایی را که در برابر چشم باطن است برطرف سازد، یکی از پایه های عرفان الهی و مقدمات آن خواهد بود.

اما سیروسلوک الی الله که هدف نهایی آن رسیدن به معرفه الله و قرب جوار اوست در حقیقت مجموعه ای از عرفان و اخلاق است. شاخه درونی سیروسلوک، همان عرفان باطنی است که انسان را روزبه روز به ذات پاک او نزدیک تر می کند و راه را برای وصول به حق هموار می سازد و شاخه سیروسلوک برونی آن اخلاق است؛ اخلاقی که هدفش تهذیب نفوس باشد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادی.

از مقامات عارفان و گردنه های صعب العبوری که عارف در راه سیروسلوک الی الله باید بپیماید توبه است و ورع و زهد و فقر و صبر و توکل و رضا و مانند آن که در جای جای دعاهای صحیفه سجادیه تجلی کرده است، مانند دعاهای چهارم، نهم، دوازدهم، سیزدهم، بیست و دوم، بیست و هفتم و غیر آن، که به خواست خدا شرح جامع آن در مجلدات آینده همین کتاب خواهد آمد.



فصل پانزدهم:

امام علی بن الحسین سجاد زین العابدین علیه السلام قبل از هرچیز امام است. یعنی کسی است که آیه تطهیر درباره اهل بیت او نازل شده است. کسی است که مودت او به حکم آیه ذوی القربی واجب است. کسی است که حدیث ثقلین، او را دربر می‌گیرد. کسی است که حدیث سفینه نوح درباره او و بقیه اهل بیت علیهم السلام صادر شده است.

کسی است که در یک کلمه صبح و شام در هر نماز بر او و پدران و فرزندان معصومش درود می‌فرستیم.

آری، او امامی است معصوم و پاک از هر پلیدی و مصون از هرگونه خطا و اشتباه. او از علم الکتاب و علم الهی و منابع معرفتی همچون کتاب علی علیه السلام و کتاب حضرت فاطمه علیها السلام و از هزار هزار باب علم و آگاهی از ظهر و بطن قرآن کریم برخوردار است و طبق احادیثی که در منابع معتبر آمده محدث است یعنی طرف گفتگوی فرشتگان.

خواست و اراده او همچون سایر امامان معصوم علیهم السلام خواست پروردگار است

و رضای خدا به وسیله او و خاندانش به مردم اعلام می شود (إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيَّبُ إِلَيْكُمْ وَتَصُدِّرُ مِنْ يَوْمِكُمْ).^۱

برخلاف آنچه بعضی می پندارند که آن حضرت به گوشه گیری و عزلت علاقه مند و طبعاً در میان مسلمین ناشناخته بود، آن حضرت شهرت فوق العاده ای در میان مسلمانان داشت. جاحظ، از علمای معروف اهل سنت، می گفت: درباره شخصیت علی بن الحسین، شیعه و معتزلی، خارجی و عوام و خواص همه یکسان می اندیشند و هیچ یک تردیدی در برتری و تقدم او (بر سایرین) ندارند.^۲

ابن ابی الحدید می گوید: این امام بزرگوار در زمان خویش به سه نام شهرت داشت: علی الخیر، علی الاعز و علی العابد.^۳

ابن حبّان، از علمای معروف علم رجال در میان اهل سنت، در کتاب خود الثقات می گوید: در زمان حیات آن حضرت گفته می شد علی بن الحسین، سید العابدین است، و همو می نویسد: «کان من افاضل بنی هاشم من فقهاء المدینه و عبادهم؛ او از بزرگان بنی هاشم از فقهای مدینه و عابدان آن ها بود».

و بعد از بحثی در مورد امام سجاده علیه السلام می گوید: فعلی زین العابدین کان امام المدینه نبلا و علما؛ بنابراین، امام زین العابدین، پیشوای مدینه از نظر شخصیت و علم و دانش بود.^۴

ذهبی، عالم معروف اهل سنت، درباره آن حضرت می گوید: او جلالت

۱. اولین زیارت از زیارات مطلقه امام حسین علیه السلام. این زیارت را مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، ج ۴، ص ۵۷۷ و شیخ طوسی در کتاب شریف تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۵۴ و ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، ص ۲۰۰، نقل کرده اند.

۲. این سخن را نسابه معروف به احمد ابن عنبة در کتاب خود عمدة الطالب، ص ۱۹۳ آورده است.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۳.

۴. الثقات، ج ۵، ص ۱۶۰.

عجیبی داشت و به خدا سوگند! سزاوار بود چنین باشد. او به دلیل شرافت و سیادت و علم و خداشناسی و کمال عقل شایسته امامت عظمی بود.^۱

حافظ ابونعیم اصفهانی که او نیز از معاریف اهل سنت است می‌گوید: علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب زینت عبادت کنندگان و چراغ پرفروغ عابدان بود او عبادت‌کننده، باوفا، و بخشنده‌ای خالص بود.^۲

نووی، فقیه معروف اهل سنت، می‌گوید: همگی بر جلالت او در همه چیز اتفاق نظر دارند.^۳

شافعی، امام معروف اهل سنت، از آن حضرت به افقه اهل مدینه یاد می‌کند، و برای اثبات حجیت خبر واحد می‌نویسد: علی بن الحسین که فقیه‌ترین مردم مدینه است بر خبر واحد تکیه می‌کرد (وجدت علی بن الحسین وهو أفقه أهل المدينة يعول علی أخبار الأحاد).^۴

* * *

دشمنان آن حضرت مانند منصور دوانیقی به مقام والای آن حضرت اعتراف کرده‌اند. او در نامه‌ای که به محمد بن عبدالله بن حسن معروف به نفس زکیه، می‌نویسد، تصریح می‌کند که در میان شما علویین بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مولودی همچون زین العابدین در عظمت نبود.^۵

یکی دیگر از دشمنان آن حضرت، عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی خطاب به آن حضرت می‌گوید: «تو صاحب فضیلت عظیمی بر اهل بیت و معاصرین

۱. سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۴۰.

۲. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳. تهذیب اللغات و الاسماء، بخش اول، ص ۳۴۳.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

۵. کامل مبرد، ج ۲، ص ۴۶۷.

خود هستی، فضیلت و علم و دین و ورعی که خدا به تو داده به هیچ کس نداده است مگر بر پیشینیان تو»^۱.

در داستان خطبه معروف امام سجاد علیه السلام در مسجد شام در برابر یزید آمده است: هنگامی که حضرت پیشنهاد سخنرانی کرد یزید مانع شد جمعی از مردم گفتند: بگذار منبر برود و سخنی از او بشنویم. یزید گفت: اگر منبر برود پایین نخواهد آمد مگر این که من و آل ابی سفیان را رسوا خواهد کرد. به او گفتند: این جوان چه می تواند بگوید که چنین تأثیری داشته باشد؟ گفت: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ قَدْ زُقُوا الْعِلْمَ زَقًّا؛ او از خاندانی است که از کودکی علم به او آموخته اند». ولی مردم همچنان اصرار کردند و یزید ناچار شد اجازه دهد و امام به منبر رفت و آن خطبه معروف و بی نظیر را خواند و دلها را تکان داد و چشمها را گریان ساخت.^۲

از جمله اموری که در شهرت آن حضرت در میان مسلمانان بی تأثیر نبود تولد آن حضرت از مادری از شاهزادگان ساسانی (دختر یزدگرد سوم) معروف به شهربانوست.

گرچه در این اواخر بعضی با تردید از این موضوع یاد کرده اند^۳ ولی اصل این خبر شهرت بسزایی دارد و در کهن ترین متون تاریخی آمده است، مانند کتابهای وقعه صفین و تاریخ یعقوبی و تاریخ قم و بصائر الدرجات که همه مربوط به قرن سوم و چهارم هجری است.

از همه مهم تر این که روایتی در کافی از امام باقر علیه السلام با صراحت بر این مسأله تأکید دارد. جابر بن یزید جعفری از آن حضرت چنین نقل می کند که فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۵.

۲. همان، ج ۴۵، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۳. زندگانی علی بن الحسین، نوشته مرحوم سید جعفر شهیدی و کتاب حیات فکری سیاسی امامان شیعه، نوشته رسول جعفریان، ص ۲۵۸.

هنگامی که دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند دوشیزگان مدینه به تماشای او آمدند و هنگامی که وارد مسجد شد، مسجد از پرتو جمال او روشن گشت. هنگامی که عمر به او نگاه کرد آن دختر صورت خود را پوشاند و گفت: «اف بیروج بادا هرمز؛ وای، روزگار هرمز سیاه باد» عمر گفت: آیا این دختر به من دشنام می دهد؟ و تصمیم گرفت به او آزار برساند. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: چنین نیست و این حق را نداری. او را مخیر کن مردی از مسلمانان را انتخاب کند و جزء غنیمت او حساب کن. عمر او را در میان حاضران مخیر کرد. او آمد و دست بر سر امام حسین علیه السلام گذاشت. امیر مؤمنان علی علیه السلام به او فرمود: اسمت چیست؟ گفت: جهانشاه. حضرت فرمود: ولی اسم واقعی تو شهربانویه است. سپس به امام حسین علیه السلام فرمود: ای اباعبدالله! از این زن فرزندی برای تو متولد می شود که بهترین افراد روی زمین است (لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرٌ أَهْلِ الْأَرْضِ) و چیزی نگذشت که امام علی بن الحسین علیه السلام از او متولد شد لذا به علی بن الحسین می گفتند: ابن الخیرتین... و ابوالاسود دوئلی، شاعر و ادیب معروف در این باره می گوید:

وَ إِنَّ عَلَماً بَيْنَ كِسْرَى وَ هَاشِمٍ
لَأَكْرَمُ مَنْ نِيَطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ^۱

پسری که از یک سو به کسری و از سوی دیگر به هاشم می رسد گرامی ترین فرزندی است که بدو بازویند بسته اند.^۲

مرحوم شیخ مفید نیز این معنا را تأیید کرده و در کتاب ارشاد خود می گوید: مادر آن حضرت شاه زنان، دختر یزدگرد بود که نام اصلی اش شهربانویست.^۳

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۶۷.

۲. در عرف عرب و حتی عجم مرسوم بوده کودکانی که امتیازات فوق العاده ای داشته اند برای دفع چشم زخم از آن ها بازویندی به آن ها می بستند و گاه در این بازویند دعای چشم زخم بود.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۷.

مرحوم طبرسی نیز در کتاب تاج المواید تصریح می‌کند که مادر علی بن الحسین علیه السلام شهربانو دختر یزدگرد است.^۱

از جمله اموری که دلالت بر شهرت آن حضرت به عظمت، در میان خاص و عام می‌کند، این است که اربلی، صاحب کشف الغمة^۲ و ابن منظور در کتاب مختصر تاریخ دمشق^۳ نقل کرده‌اند که پس از شهادت آن حضرت معلوم شد که یک صد خانواده به طور مستمر با انفاق و کمک‌های آن حضرت زندگی می‌کردند.

مرحوم کشی، عالم معروف رجالی، در کتاب رجالش نقل می‌کند که در ایام حج تا امام سجاد از مدینه خارج نمی‌شد قاریان مدینه به سوی مکه به راه نمی‌افتادند پس از حرکت آن حضرت، هزار سواره به دنبال او به راه می‌افتادند.^۴

مرحوم شیخ طوسی تعداد اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام را صد و هفتاد و سه نفر دانسته است.^۵

امام و هشام

از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ زندگی آن حضرت که دلالت بر شهرت ویژه او و احترام فوق‌العاده عموم مردم به آن حضرت دارد داستان فرزدق و اشعار او در حضور هشام بن عبد الملک، فرزند خلیفه اموی است.

در مناقب ابن شهر آشوب و کتب دیگر نقل شده است که هشام بن عبد الملک پس از اتمام مناسک حج، هنگامی که می‌خواست استلام حَجْر کند به دلیل

۱. تاج المواید، ص ۸۸.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۷.

۳. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۸.

۴. رجال کشی، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۹.

۵. رجال طوسی، ص ۸۱.

از دحام جمعیت موفق نشد و مردم توجهی به او نکردند. دستور داد منبری برای او نصب کردند تا ناظر به حال مردم باشد. این در حالی بود که اهل شام گرداگرد او را گرفته بودند.

در این حال ناگهان امام علی بن الحسین علیه السلام وارد شد؛ کان من احسن الناس وجها و اطیب الناس رائحة، بین عینیه اثر السجود؛ صورتش از زیباترین صورتها و بوی خوش او از بهترین بوها و در پیشانی او آثار سجود نمایان بود و شروع به طواف کرد و هنگامی که به حجرالاسود رسید مردم به احترام او کنار رفتند تا حضرت دست بر حجرالاسود بگذارد و ببوسد. شامیان تعجب کردند. یکی از آنها از هشام سؤال کرد: ای امیر! این مرد کیست؟ او امام علیه السلام را شناخته بود ولی برای این که شامیان به او علاقه‌ای پیدا نکنند گفت: نمی‌شناسم. فرزدق، شاعر معروف که در آنجا حضور داشت گفت: اگر تو او را نمی‌شناسی من او را می‌شناسم. آن مرد شامی بلافاصله گفت: من هو یا ابافراس؟؛ او کیست ای فرزدق؟ جالب این که فرزدق در همان لحظه قصیده‌ای بسیار پر معنا و فصیح و بلیغ انشاء کرد که مطلع آن مطابق معروف این بود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ
وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمُ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا النَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این همان کسی است که سرزمین مکه جای قدم‌های او را می‌شناسد. خانه کعبه و منطقه حرم و بیرون حرم همه او را می‌شناسند. این فرزند بهترین بندگان خداست. این همان مرد باتقوا و پاکیزه و طاهر و باشخصیت است.

تا این جا که می‌گوید:

وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هَذَا بِضَائِرِهِ
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَالْعَجَمُ

این که می‌پرسی این شخص کیست زبانی به او نمی‌رساند، اگر تو او را نمی‌شناسی، عرب او را می‌شناسد و عجم او را می‌شناسد.

و به تعبیر ما:

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نگاهد

و در بیت دیگری از این ابیات در وصف کرم آن حضرت می‌گوید:

مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهَدِهِ لَوْ لَا التَّشَهُدُ كَانَتْ لَاؤُهُ نَعَم

او هرگز تقاضای کسی را رد نکرد و واژه لا (نه) بر زبان نراند. تنها این واژه را در تشهد (اشهد ان لا اله الا الله) بر زبان می‌راند و اگر تشهد نبود لا (نه) در کلام او تبدیل به نَعَم (آری) می‌شد.

و در بیت دیگری از این ابیات اشاره به جدش رسول الله ﷺ و جدده اش فاطمه زهرا عليها السلام کرده می‌گوید:

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا

این فرزند فاطمه زهرا عليها السلام است اگر او را نمی‌شناسی و جدش خاتم انبیا و آخرین پیامبران الهی است.

این قصیده طولانی به قدری معروف و مشهور شد که به گفته احقاق الحق، از سی و هشت طریق نقل شده است.^۱ البته این کار شجاعانه و مخلصانه فرززدق بدون هزینه نبود. هشام بر او غضبناک شد و به او گفت: تو که می‌توانی چنین اشعار نابی بگویی چرا درباره ما تاکنون نسروده‌ای؟ فرززدق باشجاعت پاسخ گفت: اگر جد تو مانند جد او و پدرت مانند پدر او و مادرت مانند مادر او بود می‌توانستم درباره تو نیز بگویم.

هشام دستور داد او را در عُسفان (منطقه‌ای بین مکه و مدینه) زندانی کنند

۱. احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۳۶ تا ۱۴۹. از جمله کتب معروفی که این قصیده در آن‌ها آمده عبارت‌اند از: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۹ تا ۱۷۲، آغانی، ج ۱۵، ص ۳۲۶ و ۳۲۷، اختصاص شیخ مفید، ص ۱۹۱ تا ۱۹۴، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹، و فیات الاعیان، ج ۶، ص ۹۵ و کتب دیگر.

و حقوقش را از بیت‌المال قطع کرد. و شاید اگر شخصیت امام سجاد علیه السلام در میان نبود او را به قتل می‌رساند و هنگامی که در زندان بود مکرر او را تهدید به قتل می‌کرد. او شکایتش را به امام علیه السلام رساند و حضرت درباره او دعا کرد و وی از زندان رهایی یافت.

جالب این‌که او به حضرت عرضه داشت: حقوق مرا از بیت‌المال قطع کردند. فرمود: حقوق تو چه مقدار بود؟ عرض کرد: فلان مقدار. امام علیه السلام معادل چهل سال، حقوق او را به او دادند و فرمودند: اگر می‌دانستم بیشتر از این نیاز داری بیشتر می‌دادم. بعد از گذشتن چهل سال، او دعوت حق را لیبیک گفت.^۱

شهرت آن حضرت نزد خواص

ممکن است افرادی نزد توده مردم از شهرت و محبوبیت فراوانی برخوردار باشند در حالی که نخبگان و خواص، آن‌ها را قبول ندارند و عکس آن هم ممکن است ولی امام سجاد علیه السلام علاوه بر محبوبیت عام، در نزد نخبگان و دانشمندان جامعه آن روز نیز محبوبیت و مقبولیت فوق‌العاده‌ای داشت.

ابوحازم، محدث معروف، می‌گوید: «ما رأیت هاشمیا افضل من علی بن الحسین ولا افقه منه؛ کسی از بنی‌هاشم را ندیدم که افضل و افقه از علی بن الحسین بوده باشد».^۲

محدث مشهور دیگری به نام سعید بن مسیب می‌گوید: کسی باورع‌تر از علی بن حسین ندیدم.^۳

۱. الخرائج و الجرائح، راوندی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ ارشاد مفید، ص ۲۵۹؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۳۹۳؛

بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۱.

۲. تذکره الخواص، ص ۱۸۶.

۳. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۸۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۶.

مالک بن انس، از امامان چهارگانه اهل سنت، گفته است: در میان اهل بیت رسول الله کسی همانند امام سجاد علیه السلام نبود.^۱

زهری، از عالمان معروف اهل سنت، درباره امام سجاد علیه السلام چنین می گفت: در میان مردم بیشترین منت را علی بن الحسین بر من دارد (علی بن الحسین اعظم الناس منة علی).^۲

و بالاخره محمد بن سعد، عالم دیگری از اهل سنت، می گوید: کان علی بن الحسین ثقة مأمونا کثیر الحدیث عالیا رفیعا ورعا؛ علی بن الحسین علیه السلام کاملاً مورد اعتماد و راوی احادیث بسیار، بلندمرتبه، برجسته و باتقوا بود.^۳

حتی زمامداران معاصر آن حضرت، از خلفای بنی امیه با تمام دشمنی و عداوتی که با آن حضرت داشتند به افضلیت علمی و دینی اش اعتراف می کردند. از جمله عبدالملک مروان خطاب به امام علیه السلام چنین می گوید: خدا چنان علم و دانش و دین و پارسایی به تو داده که هیچ کس قبل از تو جز پدران تو به آن شرف نیافته است.^۴

گواهی علما و بزرگان اسلام درباره علو مقام آن حضرت بیش از آن است که به رشته تحریر درآید. این سخن را با کلامی از ذهبی، مورخ ورجالی معروف اهل سنت، پایان می دهیم. او می گوید: «کانت له جلاله عجبیه و حق له والله ذلك فقد کان اهلا للامامة العظمی لشرفه و سؤده و علمه و تأله و کمال عقله؛ آن حضرت جلالت عجیبی داشت و به خدا سوگند! حق او بود که چنین باشد. او شایسته امامت عظمی بود به دلیل شرف و آقایی و علم و خداپرستی و کمال عقلش».^۵

۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵.

۲. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴.

۳. همان، ص ۲۲۲.

۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۷.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۰، شماره ۵۲۴.

در این جا این سؤال پیش می آید که این گروه از اهل سنت با این گواهی هایی که درباره آن حضرت می دادند چگونه عملاً امامتش را نمی پذیرفتند و به مرجعیت دینی و علمی او تن نمی دادند بلکه یا از عالمان درباری بنی امیه به حساب می آمدند و یا لاقلاً در فتاوا به جای رجوع به آن حضرت به رأی شخصی خود یا امامان اهل سنت پناه می بردند که قطعاً در رتبه آن حضرت نبودند؟! آیا علت این موضوع جز منافع مادی و حب جاه و مقام بود؟! نظیر آن را در عصر و زمان خود نیز می یابیم. اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سوء العاقبة.

شواهد دیگر

یکی دیگر از شواهد مهمی که دلالت بر شهرت و نفوذ آن حضرت در میان خواص داشته است بلکه دلالت بر محوریت آن حضرت در میان خواص می کند داستان پرسش و پاسخی است که بین علی بن زید و سعید بن مسیب واقع شد. علی بن زید می گوید: به سعید بن مسیب گفتم: تو به من می گفتی علی بن الحسین نفس زکیه است و نظیری برای او نمی شناسی. سعید در جواب گفت: آری، آنچه گفتم مطلب واضحی است، به خدا سوگند! مانند او دیده نشده است. گفتم: به خدا قسم! این اعترافی است که بر ضد خود کرده ای، پس چرا در تشییع جنازه او شرکت نکردی؟

سعید در جواب گفت: قراء مدینه برای انجام حج از مدینه خارج نمی شدند تا علی بن الحسین خارج شود و به دنبال خروج او ما هزار سوار بودیم که خارج می شدیم. هنگامی که به منطقه ای به نام سقیا رسیدیم حضرت پیاده شد و نماز خواند و سجده شکر به جا آورد. هیچ شجر و مدّری باقی نماند مگر این که صدای تسبیح را از آن می شنیدیم. حالت وحشت به ما دست داد. هنگامی که سر از سجده برداشت رو به من کرد و فرمود: وحشت کردی؟ عرض کردم: آری، یابن

رسول الله. فرمود: این تسبیحی که من خواندم تسبیح اعظم است که پدرم از جدم از رسول خدا ﷺ نقل کرده و فرمود: با خواندن این تسبیح گناهی باقی نمی ماند. در ادامه این حدیث می خوانیم که امام علیؑ به سعید بن مسیب فرمود: خداوند جل جلاله هنگامی که جبرئیل را خلق کرد این تسبیح را به او تعلیم نمود و به دنبال آن آسمانها و همه آنچه در آسمانها بودند در پی این تسبیح اعظم تسبیح گفتند. ای سعید! پدرم حسین بن علی از پدرش رسول الله ﷺ از جبرئیل از خداوند جل جلاله نقل کرد که فرمود: هر بنده ای از بندگان من که ایمان به من داشته باشد و تو را تصدیق کند و در مسجدها هنگامی که خالی از مردم است دو رکعت نماز به جا آورد من گناهان گذشته و آینده او را می بخشم.

در اینجا، سعید بن مسیب خطاب به علی بن زید کرد و گفت: من شاهدی با فضیلت تر از علی بن الحسین نیافتم لذا تصمیم گرفتم در زمانی که مسجد پیغمبر کاملاً خلوت است این برنامه را اجرا کنم. هنگامی که علی بن الحسین از دنیا رفت همه مردم مدینه بدون استثنا در تشییع او شرکت کردند و نیکان و حتی بدان، ثنای او می گفتند و همگی در پی او روانه شدند. گفتم امروز بهترین فرصت است که آن عمل را به جا آورم. تنها یک زن و مرد در مسجد باقی مانده بودند که آن دو نیز خارج شدند. خواستم نماز را شروع کنم، که صدای تکبیری از آسمان شنیدم و به دنبال آن، صدای تکبیری دیگر و به دنبال آن تکبیر سوم را از زمین شنیدم و متوحش شدم و از رو به زمین افتادم و در آن حال می شنیدم که همه آنچه در آسمان و زمین بود هفت تکبیر گفتند و بر علی بن الحسین درود فرستادند. چیزی نگذشت که مردم داخل مسجد شدند و در نتیجه نه به آن دو رکعت نماز و تسبیح رسیدم و نه به نماز بر جنازه امام سجاده علیؑ.

سپس متن تسبیح را برای علی بن زید نقل کرد.

متن تسبیح کشی چنین است: «سبحانک اللهم وحنانک، سبحانک اللهم

و تعالیت، سبحانک اللهم والعز ازارک، سبحانک اللهم والعظمة رداؤک، ويقال سربالك، سبحانک اللهم والكبرياء سلطانک، سبحانک من عظیم ما أعظمک، سبحانک سبحت فی الأعلى، سبحانک تسمع وترى ما تحت الثرى، سبحانک أنت شاهد کل نجوى، سبحانک موضع کل نجوى، سبحانک حاضر کل ملا، سبحانک عظیم الرجاء، سبحانک ترى ما فی قعر الماء، سبحانک تسمع أنفاس الحيتان فی قعور البحار، سبحانک تعلم وزن السماوات، سبحانک تعلم وزن الأرضین، سبحانک تعلم وزن الشمس والقمر، سبحانک تعلم وزن الظلمة والنور، سبحانک تعلم وزن الفیء والهواء، سبحانک تعلم وزن الريح کم هی من مثقال ذرة، سبحانک قدوس قدوس قدوس، سبحانک عجباً من عرفک کیف لا يخافک، سبحانک اللهم وبحمدک، سبحان العلی العظیم»^۱.

پناهگاه امت در مشکلات

در مختصر تاریخ دمشق از قول امام باقر علیه السلام می خوانیم: امام سجاد علیه السلام هنگام شب، نان بر دوش مبارکش می گذاشت و در تاریکی برای فقرا می برد و می فرمود: صدقه در تاریکی شب آتش خشم خدا را خاموش می کند.^۲

در کتاب سیر اعلام النبلاء نوشته عالم معروف اهل سنت، ذهبی، می خوانیم: محمد، پسر اسامة بن زید هنگام مرگش سخت می گریست. امام سجاد علیه السلام بر بالین او حاضر بود. علت گریه اش را جویا شد. جواب داد: پانزده هزار درهم بدهکارم. حضرت فرمود: نگران نباش، بر عهده من.^۳

زُهری، از علمای اهل سنت، می گوید: علی بن الحسین علیه السلام را در شبی از

۱. رجال کشی، ص ۱۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۹، ج ۸.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۸.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۹۱.

شب‌های سرد زمستان دیدم که بر پشت خود مقدار قابل توجهی آرد حمل می‌کرد. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! این چیست؟ فرمود: می‌خواهم به سفری بروم، در حال آماده کردن زاد و توشه سفر هستم. زهری گفت: این غلام من آن را برای شما می‌آورد. امام علیه السلام پذیرفت. زهری اصرار کرد و گفت: خودم برای شما می‌آورم. باز هم امام علیه السلام پذیرفت و فرمود: من خودم باید چیزی را که در سفرم مایه نجات من است بر دوش کشم. تو را به خدا سوگند می‌دهم! که به سراغ کار خودت برو. زهری می‌گوید: من از امام علیه السلام جدا شدم و بعد از چند روز حضرت را ملاقات کردم و گمان نمودم که حضرت موفق نشده به سفر برود. عرض کردم: یابن رسول الله! پس چرا به آن سفری که فرموده بودید نرفتید: امام علیه السلام فرمود: ای زهری! آنچه تو گمان کردی نبوده منظورم سفر آخرت بود، من برای آن آماده می‌شدم و آماده شدن برای این سفر به این است که انسان از حرام پرهیز کند و در راه خیر انفاق نماید.^۱

و همان‌گونه که اشاره کردیم، مطابق بعضی از روایات، آن حضرت یک‌صد خانواده از فقرای مدینه را مستقیماً زیر نظر داشت و پیوسته به آنان کمک می‌کرد و در ادامه این حدیث آمده است که امام علیه السلام در شب تاریک انبانی بر پشت خود می‌گذاشت که در آن درهم و دینار و گاه مواد غذایی و یا حتی هیزم بود و به سراغ بعضی از خانه‌ها می‌رفت و در می‌زد و به صاحب خانه که شخص مستمندی بود کمک می‌فرمود در حالی که صورت خود را می‌پوشانید تا آن مرد فقیر او را نشناسد. اما هنگامی که آن حضرت بدرود حیات گفت این‌گونه افراد دانستند که او علی بن الحسین علیه السلام بود.

نیز در ادامه همین حدیث آمده است: هنگامی که آن حضرت را برای غسل برهنه کردند بر پشت آن حضرت برآمدگی خاصی که نشانه جراحت بود مشاهده

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۵.

کردند و این بر اثر حمل انبان‌هایی بود که بر دوش می‌کشید و به خانه‌های فقرا و مساکین می‌برد.^۱

حتی بعضی از حکام بنی‌امیه در پاره‌ای از مشکلات به آن حضرت پناه می‌بردند و از آن امام مشورت می‌خواستند. از جمله ابن عساکر در تاریخ دمشق می‌نویسد: آن حضرت مدتی بعد از شهادت پدرش حسین بن علی علیه السلام به دمشق آمد. عبدالملک مروان، خلیفه وقت، مقدم او را گرامی شمرد و در مسأله ضرب سکه و نامه‌ای که پادشاه روم به او نوشته بود با آن حضرت مشورت کرد.^۲

داستان ظاهراً چنین بود که پادشاه روم پیشنهاد کرده بود که سکه مسلمانان را در کشورش ضرب کند و شاید نشانه‌هایی از فرهنگ مسیحیت بر آن بود. اضافه بر این، می‌خواست امتیازاتی در برابر آن بگیرد ولی امام علیه السلام فرمود: سکه را باید مسلمانان بزنند و شعار اسلامی مانند لا اله الا الله، محمد رسول الله بر آن حک کنند.

زهد و عبادت امام علیه السلام

از ابن شهاب زهری که از عالمان وابسته دربار امویان بود نقل شده که هرگاه نزد او یادی از امام سجاد علیه السلام می‌کردند، اشکش جاری می‌شد و می‌گفت: او زین العابدین و زینت عبادت کنندگان است.^۳

ابن عبد ربیه، نویسنده معروف کتاب عقد الفرید می‌گوید: هنگامی که آن حضرت مشغول وضو می‌شد چهره‌اش دگرگون می‌گشت. وقتی علت را جوینا می‌شدند می‌فرمود: آیا می‌دانی در برابر چه کسی می‌خواهم بایستم؟^۴

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۱۴۷. شرح حال علی بن الحسین علیه السلام.

۳. حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ج ۳، ص ۲۵۸.

۴. عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۱۴.

مرحوم طبرسی در کتاب اعلام الوری از سعید بن کلتوم نقل می‌کند: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، امام علیه السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد کرد و آن جناب را طبق واقع و حقیقت مدح و ثنا نمود و سپس فرمود: به خداوند قسم! کسی جز امیر المؤمنین علیه السلام نتوانست اعمال حضرت رسول صلی الله علیه و آله را انجام دهد علی علیه السلام مانند مردی که میان بهشت و دوزخ قرار گرفته عمل می‌کرد، از ثروت شخصی خود که با عرق جبین و کدیمین فراهم کرده بود هزار بنده خرید و آزاد کرد، لباس‌های آن حضرت از کرباس تهیه می‌شد و در میان فرزندان و خویشاوندانش علی بن الحسین مانند او زندگی می‌کرد. روزی فرزندش ابوجعفر باقر علیه السلام بر او وارد شد، مشاهده کرد که پدرش از فرط عبادت کاملاً چهره‌اش تغییر کرده و از بیداری شب‌ها صورتش زرد شده و از گریه کردن چشم‌هایش ورم کرده و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه بسته و پاهایش بر اثر قیام برای نماز ورم کرده است.

حضرت باقر فرمود: من هنگامی که پدرم را در این حال مشاهده کردم از فرط تأثر گریه کردم و دلم به حالش سوخت، پدرم در این حال در فکر فرو رفته بود. پس از مدتی متوجه من شد و گفت: پسر! بعضی از آن اوراق را به من بده که در آن‌ها عبادت علی علیه السلام را نوشته‌اند. من کتاب‌ها را خدمت پدرم دادم و او مقداری از آن‌ها را قرائت کرد.

پس از آن، کتاب را با ناراحتی کنار گذاشت و فرمود: کیست که توانایی انجام عبادت علی بن ابی طالب علیه السلام را داشته باشد؟!^۱

از جمله اموری که مقام والای آن حضرت را در زهد و عبادت و عرفان نشان می‌دهد داستان معروفی است که غزالی، عالم معروف اهل سنت، در کتاب بحرالمحبة از اصمعی نقل کرده است.

۱. اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۷.

اصمعی می‌گوید: در مکه بودم، شبی بود مهتابی. هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می‌کردم صدای زیبا و غم‌انگیزی گوش مرا نوازش داد، به دنبال صاحب صدا می‌گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود، دست در پرده خانه کعبه افکنده بود و چنین مناجات می‌کرد: «یا سیدی و مولای نامت العیون و غابت النجوم، وانت ملک حی قیوم، لا تاخذک سنة ولا نوم، غلقت الملوك ابوابها و اقامت علیها حراسها و حجابها و قد خلی کل حبیب بحبیبه، و بابک مفتوح للسائلین، فها انا سائلک ببابک، مذنب فقیر، خاطئی مسکین، جئتک ارجو رحمتک یا رحیم، وان تنظر الی بلطفک یا کریم؛ ای بزر و ای آقای من! ای خدای من! چشم‌های بندگان در خواب فرو رفته، و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری سر به افق مغرب گذاشته و از دیده‌ها پنهان می‌گردند، و تو خداوند حی و قیومی، هرگز خواب سنگین و خفیف دامان کبریایی تو را نمی‌گیرد.

در این شب پادشاهان درهای قصرهای خویش را بسته و بر آن‌ها حاجیانی گمارده‌اند، هر دوستی با دوستش خلوت کرده، تنها در خانه‌ای که برای سائلان گشوده است، در خانه توست.

هم‌اکنون به در خانه تو آمده‌ام، خطاکار و مستمندم، آمده‌ام به تو امید رحمت دارم ای رحیم! آمده‌ام نظر لطفت را می‌طلبم ای کریم!».

سپس به خواندن این اشعار مشغول شد:

يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوَى مَعَ السَّقَمِ
 قَدْ نَامَ وَفَدُكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَأَنْتَبَهُوا يَدْعُو وَعَيْنُكَ يَا قَيُّوْمُ لَمْ تَنَمْ
 إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَلْقَاهُ ذُو شَرَفٍ فَمَنْ يَجُودُ عَلَى الْعَاصِيْنَ بِالنِّعَمِ
 هَبْ لِي بِجُودِكَ فَضْلَ الْعَفْوِ عَن جُرْمِي يَا مَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ فِي الْحَرَمِ

«ای کسی که دعای گرفتاران را در تاریکی‌های شب اجابت می‌کنی! ای کسی

که دردها و رنج‌ها و بلاها را برطرف می‌سازی!

میهمانان تو بر گرد خانه‌ات خوابیده‌اند و بیدار می‌شوند
 اما چشم جود و سخای تو ای قیوم! هرگز به خواب فرو نمی‌رود
 اگر جود و احسان تو تنها مورد امید شرافتمندان درگاهت باشد
 گنهکاران به در خانه چه کسی بروند، و از که امید بخشش داشته باشند؟»
 سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین ادامه داد:

«الهی سیدی و مولای! ان اطعتك بعلمی و معرفتی فلك الحمد و المنة علی وان
 عصیتك بجهلی فلك الحجة علی؛ خدای من! آقا و مولای من! اگر از روی علم
 و آگاهی تو را اطاعت کرده‌ام حمد شایسته توست و رهین منت توام و اگر از
 روی نادانی معصیت کرده‌ام حجت تو بر من تمام است...»
 بار دیگر سر به آسمان برداشت و با صدای بلند گفت:

«یا الهی و سیدی و مولای ما طابت الدنيا الا بذکرک، و ما طابت العقبی الا بعفوک،
 و ما طابت الايام الا بطاعتک، و ما طابت القلوب الا بمحبتک و ما طابت النعمیم الا
 بمغفرتک!؛ ای خدای من و ای آقا و مولای من! دنیا بی ذکر تو پاکیزه نیست،
 و آخرت بدون عفو تو شایسته نیست، روزهای زندگی بدون طاعت بی ارزش
 است، و دل‌ها بی محبت آلوده، و نعمت‌ها بی آمرزش ناگوار...»

اصمعی می‌گوید: آن جوان باز هم ادامه داد و اشعار تکان‌دهنده و بسیار
 جذاب دیگری در همین مضمون بیان کرد و آن قدر خواند و خواند که بی‌هوش
 شد و به روی زمین افتاد. نزدیک او رفتم و به صورتش خیره شدم (نور مهتاب بر
 صورتش افتاده بود) خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم او زین العابدین علی
 بن الحسین امام سجاد علیه السلام است.

سرش را به دامان گرفتم و سخت به حال او گریستم، قطره اشکم بر صورتش
 افتاد. به هوش آمد و چشمان خویش را گشود و فرمود:

«من الذی اشغلتنی عن ذکر مولای؟!؛ کیست که مرا از یاد مولایم، به خود مشغول

داشته است؟» عرض کردم: اصمعی هستم ای سید و مولای من! این چه گریه و این چه بی تابی ای است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی، مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده و خداوند درباره شما نفرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً»؟

امام برخاست و نشست و فرمود: ای اصمعی! هیهات هیهات! خداوند بهشت را برای مطیعان آفریده، هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده هرچند فرد بزرگی از قریش باشد. مگر قرآن نخوانده‌ای و این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ...»؛ «هنگامی که نفخ صور و قیام قیامت می‌شود، نسب‌ها به درد نمی‌خورد بلکه ترازوی سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد؟ اصمعی می‌گوید: هنگامی که چنین دیدم او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم.^۱

بیان فلسفه احکام در کلمات آن حضرت

در بحث فلسفه احکام نیز تعبیرات جالب و بسیار مؤثری از آن حضرت نقل شده است؛ از آن جمله داستان معروف شبلی است که مرحوم محدث نوری در مستدرک آورده و آن را از عالم جلیل‌القدر سید عبدالله سبط محدث جزائری در شرح کتاب نخبه نقل می‌کند که می‌گوید: این حدیث را در جاهای مختلف یافتم که موثق‌تر از همه به خط بعضی از بزرگان عصر ما بود هرچند حدیث به صورت مرسل نقل شده است.

سپس می‌گوید: هنگامی که حضرت زین‌العابدین از حج برگشت مردی به نام شبلی به دیدار آن حضرت آمد. امام علیه السلام فرمود: ای شبلی! تو هم امسال به حج

۱. بحر المحبة، غزالی، ص ۴۱-۴۴ با مقداری تلخیص.

رفتی؟ عرض کرد: آری، یابن رسول الله! فرمود: آیا وارد میقات شدی و لباس دوخته را از خودت دور کردی و غسل نمودی؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا در آن موقع نیت کردی که لباس معصیت را از تن بیرون آری و لباس طاعت پروردگار را بر تن بپوشی؟ عرض کرد: چنین نیتی نکردم. فرمود: هنگامی که لباس دوخته را از تن درآوردی نیت کردی که از ریا و نفاق و ورود در امور شبهه‌ناک خارج شوی؟ عرض کرد: نه. فرمود: هنگامی که غسل کردی نیت کردی که از گناهان و خطاها خود را شستشو دهی؟ عرض کرد: نه.

حضرت به همین صورت تمام اعمال حج را برشمرد و به رمزوراز هرکدام اشاره فرمود و شبلی جواب منفی داد که من فقط ظاهر این اعمال را می‌دیدم و به آن رمزورازها آشنا نبودم.

این گفتگو میان امام علیه السلام و شبلی بسیار گسترده است که در کتاب مستدرک در حدود شش صفحه را به خود اختصاص داده و در پایان، حضرت فرمود: بنابراین نه به منی رفته‌ای و نه رمی جمرات کرده‌ای و نه سر تراشیده‌ای و نه مناسک حج را انجام داده‌ای و نه در مسجد خیف نماز گزارده‌ای و نه طواف شایسته کرده‌ای و نه تقرب به سوی خدا پیدا کرده‌ای. برگرد که حج واقعی به جا نیآورده‌ای. شبلی شروع به گریه کرد، به دلیل آنچه در حج از او فوت شده است و پیوسته این مسائل را می‌آموخت تا این که در سال آینده با معرفت و یقین به حج مشرف شد.^۱

ایستادگی درمقابل دو خطر بزرگ

پس از شکست دو امپراطوری بزرگ ایران و روم و گسترش حکومت اسلامی در جهان با پشتوانه نیروی عظیم نظامی و سیاسی، دو خطر بزرگ، اسلام

۱. مستدرک، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

و مسلمین را تهدید می‌کرد: خطر نفوذ فرهنگ‌های وارداتی و افکار انحرافی و خطر رفاه‌طلبی و تجمل‌پرستی که نتیجه مستقیم فتوحات گسترده بود.

امام سجاد علیه السلام برای دفع خطر اول، از طریق تعلیم گروهی در زمینه‌های مختلف تفسیر و حدیث و فقه و کلام، حرکتی اجتهادی، الهام‌گرفته از کتاب و سنت را آغاز کرد و تأثیر گسترده‌ای گذاشت و از این طریق مسلمین را تا آن جا که ممکن بود با اسلام ناب برگرفته از کتاب و سنت آشنا ساخت.

گواه این مسأله شهادت بسیاری از بزرگان مدینه بر افقه بودن آن حضرت و مرجعیت علمی و کثرت حدیث آن حضرت و علاقه گروه عظیمی از قاریان قرآن بود که به صورت یک جمعیت هزار نفری همراه آن حضرت در مراسم حج شرکت می‌کردند، که بحث آن گذشت.

و گواه دیگر همان چیزی است که مرحوم شیخ مفید در ارشاد نقل کرده، می‌گوید: «وقد روی عنه فقهاء العامة من العلوم ما لا يحصى كثرة و حفظ عنه من المواعظ والأدعية و فضائل القرآن و الحلال و الحرام و المغازی و الأيام ما هو مشهور بین العلماء و لو قصدنا الی شرح ذلك لطلال به الخطاب و تقضى به الزمان؛ فقهای اهل سنت علوم فراوانی را که از نظر گستردگی و کثرت قابل احصا نیست از آن حضرت نقل کرده‌اند و همچنین از مواعظ و دعاها و فضایل قرآن و حلال و حرام و حوادث جنگ‌ها (ی اسلامی) و تاریخ که مشهور بین علما و دانشمندان است و اگر بخواهیم به شرح آن پردازیم سخن به درازا می‌کشد و زمان زیادی را می‌طلبد!». ^۱

و با خطر دوم نیز از طریق دعاها و نیایش‌های بسیار آموزنده که انسان را از دنیاپرستی و هوی‌پرستی به سوی خدا و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا سوق می‌دهد مبارزه کرد.

در این جا زمام سخن را به مرحوم شهید صدر می سپاریم که مقدمه زیبایی بر صحیفه سجادیه نوشته است. او چنین می گوید:

مقدر چنین بود که امام علیه السلام مسئولیت های رهبری و روحانی خود را بعد از شهادت پدرش به دست گیرد. این مقام مقدس را در نیمه دوم قرن اول، در باریک ترین شرایطی که بر امت اسلامی می گذشت یعنی مرحله ای که موج فتوحات صدر اسلام پیامدهایی به دنبال آورده بود تعهد فرمود. این موج با هیجان روحی اش با حماسه رزمی ایدئولوژی اش تا آن زمان کشیده شده بود؛ موجی که قدرت فرمانروایی کسرها و قیصرها را متزلزل ساخت و ملل مختلف و بلاد گسترده ای را به دعوت جدید فراخواند و در پیامد آن، مسلمانان آن روز، یعنی نیمه دوم قرن اول هجری، زمامدار بخش عظیمی از جهان متمدن شدند. با این که این زمامداری گسترده، نیروی عظیمی در زمینه جهانی برای مسلمانان از نظر سیاسی و نظامی به وجود آورد، آنان را در برابر دو خطر بزرگ، بیرون از حدود سیاسی و نظامی قرار داد و ضرورت ایجاب می کرد از همان ابتدا با یک حرکت قاطع جلوی آن دو خطر ایستادگی شود.

یکی از آن دو، خطر آگاهی مسلمانان از فرهنگ های متنوع و مبانی قانون گذاری دیگران و اوضاع اجتماعی مختلف آنان بود که بر اثر برخورد با ملت هایی که فوج فوج به اسلام وارد می شدند فرهنگ و تمدن اسلامی را مورد تهدید قرار می داد. از این رو لازم بود در زمینه علمی کاری انجام شود تا مسلمانان به اصالت فکری و شخصیت قانون گذاری ویژه خود که از کتاب و سنت در اسلام الهام می گیرد واقف گردند.

در این جا ضرورت یک حرکت فکری اجتهادی به نظر می رسد تا در چهارچوب تعالیم اسلامی افق فکری مسلمانان گسترش یابد و در نتیجه بتوانند مشعل هدایت کتاب و سنت را با روحیه ای کوشا، آگاه، پیگیر و هشیار به دست

گرفته و در موارد مفید و مورد نیازشان در اوضاع جاری خود از آن برخوردار گردند. پس باید اصالت شخصیت اسلامی حاصل کنند و بذر اجتهاد و تلاش از برای یافتن راه حق در دل آن‌ها افشاندن شود و این کاری بود که امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بدان دست زد.

او کلاس درس خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز کرد و با اشاعه انواع معارف اسلامی از تفسیر، حدیث، فقه و غیره با مردم سخن گفت و از علوم پدران پاکش بر دل‌های آنان فرو ریخت، آگاهانشان را به مبانی فقه اسلام و شیوه استنباط احکام تمرین داد. از این کلاس درس تعداد قابل توجهی از فقهای مسلمین فارغ التحصیل شدند. این کلاس، بنیاد فکری مهمی برای مکاتب فقهی اسلامی شد و نیز بنیادی برای حرکت فعال فقه در بین مسلمانان گردید.

انبوه عظیمی از قاریان قرآن و حافظان کتاب و سنت، او را به رهبری خود پذیرفتند و گردش جمع شدند. سعید بن مسیب گوید: قاریان قرآن به مکه نمی‌رفتند مگر زمانی که علی بن الحسین می‌رفت. وقتی او برای حج حرکت کرد ما نیز یک‌هزار سواره ملازم رکاب او بودیم.

خطر دوم ناشی از پیشامد امواج رفاه و آسایش در جامعه اسلامی در پیامد هولناک فتوحات نامبرده بود. چون این امواج هر جامعه‌ای را در معرض خطر قرار می‌دهد، خطر کشیده شدن به لذات دنیا و اسراف و افراط در فرو رفتن در تجملات و زیبایی‌های زندگی محدود این جهان و در نتیجه خاموش شدن آن شوق سوزانی که از ارزش‌های اخلاقی و پیوندهای روحی نسبت به خدا و روز قیامت در مسلمانان پدید آمده بود. این خطر خاموش شدن آن‌ها تا جایی بود که احتمال می‌رفت این پیوندها کاربرد خود را در مقابل انسان‌ها و برای رسیدن به اهداف عظیم خود از دست بدهند. درست همین اوضاعی که امروزه پیش آمده است. برای روشن شدن بیشتر مطلب کافی است شما نگاهی به کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی بیفکنید.

امام علی بن الحسین علیه السلام این خطر را احساس فرمود و برای علاج آن آغاز به کار کرد. برای جلوگیری از آن، «نیایش» را بنیاد قرار داد.

صحیفه سجاده که امروز در دست ماست محصول و نتیجه این نیایش‌هاست. این امام بزرگ با قدرت بلاغت بی‌مانند و نیروی بیانی که روش‌های ادبیات عرب از رسیدن به آن ناتوان‌اند و اندیشه الهی مخصوص به خود توانست از ظریف‌ترین و دقیق‌ترین مفاهیمی که رابطه انسان را با خدا نشان می‌دهد و نشاط و وجد خدایابی او را برمی‌انگیزد و وابستگی و تعلق انسان به مبدأ و معاد را تجلی می‌بخشد تعبیر بسازد و ارزش‌های اخلاقی و حق و تکلیف ناشی از آن را در قالب تعبیر و کلمات مجسم نماید.

امام علی بن الحسین با این مواهبی که به او داده شده توانست از عملکرد نیایش خود یک جو روحی در جامعه اسلامی بسازد که یک فرد مسلمانان در برابر تندباد هوس‌ها پایدار بماند و وقتی زمین می‌خواهد او را به طرف خود بکشاند او محکم به خدایش وابسته شود و خدا به او بفهماند برای چه ارزش‌های روحی روی زمین پدید آمده تا این که در دوران ثروت و رفاه در روی آن امین باشد همان‌گونه که در روزگار گرسنگی که سنگ به شکم می‌بست امین می‌بود.

در حالات امام علیه السلام آمده است که او در هر جمعه برای مردم سخنرانی می‌کرد، آنان را به زهد در دنیا و رغبت و شوق به کارهای آخرت فرامی‌خواند و موعظه می‌کرد و قطعه‌هایی از انواع نیایش، ستایش و ثناهایی را که نشان‌دهنده بندگی خالصانه او نسبت به خدای سبحان و بی‌همتا و بی‌انباز است به گوش مردم می‌رساند.

به این ترتیب صحیفه سجاده را باید به‌عنوان بزرگ‌ترین عمل اجتماعی متناسب با ضرورت مرحله‌ای که مسئولیت رهبری آن به عهده امام علیه السلام بود معرفی کرد. علاوه بر آن، یگانه میراث فرهنگی الهی، یک منبع بزرگ مکتبی و یک

مشعل هدایت ربانی و یک مدرسه اخلاق و تربیت اسلامی است که با گذشت روزگاران پایدار می ماند و انسانیت، پیوسته به این میراث محمدی و علوی نیازمند است و هرچند گمراهی های شیطان و فریبندگی دنیا فزون تر گردد نیاز به آن بیشتر می شود.^۱

۱. مقدمه آیت الله سید محمد باقر صدر بر صحیفه سجادیه.

از نظر شیعه امامیه، کتاب حدیثی که تمام احادیثش صحیح باشد نداریم، آن‌گونه که علمای اهل سنت دربارهٔ صحاح خود می‌اندیشند بلکه در کنار کتب حدیث، کتب رجال قرار دارد که باید رجال سند هر حدیثی از نظر وثاقت در آن بررسی شود تا حدیث در حکم صحیح یا موثق یا حسن و یا ضعیف قرار گیرد. حتی در کتاب کافی که از مهم‌ترین کتب حدیث ماست بعضی احادیث ضعیف یافت می‌شود که مرحوم علامه مجلسی در *مرآة العقول* به بخشی از آن‌ها اشاره کرده است.

در اصول فقه اثبات کرده‌ایم که صحت یک حدیث بر چهار محور دور می‌زند: اول: وثاقت راوی، یعنی از نظر علم رجال ثابت شود که راویان یک خبر همگی مورد وثوق‌اند و در این صورت صحت خبر ثابت می‌شود. دوم: وثاقت روایت؛ ممکن است روایت خبر همه ثقه نباشند ولی روایت متضافر یا متواتر باشد و بر اثر تضافر یا تواتر، اطمینان به خبر حاصل شود هر چند بعضی از راویان، زیر سؤال باشند.

سوم: علو مضمون؛ ممکن است حدیثی از نظر سند نه امتیاز اول را داشته باشد و نه امتیاز دوم را ولی مضمون آن به قدری عالی و والاست که صدور آن از

غیر امام معصوم که دارای علم الهی است غیر ممکن باشد. در این صورت اطمینان حاصل می‌شود که این حدیث از معصوم صادر شده است.

چهارم: قرائن خارجی؛ گاه هیچ‌کدام از امتیازات گذشته در حدیث وجود ندارد ولی قرائنی از خارج آن را تأیید و تقویت می‌کند مانند موافقت با کتاب‌الله یا عمل مشهور (مشهور بزرگان علما) به آن. یا قرائن دیگری از این قبیل که سبب می‌شود اطمینان به مضمون آن حاصل شود.

و به جرأت می‌توان گفت که غالب جهات چهارگانه فوق در دعاهای صحیفه سجاده وجود دارد، از جمله:

علو مضمون (مضامین عرشی صحیفه)

تمام علما و دانشمندانی که صحیفه سجاده را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، اعم از شیعه و غیر شیعه، اعتراف دارند که مضامین این دعاها به قدری بالا و عالی است که صدور آن از غیر امام معصوم امکان‌پذیر نیست؛ همان مطلبی که درباره خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه عنوان شده است.

مرحوم صاحب جواهر که دقت او در اسناد روایات بر همگان واضح است در بحث نماز جمعه و اینکه این نماز مانند منصب قضاء و اجرای حدود از مناصب امامت است به دعای روز جمعه و عید قربان استدلال کرده و می‌گوید: «وفی الصحیفه المعلوم انها من سجاد...»؛ در صحیفه سجاده که مسلم است از امام سجاد علیه السلام می‌باشد چنین می‌خوانیم: «...»^۱.

و مرحوم آیت‌الله بروجرودی که علاوه بر مقام فقاہت از بزرگان علم رجال در عصر ما محسوب می‌شود در مباحثی که درباره نماز جمعه داشت هنگامی که به

۱. جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

صحیفه سجادیه می‌رسد می‌فرماید: «ولا یخفی ان کون الصحیفه من الامام علیه السلام من البدهیات وهی زبور آل محمد یشهد بذلك اسلوبها ونظمها ومضامینها التي یلوح منها آثار الاعجاز؛ مخفی نماند که بودن صحیفه از امام سجاده علیه السلام از بدیهیات است و آن زبور آل محمد است؛ اسلوب و نظم و مضامین آن که آثار اعجاز از آن نمایان است گواه بر این مطلب می‌باشد».^۱

مرحوم سید محسن امین، که یکی از علما و محققین عصر ماست در کتاب معروف کشف الارتیاب هنگامی که به نام صحیفه سجادیه می‌رسد می‌گوید: «کفی دلیلا علی صحة نسبتها بلاغة الفاظها فضلا عن صحة اسانیدها وعظیم شهرتها...؛ برای اثبات صحت نسبت صحیفه سجادیه به امام علی بن الحسین علیه السلام همین مقدار کافی است که الفاظ آن بسیار بلیغ است و اسناد صحیح دارد و شهرت عظیمی را داراست...».^۲

و در فراز دیگری که در کتاب اعیان الشیعه از آن عالم بزرگ نقل شده چنین می‌خوانیم: بلاغت الفاظ صحیفه و فصاحتش که هیچ‌کس نمی‌تواند بر آن پیشی بگیرد و علو مضمونش و آنچه در آن از انواع خضوع برای خداوند متعال و ثناء بر ذات مقدسش و روش‌های شگفت‌انگیز در طلب عفو و کرم و توسل به او است برترین شاهد بر صحت نسبتش به آن امام بزرگوار است و نشان می‌دهد که این درّ گران‌بها از آن اقیانوس و این گوهر از آن معدن و این میوه از آن درخت برومند است. اضافه بر این، چنان شهرتی دارد که جای تردید باقی نمی‌گذارد.^۳

مرحوم سید علی خان مدنی که شرح مهم و گسترده‌ای درباره صحیفه سجادیه به نام ریاض السالکین دارد می‌گوید: بلاغت بیان دعا‌های صحیفه سجادیه

۱. البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر، ص ۴۰.

۲. کشف الارتیاب، ص ۲۶۰.

۳. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۸.

و اهمیت بیانات آن به اندازه‌ای است که صاحبان بلاغت را وادار کرده سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و اعتراف به عجز خود در برابر آن کنند.^۱

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۱۰۷ بحار الانوار، در اجازه‌نامه‌ای که از پدرش در مورد صحیفه سجادیه نقل می‌کند چنین آورده است که پدرش در پایان این اجازه‌نامه بعد از ذکر اسناد مختلف صحیفه سجادیه می‌گوید: حاصل این است که شکی نیست که صحیفه کامله از مولای ما امام سجاد علیه السلام است و فصاحت و بلاغت و مشتمل بودن آن بر علوم الهیه‌ای که برای غیر معصوم ممکن نیست گواه بر این معناست و پروردگار جهانیان را بر این نعمت بسیار باارزش عظیمی که به ما شیعیان مرحمت فرموده سپاس می‌گویم و بر مدینه علوم ربانیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترتش که ابواب این علوم و حکمت‌های مقدس بودند درود می‌فرستم.^۲

مرحوم میرداماد در شرح صحیفه خود در تعلیقاتش می‌گوید: ان فی انجیل اهل بیت و زبور آل محمد رموزا سماویة و الفاظا الهیة و اسالیب و حیانیة؛ در انجیل اهل بیت و زبور آل محمد رموزی آسمانی و الفاظی الهی و اسلوب‌های و حیانی وجود دارد.^۳

مرحوم امام خمینی در کتاب آداب الصلاة چنین می‌فرماید: در کلمات ائمه اطهار خصوصاً در صحیفه سجادیه همان صحیفه نورانیه الهیه که از سماوی عرفان عارف بالله و عقل نورانی سید الساجدین نزول یافته، برای خلاص بندگان خدا از زندان طبیعت و فهماندن ادب عبودیت و قیام در خدمت ربوبیت برنامه جالبی است.^۴

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۶۶.

۳. شرح صحیفه میرداماد، ص ۴۳.

۴. آداب الصلاة، ص ۱۹۲.

نویسنده معروف و توانا، مرحوم محمدجواد مغنیه در مقدمه شرحی که بر صحیفه سجادیه به نام فی ظلال الصحیفه السجادیة نوشته است تحت عنوان تدل الصحیفه بذاتها علی ذاتها (صحیفه سجادیه خودش گواه بر خویش است) می نویسد: کسی که سیره امامان از آل رسول علیهم السلام را بررسی کند تصویر کاملی از هدایت و طریق استوار قرآنی را در علوم و رفتار و گفتارشان می یابد و این همان حقیقتی است که در روایات متعدد رسول گرامی اسلام به آن تصریح شده؛ روایاتی نظیر: «أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي؛ اهل بیت من امان امت من اند»، «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؛ علی همواره با حق است و حق همواره با علی است» و حدیث ثقلین که اهل بیت عصمت را در کنار قرآن قرار داده و تمسک به آنان را در کنار تمسک به قرآن ذکر می کند....

با این بیان روشن می شود که این گونه روایات مربوط به ولایت و فضایل نیازی به بحث سندی ندارد، هنگامی که متن و محتوای آن بالحس و العیان ثابت است و هر خردمندی اگر نگاه منصفانه به آن بیندازد ایمان می آورد. و همین گونه است آنچه در صحیفه سجادیه مشاهده می شود از تعظیم و تقدیس جلال حضرت حق و کمال و سپاس و شکر فضل و کرمش و درخواست توفیق هدایتش و نجات از غضب و عذابش و پناه بردن به خدا از شیطان و فریب هایش....

آیا کلماتی که از این گونه امور سخن می گوید با آن محتوای عالی جای گفتگو دارد تا برای اثبات آن به دلیل محکمی چنگ زنیم؟^۱

کلمات بزرگان در این زمینه بسیار گسترده و فراوان است. این بحث را با سخنی از دانشمند اهل سنت، طنطاوی، مؤلف تفسیر معروف و مفتی اسکندریه مصر به پایان می بریم: او پس از آن که مرحوم آیت الله نجفی مرعشی رحمته الله نسخه ای

۱. فی ظلال الصحیفه السجادیة، ص ۳۶-۳۹.

از صحیفه سجاده را برایش به قاهره می‌فرستد پس از تشکر فراوان از آن در پاسخ چنین می‌نویسد: این از بدبختی ماست که تاکنون به این اثر گران‌بها و جاویدان که از موارث نبوت است دست نیافته بودیم. من هرچه در آن می‌نگرم آن را از گفتار مخلوق برتر و از کلام خالق پایین‌تر می‌یابم.^۱

اسناد صحیفه

بسیاری از بزرگان ادعای تواتر اسناد صحیفه سجاده را کرده‌اند، از جمله مرحوم محدث آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة می‌گوید: صحیفه سجاده نخستین که سند آن به زین‌العابدین علی بن الحسین به صورت متواتر می‌رسد از آن به اخت القرآن، انجیل اهل بیت، زبور آل محمد و گاهی به صحیفه کامله یاد می‌شود و اصحاب ما اهتمام کاملی به روایت و نقل آن داشته، در اجازات خود از آن به نحو ویژه یاد می‌کردند. از حیث سند از متواترات است زیرا در هر عصری و در هر طبقه، قشری به شکل ویژه مورد اجازه و روایت بود.^۲

و همچنین بزرگان دیگری که قبلاً نام آن‌ها را بردیم و به گفتار آن‌ها اشاره کردیم، مانند مجلسی اول که معتقد است اسناد آن به قدری زیاد است که به عدد بزرگ ۵۶۱۰۰ می‌رسد (و یرتقی الأسانید المذكورة هنا الی ستة و خمسين ألف اسنادا و مائة اسناد).^۳

البته ممکن است این تواتر در بخشی از سند روایت باشد نه در تمام آن. ولی به هر حال دلیل بر این است که بزرگان علم حدیث و فقه، اهتمام فوق‌العاده‌ای به

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۲۱۰، پاورقی. صحیفه سجاده ترجمه سید صدر الدین صدر بلاغی، مقدمه، ص ۳۷.

۲. الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۶۱.

این کتاب شریف داشته‌اند و همچون پروانگانی بر گرد شمع آن گردش می‌کردند. این ادعای تواتر به اضافه شهرتی که در کلمات جمعی از بزرگان آمده است می‌تواند از قرائن و ثوق به این مجموعه باشد زیرا همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم یکی از طرق صحت حدیث، و ثوق به خود حدیث است، قطع نظر از روای حدیث.

مرحوم شیخ حر عاملی در فایده دوم از فواید خاتمه کتابش به نام هدایه الامه الی احکام الائمه می‌گوید: کتاب‌های زیادی به دست ما رسیده که در زمان معصومین علیهم‌السلام تألیف و جمع‌آوری شده و آن‌ها سه دسته‌اند:

اول: کتاب‌هایی که مورد اعتماد است و نزد ما ثابت است هرچند ما در کتاب‌هایمان چیزی از آن نقل نکرده‌ایم زیرا نصوص احکام فرعی در آن نبوده است. از آن جمله صحیفه کامله است که از مولای ما علی بن الحسین علیه‌السلام نقل شده و امام باقر علیه‌السلام و برادرش زید بن علی بن الحسین به خط خود نوشته‌اند و مقابله شده و اسناد آن مشهور است.^۱

اکنون به بررسی سند معروفی که در آغاز صحیفه سجادیه آمده است و تنها سند معروف آن است می‌پردازیم هرچند اسناد دیگری نیز برای آن نقل شده که البته در بخشی از سند، همه آن‌ها مشترک می‌باشند.

در این سند ده نفر می‌باشند به ترتیبی که در ذیل می‌آید:

«حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُّ، نَجْمُ الدِّينِ، بَهَاءُ الشَّرَفِ، أَبُو الْحَسَنِ: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِبَارَ، الْحَارِزِيُّ لِخِزَانَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ مِنْ سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةَ وَخَمْسِمِائَةٍ قِرَاءَةً عَلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ.»

۱. کتاب الغارات، ج ۲، ص ۹۵۰، تعلیقات مرحوم میر جلال الدین حسینی ارموی.

قَالَ: سَمِعْتُهَا عَنِ الشَّيْخِ الصَّدُوقِ، أَبِي مَنْصُورٍ: مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعُكْبَرِيِّ الْمُعَدَّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -

عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ: مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَلِّبِ الشَّيْبَانِيِّ
قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ

الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام

قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابِ الزِّيَّاتِ سَنَةَ خَمْسِ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ

قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي: عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ

قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكَّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ

عَنْ أَبِيهِ: مُتَوَكَّلِ بْنِ هَارُونَ

قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

این ده نفر عبارت اند از:

۱. گویندهٔ حدثنا چه کسی است؟ از شیخ بهایی نقل شده که به طور مؤکد می‌گوید: گویندهٔ این سخن، ابوالحسن علی بن محمد بن سکون حلی است که در قرن ششم می‌زیسته در حالی که مرحوم محقق داماد، گویندهٔ این سخن را عمید الرؤساء هبة الله بن حامد می‌داند و این هر دو نفر از چهره‌های شناخته شده می‌باشند.^۱

۲. نجم‌الدین ابوالحسن محمد بن الحسن: گرچه در کتب معروف رجال نامی از این بزرگوار نیامده ولی مرحوم علامه تهرانی در کتاب الثقات العیون فی سادس القرون نام او را جزء موثقین این قرن شمرده است.

۳. محمد بن احمد بن شهریار: این بزرگوار در زمان خود خزانه‌دار بقعهٔ مبارکهٔ امیر مؤمنان علی عليه السلام بود. در عین حال یکی از شاگردان شیخ طوسی و داماد

۱. البته از قرن ششم به بعد در بسیاری از اسناد اجازات صحیفه، افراد بزرگ متعددی هستند که تأیید روشنی بر اعتبار سند است.

دختر او بود و همه این‌ها نشان می‌دهد که او از ثقات و روای معتبر بوده و در سندی که در آغاز صحیفه سجادیه آمده است تصریح شده که روایت صحیفه از او در ماه ربیع‌الاول سنه ۵۱۶ بوده است.

۴. محمد بن محمد بن احمد بن عبد العزیز العُکبری: او مطابق آنچه محدث نوری در جلد سوم مستدرک آورده، از شاگردان مرحوم سید مرتضی بود و صدق و وثاقت او مورد تأیید واقع شده و شرح حال او حتی در بسیاری از کتب اهل سنت آمده است.

۵. محمد بن عبد الله الشیبانی: از او به‌عنوان یکی از مشایخ و اساتید نجاشی صاحب رجال معروف یاد کرده‌اند. قابل توجه این‌که مرحوم نجاشی در شرح حال او تصریح می‌کند که بسیاری از اصحاب ما او را تضعیف می‌کنند و به احادیثش اعتماد ندارند و بعد اضافه می‌کند: من نیز مدتی از او روایت می‌کردم و بعد در روایت از او متوقف شدم و بالواسطه از او نقل می‌کردم (تا متهم به روایت از ضعفاء نشوم).

ولی قابل توجه این‌که اسناد دیگری به موازات این سند صحیفه سجادیه وجود دارد که نامی از «شیبانی» در آن نیست. بنابراین اگر در «شیبانی» تردید باشد، مشکلی در سند صحیفه ایجاد نمی‌شود.

۶. ابو عبدالله جعفر بن محمد: او یکی از شخصیت‌های برجسته طالبین بود و تصریح به وثاقت او شده است. حتی سبط بن الجوزی در کتاب مرآة الزمان می‌گوید: او مردی فاضل و باتقوا و عاقل و مورد وثوق بود و در بسیاری از کتب رجال، توثیق شده است، از جمله مرحوم آیت‌الله خوئی در جلد چهارم رجال خود به وثاقت او تصریح کرده است.

۷. عبدالله بن عمر بن خطاب الزیّات: او از روای قرن سوم هجری است که در سنه ۲۶۵ صحیفه سجادیه را برای علی بن نعمان روایت کرده است.

مرحوم شیخ علی نمازی، نویسنده کتاب مستدرکات علم رجال الحدیث، بعد از ذکر عبدالله بن عمر بن خطاب الزیات می‌گوید: نامی از او در کتب معروف رجال نیامده است.^۱

۸. علی بن نعمان اعلم: در کتب رجال ما آمده است که او از اصحاب حضرت رضا علیه السلام و مردی ثقه و واضح الطریقه بود. مرحوم نجاشی و شیخ طوسی در رجال خود و همچنین ابن داود و مرحوم اردبیلی در جامع الروات و آیت الله خوبی در کتاب رجال خود از او به خوبی یاد کرده‌اند.

۹. عمیر بن متوکل ثقفی: از او نیز نامی در کتب معروف رجال نیامده، ولی از آنجا که جزء روات صحیفه سجاده است و بزرگان علما بر روایت صحیفه سجاده صحه گذاشته‌اند و اعتنا کرده‌اند معلوم می‌شود مورد قبول بوده است.

۱۰. متوکل بن هارون: در مورد او نص صریحی به توثیق در کتب رجال نیامده است جز این که از ابن داود نقل شده که نام او را در بخش موثقین آورده است و معلوم نیست متوکل نام او در بخش ثقات ابن داود آمده، متوکل بن هارون است یا متوکل بن عمیر بن متوکل که نوه اوست. ولی بعضی گفته‌اند: نظر به این که بزرگان علما سند خود را در مورد صحیفه سجاده به او می‌رسانند از این نوعی توثیق استنباط می‌شود.

داستان عجیب یحیی بن زید و متوکل بن هارون

در پایان سند این حدیث چنین آمده است که متوکل بن هارون می‌گوید: من با یحیی بن زید بن علی علیه السلام ملاقات کردم در حالی که به سوی خراسان می‌رفت. به او سلام کردم. گفت: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از حج باز می‌گردم. درباره خانواده و عموزادگانش در مدینه از من سؤال کرد و با اصرار درباره جعفر بن محمد علیه السلام

۱. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۶۳.

سؤال کرد. من درباره او و خاندانش اطلاعات لازم را به او دادم و اینکه آنها نسبت به پدرش زید بن علی بن الحسین محزون و غمگین اند. او به من گفت: عمویم محمد بن علی (الباقر علیه السلام) به پدرم نصیحت کرد که خروج مکن و به او گفت که اگر خروج کند و از مدینه بیرون رود پایان کارش چگونه خواهد بود.

آیا پسر عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات کردی؟ گفتم: آری.

گفت: آیا چیزی درباره من از او شنیدی؟ گفتم: آری.

گفت: درباره من چه گفت؟ به من خبر ده.

گفتم: فدایت شوم، دوست ندارم آنچه را که از او شنیدم برای تو بازگو کنم.

گفت: آیا مرا از مر می ترسانی؟ (من هرگز ترسی ندارم) بگو بینم چه شنیدی؟

گفتم: شنیدم که می فرمود: تو شهید می شوی و به دار آویخته می شوی

همان گونه که پدرت شهید شد و به دار آویخته شد!

چهره اش دگرگون شد و گفت: «**یمحو الله ما یشاء ویثب و عنده أم الكتاب؛**

خدا هر چیزی را بخواهد تغییر می دهد و هرچه را بخواهد ثابت می دارد

و ام الكتاب نزد اوست».^۱ ای متوکل! خداوند متعال، اسلام و آیین اهل بیت را

به وسیله ما تقویت کرد و برای ما علم و شمشیر قرار داد و هر دو با هم در اختیار

ما بود ولی عموزاده های ما تنها به علم مجهز هستند.

گفتم: فدایت شوم! من دیدم مردم به عموزاده ات جعفر علیه السلام مایل ترند تا به تو

و پدرت.

گفت: عمویم محمد بن علی و فرزندش جعفر علیه السلام مردم را به «حیات» دعوت

کردند و ما آنها را به «مر و شهادت»!

۱. ممکن است نظر یحیی این بوده که سخن امام صادق علیه السلام صحیح است ولی گاهی خداوند با مشیتش

حوادث را دگرگون می سازد.

گفتم: فرزند رسول الله! آیا آنها آگاه‌ترند یا شما؟

یحیی موقتاً نگاهش را به زمین انداخت، سپس سرش را بلند کرد و گفت: همه ما دارای علم فراوانیم جز این که آنها می‌دانند آنچه را که ما می‌دانیم ولی ما نمی‌دانیم همه آنچه را که آنها می‌دانند. سپس افزود: آیا چیزی از عموزاده‌ام نوشته‌ای؟

گفتم: آری.

گفت: به من نشان بده.

من بخش‌هایی از علوم مکتوب را به او نشان دادم و دعایی را که امام صادق علیه السلام به من تعلیم داده بود و نوشته بودم برای او بازگو کردم. او فرمود: پدرش محمد بن علی علیه السلام آن را برای او املاء کرده است و خبر داده که از دعا‌های پدرش علی بن الحسین علیه السلام است که یکی از دعا‌های صحیفه کامله می‌باشد.

یحیی در آن نگاه کرد، از آغاز تا به آخر، سپس به من گفت: اجازه می‌دهی من از روی آن نسخه برداری کنم؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا در چیزی که از شما به من رسیده است از من اذن می‌گیری؟

یحیی گفت: من صحیفه کامله دعای آن حضرت را که پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السلام آن را حفظ کرده و گرفته بود به تو نشان می‌دهم و پدرم (زید) به من سفارش کرد که آن را پنهان دار و از غیر اهلش بازدار.

عمیر می‌گوید: پدرم (متوکل بن هارون) گفت: من برخاستم و سر یحیی را بوسیدم و گفتم: به خدا سوگند! ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! دین من محبت به شما و اطاعت از شماست و من امیدوارم خداوند در حیات و ممات مرا به سبب ولایت شما سعادتمند سازد.

سپس نسخه‌ای را که من به او داده بودم به جوانی که با او بود داد و گفت: این دعا را با خط آشکار و زیبا بنویس و به من عرضه دار تا آن را حفظ کنم زیرا من آن را از جعفر (امام صادق علیه السلام) که خدا او را حفظ کند، تقاضا کردم ولی او ابا داشت از این که به من بدهد.

متوکل می‌گوید: (این سخن را که از یحیی شنیدم) از کار خود پشیمان شدم و نمی‌دانستم چه کنم، گرچه امام صادق علیه السلام هنگامی که آن دعا را به من داده بود شرط نکرده بود که آن را به احدی ندهم.

سپس یحیی دستور داد صندوقی را آوردند و از آن، صحیفه (کتابی) بیرون آورد که آن را پیچیده بودند و بر آن مهر زده بودند (که کسی نتواند آن را بگشاید) سپس نگاهی به آن مهر کرد و آن را بوسید و گریست. آنگاه آن را باز کرد و قفل آن را گشود و سپس آن صحیفه را بر چشم خود نهاد و بر صورتش کشید.

آنگاه گفت: به خدا سوگند ای متوکل! اگر خبری را که از پسرعمویم (امام صادق علیه السلام) نقل کردی که من کشته و به دار آویخته می‌شوم برای من نمی‌گفتی این صحیفه را به تو نمی‌دادم و اصرار داشتم نزد من باشد ولی من می‌دانم سخن او حق است و آن را از پدرانش گرفته و به وقوع می‌پیوندد بنابراین ترسیدم که چنین علمی به دست بنی‌امیه بیفتد و آن را پنهان دارند و در خزانه خود برای خویشان حفظ کنند. آن را بگیر و مسئولیت آن را از من بردار و منتظر زمانی باش که فرمان خدا درباره من و درباره این قوم انجام شود، این امانتی از من نزد توست تا زمانی که آن را به دو پسرعمویم، محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام برسانی. زیرا آن دو نفر بعد از من به این امر قیام می‌کنند (و بر بنی‌امیه خروج خواهند کرد).

متوکل می‌گوید: من آن صحیفه را گرفتم. هنگامی که یحیی بن زید شهید شد به مدینه رفتم و با امام صادق علیه السلام ملاقات کردم و جریانی را که با یحیی داشتم

بازگو کردم. حضرت سخت گریه کرد و ناراحتی او از سرنوشت یحیی آشکار شد و فرمود: خدا پسرعمویم (یحیی) را رحمت کند و او را به آباء و اجدادش ملحق گرداند. به خدا سوگند ای متوکل! چیزی مرا مانع نشد از این که آن دعای مخصوص را به او بدهم مگر همان چیزی که او را درباره صحیفه نگران کرده بود (که نابود شود یا به دست نااهل بیفتد) حال بگو ببینم آن صحیفه کجاست؟

متوکل می گوید: عرض کردم: اینجاست. حضرت آن را گشود و فرمود: این والله خط عمویم زید است و دعای جدم علی بن الحسین علیه السلام می باشد. سپس حضرت به فرزندش اسماعیل فرمود: برخیز و دعایی را که به تو دستور دادم آن را محفوظ داری و بیوشانی بیاور.

اسماعیل برخاست و صحیفه ای بیرون آورد همانند صحیفه ای که یحیی بن زید آن را ارائه داده بود. امام علیه السلام آن را بوسید و بر چشم خود گذاشت و فرمود: این خط پدرم و املاء جدم علیه السلام است که با حضور خود من انجام شد.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! اگر مصلحت می دانید آن را با صحیفه زید و یحیی مقابله کنم. فرمود: مانعی ندارد و تو را اهل این کار می بینم.

متوکل می گوید: نگاه کردم و دیدم هر دو یکی است، حتی در یک حرف، این صحیفه با آن صحیفه تفاوت ندارد.

سپس اجازه گرفتم که صحیفه را به دو فرزند عبدالله بن حسن بدهم.

امام علیه السلام فرمود: خداوند دستور داده که امانات را به اهلش بسپارید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۱ آری، صحیفه را به آن دو نفر بده.

هنگامی که برخاستم بروم آن دو را ملاقات کنم فرمود: صبر کن. سپس کسی را به دنبال محمد و ابراهیم (فرزندان عبدالله بن حسن) فرستاد، آن ها حاضر شدند. فرمود: این میراث پسرعموی شما یحیی است از سوی پدرش و دستور

داده فقط به شما دو نفر سپرده شود نه به برادرانش و ما به طور مؤکد این شرط را با شما می‌کنیم.

آن دو گفتند: خداوند تو را رحمت کند. بگو، هرچه بگویی پذیرفته است. امام علیه السلام فرمود: این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید. عرض کردند: چرا؟ فرمود: پسرعموی شما از چیزی درباره این صحیفه خوف داشته که من هم درباره شما همان خوف را دارم.

آن دو گفتند: او می‌ترسید (این صحیفه ضایع شود) چون می‌دانست کشته می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: شما نیز خود را در امان ندانید. به خدا سوگند! می‌دانم که شما نیز به زودی خروج می‌کنید همان‌گونه که یحیی خروج کرد و شما هم کشته می‌شوید همان‌گونه که او کشته شد.

آن‌ها برخاستند در حالی که می‌گفتند: لا حول ولا قوة الا بالله العظیم. هنگامی که آن‌ها بیرون رفتند امام علیه السلام فرمود: ای متوکل! آیا یحیی برای تو گفت که عمویم محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) و فرزندش جعفر مردم را به حیات دعوت کردند و ما به مر ؟

عرض کردم: آری، خداوند شما را سالم بدارد. پسرعمویت یحیی همین را گفت.

امام علیه السلام فرمود: خداوند یحیی را رحمت کند. پدرم از پدرش از جدش علی علیه السلام چنین نقل فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواب مختصری ربود در حالی که بر منبر بود و در آن خواب مردانی را دید که بر منبر او می‌پرند مانند پیریدن میمون‌ها و مردم را (از نظر عقاید) به عقب باز می‌گردانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش را باز کرد در حالی که آثار غم و اندوه در چهره‌اش ظاهر بود.

جبرئیل این آیه را نازل کرد: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ

الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا؛ «آن رؤیایی که به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود، همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده‌ایم، ما آن‌ها را تخویف (و انداز) می‌کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی‌شود».^۱ منظور بنی‌امیه است. پیغمبر ﷺ فرمود: ای جبرئیل! آیا در دوران و زمان من چنین حادثه‌ای واقع می‌شود؟

جبرئیل عرض کرد: نه، ولی آسیاب اسلام بعد از هجرت تو همچنان به گردش خود ادامه می‌دهد و ده سال می‌ماند سپس در ابتدای سال سی و پنج از هجرت تو به گردش درمی‌آید و پنج سال بر این حال می‌ماند سپس آسیاب گمراهی (سرآغاز حکومت بنی‌امیه) به گردش درمی‌آید و همچنان ده سال بر این حال باقی می‌ماند تا زمانی که فرعون‌ها حکومت کنند.^۲

سپس امام علیؑ فرمود: خداوند در این باره این آیات را نازل فرموده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۳ اشاره به این که در هزار ماه (هشتاد و سه سال) بنی‌امیه حکومت می‌کنند که در این مدت در واقع شب قدری وجود ندارد (بلکه فضای جامعه اسلامی مانند شب‌های تیره و تار بسیار تاریک است). سپس افزود: خداوند متعال پیغمبرش را آگاه کرد که بنی‌امیه حکومت این امت را در طول این مدت در اختیار می‌گیرند حتی اگر کوه‌ها در برابرشان بایستند آن‌ها بر کوه‌ها غالب می‌شوند تا زمانی که خداوند فرمان زوال مُلک آن‌ها را صادر کند. (سپس امام علیؑ فرمود: آن‌ها عداوت و بغض ما

۱. اسراء، آیه ۶۰.

۲. منظور از ابتدای سال سی و پنج، از آغاز هجرت پیغمبر ﷺ است تا آغاز حکومت امیرمؤمنان علیؑ و منظور از پنج سال، دوران حکومت ظاهری امیرمؤمنان علیؑ است و بعد از سال چهارم، دوران تاریک و پراز شر و فساد بنی‌امیه آغاز می‌شود.

۳. قدر، آیات ۱-۳.

اهل بیت را همگی در درون خود دارند و خداوند پیغمبرش را از مصائبی که اهل بیت پیغمبر و دوستان و شیعیان آنها در ایام حکومت آنان می بینند آگاه کرده است.

سپس فرمود: خداوند درباره این گروه ستمکار این آیه را نیز نازل کرده است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَنسَوْنَ الْقُرْآنَ﴾؛ «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دارالبوار (نیستی و نابودی) کشاندند (دارالبوار همان جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است).»^۱

سپس فرمود: نعمت خدا، محمد و اهل بیت اوست. محبت آنها ایمان است که افراد را وارد بهشت می کند و بغض آنها کفر و نفاق است که دارندگان آن را داخل دوزخ می نماید.

رسول خدا ﷺ این معنا را به علی علیه السلام و اهل بیتش مخفیانه بیان فرمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: تا زمانی که قائم ما قیام کند تا هرگونه ظلم را برطرف ساخته و هر حقی را استیفا نماید هیچ فردی از ما اهل بیت خروج نکرده و در آینده خروج نخواهد کرد مگر این که مبتلا به بلاهایی می شوند (و به شکست می انجامد در نتیجه) قیام آنها ناراحتی ما و شیعیان ما را بیشتر می کند. متوکل بن هارون می گوید: سپس امام علی علیه السلام آنها (دعاها) را برای من املاء کرد و آن هفتاد و پنج باب بود که یازده بابش از دست من رفت و شصت و چند باب را حفظ کردم.

سندی دیگر

ابوالمفضل شیبانی نیز چنین نقل می کند که محمد بن حسن بن روزبه ابوبکر مدائنی کاتب که در رحبه (ی کوفه) در خانه اش می زیست گفت:

۱. ابراهیم، آیات ۲۸ و ۲۹.

محمد بن احمد بن مسلم مطهری گفت: پدرم از عمیر بن متوکل بلخی و عمیر هم از پدرش متوکل بن هارون چنین نقل کرد که من یحیی بن زید بن علی علیه السلام را دیدم و حدیث گذشته را به طور کامل تا جایی که به مسأله خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسد نقل کرد. همان چیزی که جعفر بن محمد از پدرانش صلوات الله علیهم نقل فرموده بود.

و در روایت احمد بن مسلم مطهری ابواب دعای صحیفه سجادیه پنجاه و چهار باب ذکر شده که مجموعش صحیفه سجادیه کامله را تشکیل می دهد (که همان صحیفه سجادیه کنونی است که در دست ماست) و آن ابواب عبارت اند از:

۱. التَّحْمِيدُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
۲. الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
۳. الصَّلَاةُ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ
۴. الصَّلَاةُ عَلَى مُصَدِّقِي الرُّسُلِ
۵. دُعَاؤُهُ لِنَفْسِهِ وَخَاصَّتِهِ
۶. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ
۷. دُعَاؤُهُ فِي الْمُهَيَّمَاتِ
۸. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ
۹. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِيْقَاعِ
۱۰. دُعَاؤُهُ فِي اللَّجَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى
۱۱. دُعَاؤُهُ بِخَوَاتِمِ الْخَيْرِ
۱۲. دُعَاؤُهُ فِي الْإِعْتِرَافِ
۱۳. دُعَاؤُهُ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ
۱۴. دُعَاؤُهُ فِي الظُّلُمَاتِ
۱۵. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الْمَرَضِ

۱۶. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِثْقَالَةِ
 ۱۷. دُعَاؤُهُ عَلَى الشَّيْطَانِ
 ۱۸. دُعَاؤُهُ فِي الْمَحْذُورَاتِ
 ۱۹. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِسْقَاءِ
 ۲۰. دُعَاؤُهُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ
 ۲۱. دُعَاؤُهُ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ
 ۲۲. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الشَّدَةِ
 ۲۳. دُعَاؤُهُ بِالْعَافِيَةِ
 ۲۴. دُعَاؤُهُ لِأَبَوَيْهِ
 ۲۵. دُعَاؤُهُ لِوَلَدِهِ
 ۲۶. دُعَاؤُهُ لِجِيرَانِهِ وَأَوْلِيَائِهِ
 ۲۷. دُعَاؤُهُ لِأَهْلِ الثُّغُورِ
 ۲۸. دُعَاؤُهُ فِي التَّفَرُّعِ
 ۲۹. دُعَاؤُهُ إِذَا قُتِرَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ
 ۳۰. دُعَاؤُهُ فِي الْمَعُونَةِ عَلَى قَضَاءِ الدِّينِ
 ۳۱. دُعَاؤُهُ بِالتَّوْبَةِ
 ۳۲. دُعَاؤُهُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ
 ۳۳. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِخَارَةِ
 ۳۴. دُعَاؤُهُ إِذَا ابْتُلِيَ أَوْ رَأَى مُبْتَلًى بِفَضِيحَةٍ بِذَنْبٍ
 ۳۵. دُعَاؤُهُ فِي الرِّضَا بِالقَضَاءِ
 ۳۶. دُعَاؤُهُ عِنْدَ سَمَاعِ الرَّعْدِ
 ۳۷. دُعَاؤُهُ فِي الشُّكْرِ
 ۳۸. دُعَاؤُهُ فِي الْإِعْتِدَارِ

۳۹. دُعَاؤُهُ فِي طَلَبِ الْعَفْوِ
 ۴۰. دُعَاؤُهُ عِنْدَ ذِكْرِ الْمَوْتِ
 ۴۱. دُعَاؤُهُ فِي طَلَبِ السَّتْرِ وَالْوَقَايَةِ
 ۴۲. دُعَاؤُهُ عِنْدَ خْتَمِهِ الْقُرْآنَ
 ۴۳. دُعَاؤُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْهَلَالِ
 ۴۴. دُعَاؤُهُ لِدُخُولِ شَهْرِ رَمَضَانَ
 ۴۵. دُعَاؤُهُ لِدَوَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ
 ۴۶. دُعَاؤُهُ فِي عِيدِ الْفِطْرِ وَالْجُمُعَةِ
 ۴۷. دُعَاؤُهُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ
 ۴۸. دُعَاؤُهُ فِي يَوْمِ الْأَضْحَى وَالْجُمُعَةِ
 ۴۹. دُعَاؤُهُ فِي دَفْعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ
 ۵۰. دُعَاؤُهُ فِي الرَّهْبَةِ
 ۵۱. دُعَاؤُهُ فِي التَّضَرُّعِ وَالِاسْتِكَانَةِ
 ۵۲. دُعَاؤُهُ فِي الْإِلْحَاحِ
 ۵۳. دُعَاؤُهُ فِي التَّدَلُّلِ
 ۵۴. دُعَاؤُهُ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ.

و در سند دیگری مشابه همین سند آمده است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: جدم علی بن الحسین (سجاد) در حضور من این دعاها را برای پدرم محمد بن علی املاء فرمود (و مطابق این سند بیست و نه دعای دیگر به ۵۴ دعای صحیفه ملحق شده است و آنها عبارت‌اند از):

۱. التسبیح، ۲. التحمید لله عز وجل، ۳. ذکر آل محمد سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ۴. الصلاة علی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۵. الكرب والاقالة، ۶. مما یحذر ویخاف، ۷. التذلل، ۸. یوم الاحد، ۹. یوم الاثنين، ۱۰. یوم الثلاثاء، ۱۱. یوم الاربعاء، ۱۲. یوم الخمیس، ۱۳. یوم

الجمعة، ۱۴. يوم السبت، ۱۵. مناجاة التائبين، ۱۶. مناجاة الشاكين، ۱۷. مناجاة الخائفين، ۱۸. مناجاة الراجين، ۱۹. مناجاة الراغبين، ۲۰. مناجاة شاكرين، ۲۱. مناجاة المطيعين، ۲۲. مناجاة المریدين، ۲۳. مناجاة المحبين، ۲۴. مناجاة المتوسلين، ۲۵. مناجاة المفترقين، ۲۶. مناجاة العارفين، ۲۷. مناجاة الذاكرين، ۲۸. مناجاة المعتصمين، ۲۹. مناجاة الزاهدين.

این بیست و نه دعا به بعضی از نسخه‌های صحیفه ملحق شده ولی نسخه معروف و مشهور که اکنون در میان علما و دانشمندان و توده مردم موجود است همان مجموعه پنج‌جاه و چهار دعاست.

باید توجه داشت که هفت دعا از این بیست و نه دعا همان دعا‌های ایام هفته است که در کتب ادعیه، از جمله مفاتیح آمده و پانزده دعا همان مناجات‌های پانزده‌گانه است که آن هم در کتب دعا آمده است. تنها هفت دعاست که در کتب فعلی، معروف نیست.^۱

جمع‌بندی نهایی سند صحیفه

از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که صحیفه سجادیه از نظر سند دارای اعتبار بالایی است زیرا:

اولاً: محتوای آن چنان محتوای فصیح و بلیغ و ژرف و دقیقی است که صدور آن از غیر امام معصومی که با عالم غیب مرتبط است بسیار بعید به نظر می‌رسد و همان‌گونه که دیدیم جمعی از علمای بزرگ نیز بر همین موضوع تکیه کرده‌اند.

۱. در بحث‌های مربوط به سند صحیفه که در بالا آمد از کتب زیر استفاده شده است: صحیفه سجادیه مرحوم آیت الله موحد ابطحی اصفهانی، مقدمه آیت الله مرحوم شهید صدر بر صحیفه سجادیه، شرح معروف مرحوم علامه سید علی خان و شرح مرحوم فاضل ارجمند آقای شانه‌چی.

ثانیاً: بسیاری از بزرگان علما در اجازات روایی خود به آن اشاره کرده و آن را ستوده‌اند که عدد آن بالغ بر هزاران نفر می‌شود.

ثالثاً: بعضی از فقهای بزرگ در مسائل فقهی به بعضی مضامین آن که جنبه فقهی دارد استناد کرده‌اند.

رابعاً: اهتمام عمومی شیعیان به قرائت و تلاوت دعا‌های صحیفه قرینه دیگری بر صحت اسناد آن به امام بزرگوار، امام علی بن الحسین علیه السلام می‌باشد و یکی از نشانه‌های این اهتمام، نوشتن شروح متعددی توسط جمعی از بزرگان و دانشمندان بر این دعاهاست.

خامساً: رؤیای صادقه‌ای که مرحوم مجلسی پدر در کتاب روضة المتقین، شرح من لا یحضره الفقیه در جلد چهاردهم آورده است می‌تواند قرینه خوبی باشد.

او بعد از آن که تصریح می‌کند: عبارات صحیفه دلالت بر این دارد که ممکن نیست از مغز بشر معمولی، به‌ویژه اشخاصی مانند عمیر و متوکل (که نه از علمای عامه بوده‌اند و نه از علماء خاصه) سرچشمه گرفته باشد بلکه از کلام معصوم است و الهامی است الهی که بر زبان امام علیه السلام جاری شده است؛ می‌افزاید:

آنچه بر من آشکار شده و سند من محسوب می‌شود و بسیاری از افراد آن را از من نقل کرده‌اند این است که در اوایل بلوغ پیوسته در طلب رضای الهی بودم^۱ و به‌قدری این فکر بر من مسلط شده بود که قراری جز به ذکر خدا نداشتم تا این‌که در حالتی میان خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه)

۱. از بیاناتی که خود آن مرحوم در حالات خویش نقل می‌کند استفاده می‌شود که نه تنها در سن بلوغ بلکه از سن چهار سالگی به بعد بسیاری از مسائل اسلامی را می‌فهمیده و حتی بر نماز شب به پیروی از پدرش مداومت می‌جسته و کودکان هم سن و سال خود را با بعضی از آیات و روایات که یاد گرفته بوده نصیحت می‌کرده است. (لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص ۳۷۶).

را در مسجد جامع قدیم اصفهان نزدیک محلی که الآن محل تدریس من است مشاهده کردم. به آن حضرت سلام نمودم و خواستم پای مبارکش را ببوسم. حضرت به من اجازه نداد و مرا گرفت. دستش را بوسیدم و مسائل متعددی را که بر من مشکل شده بود از آن حضرت پرسیدم، از جمله عرض کردم: من در نمازهایم گرفتار وسواس می شوم و فکر می کنم این نمازها آن گونه که از من خواسته شده نیست، به علاوه مشغول نماز قضا (ی احتیاطی) هستم و نمی توانم نماز شب را به جا بیاورم و از شیخ بهایی رحمته الله علیه در این باره سؤال کردم فرموده است: نماز ظهر و عصر و مغرب را به قصد قضا به جا بیاور و سپس نماز شب بگزار و من چنین می کردم.

از آن حضرت پرسیدم: آیا نماز شب بخوانم یا نه؟ فرمود: نماز شب بخوان و آن گونه که به تو گفته اند عمل نکن. سپس سؤالات دیگری که در ذهنم بود پرسیدم سپس عرض کردم:

ای مولای من! من همیشه توفیق ندارم به خدمت شما مشرف شوم، کتابی به من مرحمت کن که بر طبق آن عمل کنم. فرمود: کتابی برای تو به محمد تاج داده ام (از او دریافت کن). من او را در خواب می شناختم. سپس حضرت به من فرمود: برو و از او بگیر. من از در مسجد که مقابلم بود خارج شدم و به سوی محله ای از اصفهان که نامش دارالبطیخ بود حرکت کردم. هنگامی که به آن شخص رسیدم، مرا دید و به من فرمود: حضرت صاحب تو را نزد من فرستاده است؟ گفتم: آری. کتابی قدیمی از جیب خود خارج کرد. هنگامی که آن را گشودم دیدم کتاب دعاست، آن را بوسیدم و بر چشم خود نهادم و به سوی حضرت صاحب بازگشتم. در این حال بیدار شدم در حالی که آن کتاب نزد من نبود. شروع به گریه و زاری کردم و به دلیل از دست دادن آن کتاب تا صبح گریستم.

هنگامی که از نماز صبح و تعقیبات فارغ شدم در ذهنم بود که منظور از محمد تاج، شیخ محمد (شیخ بهایی) است و چون در میان علما مشهور و معروف بود (و تاج سر آنان به حساب می آمد) حضرت از او تعبیر به تاج کرده بود. هنگامی که به مدرسه نزد او آمدم - آن مدرسه در کنار مسجد جامع بود - او را مشغول مقابله صحیفه سجاده دیدم. ساعتی نشستم تا کار آنها تمام شد و ظاهر این بود که آنها درباره سند صحیفه گفتگو می کردند ولی به دلیل اندوهی که بر من مسلط شده بود از سخنان آنها آگاه نشدم و همچنان می گریستم. نزد شیخ آمدم و رؤیای خود را در حالی که به سبب از دست دادن آن کتاب گریه می کردم برای او بازگو نمودم. شیخ فرمود: بشارت باد بر تو به علوم الهیه و معارف یقینیه و جمیع آنچه دائماً از خدا می خواستی و بیشترین صحبت من با شیخ درباره تصوف بود و او تمایل به آن داشت و قلبم به تعبیری که شیخ برای من کرد آرام نشد. باز گریان و متفکر از نزد او خارج شدم. ناگهان به فکر افتادم که به همان سوئی بروم که در خواب به آنجا رفتم. هنگامی که به دار البطح رسیده مرد صالحی را دیدم که نامش آقا حسن و لقبش تاجا بود. هنگامی که به او رسیدم و سلام کردم به من گفت: تعدادی کتب وقفی نزد من است که هرکس از طلاب آن را می گیرد به شروط وقف عمل نمی کند و می دانم تو عمل می کنی. بیا این کتابها را بنگر و هر کدام را که نیاز داری بگیر. همراه او به کتابخانه اش رفتم. اولین کتابی که به من داد عیناً همان کتابی بود که در خواب دیده بودم. شروع به گریه و ناله کردم و گفتم: همین کتاب مرا کافی است.

در نظرم نیست که آیا خوابم را برای او توضیح دادم یا نه ولی به هر حال نزد شیخ آمدم و شروع به مقابله با نسخه ای که جد پدرش از نسخه شهید اول نوشته بود کردم؛ همان نسخه ای که شهید از نسخه عمید الرؤسا و ابن سکون نوشته بود و آن را با نسخه ابن ادریس با واسطه یا بدون واسطه مقابله کرده بود و جالب

این‌که روی نسخه‌ای که حضرت صاحب در خواب به من داده بود نوشته شده بود: این نسخه مکتوب به خط شهید است و کاملاً همانند آن بود حتی در نسخه‌بدل‌هایی که در حاشیه آن نوشته شده بود.

سپس بعد از آنی که از مقابله با آن نسخه فارغ شدم مردم می‌آمدند و نسخه‌های صحیفه را با نسخه من مقابله می‌کردند و به برکت عطای حضرت حجّت (صلوات الله علیه)، صحیفه کامله در جمیع بلاد و در هر خانه‌ای به‌ویژه در اصفهان همچون خورشید تابان آشکار شد به گونه‌ای که غالب مردم بیش از یک نسخه در خانه داشتند.^۱

۱. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۱۹.



فصل شانزدهم:

نظر به اهمیت والایی که صحیفه سجادیه نزد علما و بزرگان ما داشته است تاکنون شرح‌ها و تعلیقه‌های فراوانی برای آن نوشته شده که بیان همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد از این رو به قسمت قابل توجهی از آنها به ترتیب زمانی اشاره می‌کنیم ولی با تأسف فراوان به علت نبودن منابع گسترده، اطلاعات ما درباره شروع صحیفه سجادیه از قرن دوم تا پنجم هجری ناقص و نارساست به همین دلیل از قرن ششم آغاز می‌کنیم.

ولی باید توجه داشت که بسیاری از این شروح که در ادامه به آنها اشاره می‌شود در دسترس عموم نیست و ممکن است تنها در گوشه‌ای از کتابخانه‌های معتبر باشد.

شروحنی که در قرن ششم تا نهم نگاشته شده است:

۱. شرح صحیفه حلی که به صورت تعلیقه تألیف یافته و اثر شیخ ابوجعفر محمد بن منصور عجللی حلی (متوفای ۵۹۸ هجری قمری) است.
۲. التبصرة فی شرح الصحیفة: تألیف موفق الدین ابوالعباس احمد بن یوسف بن حسن بن شیبانی موصلی (متوفای ۶۸۰) که به صورت خطی در کتابخانه مرحوم استاد سید محمد مشکات در دو جزء وجود دارد.

۳. شرح صحیفه کفعمی: شیخ نقی الدین ابراهیم بن علی بن الحسن (متوفی ۹۰۵) موسوم به الفوائد الطریفه.
۴. شرح صحیفه کرکی: شیخ محقق نورالدین ابی الحسن علی بن عبدالعالی کرکی (متوفی ۹۰۵ هجری قمری).
۵. شرح صحیفه زواره‌ای: مولی ابوالحسن علی بن الحسن مفسر زواره‌ای استاد ملا فتح‌الله کاشانی که در سال ۹۴۷ از تألیف آن فارغ شده است.
۶. شرح صحیفه عاملی: به صورت تعلیقه، تألیف شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی، والد شیخ بهائی (متوفی ۹۸۴ هـ. ق).
۷. شرح صحیفه اصفهانی: مولی تاج الدین حسن بن محمد اصفهانی، والد فاضل هندی، این شرح در کتابخانه میرزا ابوالهدی کلباسی یافت می‌شود (به شماره ۳۱ مراجعه شود).
۸. شرح صحیفه بلاغی نجفی: شیخ عباس بن محمدعلی بلاغی که وفات والدش در سال ۱۰۰۰ رخ داده است.
۹. شرح صحیفه کرکی: به صورت تعلیقه، تألیف سید حسین بن حسن کرکی معروف به مجتهد، نوه دختری آیت‌الله محقق کرکی (متوفی ۱۰۰۱ هجری قمری).

شروح در قرن دهم و یازدهم

۱۰. شرح صحیفه رازی: ملا محمد سلیم رازی که در سال ۱۰۰۶ آن را تألیف کرده و صاحب الذریعه آن را در کتابخانه مرحوم کبه دیده و هم‌اکنون در کتابخانه آیت‌الله مرعشی تحت شماره ۲۳۰۶ موجود است.
۱۱. شرح صحیفه طریحی: شیخ فخرالدین بن محمدعلی طریحی نجفی (متوفی ۱۰۸۵) موسوم به النکت اللطیفه.

۱۲. شرح صحیفه مشهدی، میرزا محمد بن محمد رضا مشهدی، مؤلف کنزالدقایق فی تفسیر القرآن در چهار مجلد، تألیف ۱۰۹۱ هـ. ق.
۱۳. شرح صحیفه بلاغی نجفی: شیخ حسن بن شیخ عباس بن محمد علی بلاغی نجفی، صاحب تنقیح المقال فی علم الرجال، تألیف ۱۱۰۵ هجری قمری.^۱
۱۴. شرح صحیفه ملا محمد تقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۰) که به صورت حواشی و تعلیقات بر صحیفه می باشد.
۱۵. شرح حدائق الصالحین در شرح صحیفه سجادیّه: تألیف شیخ بهائی، عالم متغنّ (متوفی ۱۰۳۱) صاحب الاربعین و ده ها کتاب نفیس دیگر.
۱۶. شرح صحیفه میرداماد: تألیف فیلسوف نامی محمد باقر حسینی، معروف به میرداماد استرآبادی اصفهانی (متوفای ۱۰۴۰ هـ)؛ این شرح بنا به استظهار مرحوم حاج آقابرر مشتمل بر تحقیقات مهمّه می باشد و همراه شرح جزائری به چاپ رسیده است.
۱۷. شرح صحیفه خوانساری: محقق آقا حسین خوانساری (متوفی ۱۰۹۹).
۱۸. شرح صحیفه جزائری: تألیف سید نعمت الله جزائری (متوفی ۱۱۱۲ هجری قمری) موسوم به نورالانوار که در سال ۱۳۱۶ به چاپ رسیده است.
۱۹. شرح صحیفه روغنی: ملا محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی که آن را به صورت فارسی در سال ۱۰۷۳ تألیف کرده است (این شرح در کتابخانه آیت الله مرعشی تحت شماره ۴۸۳۴ موجود است).^۲
۲۰. شرح صحیفه کاشانی: ملا حبیب الله بن علی مدد کاشانی که نزد نوادگان او یافت می شود.

۱. ریحانه الادب، تألیف مرحوم محمد علی مدرسی تبریزی، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. فهرست کتابخانه، ج ۱۳، ص ۲۱.

۲۱. شرح صحیفه کاشانی: محقق محدث بن شاه مرتضی کاشانی، معروف به ملا محسن فیض (متوفی ۱۰۹۱ هـ).
۲۲. شرح صحیفه میرزا رفیعا: سید امیر رفیع الدین، معروف به میرزا رفیعا (متوفی ۱۰۹۹ هـ) از معاصرین شاه صفوی.
۲۳. شرح صحیفه ابو جعفر: تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن جمال الدین (متوفی ۱۰۳۰ هـ) صاحب الاستبصار.
۲۴. شرح صحیفه رشتی: موسی عبدالغفار رشتی از علمای معاصر شاه عباس صفوی که گاهی از آن به حاشیه صحیفه نیز تعبیر می‌شود.
۲۵. شرح صحیفه یمن ابن مفتاح: ابوالحسن عبدالله بن ابوالقاسم زیدی یمنی صاحب المنتزع المختار در فقه زیدیّه.
۲۶. شرح صحیفه شهرستانی: سید امیر شرف الدین علی بن حجت الله شهرستانی حسین طباطبایی، استاد علامه مجلسی.
۲۷. شرح صحیفه الشهید الثانی: شیخ علی بن شیخ زین العابدین بن شیخ محمد بن شیخ حسن ابن الشهید الثانی، معروف به شیخ علی.
۲۸. تعلیقات شیخ بهائی بر صحیفه و آن غیر از حدائق الصالحین می‌باشد که ذکر شد.
۲۹. شرح صحیفه لاهیجی: قطب الدین محمد بن شیخ علی شریف لاهیجی دیلمی صاحب محبوب القلوب؛ این شرح در کتابخانه آیت الله مرعشی تحت شماره ۴۸۲۹ مضبوط است.^۱
۳۰. شرح مولانا تاج الدین مشهور به «تاجا» پدر فاضل هندی که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرحوم میرزا ابوالهدی کرباسی در اصفهان بوده است (به شماره ۷ مراجعه شود).

۱. فهرست کتابخانه، ج ۱۳، ص ۲۸.

۳۱. شرح و ترجمه استرآبادی: شارح و مترجم آن ملامحمد استرآبادی است که خود خطاط و خوشنویس هم بوده و ترجمه‌ای بر صحیفه نگاشته است.
۳۲. شرح سید سرور حسین هندی.
۳۳. شرح آقا جمال خوانساری.^۱
۳۴. شرح صحیفه صوفی: محمدتقی بن مظفر صوفی قزوینی از عالمان قرن یازدهم هجری. این شرح در کتابخانه آیت‌الله مرعشی تحت شماره ۹۹۳۴ نگهداری می‌شود.
۳۵. شرح صحیفه نائینی اصفهانی: محمدبن محمدباقر حسینی اصفهانی یا مختاری سبزواری از علمای قرن یازدهم. او تعلیقاتی بر شرح صحیفه سید علی‌خان مدنی نگاشته است.

در قرن دوازدهم

۳۶. شرح صحیفه مجلسی: تألیف علامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱ هجری) موسوم به الفرائد الطریفه فی شرح الصحیفه این شرح کوتاه که به شرح برخی از موارد مهم صحیفه پرداخته است نزدیک به ۵۰۰۰ سطر می‌باشد. نسخه‌ای از آن نزد مرحوم شیخ علی‌اکبر نهاوندی در خراسان بوده و اکنون به چاپ رسیده است.^۲
۳۷. شرح ریاض السالکین: سید علی‌خان مدنی (متوفی ۱۱۲۰) صاحب کتاب الدرجات الرفیعہ فی طبقات الشیعہ موسوم به ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین. این شرح بهترین و مشهورترین شرحی است که بر صحیفه نوشته شده است و مشتمل بر ۵۴ روضه می‌باشد و مؤلف آن در مدت ۱۲ سال آن را ترتیب داده است. این شرح یکی از شرح‌های مفصل و پر بار صحیفه می‌باشد.

۱. شرح صحیفه عقیقی بخشایشی، این دو شرح را آورده است، ص ۲۲، چ نوید اسلام.

۲. این کتاب تحت شماره ۳۲۵ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی موجود است. فهرست کتابخانه، ج ۱۴، ص ۱۴۲.

۳۸. شرح ریاض الصالحین: تألیف سید علی خان مدنی (متوفی ۱۱۲۰).
۳۹. شرح صحیفه سجادیه فتونی: مولی شریف ابوالحسن بن محمد بن طاهر بن عبدالحمید بناطی عاملی اصفهانی (متوفی حدود ۱۱۴۰) نوه امیر محمد صالح خاتون آبادی، داماد علامه مجلسی. او تفسیری به نام مرآة الانوار نیز دارد.
۴۰. شرح صحیفه گیلانی: مولی حسین بن حسن گیلانی اصفهانی (متوفی ۱۱۲۹) مدفون در مقبره آقاحسین خوانساری در تخت فولاد.
۴۱. شرح صحیفه تألیف میرزا ابراهیم بن میر محمد معصوم بن میر فصیح بن میراطباء تبریزی قزوینی (متوفی ۱۱۴۹) که فرزندش در خاتمه المعارج از آن یاد کرده است.
۴۲. شرح صحیفه سجادیه صغانی: سید محمد بن زید حسنی صغانی از علمای زیدیّه قرن دوازدهم هجری (متوفی ۱۱۴۹).^۱
۴۳. شرح صحیفه مشهدی قمی، از علمای قرن ۱۲ که در کتابخانه آیت الله مرعشی تحت شماره ۴۲۵۹ نگهداری می شود.
۴۴. شرح صحیفه مازندرانی: تألیف مولی فاضل آقاهادی مازندرانی، داماد ملا محمد تقی مجلسی (متوفی ۱۱۳۴) و مقتول در فتنه افغانی ها.
۴۵. شرح صحیفه حویزی: تألیف شیخ یعقوب بن ابراهیم بختیاری حویزی (متوفی ۱۱۵۰) که مرحوم صدر صاحب تأسیس الشیعه آن را مشاهده کرده است.
۴۶. شرح سید عبدالله، نوه سید نعمت الله جزائری (متوفی ۱۱۷۳).
۴۷. شرح صحیفه افندی: میرزا عبدالله افندی تبریزی اصفهانی، موسوم به الدرر المنظومه الماثوره صاحب ریاض العلماء و شاگرد علامه مجلسی از علمای قرن دوازدهم.

۱. مؤلفات الزیدیّه تألیف سید احمد حسینی اشکوری، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴۸. شرح صحیفه فارسی بحرانی: تألیف شیخ محمدعلی بن حاج سلیمان بحرانی که معاصر او در انوار البدرین گفته است.
۴۹. شرح صحیفه مرعشی: سید علاءالدوله مرعشی که نسخه‌ای از آن در کتابخانه امام جمعه کرمانشاه بوده است و آقای عبدالعزیز جواهرکلام در فهرست کتابخانه ملی نقل کرده که این نسخه در ۲۰۰ صفحه به قلم محمدبن محمد مدعو، به شاه محمد شیرازی نوشته شده است.
۵۰. شرح لواقح و لوایح.^۱
۵۱. شرح ملحقات جزائری: که در آخر شرح اول به آن اشاره کرده است.
۵۲. شرح جمال الدین طوسی: صاحب کتاب دقایق التنزیل که نسخه‌ای از آن در کتابخانه آیت‌الله مرعشی در قم موجود است.
۵۳. شرح صحیفه نصیرالدین مرعشی: سید قوام‌الدین بن سید نصیرالدین مرعشی از علمای قرن دوازدهم است. این شرح در کتابخانه آیت‌الله مرعشی تحت شماره ۲۱۱ نگهداری می‌شود.

در قرن سیزدهم و چهاردهم

۵۴. شرح صحیفه حسینی: تألیف سید اجل میرزا محمدباقر حسین فارسی شیرازی معروف به «ملاباشی» صاحب بحرالجوهر الخاقانی که برای فتحعلی شاه قاجار تألیف کرده، آن‌چنان که صاحب الذریعه استظهار نموده است.^۲
۵۵. شرح صحیفه هرنندی کوهپایه‌ای: مولی بدیع هرنندی، موسوم به ریاض العابدین.
۵۶. شرح صحیفه سید جمال الدین کوکبانی یمنی، مقیم هند (متوفی در بغداد، ۱۳۳۹ ه. ق) آن‌چنان که آیت‌الله مرعشی بیان کرده‌اند.

۱. شرح صحیفه عقیقی بخشایشی، چاپ نوید اسلام، ص ۳۵.

۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۷.

۵۷. شرح صحیفه میرزا حسن بن عبدالرزاق لاهیجی، صاحب شمع یقین و آینه حکمت، در ۳ مجلد.
۵۸. شرح صحیفه عاملی: علی بن شیخ ابی جعفر محمد بن جمال الدین، صاحب الدر المنثور (۱۱۰۴ هجری قمری).
۵۹. شرح صحیفه سبزواری: میرزا ابراهیم بن محمد علی سبزواری ملقب به وثوق الحکما (متوفی ۱۳۵۸ هـ.ق) صاحب کتاب گلشن راز و شرح دعای عدلیه. این شرح به صورت شرح فارسی عرفانی می باشد که لغات غریب آن را توضیح داده است. این شرح در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی در ۳۴۰ صفحه به چاپ رسیده است.
۶۰. شرح صحیفه تبریزی: موسی جمال السالکین عبدالباقی خطاط تبریزی، معاصر میرزا ابراهیم همدانی عارف (متوفی ۱۰۲۶ هـ.ق).
۶۱. شرح صحیفه شامی حسینی: سید محسن بن احمد شامی حسینی یمنی زیدی (متوفی ۱۲۵۱ هـ.ق).
۶۲. شرح صحیفه نجفی: شیخ میرزا محمد علی بن نصیر چهاردهی رشتی نجفی (متوفی ۱۳۳۴) مجلد بزرگی است که به صورت حاشیه بر صحیفه می باشد.
۶۳. شرح صحیفه قزوینی: ملاخلیل بن غازی قزوینی که نسخه ای از آن در کتابخانه شیخ الشریعه اصفهانی در نجف رؤیت شده است.
۶۴. شرح صحیفه اعرجی: سید محمد رضا اعرجی، موسوم به الازهار اللطیفه که تلخیصی از ریاض السالکین مدنی شیرازی است.
۶۵. شرح صحیفه طالقانی: علی طالقانی که ملامحمد صالح روغنی در آغاز شرح صحیفه از آن یاد کرده است.
۶۶. شرح صحیفه لکنهویی: مفتی میرعباس لکنهویی که در کتابخانه سید ناصرالدین حسینی کتوری در لکنهو یافت می شود.

۶۷. شرح صحیفه شیرازی: محمد طاهر بن حسین شیرازی، بنا به تصریح آیت‌الله مرعشی، این شرح نیز توسط سیدعلی همدانی در نجف رؤیت شده است.

۶۸. شرح میرزا قاضی که محدود به شرح چهار دعاست و در التحفة الرضویة از آن نقل کرده است.

۶۹. شرح صحیفه صنعانی: سیدمحسن بن قاسم بن اسحق صنعانی زیدی از علمای قرن سیزدهم هجری.

۷۰. شرح صحیفه شیرازی: سید افضل الدین محمد شیرازی، مؤلف المواهب الالهیه در شرح نهج البلاغه.

۷۱. شرح لغات صحیفه قرشی: تألیف سید علی اکبر قرشی به نقل از موسی صاحب احسن الحدیث و قاموس قرآن چاپ ۱۳۸۳ قمری.

۷۲. شرح خطیب اصفهانی: ترجمه ملاعبدالجواد اصفهانی که به دستور رکن‌الملک، حاکم اصفهان در عصر قاجاریه ترجمه شده است. او در اوایل قرن چهاردهم از دنیا رفته است.

۷۳. شرح صحیفه تنکابنی: سلیمان بن محمد گیلانی (متوفی ۱۳۰۲ هـ.ق) این شرح بسیار مختصری است از صحیفه با عناوین اشراق و در آغاز مختصری در آداب و اهمیت دعا بحث کرده است. این شرح در کتابخانه آیت‌الله مرعشی تحت شماره ۱۳۶۱ نگهداری می‌شود.

۷۴. ترجمه و شرح پربار فارسی، علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی. این شرح و ترجمه در سال ۱۳۷۸ هـ.ق توسط انتشارات اسلامیة در تهران چاپ و منتشر شده است.

۷۵. شرح صحیفه طباطبایی: تألیف سید صدرالدین بن نصیرالدین بن میرمحمد صالح طباطبایی.

۷۶. شرح موسی محمد مدعو، به شاه محمد اصطهباناتی شیرازی استاد شیخ علی حزنی، موسوم به ریاض العارفین.

۷۷. شرح عربی صحیفه حسینی سرابی: مؤلف آن حجت الاسلام و المسلمین حاج سید ابوالفضل حسینی سرابی رحمته الله از علمای قرن چهاردهم هجری بوده است. این شرح در چهار مجلد وزیری تألیف و تنظیم شده است.

این‌ها بخشی از شرح‌ها و تعلیقاتی بود که محدث نامی مرحوم حاج آقابزر در الذریعه متعرض آن‌ها گردیده بود (جز چند مورد اخیر) ولی آن‌چنان که گذشت شرح و تعلیقه‌ها بسیار بیشتر از آن است که به قلم آید.

در پایان لازم است کتاب ارزنده المعجم المفهرس لالفاظ الصحیفه الکامله للامام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را که سید علی اکبر قرشی پدید آورده است و نیز معجمی را که مرحوم استاد دکتر سید جواد مصطفوی تهیه کرده ولی هنوز به چاپ نرسیده است ذکر کنیم.

آنچه به زیور طبع آراسته شده

شروح و حواشی صحیفه سجادیّه که چاپ شده است (این شروح عیناً از کتاب مؤخره جناب آقای علی فاضلی در نسخه نفیس صحیفه سجادیه به خط حاج عبدالغفار اصفهانی با تغییرات مختصری برگرفته شده است):

۱. حاشیه الصحیفه السّجّادیّه: محمّد بن ادريس حلی (م ۵۹۸ق) چاپ شده در جلد بیستم میراث حدیث شیعه، قم، ۱۳۸۸ هـ ش.
۲. الفوائد الشّریفه فی شرح الصحیفه، تقی الدّین ابراهیم بن علی کفعمی (م ۹۰۵ق).

کفعمی تمام متن صحیفه را به روایت خود در کتابش البلد الأمين گنجانده و بر آن با عنوان «قوله» حواشی نوشته است و آن را الفوائد الشّریفه نام‌گذاری کرده است.

۳. الحدیقه الهلالیه، شیخ بهائی (م ۱۰۳۰ ق)، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۰ ق چاپ سنگی هم شده است.
۴. شرح الصّحیفه الکامه السّجّادیه، میرداماد (م ۱۰۴۰ ق)، اصفهان، مهدیه میرداماد، ۱۴۰۶ ق چاپ سنگی هم شده است.
۵. شرح الصّحیفه السّجّادیه، محمّد تقی مجلسی، معروف به مجلسی اوّل (م ۱۰۷۰ ق)، قم، پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، ۱۳۸۸ هـ. ش عناوین ششم تا پانزدهم نیز توسط همین پژوهشکده در سال گذشته و امسال (۱۳۸۸-۱۳۸۹ هـ. ش) چاپ شده‌اند.
۶. ریاض المؤمنین و حدائق المتّقین و فقه الصّالحین (فارسی)، مجلسی اوّل (م ۱۰۷۰ ق).
۷. التّحفة الرّضویة للصحیفه السّجّادیه، قاضی بن کاشف الدین محمّد یزدی (م ۱۰۷۵ ق).
۸. تحفه رضویه (فارسی) از همان مؤلّف.
۹. شرح الصّحیفه السّجّادیه، محمّد سلیم رازی (قرن ۱۱).
۱۰. ترجمه و شرح صحیفه سجّادیه، دانشمندی از قرن ۱۱.
۱۱. شرح الصّحیفه السّجّادیه، علی بن زین الدّین عاملی، نواده شهید ثانی (از علمای قرن دوازدهم).
۱۲. الشّرح الکبیر علی الصّحیفه السّجّادیه، سیّد نعمت‌الله جزائری (م ۱۱۱۲ ق).
۱۳. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجّادیه، محمد صالح روغنی قزوینی (م ۱۱۱۶ ق).
۱۴. شرح الصّحیفه السّجّادیه، منسوب به محمّد حسین لبنانی (م ۱۱۲۹ ق).
۱۵. شرح الصّحیفه السّجّادیه، بهاء الدّین محمّد حسینی نائینی (مختاری نائینی - زنده در ۱۱۳۱ ق).

۱۶. تعلیقات علی الصّحیفة السّجّادیّة، ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق)، تهران، مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۷ ق چاپ سنگی نیز شده است.

۱۷. الفرائد الطّریقة فی شرح الصّحیفة الشّریفه، محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)، اصفهان، مکتبه العلامه المجلسی، ۱۴۰۷ ق.

۱۸. نور الأنوار فی شرح کلام خیر الاخیار، سیّد نعمت الله جزائری (م ۱۱۱۲ ق)، بیروت، دارالمحجّة البیضاء، ۱۴۲۰ ق/ ۲۰۰۰ م چاپ سنگی نیز شده است. تصحیح انتقادی آن توسط پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام در دست چاپ است.

۱۹. ریاض العابدین فی شرح صحیفة زین العابدین، بدیع الزمان قُهبائی (قرن ۱۱) تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش.

۲۰. ریاض السّالکین فی شرح صحیفة سیّد السّاجدین، سیّد علی خان مدنی شیرازی (م ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ ق)، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، طبع اول، ۱۳۶۸ ش، مفصل ترین شرح صحیفة که در ۷ مجلد و به طور مکرر چاپ شده است.

۲۱. ریاض العارفین فی شرح صحیفة سیّد السّاجدین، شاه محمّد دارابی (قرن ۱۱-۱۲)، تهران و قم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۹ ش.

۲۲. حلّ لغات الصّحیفة السّجّادیّة، محمدباقر محسنی منجم (از علمای قرن دوازدهم)، مشهد، انتشارات تاسوعا، ۱۳۷۸ ش.

۲۳. شرح صحیفة سجّادیه (فارسی)، سیّد علی موسوی دزفولی (زنده در ۱۱۹۲ ق)، دزفول، سیّد عالمشاه، ۱۴۱۵ ق/ ۱۳۷۳ ش.

۲۴. لوامع الأنوار العرشیه الصّحیفة السّجّادیّة، محمدباقر موسوی حسینی شیرازی، ملباشی (م ۱۲۴۰ ق)، اصفهان، مؤسسه الزهراء الثّقافیّة الدّراسیه، ۱۴۲۵ ق/ ۱۳۸۳ ش.

۲۵. شرح صحیفه سجّادیه (فارسی)، میرزا محمدعلی گیلانی چهاردهی (م ۱۳۳۴ ق)، تهران، مکتبه المرتضویّه، ۱۳۶۰ ش / ۱۴۰۱ ق؛ نیز: تهران، مرتضوی، ۱۳۸۰ ش.

۲۶. شرح بعض ادعیه غامضه صحیفه سجّادیه (فارسی)، میرزا ابراهیم سبزواری، وثوق الحکماء (م حدود ۱۳۵۸ ق)، طهران، چاپ سنگی، ۱۳۴۹. البته اخیراً شروح دیگری نیز توسط بعضی از فضلا تألیف و چاپ شده است.

ریاض السالکین، معروفترین شرح صحیفه سجّادیه

با توجه به شهرتی که این شرح دارد و از جهاتی نیز جامع است شایسته است نگاهی به حال مؤلف و به این شرح بیندازیم.

مؤلف، مرحوم سید علی خان حسینی مدنی شیرازی، از علمای بزرگ قرن یازدهم هجری قمری است. او در سال ۱۰۵۲ در مدینه منوره چشم به جهان گشود و به همین علت لقب مدنی را به او داده‌اند. مدتی از نوجوانی خود را در مکه مکرمه گذراند. از آن جا که پدرش، سید نظام الدین احمد، به دعوت سلطان عبدالله قطب شاه به حیدرآباد هند رفت، چراکه سلطان، دخترش را به نکاح او درآورده بود، او نزد مادرش مدتی زندگی می‌کرد تا این‌که پدرش او را به حیدرآباد فراخواند و او در سال ۱۰۶۶ به حیدرآباد رفت. بعد از یک سال پدرش چشم از جهان بریست و سلطان هند خواهان ملاقات او شد و او را مقرب خویش گردانید و هزار و سیصد سوار را زیر فرمان او قرار داد و لقب خان به او عطا کرد. هنگامی که سلطان به شهر احمدنگر رفت، سید را مراقب اورنگ‌آباد قرار داد. بعد از آن او را والی ماهور و تابع آن قرار داد ولی پس از مدتی، سید از سلطان اجازه خواست که به زیارت خانه خدا مشرف شود و از هند به حجاز مهاجرت کرد و از آن جا به عراق رفت و بعد از زیارت ائمه عراق به اصفهان آمد.

سلطان وقت، شاه سلطان حسین صفوی بود و سید را بسیار احترام کرد. سپس سید، به وطن اصلی خود شیراز بازگشت و در آنجا اقامت کرد و مرجع علما و فضلا گردید و مقرر درس و تدریسش مدرسه منصوریه بود و در سنه ۱۱۲۰ در سن ۶۸ سالگی درگذشت.

مرحوم سید علی خان هجده سال در حیدرآباد بود و در خلال این مدت به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و به‌ویژه از حاضران مجلس پدرش مرحوم نظام‌الدین احمد بود که مجمعی از علما و ادبا را تشکیل می‌داد.^۱

ولی از مقدمه‌ای که بر کتاب الحقائق النقیه فی شرح الصمدیه در آن ایام نوشته استفاده می‌شود که از کمبود علم علما در آن منطقه رنج می‌برده است. در مقدمه آن کتاب چنین می‌نویسد: این شرح مبارک را در زمانی پاکنویسی کردم که خاطر بسیار پریشان بود چراکه در زمان و مکانی بودم که بازار علم و فضل و طالبانش کساد بود و حاکمیت جهل و احزابش بر آن ثابت. از علم جز اسمش شناخته نمی‌شد و از آن تنها اثری وجود داشت.

و از بعضی قرائن استفاده می‌شود که مرحوم سید این شرح را در مدت دوازده سال نگاشت.

اما شیوه این شرح این است که بیش از هرچیز به مسائل ادبی مربوط به دعاهای صحیفه توجه دارد و به‌یقین، حق آن را در زمینه صرف و نحو و لغت ادا کرده است.

در ضمن، به نکته‌های دیگری که مربوط به الفاظ و محتویات دعاهاست پرداخته و شرح خوبی برای آن‌ها می‌نگارد.

اما این که انتظار داشته باشیم مرحوم سید، دعاهای صحیفه را جمله به جمله

۱. برگرفته از مقدمه جلد اول ریاض السالکین.

شرح و تحلیل کرده باشد، دور از واقعیت است. آری، او تمام جمله‌ها را از نظر ادبی ولغت کاملاً تفسیر و شرح کرده، ولی مشکل آن است که از نظر تحلیل محتوایی کمبودهایی در آن دیده می‌شود.

اصولاً شارحان محترم اعم از شارحان صحیفه و غیر صحیفه غالباً به شرایطی که در یک شرح جامع ضرورت دارد عنایت نفرموده‌اند.

قیام‌های پیش از قیام مهدی علیه السلام

در بخش اخیر روایت معروف در صحیفه سجادیه خواندیم که یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام به صورت تعریض می‌گوید: عمویم محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) و فرزندش جعفر (امام صادق علیه السلام) مردم را به حیات (و ترک قیام بر ضد حکومت وقت) دعوت کردند و ما مردم را به موت (به سبب قیام بر ضد حکومت‌های ظالم) دعوت می‌کنیم (و طبعاً بسیاری از مردم دعوت نخست را ترجیح می‌دهند).

امام صادق علیه السلام هنگامی که این سخن را شنید پاسخ روشنی به آن داد، فرمود: خدا یحیی را رحمت کند، پدرم از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که پیامبر بر منبر بود که خواب سبکی چشمش را فراگرفت؛ سپس داستان پریدن میمون‌ها را بر منبر آن حضرت در خواب نقل می‌فرماید که به آن اشاره شد و در پایان می‌افزاید: «مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامٍ قَائِمًا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يُنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشِيعَتِنَا؛ تا زمانی که قائم ما قیام کند تا هرگونه ظلم را برطرف ساخته و هر حقی را استیفا نماید هیچ فردی از ما اهل بیت خروج نکرده و در آینده خروج نخواهد کرد مگر این که مبتلا به بلاهایی می‌شوند (و قیامشان به شکست می‌انجامد. در نتیجه) قیام آن‌ها ناراحتی ما و شیعیان ما را بیشتر می‌کند».

جمعی سؤال می‌کنند که با توجه به این حدیث، تکلیف نظام اسلامی ما چه می‌شود؟ آیا این روایت تأیید بعضی از سخنان مخالفین نظام اسلامی نیست؟

پاسخ:

قبل از هر چیز لازم است روایت فوق و روایات متعدد دیگری را که هماهنگ با آن است مورد بررسی قرار دهیم.

مرحوم صاحب وسائل در جلد یازدهم در کتاب الجهاد باب ۱۳ (باب حکم الخروج بالسيف قبل قيام القائم) روایات زیادی نقل کرده که آن‌ها را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

نخست روایاتی که می‌گوید: عجله در قیام نکنید تا وقت مساعد پیش آید مانند روایت ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام که فرمود: «الْعُبْرَةُ عَلَى مَنْ اِثَارَهَا، هَلَكَ الْمَحَاصِيرُ^۱، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْمَحَاصِيرُ؟ قَالَ: الْمُسْتَعْجِلُونَ...؛ گردوغبار بر کسانی می‌نشیند که آن را پراکنده می‌کنند. محاصیر هلاک می‌شوند. راوی عرض می‌کند: فدایت شوم! محاصیر چیست؟ فرمود: کسانی هستند که عجله در قیام می‌کنند (و پیش از آمادگی دست به شمشیر می‌برند)...»^۲.

و روایات دیگری از همین قبیل.

گروه دوم روایاتی است که می‌گوید: باید قیام با رضایت آل محمد باشد و ما فعلاً راضی به قیام نیستیم.

مانند روایت اول همان باب:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانظُرُوا

۱. در نسخه کافی و بحار به جای «المحاصير»، «المحاضير» جمع «محضار» آمده است که در لغت به معنای اسب تندرو می‌باشد.

۲. وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۳۶، ح ۴، باب ۱۳ از ابواب جهاد.

لِأَنْفُسِكُمْ فَوَ اللَّهُ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَيَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَاللَّهُ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يُقَاتِلُ بِوَاحِدَةٍ يُجَرِّبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتْ الْأُخْرَى بَاقِيَةً تَعْمَلُ عَلَى مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَلَكِنَّ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَاللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِمَّا فَانْظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَإِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَتَّقِضَهُ فَأَخَارِجُ مِمَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَحْنُ نَشْهَدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَهُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَهُوَ إِذَا كَانَتْ الرِّايَاتُ وَالْأَلْوِيَّةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يُسْمَعَ مِمَّا إِلَّا مِنَ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ؛ هِرْغَاهُ كَسَى ازْسَوَى مَا آمَدَ - وَاذْعَا كَرْدَ كِه مِي خَوَاهِم بَرِضْدَ حَكُومَتِ ظَالِمَانِ قِيَامِ كَنَمَ - بَنِگَرِيدِ بَرَايِ چِه مِي خَوَاهِدِ قِيَامِ كَنَدَ؛ نِگُوِيِدَ: زَيْدِ قِيَامِ كَرْدَ، زَيْدِ عَالَمِ وَرَاسْتِگُو بُوَدَ، وَهَرِگَزِ شِمَا رَا بِه سَوِيِ خُوِيَشِ فَرَانْخَوَانْدَ؛ بَلَكِه شِمَا رَا بِه خَشْنُوْدِيِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعُوْتِ كَرْدَ، وَاگَرِ پِيروُزِ مِي شَدِ بِه اَنچِه شِمَا رَا بِه سَوِيِ اَن دَعُوْتِ نَمُوْدِ وَفَا مِي كَرْدَ - وَحَكُومَتِ رَا بِه مَا مِي سِپَرْدَ - او دَر بَرَابَرِ حَكُومَتِ مَتَمَرَكُزِيِ قِيَامِ كَرْدِ تَا اَن رَا دَرِهَمِ بَشَكُنْدَ - وَلِيِ مُوْفِقِ نَشَدَ - هِرْگَاهُ كَسِيِ اَزِ مَا اَمروُزِ قِيَامِ كَنَدِ بِه چِه چِيْزِيِ شِمَا رَا فَرَا مِي خَوَانْدَ؟ بِه خَشْنُوْدِيِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ مَا شِمَا رَا گُوَاهِ مِي گِيْرِيْمِ كِه مَا اَزِ اَيْنِ كَارِ خَشْنُوْدِ نِيْسْتِيْمِ! اَمروُزِ كِه او تَنَهَاسْتِ نَا فَرْمَانِيِ مِي كَنَدَ - وَبِدُوْنِ اِجَازِه دَسْتِ بِه اَيْنِ كَارِ مِي زَنَدَ - مُسَلِّمًا هِنْگَامِيِ كِه پَرچَمِ هَا بَرَا فَرَا شْتِه شَدِ وَ مَرْدَمِ دُوْرِ او رَا گَرَفْتَنْدِ بِه طَرِيْقِ اوْلِيِ بِه حَرْفِ مَا گُوَشِ نَمِي دِهْدِ مِگَرِ اَن كِه فَرزَنْدَانِ فَاطِمِه هَمْگِيِ اِتْفَاقِ نَظَرِ دَرِ قِيَامِ دَاشْتِه بَاشَنْدَ».

این دو گروه از روایات، مشکلی ایجاد نمی‌کند و ناظر بر این است که اولاً باید شرایط قیام وجود داشته باشد و ثانیاً باید رضایت آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره آن ثابت باشد.

بنابراین تمام قیام‌هایی که بدون عده و عده و آمادگی لازم انجام می‌شده محکوم به شکست بوده است و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به آن راضی نبوده‌اند. همچنین قیام‌هایی که توسط افراد خودخواه برای کسب قدرت بدون در نظر گرفتن رضایت و اهداف ائمه اهل بیت علیهم‌السلام صورت می‌گرفته آن هم مورد قبول نبوده و در این روایات از آن مذمت و نکوهش شده است.

آنچه مهم است طایفه دیگری از روایات است که تعداد محدودی را تشکیل می‌دهد و آن روایاتی است که می‌گوید: هر قیامی قبل از قیام حضرت مهدی علیه‌السلام یا قبل از قیام قائم صورت بگیرد قیام‌کننده آن طاغوت است، مانند روایات ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحب آن طاغوت و بتی است که مورد پرستش قرار می‌گیرد»^۱.

و یا این که هر پرچمی قبل از قیام مهدی علیه‌السلام به‌عنوان قیام برافراشته شود پرچم ضلالت و گمراهی است مانند روایت زکریا نقاض که در آخر آن می‌خوانیم: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يُبَايِعُهُ وَمَنْ رَفَعَ رَايَةً ضَلَالٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ؛ هر کسی که قبل از خروج دجال قیام کند بالاخره افرادی را پیدا می‌کند که با او بیعت کنند و هرکس پرچم ضلالت را برافرازد صاحب آن طاغوت است»^۲.

و یا روایتی که عمر بن حنظله از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةُ وَالسُّمَانِيُّ وَالْخَسْفُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْيَمَانِيُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَوْ نَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لَا؛ پنج علامت است که قبل از قیامت قائم ظاهر می‌شود: صیحه آسمانی، خروج

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲.

۲. همان، ص ۲۹۵، ح ۴۵۶.

سفیانی، فرو رفتن گروهی در بیابان در زمین (بر اثر زلزله و شکاف زمین) و قتل نفس زکیه (شخصی که معروف به پاک دامنی در میان مؤمنان است) و یمانی (فرد دیگری که از یمین قیام می کند). سپس راوی سؤال کرد: اگر از اهل بیت شما قبل از این علامات قیام کند آیا ما با او قیام کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: نه.^۱

نقد و بررسی

این گونه روایات از جهات متعددی قابل نقد است:

۱. این اخبار در عین این که بعضی صحیح و بعضی ضعیف می باشد و صحیح آن از حد خبر واحد تجاوز نمی کند در تعارض با اخباری است که در مدح بعضی از قیام های عصر ائمه علیهم السلام مانند قیام زید و حسین شهید فح آمده است. از جمله همان حدیث معتبری که از امام صادق علیه السلام آوردیم که فرمود: «ان اتاکم آتٍ مِنَّا فَانظُرُوا عَلٰی اٰیِّ شَیْءٍ تَخْرُجُوْنَ؟ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَیْدٌ فَانَّ زَیْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا...؛ هرگاه کسی از سوی ما آمد - و ادعا کرد که می خواهم بر ضد حکومت ظالمان قیام کنم - بنگیرد برای چه می خواهید قیام کنید؛ نگوید زید قیام کرد، زید عالم و راستگو بود، و...»^۲.

نمونه دیگر، روایاتی است که در مدح حسین بن علی شهید فح آمده است. او که از نوه های امام حسن مجتبی علیه السلام بود و در زمان خلیفه عباسی، موسی الهادی در سنه ۱۶۹ قیام کرد. به عنوان حج در آن سال از مدینه به سوی مکه حرکت نمود، هنگامی که او و یارانش به سرزمین فح در نزدیکی مکه رسیدند جنگ شدیدی میان او و لشکریان خلیفه عباسی واقع شد. در این نبرد عظیم، حسین بن علی با گروهی از کسانی که با او بودند شهید شدند و او همان کسی است که دعبل

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۵، ح ۱، باب ۱۳ از ابواب جهاد.

خزاعی در اشعار معروف مدارس و آیات، در حضور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از وی به عنوان شهید بزرگی از شهدای اهل بیت علیهم السلام یاد کرده و آن حضرت بر او خرده نگرفت. آن جا که می گوید:

قُبُورٌ بَكُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَبِيبَةٍ وَآخِرَى بَفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

در حدیث دیگری از امام جواد علیه السلام می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سرزمین فحّ عبور می کرد، پیاده شد و نماز خواند، هنگامی که به رکعت دوم رسید در حال نماز آن چنان گریه کرد که مردم به سبب گریه او به گریه افتادند. هنگامی که نماز پایان یافت، مردم از علت گریه آن حضرت پرسیدند، فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «ای محمد! إِنَّ رَجُلًا مِّنْ وَلَدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ، أَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ، أَجْرُ شَهِيدَيْنِ؛ مردی از فرزندان تو در این سرزمین به قتل می رسد، پاداش کسی که با او شهید شود پاداش دو شهید است».^۱

در حدیث دیگری از امام جواد علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّفِّ مَصْرَعٌ أَكْبَرُ مِنْ فَخٍّ؛ بعد از ماجرای کربلا قتلگاهی برای ما مهم تر از قتلگاه فحّ نبود».^۲ مرحوم علامه مامقانی در پایان شرح حال او می گوید: از آنچه گفته شد روشن می شود که او از ثقات بوده است چراکه پیغمبر در زمان خود برای او گریه کرد و فرمود: افرادی که با او شهید شوند، پاداش دو شهید را دارند.

درباره محمد بن عبدالله (از فرزندان امام حسن علیه السلام که معروف به نفس زکیه است) نیز در روایاتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: اگر او به عنوان امر به معروف و نهی از منکر قیام کند ما با او بیعت می کنیم ولی اگر به عنوان مهدی این امت قیام کند با او بیعت نمی کنیم زیرا مهدی شخص دیگری است.^۳

۱. تنقیح المقال، حالات حسین بن علی، شهید فحّ؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷.

۲. تنقیح المقال، حالات حسین بن علی، شهید فحّ؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۸.

از این تعبیر روشن می‌شود که اگر گروهی به عنوان امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند می‌توان به آن‌ها پیوست و قیامشان قیام الهی است. بعداً در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد.

از همه مهم‌تر قیام حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام است که قیام تاریخی‌اش مایه نجات اسلام و رسوایی خاندان بنی‌امیه شد. آیا می‌توان گفت که چون این قیام قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام بوده قابل قبول نیست؟

۲. به احتمال قوی این اخبار برای پیشگیری از قیام‌های زودرس و ناموفق بوده که بدون آمادگی کامل در برابر لشکر عظیم بنی‌امیه و بنی‌عباس صورت می‌گرفته است و نتیجه‌ای جز افزودن مشکلات اهل بیت علیهم السلام نداشت.

۳. احتمال حمل بر تقیه نیز دور نیست زیرا نشر این اخبار از امام معصومی مانند امام صادق علیه السلام سبب می‌شد که حاکمان ظالم و خونخوار زمان همچون منصور و سفاح مطمئن شوند که ائمه معصومین علیهم السلام قصد قیامی بر ضد آن‌ها ندارند در نتیجه مزاحمتی برای شیعه و خود آن‌حضرت تولید نمی‌کردند.

۴. ما دلایل بسیار محکمی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر داریم. در قرآن مجید آیات بسیاری ناظر به این دو فریضه الهی است و حتی اقوام پیشین را به دلیل ترک آن مورد نکوهش شدید قرار داده و روایات در این زمینه نیز در حد تواتر است.

در کتب فقهیه نیز کتابی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر ناظر به اصل وجوب و شرایط آن می‌باشد و احکام متعددی را دربر دارد و به هر حال این دو فریضه از ضروریات اسلام است.

از سویی دیگر، انجام بسیاری از فرائض و ترک منکرات بدون تشکیل حکومت امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین اگر قیام موفقی صورت گیرد و بر دشمن پیروز گردد و حکومت اسلامی تشکیل شود، زمینه انجام بسیاری از واجبات و ترک محرّمات حاصل می‌شود.

به عنوان مثال، قبل از انقلاب اسلامی ما، می‌خانه‌ها به طور گسترده و آشکارا به فروختن مشروبات الکلی مشغول بودند، در جلسات مختلف، در هتل‌ها و حتی در قطارها و مجالس جشن و شادی علناً مشروبات سرو می‌شد. قمارخانه‌ها و مراکز فحشا علناً و آشکارا مشغول به کار بودند.

از آن مهم‌تر، اجانب بر سرنوشت ما مسلط بودند و انتخابات مجلس شورا و تعیین وزرا و مانند آن غالباً با مشورت آن‌ها صورت می‌گرفت و گاه فرقه ضاله آن قدر قدرت پیدا می‌کرد که یکی از کلیدی‌ترین پست‌های کشور به دست پیروان آن سپرده می‌شد.

کار آن‌ها در پرده‌داری به جایی رسید که حتی تاریخ اسلامی را که بیانگر هویت اسلامی ماست (تاریخ هجری) تغییر دادند و تاریخ مجعولی به جای آن نشانند. اضافه بر این، مسأله حجاب که نمودار تعهد و پابندی به مسائل اسلامی در مورد زنان است تا آن‌جا زیر سؤال رفت که کشف حجاب جزء واجبات شد و افراد محجبه آشکارا تحت تعقیب و اذیت و آزار واقع می‌شدند.

در مدارس و دانشگاه‌ها، تعلیمات مذهبی تقریباً به صفر رسیده بود و به جای آن، تعلیماتی که جوانان را به سوی بی‌دینی و لابی‌گری و عقاید فاسده سوق می‌داد کم نبود. آنچه برای دین‌داران باقی مانده بود منابر مساجد و حسینیه‌ها بود و می‌دانیم که رساندن پیام اسلام تنها به کمک آن‌ها میسر نیست.

با تشکیل حکومت اسلامی بعد از انقلاب، همه این‌ها از میان رفت و امر به معروف و نهی از منکر به صورت گسترده انجام شد. درست است که در گوشه و کنار ممکن است مشروبات الکلی و زنان منحرف وجود داشته باشند ولی قابل مقایسه با زمان قبل از انقلاب نیست که به صورت رسمی ترویج می‌شد و حتی مالیات آن که توسط دولت گرفته می‌شد رقم قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌داد. کوتاه‌سخن این‌که در فضای قبل از انقلاب انجام بسیاری از فرائض مذهبی

و ترک منہیات مشکل بود در حالی که بعد از انقلاب، افراد می‌توانند به‌طور کامل مذهبی باشند و پایبند به تمام اصول و فروع مذهب.

این نکته نیز قابل توجه است که امر به معروف و نهی از منکر مراحل متعددی دارد، مرحله‌ای از آن وظیفه همگان است و آن تذکر با زبان و تنفر قلبی از منکرات می‌باشد (که در سوره آل عمران آیه ۱۱۰ به آن اشاره شده است). مرحله دیگر آن، اقدامات عملی است که منجر به مجازات‌ها نیز می‌شود (که در سوره آل عمران، آیه ۱۰۴ به آن اشاره شده است). بدون شک این مرحله، تنها به وسیله حکومت اسلامی قابل اجراست و فرد فرد مردم نمی‌توانند در آن ورود پیدا کنند زیرا منجر به هرج و مرج می‌شود.

این بحث را با حدیث جالبی از امام کاظم علیه السلام پایان می‌دهیم:

«رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُوا النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ لَا تَنْزِلُهُمُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ مردی از اهل قومی قیام می‌کند و مردم را دعوت به حق می‌نماید. جمعیتی گرد او را می‌گیرند که مانند پاره‌های آهن (سخت و محکم) هستند، طوفان‌های سخت آن‌ها را تکان نمی‌دهد، و از جنگ خسته نمی‌شوند و ترس به خود راه نمی‌دهند و بر خدا توکل می‌کنند و عاقبت برای پرهیزکاران است»^۱.

این حدیث نیز به خوبی دلالت می‌کند که قیام‌های موفق حتی در عصر غیبت کبری که نتیجه مطلوبی برای مؤمنان و صالحان دارد نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده و شایسته تقدیر است.

حال این سؤال باقی می‌ماند که آیا می‌توانیم به خاطر چند خبری که گفته شد که می‌گوید: هر پرچمی قبل از قیام حضرت مهدی برافراشته شود پرچم کفر و ضلال

است، تمام این مسائل را به فراموشی بسپاریم و این دو وظیفه بزر را به صورت عام و خاص تعطیل کنیم؟ به یقین هیچ فقیهی چنین فتوایی نخواهد داد.

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که ما در مورد صحیفه سجاده تکیه بر سند موجود در مقدمه آن کردیم که روایت نکوهش از قیام های قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام در ذیل آن است. چگونه می توانیم بخشی از این حدیث را بپذیریم و بخش دیگر را نفی کنیم؟

در پاسخ می گوئیم: در همه اسناد صحیفه این ذیل نیامده است همان گونه که در آخر سند دیگر صحیفه که از ابوالفضل شروع می شود و به متوکل بن هارون منتهی می گردد آمده است که متوکل بن هارون می گوید: من یحیی بن زید بن علی علیه السلام را ملاقات کردم و او تمام حدیث امام صادق علیه السلام را برای من نقل کرد بی آن که داستان رؤیای پیغمبر را (و آنچه را که بعد از آن درباره قیام قبل از حضرت مهدی علیه السلام آمده است) که در ذیل آن است بیان کند. از این جا معلوم می شود که این بخش در همه روایات مربوط به نقل صحیفه سجاده نبوده است. در روایت حسین بن اشکیب نیز که سند صحیفه سجاده را نقل می کند این ذیل نیامده است.



فصل هفدهم:

دعاهای صحیفه سجادیه بسیار متنوع و جالب و جامع است و تمام شئون زندگی انسان‌ها را دربر می‌گیرد، برای هر زخمی مرهمی و برای هر دردی دارویی و برای هر مشکلی راه‌حلی ارائه می‌دهد.

دعاهای صحیفه سجادیه را می‌توان به‌طور عمده در هفت بخش خلاصه کرد:

بخش اول:

حمد و ثنای الهی و صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حاملان عرش و فرشتگان مکرم و انبیای الهی مانند دعای اول و دوم و سوم و چهارم.

بخش دوم:

دعاهای مربوط به زمان‌های مختلف: هنگام صبح و شام، رؤیت هلال دخول ماه مبارک رمضان، ودای با این ماه مبارک، روز عید فطر و جمعه و عرفه و عید قربان و ... مانند دعاهای چهل و سه، چهل و چهار، چهل و پنج، چهل و شش، چهل و هفت، چهل و هشت و ...

بخش سوم:

دعاهایی برای حل مشکلات مادی و معنوی، برای دفع بیماری‌ها، تنگی

معیشت، مشکلات بدهکاری، ضایعات و خشک‌سالی و ... مانند دعای پنج، شش، یازده، چهارده، پانزده، نوزده و

بخش چهارم:

دعایی که فضایل اخلاقی و مکارم الاخلاق را به‌طور گسترده بیان می‌کند و به زبان دعا و خطاب به خداوند همه آن‌ها را از درگاه او می‌طلبد مانند دعای بیستم.

بخش پنجم:

دعاهایی که در حق دیگران است؛ در حق همسایگان، دوستان، پدر و مادر و فرزندان و همچنین مرزداران کشور اسلام، مانند دعای بیست و چهار، بیست و پنج، بیست و شش، بیست و هفت و

بخش ششم:

دعاهایی است که مربوط به مسائل عرفانی و ارتباط با خداوند متعال و شوق الی‌الله است، مانند دعای نهم، سی و پنجم، پنجاه و یکم، پنجاه و دوم، پنجاه و سوم و مانند آن.

بخش هفتم:

دعا به هنگام بروز حوادث خوفناک آسمانی یا پناه بردن به ذات پاک او یا نفوذ شیطان در جسم و جان، مانند دعای هفدهم و سی و ششم.

و به این شکل، دعاهای صحیفه کامله، جامعیتی دارد که همه ابعاد زندگی انسان‌ها را دربر می‌گیرد، یعنی همان‌گونه که قرآن در سیر نزولی من الخالق الی الخلق همه شئون زندگی را شامل می‌شود و نهج البلاغه در مقام سیر فی الخلق جامعیت دارد، صحیفه سجادیه نیز در مقام سیر من الخلق الی الخالق کاملاً جامع است.

در ضمن، هر جمله از این دعاها دارای پیام خاصی است که تدبر در آن و به کار بستن محتوای آن می‌تواند دعاکننده را به‌سوی اهداف والای آن دعا رهنمون شود.

و سعی ما در این شرح این است که به تمام این پیام‌ها اشاره کنیم و از خداوند توفیق آن را مسئلت داریم.

فضای زمان ورود دعاها

امام سجاد علیه السلام بعد از واقعه کربلا حدود سی و پنج سال در سخت‌ترین شرایط می‌زیست و قسمت مهمی از زندگی آن حضرت در دوران حکومت عبدالملک، خلیفه بی‌رحم و سفاک اموی و دوران فرمانداری حجاج بر کوفه بود. شیعیان و علاقه‌مندان به اهل بیت علیهم السلام آن قدر در فشار بودند که حتی اگر نام کسی علی بود جانش در خطر بود و مجبور بود نام اصلی خود را پنهان کند و به نام دیگری خود را بنامد.

بسیاری از سرشناسان اصحاب امیرمؤمنان و یاران امام حسین علیه السلام را گرفتند و شهید کردند. به همین دلیل موالیان اهل بیت علیهم السلام ناچار بودند از محیط عراق و حجاز هجرت کنند و یا مخفیانه زندگی نمایند.

از سویی دیگر، بر اثر بی‌بندوباری حکومت، توده مردم از اسلام و تعلیمات حیات‌بخش آن فاصله گرفتند به گونه‌ای که مکه و مدینه مرکز خوانندگان و نوازندگان معروف شده بود و مجالس عیش و نوش و آمیخته با انواع گناهان در دو کانون مهم اسلامی یعنی حرمین شریفین تشکیل می‌شد.

جنایات معروف عبدالملک درباره مردم این دو شهر که به دنبال قیام‌هایی بر ضد آنها صورت گرفت، اوضاع را پیچیده‌تر و بحرانی‌تر ساخت.

والی او حجاج در کوفه چنان محیط وحشتناک و رعب‌آوری ایجاد کرده بود که هیچ‌کس را یارای گفتن حق نبود. داستان زندان وحشتناک حجاج با آن وسعت و کثرت، با آن همه شکنجه‌ها و جنایاتی که در طول تاریخ اسلام کمتر دیده می‌شود معروف است.

در چنین شرایطی نه آزادی زمان حکومت امیرمؤمنان علیه السلام بود تا دانشمندان و علمای اسلام بتوانند حقایق را بازگو کنند و علاقه‌مندان به اهل بیت علیهم السلام از آن‌ها سخن بگویند و نه ضعف حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس در دوران امام باقر و امام صادق علیهم السلام در آن زمان وجود داشت تا بتوانند از آن فرصت استفاده کنند و به نشر علوم اسلام و علوم اهل بیت علیهم السلام پردازند.

بنابراین، آن حضرت بهترین راه را برگزید؛ راهی که تنها مخاطبش پروردگار بود ولی در قالب دعا و مناجات و عرض حاجت به درگاه او آنچه را که لازم بود بیان فرمود و خلق را هدایت کرد.

و عجب این‌که نشر همین دعاها نیز آسان نبود و همان‌گونه که در جلد اول در شرح سند صحیفه سجادیه دیدیم به صورت یک گنج پنهان دست‌به‌دست می‌شد و سعی در اخفای آن داشتند ولی به هر حال امام علیه السلام گفتنی‌ها را گفت و از خود به یادگار گذاشت؛ گروهی در آن زمان بر آن دست یافتند و گروه بیشتری در زمان‌های بعد.

مرحوم شهید صدر نیز درباره وضع دوران حیات امام سجاده علیه السلام تحلیل‌هایی دارد که در جلد اول گذشت.

از مسائل جالب این‌که امام علیه السلام در بسیاری از دعا‌های خود سخن را از صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام شروع می‌کند و حتی در بندبند دعا، صلوات را تکرار می‌فرماید؛ همان صلواتی که پیروان اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت در تشهد نماز آن را ترک نمی‌کنند.

گویا امام علیه السلام با این برنامه می‌خواست مقام والای اهل بیت علیهم السلام را که ذکر فضایل آن‌ها جرم محسوب می‌شد و زبان‌گویندگانش را می‌بریدند به این وسیله روشن سازد و از این طریق، فضایل آن‌ها را ماندگار کند و با فراموش شدن آن مبارزه نماید.

اضافه بر این، در روایات اسلامی به ویژه نهج البلاغه آمده است که هرگاه دعا، آمیخته با صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام شود به اجابت می رسد زیرا خداوند کریم تر از آن است که از دو درخواست یکی را بپذیرد و دیگری را نپذیرد.^۱ ۲.

۱. «إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ص ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى» (نهج البلاغه، حکمت ۳۶۱).

۲. در کتاب الفقه على المذاهب الاربعة تحت عنوان الصلاة على النبي في التشهد الاخير چنین آمده است: و منها الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله في التشهد الاخير و افضلها ان يقول: (اللهم صلى على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و على آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد) و هذه الصيغة سنة عند المالكية و الحنفية و اما الشافعية و الحنابلة قالوا: الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله في التشهد الثاني فرض و الافضل عند الحنابلة ان يقول: (اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد). ج ۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷، طبع هفتم، دار احیاء التراث العربی.



فصل هجدهم:

دعا زیباترین رابطه خلق با خالق است.

دعا روح انسان را طراوت می بخشد و نور امید بر آن می پاشد.

دعا انسان را به اصلاح خویشتن و تهذیب اخلاق دعوت می کند.

دعا نزدیک ترین و مؤثرترین رابطه انسان با خداست. به هنگام دعا، انسان با

تمام وجودش خدا را مخاطب ساخته و از فضل و رحمتش طلب می کند و با خضوع

و تذلل او را می خواند و خواسته های خود را بی پرده به عرض او می رساند.

دعا در فرهنگ اسلامی از مهم ترین عبادات است تا آن جا که خداوند در قرآن

مجید پس از امر به دعا و وعده استجابت **﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾**

می افزاید: کسانی که در برابر این رابطه نزدیک خلق و خالق تکبر می ورزند

به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند: **﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ**

جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱

و در جایی دیگر از قرآن مجید می خوانیم: **﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾**؛

«بگو: پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد».^۲

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. فرقان، آیه ۷۷.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است که شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کند: «أَيُّهُمَا أَفْضَلُ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ؛ کدام یک از این دو افضل است: کثرت قرائت قرآن و کثرت دعا. امام علیه السلام فرمود: کثرت دعا، آیا آیه شریفه «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» را نشنیده‌ای؟»^۱

به هنگام دعا تمام حجاب‌ها میان خداوند و بندگان برداشته می‌شود و انسان، مستقیماً او را مخاطب قرار داده و تمام نیازهای خود را با او در میان می‌گذارد. اضافه بر این، شکی نیست که دعا نقش بسیار مؤثری در تربیت نفوس انسانی و سوق آن‌ها به مراتب کمال دارد که بسیاری از آن غافل‌اند.

با این‌که خداوند به انسان بسیار نزدیک است «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۲ ولی بسیار می‌شود که انسان با غفلت و بی‌توجهی از او فاصله می‌گیرد و دور می‌شود. دعا می‌تواند این دوری را تبدیل به نزدیکی کند و این فاصله را از میان بردارد چراکه انسان به هنگام دعا، قرب و نزدیکی خود را به خدا کاملاً احساس می‌کند.

دعا همچون باران بهاری است که سرزمین دل‌ها را سیراب می‌کند و شکوفه‌های ایمان و اخلاص و عشق و عبودیت را بر شاخسار روح انسان ظاهر می‌سازد. دعا نسیم روح‌بخش قدسی است که همچون دم مسیحا عظم رمیم را به اذن الله حیات می‌بخشد.

دعا دریای مواجی است که گوهرهای فضایل اخلاقی را در درون وجود انسان پرورش می‌دهد.

۱. بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۹، ح ۳۰.

۲. ق، آیه ۱۶.

هر نفسی که با دعا همراه است ممدّ حیات است و مفرّح ذات و هر دلی که با نور دعا قرین است با تقوای الهی همنشین است.

دعا کننده، وصول به مقاصد شخصی یا نوعی خود را از خدا می‌طلبد و خداوند تربیت و پرورش روحانی او را از طریق دعا می‌خواهد.

از این جا می‌توان گفت: دعا اکسیر اعظم، کیمیای سعادت، آب حیات و روح عبادت است. همان‌گونه که در حدیث نبوی آمده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ وَلَا يُهْلِكُ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ؛ دعا حقیقت عبادت است و با وجود دعا کسی هرگز گمراه نمی‌شود».^۱

و در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ دعا اسلحه مؤمن و ستون خیمه دین و نور آسمان‌ها و زمین است».^۲

هنگامی که در شرایط قبولی دعا - که در روایات اسلامی آمده است - دقت می‌کنیم مطلب روشن‌تر می‌شود، چرا که یکی از شرایط اصلی آن توبه و شرط دیگر، استفاده از غذای حلال و شرط دیگر، امر به معروف و نهی از منکر است. هنگامی که دعا کننده در پی استجاب دعا و خویشتن است و به سراغ این سه امر می‌رود او را تربیت اخلاقی فوق العاده‌ای می‌کند.

حتی در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده می‌خوانیم که دعا اسلحه پیامبران بود. امام علیه السلام فرمود: «عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ؛ به سراغ سلاح پیغمبران بروید»، عرض کردند: «وَمَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؛ سلاح انبیا چیست؟» فرمود: «الدُّعَاءُ؛ دعا».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۱.

۳. همان، ح ۵.

درباره این‌که دعا حتی قضای مبرم الهی را تغییر می‌دهد و شفای هر بیماری است و انواع بلاها را دفع می‌کند و کلید اجابت است و در هر حاجتی باید به در خانه خدا و به سراغ اجابت رفت و همچنین شرایط اجابت و موانع اجابت و آداب دعا و دعاهای مستجاب و غیر مستجاب و اسباب تأخیر استجاب دعا و مانند آن، روایات زیادی در کلمات معصومین علیهم‌السلام وارد شده که در حد تواتر است.

پنج اثر مثبت دعا

به طور کلی می‌توان گفت که دعا حداقل پنج اثر مثبت و سازنده برای دعاکننده دربر دارد:

۱. روح امید را در دعاکننده به وجود می‌آورد؛ حتی زمانی که همه درها را به روی خود بسته می‌بیند و از همه جا مأیوس می‌شود، به فکر کسی می‌افتد که هر مشکلی برای او آسان است و نسبت به بندگانش کریم و رحمان و رحیم است، رو به درگاه او می‌آورد و حل مشکل خود را از او می‌خواهد و امیدوار است به نتیجه مطلوب برسد.

۲. به هنگام یأس، از تلاش و کوشش باز می‌ایستد اما هنگامی که نور امید بر دل او افتاد بر تلاش و کوشش خود می‌افزاید و چه بسا این تلاش و کوشش، او را به مقصود برساند.

۳. هنگامی که خود را در برابر خداوندی مشاهده می‌کند که از همه عیوب پاک و منزّه است، سعی می‌کند خود را هرچند به صورت ضعیف همانند او کند و از عیوب و رذایل اخلاقی پیراسته سازد.

۴. چون طالب اجابت است سعی می‌کند شرایط اجابت دعا را که تمام آن‌ها جنبه تهذیب اخلاق دارد فراهم سازد و این فرصتی است برای او تا خود را اصلاح و تهذیب کند.

۵. محتوای دعاها معمولاً سازنده است و سبب تهذیب نفوس و تکامل ارواح و فاصله گرفتن دعاکننده از رذایل اخلاقی می‌گردد. به تعبیر دیگر، همه دعاها دارای پیام‌های مفید و سازنده‌اند؛ چه کسی است که دعای مکارم الاخلاق را می‌خواند و محتوایش در او اثر نمی‌گذارد و یا چه کسی است که دعای کمیل را می‌خواند و روح توبه و بازگشت به خدا در او ایجاد نمی‌شود؟ چه کسی است که دعای عرفه را می‌خواند و مراحل معرفه الله را نمی‌فهمد و با دریایی از صفات جمال و جلال خدا و معارف والای مذهب آشنا نمی‌شود؟ البته این اثر در صورتی است که در مفهوم دعا بیندیشد و روی جمله جمله آن دقت کند.

در ضمن، دعاها سطح فکر انسان را بالا می‌برند و به او می‌آموزند که از خداوند چه چیزهایی تقاضا و تمنا کند. این مطلب هنگامی به وضوح برای انسان ثابت می‌شود که دعاهای ماثوری همچون دعاهای صحیفه سجادیه و دعاهای معروف دیگر را مورد توجه قرار دهد.

ابن جوزی، یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خصائص الاثمه درباره دعاهای صحیفه سجادیه می‌گوید: ان علی بن الحسین زین العابدین له حق التعليم فی الاملاء و انشاء و کیفیة المکالمة و المخاطبة و عرض الحوائج الی الله تعالی فانه لولاه لم یعلم المسلمون کیف یتکلمون و یتفوهون سبحانه فی حوائجهم فان هذا امامنا علیهم السلام علمهم بأنه متی ما استغفرت فقل کذا و متی ما استسقیت فقل کذا و متی ما خفت من عدو فقل کذا.^۱

شبهه‌ای درباره دعا

بعضی از ناآگاهان معتقدند که دعا کردن مفهوم ندارد چراکه خداوند، حکیم و علیم است و رحمان و رحیم و آنچه مصلحت بنده‌اش باشد برای او فراهم می‌سازد.

۱. منهاج البراعة، ج ۱۶، ص ۱۶۶.

به تعبیر دیگر، دعا نمی تواند مقدرات الهی را تغییر دهد چراکه این مقدرات هماهنگ با علم و قدرت او تعیین شده است.

پاسخ این سخن روشن است. شخص دعا کننده هنگامی که رو به درگاه خدا می آورد و خود را شستشو می دهد و لایق مواهب جدیدی می سازد، خداوند این مواهب را به دلیل تغییر حالی که او پیدا کرده است به او می دهد. به تعبیر دیگر، مواهب الهی تابع لیاقت هاست و علم و حکمت خداوند ایجاب می کند که به هر کس مطابق آنچه لایق است عنایت کند. بنابراین هنگامی که دعا کننده خود را در مرحله تازه ای از لیاقت قرار می دهد، الطاف تازه ای شامل حال او می شود. به بیانی دیگر، دعا کردن به ویژه با رعایت شرایطش از عوامل ایجاد لیاقت های تازه در انسان است.

اضافه بر این، هنگامی که خداوند خودش در جای جای قرآن بندگان را دعوت به دعا می کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، در روایات بی شماری آن ها را به دعا کردن تشویق می کنند ذکر این گونه شبهات بسیار بی معناست.

«میسر بن عبد العزیز عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لي: يا ميسر اذع ولا تقل ان الامر قد فرغ منه ان عند الله عز وجل منزلة لا تنال الا بمسألة ولو ان عبداً سد فاه ولم يسأل لم يعط شيئاً فسئل تعط يا ميسر انه ليس من باب يفرع الا يوشك ان يفتح لصاحبه؛ امام صادق عليه السلام به یکی از یارانش به نام میسر فرمود: ای میسر! پیوسته دعا کن و نگو: کار از کار گذشته، زیرا نزد خداوند متعال مقامی است که انسان جز با دعا و درخواست به آن نائل نمی شود. اگر یکی از بندگان خدا دهانش را ببندد و چیزی درخواست نکند چیزی به او داده نخواهد شد بنابراین درخواست کن تا به تو داده شود. ای میسر! هیچ دری را نمی کوبی مگر این که امید است سرانجام گشوده شود.»

از این روایت به خوبی استفاده می شود دعا سبب ارتقاء مقام انسان و در نتیجه سبب اجابت می شود.^۱

از این جا پاسخ سخن شبهه مانند دیگری روشن می شود و آن این که بعضی می گویند: مقام تسلیم اولیاء الله چنان است که زبانشان از دعا بسته است:

من گروهی می شناسم ز اولیا	که دهانشان بسته باشد از دعا
از قضا که هست رام آن کرام	جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص	کفرشان آید طلب کردن خلاص

این سخن نیز علاوه بر این که برخلاف آیات قرآن و روایات پیغمبر اکرم و معصومین علیهم السلام است مغالطه ای دربر دارد که با کمی دقت روشن می شود زیرا دعا هرگز به معنای اعتراض به خدا نیست، هرگز مخالف تسلیم در برابر قضای الهی نیست، بلکه حقیقت دعا درخواست تغییر شرایطی است که خداوند طبق حکمتش آن ها را مقرر می کند.

لذا می بینیم که همه انبیای الهی با داشتن مقام تسلیم و رضا همواره دعا می کردند و در مشکلات رو به درگاه او می آوردند.

مفهوم اشعار فوق این است که گروهی از اولیا طالب تکامل و تعالی روحانی که از ناحیه دعا حاصل می شود نیستند و می خواهند در مقامات پایین تر بمانند. به همین دلیل در قرآن مجید مشاهده می کنیم که پیغمبران خدا در مشکلات دعا می کردند. آیا آن ها از اولیای الهی نبودند؟

حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که در فشار درخواست های نامشروع زنان مصر قرار گرفت عرض کرد: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است

از آنچه آن‌ها مرا به‌سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من بازگردانی به‌سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود».

و به‌دنبال آن آمده است: «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ»؛ «خداوند دعای یوسف را به اجابت رساند و مکر و نیرنگ زنان مصر را از او بازگرداند».

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که دستش از همه‌جا کوتاه شده بود عرض کرد: «رَبِّ اِنِّى لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ «خدایا! به آنچه بر من نازل کنی نیازمندم» و چیزی نگذشت که دعای او نیز مستجاب شد.

حضرت ایوب عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که گرفتار مشکلات عظیمی شد عرضه داشت: «رَبِّ اِنِّى مَسْنَى الضُّرِّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ «خداوند! زیان‌هایی به من رسیده و تو ارحم‌الرحمین هستی (آن‌ها را برطرف کن)» و چیزی نگذشت که دعای او مستجاب شد.

حضرت زکریا عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که تا اواخر عمر از فرزند محروم بود از خدا تقاضای فرزند کرد و خدا دعایش را مستجاب نمود «رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ...».

و حتی پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مأمور به دعا بود همان‌گونه که در آیه ۱۱۴ سوره طه آمده است «قُلْ رَبِّ زِدْنِى عِلْمًا»؛ «بگو: خداوند! بر علم من بیفز».

لذا این تفکر که دعا کردن در مقامات عالیّه اولیاءالله نیست خیالی بیش نمی‌باشد.

آداب و شرایط دعا

دعا نیز مانند سایر عبادات آداب و شرایطی دارد که بعضی از آن‌ها لازم و بعضی راجح است و بسیاری از آن غافل‌اند.

به‌یقین، زمان دعا، مکان دعا و حالات دعاکننده بسیار متفاوت است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که کسی از آن حضرت سؤال کرد:

اسم اعظم خداوند کدام است؟ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أَعْظَمُ فَفَرِّغْ قَلْبَكَ مِنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَادْعُهُ بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ؛ تمام نام‌های خدا اسم اعظم است قلبت را از غیر او تهی کن و او را به هر اسمی می‌خواهی بخوان (که همان، اسم اعظم است)».^۱

از جمله شرایط استجاب دعا که در بسیاری از روایات وارد شده، دوری از غذای حرام است تا آن‌جا که در روایتی آمده است که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام مردی را دید که به شدت به درگاه خدا تضرع می‌کند، دست‌ها را بالا آورده و به اصرار از خداوند برآمدن حاجاتش را می‌خواهد، خداوند به موسی عَلَيْهِ السَّلَام چنین وحی کرد: «لَوْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا لَمَا اسْتَجَبْتُ دُعَاءَهُ لِأَنَّ فِي بَطْنِهِ حَرَاماً وَعَلَى ظَهْرِهِ حَرَاماً وَفِي بَيْتِهِ حَرَاماً؛ این مرد هر قدر چنین و چنان تضرع کند دعایش مستجاب نمی‌شود زیرا در شکم او حرام است و در پشت او حرام (حق الناس به گردن اوست) و در خانه او نیز اسباب حرام است».^۲

و در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «أَطْبُ كَسْبِكَ تَسْتَجَاب دَعْوَتُكَ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرْفَعُ اللَّقْمَةَ إِلَى فِيهِ حَرَاماً فَمَا تُسْتَجَابُ لَهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً؛ کسب خود را از آلودگی‌ها پاک کن تا دعای تو مستجاب شود زیرا انسان هرگاه لقمه حرامی در دهان خود بگذارد تا چهل روز دعای او مستجاب نمی‌شود».^۳

از نکات دیگری که باید به آن توجه داشت این است که اگر انسان چیزی از خدا تقاضا کرد و دعای او مستجاب نشد مایوس نگردد بلکه بارها به درگاه او رود و خواسته خود را بخواهد.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: کسی خدمت حضرت

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۳۷۲.

۳. همان، ص ۳۵۸.

آمد و عرض کرد: فدایت شوم! حاجتی دارم که سال‌هاست از خدا می‌خواهم و اجابت نشده و از تأخیر آن در قلب من شک و تردیدی حاصل شده است. امام علیه السلام فرمود: «فَقَالَ لِي أَخْبِرْنِي عَنْكَ لَوْ أَنِّي قُلْتُ قَوْلًا كُنْتَ تَتَّقِي بِهِ مِنِّي؛ به من بگو که اگر من سخنی به تو بگویم از من می‌پذیری؟» او در جواب عرض کرد: فدایت شوم! اگر به قول تو اعتماد نکنم به قول چه کسی اعتماد کنم؟ امام علیه السلام فرمود: «فَكُنْ بِاللَّهِ أَوْثَقَ فَإِنَّكَ عَلَى مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ؛ اکنون که به سخن من اعتماد داری به سخن پروردگار به طریق اولی اعتماد کن، زیرا خداوند وعده داده است: هنگامی که بندگان من از تو سؤال کنند بگو: من نزدیکم، دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می‌گویم».^۱

بحث‌های گسترده مربوط به دعا

در منابع اسلامی درباره دعا بحث‌های فراوانی از جهات مختلف آمده است که مجموع آن به یقین کتابی را تشکیل می‌دهد؛ از جمله کسانی که در این وادی بسیار خوب وارد شده‌اند عالم ربانی مرحوم محمد تقی مجلسی، پدر بزرگوار علامه محمد باقر مجلسی است که در کتاب ریاض المؤمنین و حدائق المتقین، مسائل مربوط به دعا را آورده است که از نظر اهمیت فهرست‌وار به آن اشاره می‌شود. کسانی که مایل به شرح بیشتر هستند به کتاب مزبور مراجعه کنند.

او نخست درباره فضیلت دعا از طریق عقل و نقل بحث می‌کند سپس به شرایط استجاب دعا می‌پردازد از قبیل قلب پاک، امیدواری به استجاب، رد مظالم و اجتناب از معاصی و توبه از گناه، و گریه و زاری به درگاه خداوند، و حمد

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۶۷.

و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام، و ذکر حاجات به صورت مفصل و الحاح و اصرار در دعا.

و در بخش دیگری به روزی حلال ورد حقوق الناس و دعا کردن به صورت دسته جمعی و دعا در حق دیگران اشاره می‌کند.

و نیز در بخش دیگری انجام دعا را در هر حال، حال تنگدستی و حال غنا مورد توجه قرار می‌دهد.

همچنین در بخش دیگری درباره اوقات استجاب دعا از جمله دعایی در نیمه شب، ماه مبارک رمضان و ماه شعبان و اوقات متبرکه بحث می‌کند.

سپس درباره دعای کسانی که دعایشان مستجاب می‌شود از جمله شخص روزه دار، زوار بیت الله، پیشوای عادل، و شخص بیمار و دعای پدر و مادر در حق فرزند و دعا در حق دیگران سخن می‌گوید.

و در بخشی دیگر، موانع استجاب دعا را بر می‌شمرد.

و در تمام این بخش‌ها تکیه بر روایات معصومین علیهم السلام کرده، نکته‌های جالبی را ذکر می‌کند و از مجموع آن استفاده می‌شود که مسأله دعا در تعلیمات اسلامی جایگاه فوق العاده‌ای دارد به گونه‌ای که به تمام جزئیات آن در روایات اسلامی اشاره شده است.

دعاهایی که مستجاب نمی‌شود

بارها دیده می‌شود که انسان درباره چیزی دعا می‌کند و به درگاه خدا می‌رود و اصرار روی اصرار دارد و گاه ماه‌ها یا سال‌ها طول می‌کشد ولی به اجابت نمی‌رسد. بعضی در این‌گونه موارد ناامید شده و از دعا کردن خود پشیمان می‌شوند و گاه شک و تردید به وعده‌های استجاب دعا که در آیات و روایات آمده است در دل آن‌ها آشکار می‌گردد.

در حالی که اولاً خداوند، عالم و حکیم و رحیم است و می‌داند که گاه آنچه بنده‌اش از او تقاضا کرده دشمن جان اوست و اگر به اجابت برسد آرامش زندگی او را برهم می‌زند و یا او را از راه خدا به راه‌های خطا و گمراهی می‌کشاند. به همین دلیل دعای او را مستجاب نمی‌کند که در واقع لطف و مرحمتی در حق او روا داشته است.

اما در عین حال او را دست خالی بر نمی‌گرداند و به جای آنچه خواسته بود و دشمن جان او بود مواهبی به او ارزانی می‌دارد که باعث نجات و سعادت و خوشبختی اوست.

در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: هر مسلمانی که دعا کند، یا دعایش به اجابت می‌رسد یا خداوند به زودی در دنیا حاجت او را برمی‌آورد و یا برای آخرتش ذخیره می‌کند و یا گناهانش را می‌بخشد.^۱

در روایت دیگری آمده است که گاه در قیامت هنگامی که خداوند پاداش دعاهایی را که در دنیا به اجابت نرسیده بود به مؤمنی می‌دهد آرزو می‌کند که ای کاش هیچ دعایی از او در دنیا به اجابت نمی‌رسید تا از پاداش‌های پرارزش آن در قیامت بهره‌مند می‌شد.

از نمونه‌های روشن این مطلب همان داستان ثعلبة بن حاطب انصاری است که در قرآن به آن اشاره شده و در تفاسیر و روایات به‌طور مشروح آمده که خلاصه‌اش چنین است:

یکی از یاران پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نام ثعلبة بن حاطب که پیوسته در نماز جماعت آن حضرت در پنج وقت حاضر می‌شد و مرد فقیری بود از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضا کرد دعا کند که او غنی و ثروتمند شود. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی از نعمت‌های الهی که بتوانی حقش را ادا کنی بهتر از

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۸، ح ۲۲.

مقدار زیادی است که توانایی ادای حق آن را نداشته باشی». آیا بهتر نیست که به پیغمبر خدا تاسی کنی و به زندگی ساده‌ای بسازی؟

ولی ثعلبه دست بردار نبود، بارها درخواستش را تکرار کرد، و سرانجام به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمود: به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند! اگر خدا ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را خواهم پرداخت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ناچار برای او دعا کرد (تا عبرتی برای دیگران باشد) چیزی نگذشت که طبق روایتی پسرعموی ثروتمندش از دنیا رفت و او وارث وی بود و ثروت سرشاری به او رسید.

و مطابق روایت دیگری گوسفندانی خرید که به سرعت زادوولد کردند، آن چنان که نگهداری آنان در مدینه ممکن نبود. ناچار به آبادی‌های اطراف مدینه رفت و چنان سرگرم زندگی مادی شد که نه تنها در نماز جماعت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت نمی‌کرد بلکه حتی در نماز جمعه نیز حاضر نمی‌شد.

پس از مدتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموالش را بپردازد ولی او که فردی کم‌ظرفیت و بخیل بود از پرداخت حق الهی خودداری کرد و از آن بالاتر این که اصل حکم زکات را زیر سؤال برد، گفت: این حکم همانند جزیه است ما مسلمان شده‌ایم که جزیه نپردازیم، اگر بنا باشد زکات بدهیم چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان خواهد بود؟ هنگامی که این خبر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید فرمود: «یا ویح ثعلبة یا ویح ثعلبة؛ وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه!». و در این هنگام آیه ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه نازل شد و معلوم شد آنچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او پیش‌بینی می‌فرمود واقعیت پیدا کرد.

نظیر این داستان را در طول تاریخ و حتی در دوران زندگی خود درمورد بعضی اشخاص دیده‌ایم و همین‌ها سبب می‌شود که اگر گاهی دعای ما مستجاب نمی‌شود مایوس نشویم و بدانیم که حکمتی در کار بوده و خداوند لطفی به ما کرده است.

در آغاز دعای افتتاح نیز اشاره لطیفی به این مسأله شده است، آن جا که عرضه می‌داریم: «فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَتَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ وَلَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ؛ هرگاه دعایی کنم و اجابتش به تأخیر بیفتد من به دلیل جهلم در مقام عتاب برمی‌آیم در حالی که شاید آنچه اجابتش به تأخیر افتاده برای من بهتر بوده است زیرا تو از عاقبت کارها آگاهی (و من ناآگاهم)».

آری! همه دعاها در واقع مستجاب می‌شود ولی هر کدام به صورتی آثارش به ما می‌رسد.

اکنون که اهمیت فوق‌العاده دعا را در آموزه‌های قرآنی و روایی دانستیم ما هم دست به دعا برداشته، عرضه می‌داریم:

«خداوندا! پروردگارا! معبودا!»

عنايات توبی‌پایان و مواهب و نعمت‌های بسیار فراوان است، ما دائماً غرق انعام تویمیم و با تمام وجود حمد و سپاس تو می‌گوییم (نَحْمَدُكَ بِجَمِيعِ مَحَامِدِكَ عَلَى جَمِيعِ نِعَمِكَ)».

دست نیاز را به درگاه تو دراز می‌کنیم و پس از درود بر پیغمبر اکرم و آل او علیهم‌السلام می‌گوییم:

«اکنون که لطف بی‌پایان شامل حال ما شد و توانستیم مقدمات کار را به طرز شایسته‌ای برای شرح صحیفه سجاده و ارائه عرفان ناب اسلامی فراهم کنیم در ادامه راه لطف خود را از ما دریغ مدار و افزون فرما تا بتوانیم این کار نورانی بزرگ را به گونه‌ای که برای همگان اعم از فرهیختگان و توده‌های مردم مفید و سازنده باشد، به پایان بریم (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِلَّا جَابَةِ جَدِيرٌ)».

به خواست خدای تعالی روح بخش صحیفه به ترتیب از جلد دوم آغاز می‌شود.

آيه	شماره	صفحه
● سورة حمد ﴿١﴾		
﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...﴾	٧-١	٧٤
● سورة بقره ﴿٢﴾		
﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...﴾	٢٨	٣٥٦
﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾	٣١	٣٥٢
﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا...﴾	٣٧-٣٤	٣٥٠
﴿وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾	٧٤	٥٠
﴿فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾	١١٥	٤٦
﴿فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ﴾	١٥٢	٢١٣
﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ...﴾	١٥٥	٣٢٢
﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ...﴾	١٦٤	٤٤
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾	١٦٥	٣٥٥
﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾	٢٠١	٢١٧
﴿رَبَّنَا أفرغ علينا صبراً وثبت أقدامنا...﴾	٢٥٠	٢١٧

آيه	شماره	صفحه
﴿اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾	٢٥٧	٥٦
﴿أُولَئِكَ تَتُومِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُ﴾	٢٦٠	٨٧

● سورة آل عمران ﴿٣﴾

﴿كَلِمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا...﴾	٣٧	٢٩٦
﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ...﴾	٤٢-٤٣	٢٦٨
﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ...﴾	٤٥	٢٦٩
﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ...﴾	١٣٣	٣٥٨، ١١١
﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَأَسْرَفَنَا فِي أَمْرِنَا...﴾	١٤٧	٢١٧
﴿بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾	١٦٩	١١٠
﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ...﴾	١٧٤	٢١٥
﴿لَتَتَلَوَّنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ...﴾	١٨٦	٣٢٢
﴿لَايَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ...﴾	١٩٠-١٩١	١٩٤
﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ...﴾	١٩١-١٩٤	٢١٧

● سورة نساء ﴿٤﴾

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾	٥٨	٤٢٦
﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾	١٢٦	٣٢٨
﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ...﴾	١٦٥	٣٢٢

آیه	شماره	صفحه
● سورة مائده ﴿٤﴾		
﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ...﴾	۱۵-۱۶	۵۷
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا...﴾	۴۵	۱۹۴
﴿أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ...﴾	۹۱	۱۹۴
﴿قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا...﴾	۱۱۳	۸۷
● سورة انعام ﴿٦﴾		
﴿وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾	۷۵	۳۵، ۳۷، ۴۴، ۶۳، ۲۶۱، ۲۶۶
﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾	۷۹	۴۶
﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِثْنًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا...﴾	۱۲۲	۲۶۳، ۵۵
﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أُنْبَغَى رَبَّاهُ وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾	۱۶۴	۳۵۵
● سورة اعراف ﴿٧﴾		
﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ...﴾	۹	۱۵۱
﴿قَالَ أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ...﴾	۱۸	۳۴۹
﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا...﴾	۲۳	۲۱۷
﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ...﴾	۱۸۰	۲۲۴
﴿وَإِذْ كُرِّرْتُكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ...﴾	۲۰۵	۲۰۴، ۲۰۹

صفحہ	شماره	آیہ
		● سورہ انفال ﴿٨﴾
٨٨	١٠ - ٩	﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ...﴾
٤٧	٢٤	﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾
٥٨	٢٩	﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ...﴾
٢٤٢	٢٩	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾
٢٧٧	٣٠	﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ...﴾
٢٧٥	٤٨	﴿وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ...﴾

● سورہ توبہ ﴿٩﴾

٨٩	٧٢ - ٧١	﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾
٩١	١٠٠	﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...﴾
٢٣٦	١٠٥	﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾
٩٠	١١٢ - ١١١	﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...﴾
٢٣٠	١١٩	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

● سورہ یونس ﴿١٠﴾

٤١	٢٢	﴿هُوَ الَّذِي يَسِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ...﴾
٢٤٣	٢٨	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ...﴾
٢٤٣	٦٤ - ٦٣	﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى...﴾
٢١٥، ٢١٤	٨٧	﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ...﴾

آیه	شماره	صفحه
● سورة هود ﴿١١﴾		
﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾	٦	٣٢١
● سورة يوسف ﴿١٢﴾		
﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدًا...﴾	٤	٢٨٢، ٢٦٢
﴿وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي...﴾	٢٤	٦٢
﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾	٢٨	٢١٢
﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...﴾	٣٣	٤٨١
﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ﴾	٣٤	٤٨٢
﴿قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا...﴾	٣٦	٢٨٤
﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ...﴾	٤٣	٢٨٣
﴿إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُون﴾	٩٤	٢٦٢
﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ...﴾	٩٤	٢٦٧
﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ﴾	١٠٠	٢٨٢
﴿أَنْتَ وَبَنِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا...﴾	١٠١	٢١٩
● سورة رعد ﴿١٣﴾		
﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ...﴾	٤	٤٥
﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ...﴾	٢٨	١٩٣، ١٢٧، ٨٦
﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾	٢٨	٢١١

آیه	شماره	صفحه
● سورة ابراهيم ﴿١٤﴾		
﴿الرَّكِبَاتِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ...﴾	١	٥٧
﴿الَّذِينَ تَرَى إِلَى الدِّينِ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...﴾	٢٨-٢٩	٤٢٩
● سورة حجر ﴿١٥﴾		
﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ...﴾	٣٢-٣٥	٣٤٨
﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾	٣٩-٤٠	٦٢
﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾	٧٢	٨٨
﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾	٧٥	٢٦٥
﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾	٩٩	٢٥٢
● سورة نحل ﴿١٦﴾		
﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ...﴾	٧٩	٤٥
● سورة اسراء ﴿١٧﴾		
﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾	٢٣	٣٠٨
﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّنْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ...﴾	٤٤	٤٨، ٢٣
﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ...﴾	٦٠	٢٨١، ٤٢٧
﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾	٦٥	٨٨
﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيَا مَا تَدْعُوا...﴾	١١٠	٢٠٣، ٢٠٥

آیه	شماره	صفحه
● سورة كهف ﴿١٨﴾		
﴿رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾	١٠	٢١٦
﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ...﴾	٢٨	٨٦
﴿مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...﴾	٣٩-٤٠	٢١٦
﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...﴾	١١٠	٦٨
● سورة مريم ﴿١٩﴾		
﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾	٦٢	١٦
● سورة طه ﴿٢٠﴾		
﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾	١٤	٢٥٥، ٢٠٣، ١٩٤، ٧٣
﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾	٢٥-٢٦	٢١٦
﴿قَالَ يَا هَازِلُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا﴾	٩٢	٣٠٨
﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً...﴾	٩٦	٢٧٦
﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ...﴾	١٠٩	٣٢٥
﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾	١١٤	٤٨٢
﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾	١٢٤	١٩٤
● سورة انبياء ﴿٢١﴾		
﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾	٧	٢٣٢، ٢٣٠
﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ...﴾	٤٧	٣٢٣

آيه	شماره	صفحه
﴿رَبِّ اِنِّى مَسْنِي الضُّرَّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ﴾	٨٣	٤٨٢، ٢١٦
﴿لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّى كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ...﴾	٨٧	١٢٧، ١٢٠
﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ...﴾	٨٩	٤٨٢، ٢١٨

● سورة مؤمنون ﴿٢٣﴾

﴿اُولٰٓئِكَ يُسَارِعُوْنَ فِى الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُوْنَ﴾	٦١	٨٤
﴿فَاِذَا نُفِخَ فِى الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ...﴾	١٠١	٤٠٥

● سورة نور ﴿٢٤﴾

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ...﴾	٣٥	٤٨، ٢٤
﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ...﴾	٣٥	٥٧، ٢٤
﴿فِى بِيوتِ اٰذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِىهَا اسْمُهُ...﴾	٣٦-٣٧	١٩٣
﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ...﴾	٣٧-٣٨	٨٥
﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾	٤٠	٢٤
﴿اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يَسْخَرُ لَهُ مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ...﴾	٤١	٤٩

● سورة فرقان ﴿٢٥﴾

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلَى الْاَرْضِ هَوْنًا...﴾	٦٣	٧٧
﴿وَالَّذِيْنَ يَبْتَغُوْنَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَقِيَامًا﴾	٦٤	٧٨
﴿وَالَّذِيْنَ يَقُولُوْنَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ...﴾	٦٥-٦٦	١٥٣، ٧٨
﴿وَالَّذِيْنَ اِذَا اُنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا...﴾	٦٧	٧٨

صفحه	شماره	آیه
۷۹	۶۸	﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...﴾
۸۰	۷۲	﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ...﴾
۸۰	۷۳	﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا﴾
۸۱	۷۴	﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا...﴾
۸۲	۷۵	﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا...﴾
۴۷۶، ۴۷۵	۷۷	﴿قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾

● سورة نمل ﴿۲۷﴾

۲۹۶	۴۰	﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ...﴾
-----	----	---

● سورة قصص ﴿۲۸﴾

۴۸۲، ۲۱۷	۲۴	﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾
----------	----	---

● سورة عنكبوت ﴿۲۹﴾

۲۵۵، ۷۳	۴۵	﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾
۴۱	۶۵	﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾

● سورة روم ﴿۳۰﴾

۳۱۹	۲۲-۲۰	﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ...﴾
۴۱	۳۰	﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي...﴾

آیه	شماره	صفحه
● سورة لقمان ﴿٣١﴾		
﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَجُّ كَالظَّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ...﴾	٣٢	٤٢
● سورة احزاب ﴿٣٣﴾		
﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...﴾	٣٣	٤٠٥
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا...﴾	٤١-٤٣	٢١٠، ٨٥
● سورة سبأ ﴿٣٤﴾		
﴿وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ﴾	٣٧	٨٢
● سورة فاطر ﴿٣٥﴾		
﴿وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا...﴾	٣٧	٣٢٤
● سورة يس ﴿٣٦﴾		
﴿وَتَفْخِ فِي السُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ...﴾	٥١	٣٢٣
﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ...﴾	٧٨	٣٥٦
● سورة صافات ﴿٣٧﴾		
﴿قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا﴾	١٠٥	٢٨٣

آیه	شماره	صفحه
● سورة ص ﴿٣٨﴾		
﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا...﴾	۷۸-۷۳	۳۴۹
● سورة زمر ﴿٣٩﴾		
﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ...﴾	۲۲	۵۷، ۵۶
● سورة غافر ﴿٤٠﴾		
﴿رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾	۱۱	۳۵۶
﴿وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ...﴾	۴۵-۴۴	۲۱۶
﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ...﴾	۶۰	۴۷۵
● سورة فصلت ﴿٤١﴾		
﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ...﴾	۱۶	۱۵۲
﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى...﴾	۵۳	۴۶، ۴۴، ۳۶، ۳۵
● سورة زخرف ﴿٤٣﴾		
﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضَ لَهُ...﴾	۳۶	۸۶
﴿وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُثُونَ﴾	۷۷	۱۵۳
﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾	۸۴	۳۵۴

آيه	شماره	صفحه
● سورة جاثيه ﴿٤٥﴾		
﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...﴾	٣٦-٣٧	٢١٩
● سورة محمد ﴿٤٧﴾		
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾	٣٣	٣٢١
● سورة فتح ﴿٤٨﴾		
﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ...﴾	٢٧	٢٨٠، ٢٤٢
● سورة ق ﴿٥٠﴾		
﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمَ مَا تُؤَسُّوسُ بِهِ...﴾	١٦	٤٧، ٣٢٨، ٤٧٦
● سورة ذاريات ﴿٥١﴾		
﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ...﴾	٢٠-٢١	٤٤، ٣٥
﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾	٥٦	٣٢٠
﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾	٥٨	٣٢٠
● سورة نجم ﴿٥٣﴾		
﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾	١١	٣٦

آیه	شماره	صفحه
● سورة قمر ﴿٥٤﴾		
﴿دَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِر﴾	۱۰	۲۱۸
● سورة حديد ﴿٥٧﴾		
﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾	۴	۳۲۸، ۴۶
﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا...﴾	۲۷	۲۴۲
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ...﴾	۲۸	۵۶
● سورة حشر ﴿٥٩﴾		
﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا...﴾	۲۱	۵۰
● سورة معارج ﴿٧٠﴾		
﴿أُولَٰئِكَ فِي جَنَاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾	۳۵	۸۴
● سورة مدثر ﴿٧٤﴾		
﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَنَا الْيَقِينُ﴾	۴۶-۴۷	۲۵۳
● سورة فجر ﴿٨٩﴾		
﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً...﴾	۲۷-۳۰	۱۲۱، ۸۶، ۱۶

آیه	شماره	صفحه
● سورۃ قدر ﴿٩٧﴾		
﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ...﴾	٣-١	٤٢٨
● سورۃ همزه ﴿١٠٤﴾		
﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾	٧	١٦

صفحة	قائل	روايت
١٨٠	رسول الله ﷺ	أَتَرَعْبُونَ عَنِ النَّسَاءِ إِنِّي آتَى النِّسَاءَ...
١٨٢	امام صادق عليه السلام	اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ...
٢٦٥	رسول الله ﷺ	اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
٦٤	امير المؤمنين عليه السلام	الإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نِهَائِيَّةٍ
٦٤	امير المؤمنين عليه السلام	الإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ
٦٣	حديث قدسى	الإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ...
٦٥	امير المؤمنين عليه السلام	أَخْلِصْ تَنَلْ
١٦٣	رسول الله ﷺ	إِذَا زَأَيْتُمْ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ...
١٧١	امام باقر عليه السلام	إِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَعَى
١٩٧	امير المؤمنين عليه السلام	أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا خَالِصًا تَحْيُوا بِهِ أَفْضَلَ...
٢١٣	حديث قدسى	أَذْكُرُونِي بِالطَّاعَةِ وَالْعِبَادَةِ أَذْكُرْكُمْ بِالنَّعَمِ...
٣٨٨	زيارة امام حسين عليه السلام	إِزَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ...
١٩٥	رسول الله ﷺ	أَزْبَعُ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا الْمُؤْمِنِينَ... وَذَكَرَ اللَّهُ...
٣٨٠	امام سجاد عليه السلام	اسْئَلْكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَفْضَلِهِمْ فِي مَعْرِفَتِكَ نَصِيبًا
٤٨٣	رسول الله ﷺ	أَطِيبْ كَسْبَكَ تَسْتَجَابَ دَعْوَتُكَ فَإِنَّ الرَّجُلَ...

صفحه	قائل	روايت
١٧١	امام صادق <small>عليه السلام</small>	أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ إِذَا خَفَّ...
٢٤٢	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ...
٣٨٠	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ...
٢٢٠	دعاى يوسف <small>عليه السلام</small>	اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...
٢١٩	امام باقر <small>عليه السلام</small>	اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ...
٢٢١	مناجات شعبانيه	اللَّهُمَّ أَحْقِنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ...
١٩٥	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا...
٢٢١	امام صادق <small>عليه السلام</small>	اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ...
٢٢١	دعاى عرفه	اللَّهُمَّ مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ...
٢٢٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	اللَّهُمَّ هَبْ لِي الْجِدَّ فِي حَشِيَّتِكَ وَالذَّوَامَ فِي...
٥٢	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	إِلَهِي أَمَرْتَ بِالرَّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَازْجِعْنِي إِلَيْكَ...
٤٠٤	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	إِلَهِي سِيدِي وَمَوْلَايَ! إِنْ اطْعَمْتَكَ بِعِلْمِي وَمَعْرِفَتِي فَلِك...
٣٧٩	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	إِلَهِي فَاسْأَلْكَ بِمَا سَبَّلَ الْوُصُولَ إِلَيْكَ...
٢٠٦	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	إِلَهِي فَأَلْهِمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَا وَالْمَلَا...
٣٨٠	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا
٢٢١، ٥٣	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا...
٢٤٣	امام صادق <small>عليه السلام</small>	أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ فَيَبَاكَ أَنْ تَأْكُلَ...
٩٥	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ...
٣٢٦	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي...
٤٥٩	امام صادق <small>عليه السلام</small>	إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِمَّا فَانْظُرُوا عَلَيَّ أَيِّ شَيْبِي تَخْرُجُونَ؟
٦١	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَةِ وَأَنْكَ لَا تَحْتَجِبُ...

صفحه	قائل	روایت
۱۶۴	امام رضا <small>علیه السلام</small>	إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ...
۱۹۹	امام صادق <small>علیه السلام</small>	إِنَّ الصَّوَاعِقَ لَا تُصِيبُ ذَاكِرًا
۲۲۴	امام کاظم <small>علیه السلام</small>	أَنَّ اللَّهَ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ...
۹۸، ۵۹	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ...
۱۶۴	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	ان أحببت سلامة نفسك وستر معاييك فأقلل كلامك...
۶۸	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ...
۳۲۶	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	أَنْتَ الْخَالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَأَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا...
۲۲۰، ۲۱۸	زیارت امین الله	أَنْتَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ اغْفِرْ لِأَوْلِيَانَا...
۲۹۰	امام صادق <small>علیه السلام</small>	إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَىٰ فِي النَّوْمِ
۱۹۵	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نَطْقِي ذِكْرًا...
۶۱	امام صادق <small>علیه السلام</small>	إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَسَدٌ اتَّصَلَ بِرُوحِ اللَّهِ...
۱۲۸	امام صادق <small>علیه السلام</small>	إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ وَحُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ...
۲۱۴	امام عسکری <small>علیه السلام</small>	إِنَّمَا قَدَّرَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ عَلَىٰ حَمْلِهِ بِقَوْلِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ...
۴۵۸	امام باقر <small>علیه السلام</small>	إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَىٰ أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ...
۴۱۷	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي
۴۶۰	جبرئیل <small>علیه السلام</small>	ای محمد! ان ز جلا من ولدك یقتل فی هذا المكان، أجز...
۲۳۳	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شَعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاغْزِ مَتَّعِظَ
۱۸۰	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْنِكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ
۱۹۷	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	بِذِكْرِ اللَّهِ تَخْيَا الْقُلُوبَ وَبِنِسْيَانِهِ مَوْتُهَا
۳۴	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	الْبُكَاءُ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ لِلْبُعْدِ عَنِ اللَّهِ...
۲۷۲	امام باقر <small>علیه السلام</small>	بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقَلَّ الْحَجِيجَ

صفحه	قائل	روايت
٢١٠	امام صادق <small>عليه السلام</small>	تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ <small>عليها السلام</small> مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ...
٢٠٧، ٢٠١	امام باقر <small>عليه السلام</small>	ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ أَنْصَافَ الْمَرْءِ...
٢١٨	ابراهيم <small>عليه السلام</small>	حَسْبِي مِنْ سُؤْلِ إِلَى عِلْمِهِ بِحَالِي
٣٣	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَجَلَالِ...
٢٢٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ...
٤٥٨	امام صادق <small>عليه السلام</small>	خَمْسُ عِلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةِ...
٣٤	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	الْخَوْفُ جِلْبَابُ الْعَارِفِينَ
٢٠٥	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	خَيْرُ الْعِبَادَةِ أَحْفَاها وَخَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيِّ
٤٧٦	امام باقر <small>عليه السلام</small>	الدُّعَاءُ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى...
٤٧٧	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ...
٤٧٧	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	الدُّعَاءُ مَخَّ الْعِبَادَةِ وَلَا يَهْلِكُ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ
١٧٥	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ
١٩٨	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالٍ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَرَبْحُهُ...
١٩٥	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	ذِكْرُ اللَّهِ سَجِيَّةُ كُلِّ مُحْسِنٍ وَشِيْمَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ
١٩٨	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	ذِكْرُ اللَّهِ مَطْرَدَةُ الشَّيْطَانِ
١٩٧	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	الذِّكْرُ نُورُ الْعُقُولِ وَحَيَاةُ النُّفُوسِ وَجَلَاءُ الصُّدُورِ
٣٨١	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	الَّذِي قَصَّرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ...
٣٨٢	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلَاةً تَنْتَظِمُ صَلَوَاتِ...
٢١٩	امام صادق <small>عليه السلام</small>	رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا لَا أَقَلَّ...
٤٦٣	امام كاظم <small>عليه السلام</small>	رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُوا النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ...
٢٣٢	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	رَجِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا قَوَعَى وَدَعَى...

صفحه	قائل	روایت
۲۸۵	رسول الله ﷺ	الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ رُؤْيَا بُشْرَى مِنَ اللَّهِ وَرُؤْيَا مِمَّا...
۲۸۵	امام صادق علیه السلام	الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ بَشَارَةٍ مِنَ اللَّهِ...
۳۸۰	امام سجاد علیه السلام	رُؤْيَتَكَ حَاجَتِي وَجِوَارِكَ طَلِبِي وَقُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي
۱۷۴	امیر المؤمنین علیه السلام	سَهْرُ الْعْيُونِ بِذِكْرِ اللَّهِ فُرْصَةُ السَّعْدَاءِ...
۱۷۴	امیر المؤمنین علیه السلام	سَهْرُ اللَّيْلِ بِذِكْرِ اللَّهِ غَنِيمَةُ الْأَوْلِيَاءِ...
۱۷۴	امیر المؤمنین علیه السلام	السَّهْرُ رَوْضَةُ الْمُشْتَاقِينَ
۲۵۶	رسول الله ﷺ	الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي
۲۴۳	امیر المؤمنین علیه السلام	الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ
۱۹۶	امام صادق علیه السلام	شَيْعَتَنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
۷۴	امام رضا علیه السلام	الصَّلَاةُ قِرْبَانٌ كَلَى تَقَى
۲۶۳	امیر المؤمنین علیه السلام	عِبَادَةُ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ...
۲۱۵	امام صادق علیه السلام	عَجِبْتُ لِمَنْ فَرَعَ مِنْ أَرْبَعٍ كَيْفَ لَا يُفَزَعُ إِلَى أَرْبَعٍ...
۳۳	امیر المؤمنین علیه السلام	عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ...
۱۷۹	امیر المؤمنین علیه السلام	الْعَزْلَةُ أَفْضَلُ شَيْمِ الْأَكْيَاسِ
۱۷۹	رسول الله ﷺ	الْعَزْلَةُ عِبَادَةٌ
۹۵	امیر المؤمنین علیه السلام	عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ...
۴۵۶	امام صادق علیه السلام	عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانظُرُوا...
۴۷۷	امام رضا علیه السلام	عَلَيْكُمْ بِسَلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ
۴۱۷	رسول الله ﷺ	عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلَى
۶۴	امیر المؤمنین علیه السلام	عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَنْبِيزُ الْبَصَائِرِ
۶۴	امیر المؤمنین علیه السلام	غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ

صفحه	قائل	روايت
٤٥٦	امام باقر <small>عليه السلام</small>	الْغَيْرَةُ عَلَى مَنْ اِثَارَهَا، هَلَكَ الْمَحَاصِيرُ...
٥٢	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ اَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ...
٩٤	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فَإِذَا مَرُّوا بِأَيَّةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا...
٢٢٥	امام صادق <small>عليه السلام</small>	فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ...
٩٤	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ...
٤٨٨	دعاء افتتاح	فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَنَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ...
٥٣	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مَرَادِي وَلَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي...
٢٦٤	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فَإِنَّ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ وَقَوِيَ وَشَبِعَ...
٤٨٤	امام رضا <small>عليه السلام</small>	فَقَالَ لِي أَحْبَبْتَنِي عِنْدَكَ لَوْ أَنِّي قُلْتُ قَوْلًا...
٢٦٤	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا...
٤٨٤	امام رضا <small>عليه السلام</small>	فَكُنْ بِاللَّهِ أَوْثَقَ فَإِنَّكَ عَلَى مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ...
١٧١	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فَمَا خُلِقْتُ لِيشْغَلَنِي الطَّيِّبَاتِ كَأَلْبَهِيمَةٍ...
٩٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فَمِنْ عِلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ...
٩٤	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَّرَ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا...
١٨٠	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فِي اعْتِرَازِ اِبْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعَ الصَّلَاحِ
١٩٧	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فِي الذِّكْرِ حَيَاةَ الْقُلُوبِ
٩٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٍ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ...
١٦٤	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	قَالَ فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ يَا رَبِّ مَا أَوْلَى الْعِبَادَةِ قَالَ...
١٠٠، ٥٩	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ...
٥٢	امام سجاده <small>عليه السلام</small>	قَدْ كَشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَأَنْجَلَتْ ظُلْمَتَهُ...
٤٨٦	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	فَلَيْلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تَطِيقُهُ

صفحه	قائل	روایت
۲۱۰	امام صادق <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	كَانَ أَبِي <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> كَثِيرَ الذِّكْرِ لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ...
۹۷	اميرالمؤمنين <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ...
۴۸۳	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أَعْظَمَ فَفَرَّغْ قَلْبَكَ...
۴۵۸	امام صادق <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	كُلُّ رَايَةٍ تَزْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ...
۵۱	امام سجاد <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	كَيْفَ يَسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وجودِهِ مُفْتَقِرٌ...
۱۷۱	اميرالمؤمنين <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَا تَجْلِسْ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ جَائِعٌ وَلَا تَقُمْ...
۳۷	اميرالمؤمنين <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ...
۲۰۸	اميرالمؤمنين <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَا تُذَكِّرِ اللَّهَ سُبْحَانَهُ سَاهِيًا وَلَا تَنْسَهُ لَاهِيًا...
۱۷۵	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	لَا سَهْرَ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مُتَّهَجِدٍ بِالْقُرْآنِ وَفِي طَلَبِ الْعِلْمِ...
۱۷۰	اميرالمؤمنين <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَا يَجْتَمِعُ الْجُوعُ وَالْمَرَضُ
۳۸۲	امام سجاد <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ...
۹۶	اميرالمؤمنين <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ
۳۹۱	اميرالمؤمنين <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا حَيْرٌ أَهْلِ الْأَرْضِ
۱۸۹	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	لَصَبْرٌ أَحَدِكُمْ سَاعَةً عَلَى مَا يَكْرَهُ فِي بَعْضِ مَوَاطِنٍ...
۳۴	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِنٌ وَمَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ
۱۶۵	امام سجاد <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ...
۴۶۰	امام جواد <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الْمَرْغِ أَكْبَرُ مِنْ فِخْ
۱۷۹	امام صادق <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَوْ دُفَّتْ حَلَاوَةُ الْوَحْدَةِ لَأَسْتَوْحَشْتُمْ مِنْ نَفْسِكُمْ...
۴۸۳	حديث قدسی	لَوْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا لَمَا اسْتَجَبْتُ دُعَاءَهُ لِأَنَّ...
۶۳	رسول الله <small>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ...
۶۱	امام كاظم <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ...

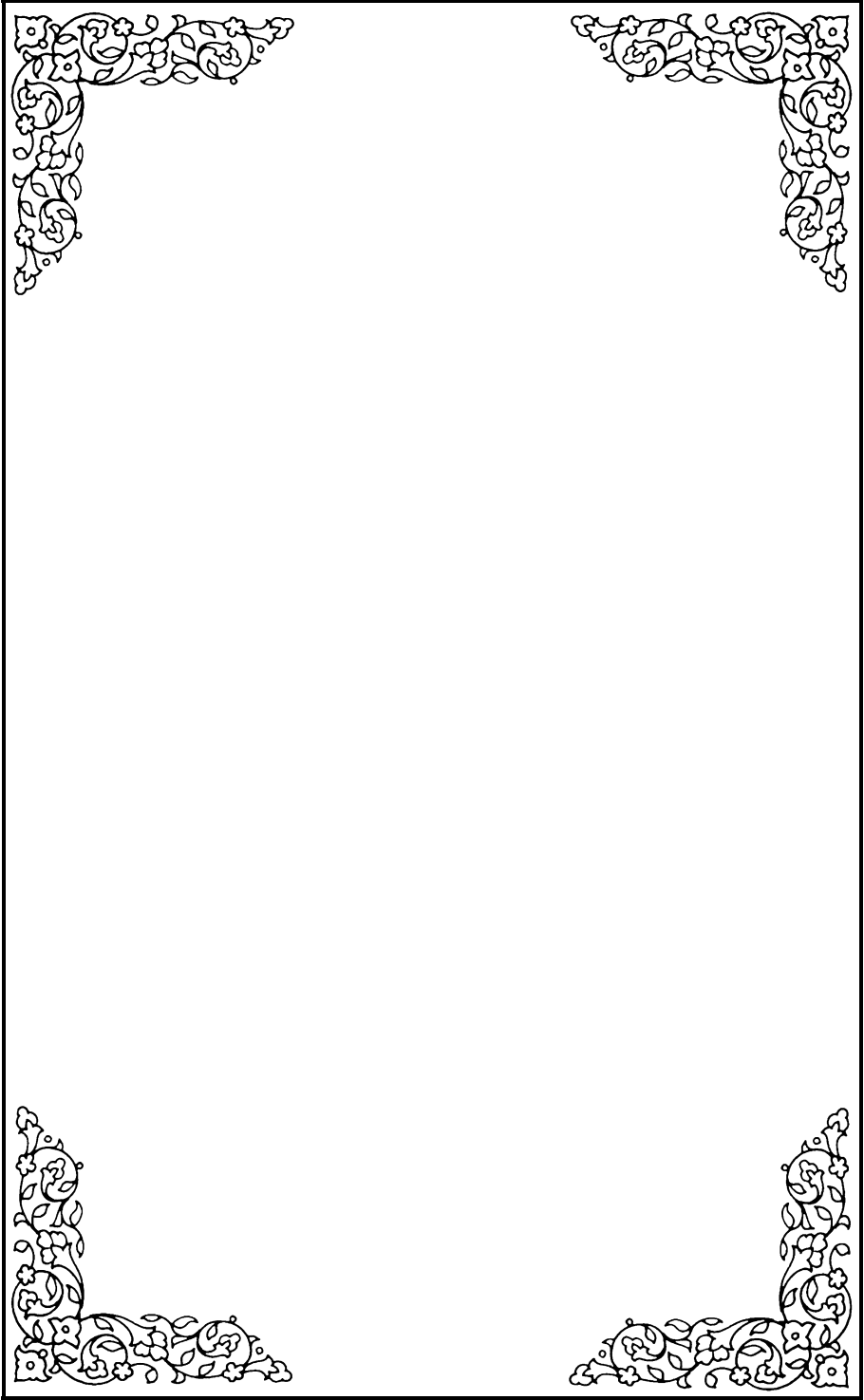
صفحه	قائل	روایت
١١١	امام کاظم <small>علیه السلام</small>	لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ
٦٤	رسول الله <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small>	مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا...
١٨١	رسول الله <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small>	مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُحْرَمُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمُ الطَّيِّبَاتِ...
٦٠	حدیث قدسی	مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ...
١٦٦	رسول الله <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small>	مَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small> عَلَى هَذَا الْمِنْبَرِ قَطُّ إِلَّا...
٤٥٥	امام صادق <small>علیه السلام</small>	مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا...
٣٠٥	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ
٢١٠، ١٩٥	امام صادق <small>علیه السلام</small>	مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ حَدَّ يَنْتَهَى إِلَيْهِ إِلَّا...
١٧١	امام باقر <small>علیه السلام</small>	مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ
٥١	امام حسین <small>علیه السلام</small>	مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ...
١٩٨	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَرْوَاحِ
٢١٢	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَرْوَاحِ وَمِفْتَاحُ الصَّلَاحِ
١٢٦، ٦٧	رسول الله <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small>	مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمْ...
١٨٨	رسول الله <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small>	الْمُسْلِمُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ...
٣٢٨	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ...
٢٤٣	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	مَنْ اسْتَدَامَ رِيَاضَةَ نَفْسِهِ انْتَفَعَ
١٧٠	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	مَنْ افْتَصَرَ فِي أَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَصَلَحَتْ فِكْرَتُهُ
١٧٩	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>	مَنْ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ أَنْسَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ
٢٥٦	امام صادق <small>علیه السلام</small>	مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ...
١٩٦	رسول الله <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small>	مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
١٩٨	رسول الله <small>صلی اللہ علیہ وآلہ</small>	مَنْ أَكْثَرَ ذَكَرَ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ

صفحه	قائل	روایت
۱۹۶، ۱۹۹	امام صادق <small>علیه السلام</small>	مَنْ أَكْثَرَ ذَكَرَ اللَّهَ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ
۱۹۷، ۲۱۲	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ...
۲۰۹	امام رضا <small>علیه السلام</small>	مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَلَمْ يَسْتَبِقْ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ...
۲۸۹	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	مَنْ رَأَى الْمَنَامَ فَقَدْ رَأَى فَنَانِي أَرَى فِي كُلِّ صُورَةٍ
۲۸۸، ۲۹۰	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى لِأَنَّ الشَّيْطَانَ...
۳۸، ۱۴۹	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ
۱۹۹، ۲۱۳	حدیث قدسی	مَنْ شَغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلُ...
۱۲۱، ۱۲۵	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
۱۹۸، ۲۱۲	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	مَنْ عَمَّرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسَنَتْ أَعْمَالُهُ...
۱۴۹	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ
۱۴۹	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ
۲۲۲	امام صادق <small>علیه السلام</small>	مَنْ قَالَ فِي دُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَدُبْرِ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ...
۲۲۲	امام صادق <small>علیه السلام</small>	مَنْ قَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...
۱۷۰	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى أَشْرِ النَّفْسِ وَكَسْرِ عَادَتِهَا التَّجَوُّعُ
۱۷۰	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	نِعْمَ عَوْنُ الْوَرَعِ التَّجَوُّعُ
۱۷۴	امام سجاد <small>علیه السلام</small>	وَأَعْمُرْ لَيْلِي بِإِقْطَاطِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ...
۱۸۰	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَالزُّمُومَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ...
۲۴۳	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَأَنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ...
۲۴۲	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً...
۲۴۲	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَإِيمَ اللَّهِ يَمِينًا أَسْتَشْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ...
۹۵	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءَ أَبْرَارٍ أَتَقِيَاءُ

صفحه	قائل	روايت
١٧٩	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	الوصلة بالله فى الانقطاع عن الناس
٣٨٠	امام سجاد <small>عليه السلام</small>	وَعَلَّتِي لَا يُبَرِّدُهَا إِلَّا وَصْلُكَ وَلَوْعَتِي لَا يُطْفِئُهَا...
٢١٣	امام صادق <small>عليه السلام</small>	وَلَا تُصِيبُ ذَاكِرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
٣٨١	امام سجاد <small>عليه السلام</small>	وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا...
٩٤	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ...
٣٤	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	وَمَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ
١٤٩	امام صادق <small>عليه السلام</small>	وَمَنْ فَسَّرَ بَرَأْيَهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ
١٤٩	امام صادق <small>عليه السلام</small>	وَمَنْ فَسَّرَ بَرَأْيَهُ إِنْ أَصَابَ لَمْ يُوجَرْ...
١١٧، ٩٦	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	هَجَمَ بِهِمْ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ...
٢٧٠	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ
٢٧٢	امام حسين <small>عليه السلام</small>	هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ...
٢٣٣	امام سجاد <small>عليه السلام</small>	هَلَاكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ
٢٠٦	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	يَا أَبَا ذَرٍّ أَذْكَرُ اللَّهِ ذِكْرًا خَالِصًا
١٠٢	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	يَا أَبَا ذَرٍّ طُوبَى لِأَصْحَابِ الْأَلْوِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...
١٨٣	امام صادق <small>عليه السلام</small>	يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اعْتَرَلَتِ النَّاسَ
١٠٤	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! اصْبِرْ مَعَ الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ...
١٠٤	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِيَّاكَ أَنْ تُشْرِكَ بِاللَّهِ طُرْفَةَ عَيْنٍ...
٦٠	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ...
١٠٤	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! لَا تَخْتَارَنَّ عَلَيَّ ذِكْرَ اللَّهِ شَيْنًا...
٤٠٤	امام سجاد <small>عليه السلام</small>	يا الهى و سيدى و مولاي ما طابت الدنيا الا بذكرك...
٢٣٥	امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللَّهُ الْأَنْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ <small>صلى الله عليه وآله</small> ...

صفحه	قائل	روایت
۱۰۲	رسول الله ﷺ	يَا أَبَا ذَرٍّ الدَّرَجَةُ فِي الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ...
۱۰۲	رسول الله ﷺ	يَا أَبَا ذَرٍّ الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ وَاللِّسَانُ أَكْبَرُ...
۱۰۳	رسول الله ﷺ	يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ لَمْ يَأْتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِثَلَاثٍ...
۲۱۸	ابراهيم عليه السلام	يَا أَحَدًا يَا أَحَدًا يَا صَمَدًا يَا صَمَدًا يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ...
۲۶۶	حديث قدسی	يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَجَاعَ بَطْنَهُ وَحَفِظَ لِسَانَهُ...
۱۳۸	امام كاظم عليه السلام	يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا...
۲۲۰	دعا	يا خفي الالطاف نجنا مما نحذر ونخاف
۲۱۹	دعا	يا دليلاً المتحيرين ويا أمانَ الخائفين، ويا غياث...
۲۲۰	امير المؤمنين عليه السلام	يَا سَابِغَ النَّعْمِ يَا دَافِعَ النَّقَمِ يَا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِينَ...
۱۸۳	امام صادق عليه السلام	يَا سُفْيَانُ فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَ الْإِحْوَانُ...
۴۰۳	امام سجاده عليه السلام	يا سيدي و مولای نامت العيون و غابت النجوم، وانت...
۲۰۱	رسول الله ﷺ	يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُوَاسَاةَ لِلْآخِ...
۱۰۱	رسول الله ﷺ	يَا عَلِيُّ! سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ...
۳۴	امير المؤمنين عليه السلام	يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ
۳۸	امام صادق عليه السلام	يَا مُعَاوِيَةَ إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ لَمْ يَرَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى...
۳۸	امام صادق عليه السلام	يَا مُعَاوِيَةَ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً...
۲۲۰، ۱۹۸	امير المؤمنين عليه السلام	يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَطَاعَتُهُ غِنَى
۵۰	امير المؤمنين عليه السلام	يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَتَنَزَّهَ عَنْ...
۱۹۵	امام سجاده عليه السلام	يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ
۲۲۰	از عابدان	يَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِزْحَمَ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةُ
۳۴	رسول الله ﷺ	يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ مُرَادِ الْمُرِيدِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى...

صفحه	قائل	روايت
٤٠٣	امام سجاد <small>عليه السلام</small>	يا مَنْ يُجِيبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ
٢١٩	دعاى افتتاح	يا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي...
٢١٩	امام جواد <small>عليه السلام</small>	يا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ...
٤٨٠	امام صادق <small>عليه السلام</small>	يا مَيَسَّرْ ادْعُ وَلَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فَرَعَّ...
٢٠٦	رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	يفضل الذكر الخفى الذى لا تسمعه الحفظة...



محمد رسول الله ﷺ، ١٧، ٣١، ٣٤، ٣٦، ٣٨، ٥٧، ٦٠، ٦٣، ٦٤، ٦٧، ٦٨، ٧٥، ٩١، ٩٣، ١٠١، ١٠٤، ١١١، ١٢٦، ١٤٠، ١٤٥، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٣، ٢٢١، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٦، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٦٢، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٥، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٣١٧، ٣٣٣، ٣٨٩، ٣٩٤، ٣٩٨، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤٠٩، ٤١٦، ٤٢٤، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٥٠، ٤٥٥، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦٠، ٤٦٤، ٤٦٧، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٦، ٤٨٧، امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام، ٢٠، ٣٣، ٣٤، ٣٧، ٥٠، ٦٤، ٩٣، ٩٤، ٩٦، ١٠١، ١١٧، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٧، ١٤٧، ١٤٨، ١٦٤، ١٦٦، ١٧٠، ١٧١، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٩، ١٨٠، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٧

٢١٢، ٢٢٠، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٤٢، ٢٥٣، ٢٦٣، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٧، ٢٧٨، ٣٠٥، ٣٢٦، ٣٩١، ٤٠٢، ٤١٧، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٥٥، ٤٦٩، ٤٧٠، فاطمة زهراء عليها السلام، ١٢٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٤، ٢٢٢، ٢٦٧، ٢٦٨، ٣٨٧، ٣٩٤، امام حسن مجتبي عليه السلام، ١٢٩، ٤٥٩، ٤٦٠، سيد الشهداء امام حسين عليه السلام، ٣١، ٥١، ١٢٩، ١٦٧، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٧١، ٣٨٨، ٣٩١، ٤٠١، ٤٦١، ٤٦٩، ٤٦٩، علي بن الحسين امام سجاد عليه السلام، ١٧، ١٩، ٢٠، ٢٧، ٣١، ٣٤، ٥٢، ١٦٥، ١٧٤، ١٩٥، ٢٠٦، ٢٣٣، ٢٧٣، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٤، ٤٢٦، ٤٣٢، ٤٣٤، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧٩

محمد بن علی امام باقر <small>علیه السلام</small> ، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۰۷، ۵	آشتیانی، محمدرضا، ۵
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۷۲، ۳۹۰، ۳۹۹	آصف بن برخیا، ۲۹۶
۴۰۲، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۵۵، ۴۵۶	آملی، حیدر، ۳۰۲
۴۷۰، ۴۷۶	آنهماری، شیمیل، ۱۹
جعفر بن محمد امام صادق <small>علیه السلام</small> ، ۳۸، ۶۰، ۶۱	ابراهیم <small>علیه السلام</small> ، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۶۳، ۸۷
۱۲۸، ۱۴۹، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۵، ۱۹۶	۱۷۸، ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۸۲، ۲۹۰
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۳	۴۷۱
۲۵۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۶۹، ۴۰۲	ابراهیم ادهم، ۲۴۶
۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲	ابراهیم بن عبدالله بن حسن، ۴۲۵، ۴۲۶
۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۰	ابن ابی الحدید، ۱۵۴، ۳۸۸
۴۸۰	ابن ادریس، ۴۳۶
موسی بن جعفر امام کاظم <small>علیه السلام</small> ، ۶۱، ۱۳۸، ۱۶۹	ابن جوزی حنبلی، ۱۴۵، ۱۴۶
۲۲۴، ۴۶۳	ابن حبان، ۳۸۸
علی بن موسی امام رضا <small>علیه السلام</small> ، ۶۴، ۱۳۲، ۱۶۴	ابن داود، ۴۲۲
۲۰۸، ۲۶۵، ۲۸۸، ۴۲۲، ۴۵۹، ۴۷۷، ۴۸۳	ابن سکون، ۴۳۶
محمد بن علی التقی امام جواد <small>علیه السلام</small> ، ۲۱۹، ۴۶۰	ابن سیرین، ۲۸۹
حسن بن علی امام عسکری <small>علیه السلام</small> ، ۲۱۴، ۳۱۳	ابن سینا، ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷
حجت بن الحسن امام مهدی <small>علیه السلام</small> ، ۱۰۷، ۳۱۳	ابن شهاب زهری، ۴۰۱
۳۱۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۳۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۱	ابن عباس، ۲۰۵، ۲۷۶، ۲۷۸
۴۶۳، ۴۶۴	ابن عبد ربّه، ۴۰۱
آخوند خراسانی، ۱۱۸	ابن عساکر، ۴۰۱
آدم <small>علیه السلام</small> ، ۶۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۶، ۳۱۱، ۳۴۵	ابن گرینی، ۱۴۶، ۲۴۱
۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳	ابن ماجه، ۱۸۸

- ابن مسعود، ۶۰، ۱۰۱، ۱۰۴
- ابو عبدالله محمد بن احمد بن شهریار، ۴۱۹
- ابن منظور، ۳۹۲
- ابو منصور محمد بن محمد المعدل، ۴۲۰
- ابوالحسن عبدالله بن ابوالقاسم زیدی یمنی، ۳۶۹
- ابو هاشم کوفی، ۳۶۹
- ۴۴۴
- ابی جعفر محمد بن جمال الدین، ۴۴۸
- ابوالحسن علی بن الحسن مفسر زواره‌ای، ۴۴۲
- احمد ابن عنبة، ۳۸۸
- ابوالحسن علی بن محمد بن سکون حلّی، ۴۲۰
- احمد بن مسلم مطهری، ۴۳۰
- ابوالعباس احمد بن یوسف موصلی، ۴۴۱
- اربلی، ۳۹۲
- ابوالفرج ابن جوزی حنبلی، ۲۴۶
- اردبیلی، ۴۲۲
- ابوالمرهف، ۴۵۶
- ارسطا، محمدجواد، ۵
- ابوالمفضل، ۴۶۴
- استرآبادی، ملا محمد، ۴۴۵
- ابوالمفضل محمد بن عبدالله شیبانی، ۴۲۰
- اسحاق، ۱۷۸
- ابو بصیر، ۲۱۳، ۲۷۲، ۲۸۷، ۴۵۸
- اسماعیل رضی الله عنه، ۱۵۱، ۲۲۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰
- ابوبکر، ۱۴۷
- اسماعیل بن علی بن الحسین، ۴۲۶
- ابوجعفر محمد بن جمال الدین، ۴۴۴
- اشکوروی حسینی، احمد، ۴۴۶
- ابو جعفر محمد بن منصور عجلی حلّی، ۴۴۱
- اصفهان‌ی، ابوالفرج، ۴۰۹
- ابوحمزۀ ثمالی، ۶۱
- اصفهان‌ی، ابو نعیم، ۴۰۱
- ابوحنیفه، ۱۱۳
- اصفهان‌ی، شیخ الشریعه، ۴۴۸
- ابو خالد تمار، ۲۷۱
- اصفهان‌ی، عبدالغفار، ۴۵۰
- ابوذر، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۹۵
- اصفهان‌ی، محمد حسین، ۱۲۰
- ابوسعید، ۱۷۶، ۲۴۵
- اصفهان‌ی، ملا عبدالجواد، ۴۴۹
- ابوسعید ابوالخیر، ۱۴۴
- اصفهان‌ی، میرزا مهدی، ۲۷۹
- اصمعی، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵
- ابوعبدالله جعفر بن محمد، ۴۲۱
- اعرجی، محمدرضا، ۴۴۸
- ابو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر بن، ۴۲۰

بهبهانی، وحید، ۱۰۷	افندی تبریزی اصفهانی، میرزا عبدالله، ۴۴۶
بیهقی، ۱۸۹	امین، محسن، ۴۱۵
پائولو کوئلیو، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲	انصاری، محمدجواد، ۲۹۷
تاجا، تاج‌الدین، ۴۴۴	اوشو، ۳۳۵، ۳۳۸
تاجا، حسن، ۴۳۶	ایوب، ۲۱۶، ۴۸۲
تاج‌الدین حسن بن محمد اصفهانی، ۴۴۲	بایزید بسطامی، ۳۰۹
تبریزی قزوینی، ابراهیم بن میر محمد معصوم، ۴۴۶	بحرالعلوم، محمد مهدی، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸
ترمذی، ۱۴۹	بحرانی، محمدعلی بن حاج سلیمان، ۴۴۷
تنزین گیاتسوا، ۳۶۱	بحرانی، یوسف، ۱۰۷
توکل، عبدالمهدی، ۵	بختیاری حویزی، یعقوب بن ابراهیم، ۴۴۶
تهرانی، آقابزرگ، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۴۳، ۴۵۰	آیت‌الله بروجردی، ۴۱۴
ثعلبیه بن حاطب انصاری، ۴۸۶، ۴۸۷	بسطامی، بایزید، ۱۴۰
ثمالی، ابوحمزه، ۳۲۶	بصری، حسن، ۲۷۸
جابر بن یزید جعفی، ۳۹۰	بلاغی، صدرالدین، ۱۸
جامی، ۱۵۷	بلاغی عباس بن محمدعلی، ۴۴۲
جامی، عبدالرحمن، ۱۵۵	بلاغی نجفی، حسن بن شیخ عباس بن، ۴۴۳
جرجانی، ۲۷۶	بلقیس، ۲۹۶
جزائری، عبدالله، ۴۰۵، ۴۴۶	بلیانی، عبدالله، ۱۸۵
جزائری، نعمت‌الله، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۲	بناطی عاملی، ابوالحسن بن محمد بن طاهر، ۴۴۶
علامه جعفری، ۳۲۷	سید بن طاووس، ۲۱۸
جعفریان، رسول، ۳۹۰	شیخ بهائی، ۴۲۰، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴
بغدادی، جنید	۴۵۱

علامه حلی، ۲۵۲، ۲۹۰	جنید بغدادی، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۵۲، ۳۰۹، ۳۶۹
حوا، ۲۱۶	جواهر کلام، عبدالعزیز، ۴۴۷
خاتمی، محمد، ۳۷۵	چهاردستی رشتی نجفی، محمدعلی بن نصیر،
خاتون آبادی، امیر محمد صالح، ۴۴۶	۴۴۸
خرّاز، ابوسعید، ۱۴۷	حافظ، ۳۰۲
خضر <small>علیه السلام</small> ، ۲۳۰، ۲۳۱	حافظ ابونعیم اصفهانی، ۳۸۹
خمینی، روح الله، ۱۸، ۱۱۸، ۱۴۰، ۲۵۴، ۳۰۵	حافظ شیرازی، ۴۸
۳۱۵، ۴۱۶	حبیب بن مظاهر، ۲۷۰، ۲۷۱
خنارو فلورس، ۳۶۵	حجاج بن یوسف، ۳۱۴، ۴۶۹
خوئی، ابوالقاسم، ۱۶۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲	حزنی، علی، ۴۵۰
خوانساری، آقا جمال، ۴۴۵	حسن، بصری، ۲۷۸
خوانساری، حسین، ۴۴۳	حسنى صغانى، محمد بن زید، ۴۴۶
دارابی، محمد، ۴۵۲	حسین بن اشکیب، ۴۶۴
دالایی لاما، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳	حسین بن علی، شهید فخر، ۴۵۹، ۴۶۰
داودی، سعید، ۵	حسین، حسین بن حسن، ۴۴۲
دجال، ۴۵۸	حسین، فاطمی قمی، ۱۱۸
دعبل خزاعی، ۴۵۹	حسینی ارموی، میر جلال الدین، ۴۱۹
دون خوان ماتیوس، ۳۶۵	حسینی اصفهانی، محمد بن محمد باقر، ۴۴۵
ذغلب یمانی، ۳۷	حسینی سراپی، ابوالفضل، ۴۵۰
راحیل، ۲۸۲	حسینی نائینی، بهاء الدین محمد، ۴۵۱
رازی، محمد سلیم، ۴۵۱	حکیم، محسن، ۳۱۵
رازی، مرتضی، ۲۵۲	حلاج، حسین بن منصور، ۱۴۰، ۳۰۲، ۳۰۹
رازی ملا محمد سلیم، ۴۴۲	۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴

سَرّی سَقَطی، ۱۴۳	راغب اصفهانی، ۹۱
سعدی، ۳۰۶، ۳۷۰	ربیع بن خثیم، ۱۶۷
سعید بن کثوم، ۴۰۲	رُشید هجری، ۲۷۱
سعید بن مسیب، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۹	رفیع الدین، امیر، ۴۴۴
سفاح، ۴۶۱	رفیعی قزوینی، ۳۰۵
سفیان ثوری، ۱۸۳	رکن الملک، ۴۴۹
سفیانی، ۴۵۸	رودگر، محمدجواد، ۵
السقاف، علوی بن عبدالقادر، ۱۹	روزبهان، ۱۴۰
سلطان حسین صفوی، ۴۵۴	روغنی قزوینی، محمدصالح، ۴۵۱
سلیمان، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۹۶	روغنی، محمد صالح بن محمد باقر، ۴۴۳، ۴۴۸
شانه‌چی، ۴۳۳	زبیر، ۲۷۸
شاه عباس صفوی، ۴۴۴	زرآبادی، موسی، ۲۷۹
شاه محمد اصطهباناتی شیرازی، موسی	زکریا <small>رضی اللہ عنہ</small> ، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۹۵، ۴۸۲
شبستری، ۱۵۹	زکریای رازی، ۳۷۵
شبلی، ۱۴۴، ۱۷۷، ۳۰۹، ۴۰۵	زلیخا، ۱۸۸
شعرانی، میرزا ابوالحسن، ۴۴۹	زولیکا، ۳۶۵
شعیب <small>رضی اللہ عنہ</small> ، ۲۳۰، ۲۳۱	زُهری، ۲۷۳، ۳۹۶، ۴۰۰
شفتی، ۱۰۷	زید بن علی بن الحسین، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶
شهربانو، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲	۴۵۷، ۴۵۹
شهرستانی، امیر شرف الدین علی بن حجت الله،	زید بن یحیی، ۴۵۹
۴۴۴	سامری، ۱۵۹، ۲۷۶، ۲۷۷
شهید اول، ۴۳۶	سبط بن الجوزی، ۴۲۱
شهید ثانی، علی بن زین العابدین، ۴۴۴، ۴۵۱	سراقه بن مالک کنانی، ۲۷۶

شهییدی، جعفر، ۳۹۰	طریحی نجفی، فخرالدین بن محمدعلی، ۴۴۲
شیبانی، ابوالفضل، ۴۲۹	طلحه، ۲۷۸
شیرازی، شاه محمد، ۴۴۷	طنطاوی، ۴۱۷
شیرازی، محمد طاهر بن حسین، ۴۴۹	علامه طنطاوی، ۱۸
صدام حسین، ۳۶۲	شیخ طوسی، ۳۱۴، ۳۸۸، ۴۲۰، ۴۲۲
صدر، ۴۴۶	طوسی، جمال الدین، ۴۴۷
صدر، باقر، ۴۰۸، ۴۷۰	طوسی، نصیرالدین، ۱۱۷
صدر بلاغی، صدرالدین، ۴۱۸	علامه طهرانی، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
شیخ صدوق، ۲۸۹، ۳۱۴	عاملی، جواد، ۱۰۷
صفوان بن یحیی، ۴۵۶	عاملی، حر، ۲۲۱، ۴۱۹
صنعانی یزدی، محسن بن قاسم بن اسحق، ۴۴۹	عاملی، علی بن زین الدین، ۴۵۱
صوفی قزوینی، محمد تقی بن مظفر، ۴۴۵	عایشه، ۱۸۲، ۲۷۸
طالقانی، علی، ۴۴۸	عبدالله بن حسن، ۴۲۶
طالقانی، محمد بن ابراهیم، ۲۸۹	عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، ۴۲۵
طالوت، ۲۱۷	عبدالله بن عمر، ۱۸۸
طاهری، محمدعلی، ۳۴۲	عبدالله بن عمر بن خطاب الزیّات، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۳	عبدالله قطب شاه، ۴۵۳
طباطبائی، صدرالدین بن نصیرالدین، ۴۴۹	عبدالملک بن اعین، ۳۸
طباطبائی، محمد حسین، ۴۳، ۸۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۸۱	عبدالملک بن مروان، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۶۹
طبرسی، ۲۰۴، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۱۳	عثمان، ۱۴۷
۴۰۲، ۳۹۲	عثمان بن حنیف، ۲۴۲
	عثمان بن مظعون، ۱۸۲

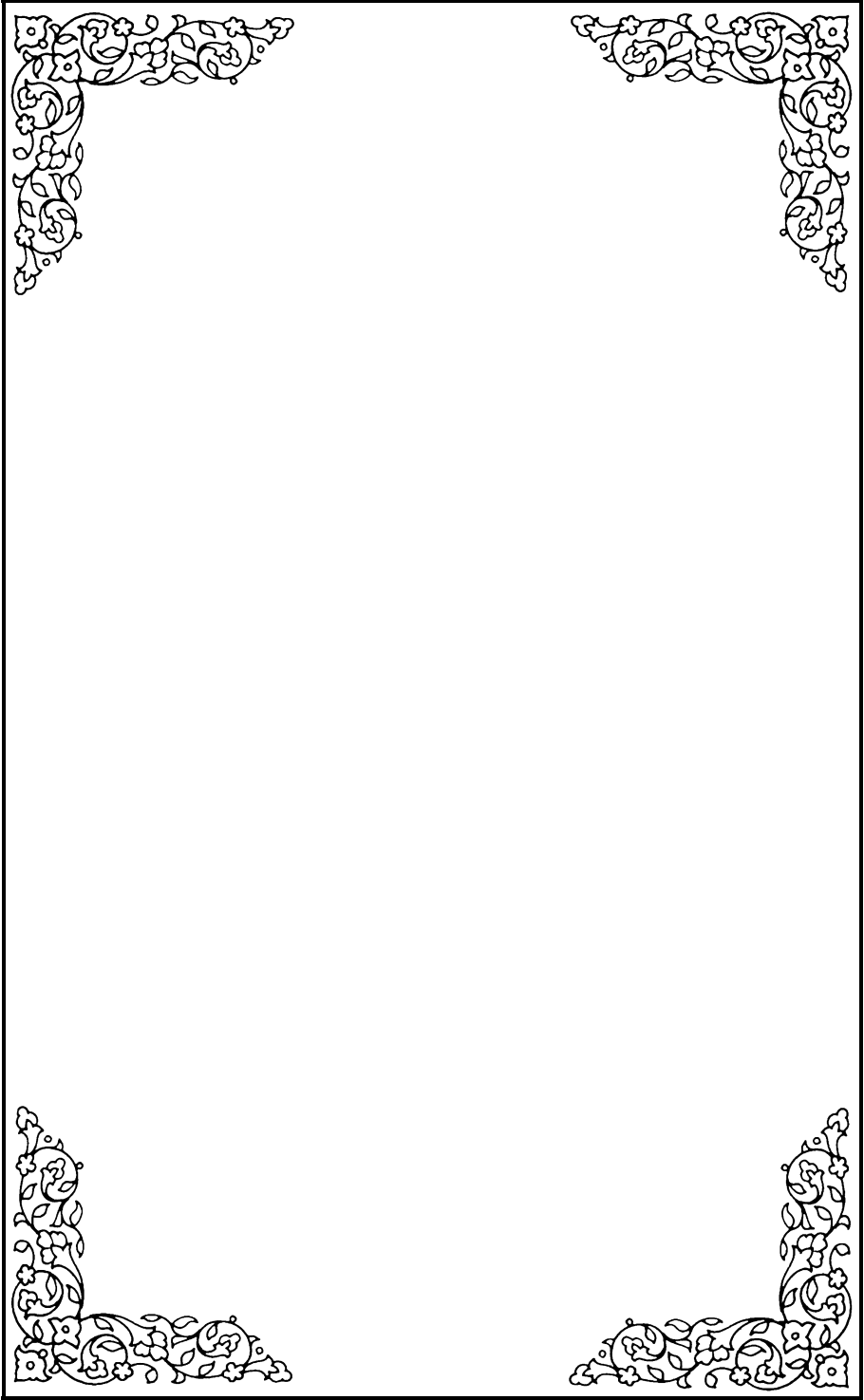
فاضل ہندی، ۴۴۲، ۴۴۴	عربی، محیی الدین، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
فاضلی، علی، ۴۵۰	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۷۲
فتحعلی شاہ قاجار، ۴۴۷	عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی، ۴۴۲
فخر رازی، ۷۴، ۲۸۱	شیخ عطار، ۱۴۰، ۱۴۷، ۳۱۱، ۳۶۹
فرزدق، ۲۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴	علاء الدولہ، ۱۱۴
فروغی بسطامی، ۵۱	علی بن ابراہیم، ۴۵۶
فعالی، محمد تقی، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸	علی بن زید، ۳۹۷، ۳۹۸
۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۶۱، ۳۶۷	علی بن نعمان، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱	سید علی خان، ۱۸، ۴۳۳
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۸۱، ۴۵۲	عمر، ۱۴۷، ۳۹۱
قاضی بن کاشف الدین محمد یزدی، ۴۵۱	عمر بن حنظلہ، ۴۵۸
قدسی، احمد، ۵	عمرو بن حُرَیث، ۲۷۱
قرشی، علی اکبر، ۴۴۹، ۴۵۰	عمید الرؤسا، ۴۳۶
قرطبی، ۲۸۱	عمیر بن متوکل بلخی، ۴۳۰
علامہ قزوینی، ۳۰۵	عمیر بن متوکل ثقفی، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۳۴
قزوینی، مجتبی، ۲۷۹	عنوان بصری، ۲۴۳
قزوینی، ملاخلیل بن غازی، ۴۴۸	عیسیٰ <small>علیہ السلام</small> = مسیح، ۸۷، ۲۶۹
قشیری، ۲۵۳	عیص بن القاسم، ۴۵۶
قمی، عباس، ۳۱۴، ۳۶۹	غزالی، ابوحامد، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲
قونوی، ۳۰۹	۱۸۷، ۱۸۹، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۶، ۳۷۰، ۴۰۲
قُہپائی، بدیع الزمان، ۴۵۲	غزالی، احمد، ۱۵۷
قیصری، ۱۵۲، ۱۵۴، ۳۰۹	غزالی واعظ، ابوالفتوح احمد بن محمد، ۱۵۴
کابلی، ابو خالد، ۲۳۵، ۲۳۶	غنی، قاسم، ۱۴۳، ۱۴۴

- کارلوس کاستاندا، ۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۴
 کاشانی، ملا حبیب‌الله بن علی مدد، ۴۴۳
 کبّه، ۴۴۲
 کتّانی، ابوبکر، ۱۴۷
 کرباسی، ابوالهدی، ۴۴۴
 کرخی، احمد بن هلال، ۳۱۳
 کسری، ۳۹۱
 کشی، ۳۹۲، ۲۷۰
 کفعمی، تقی الدّین ابراهیم بن علی، ۴۵۰
 کلباسی، میرزا ابوالهدی، ۴۴۲
 شیخ کلینی، ۶۱، ۱۷۱، ۱۸۲، ۲۲۴، ۲۶۴، ۲۶۹
 ۳۸۸، ۲۸۵
 کمیل بن زیاد، ۳۴، ۹۶، ۹۷، ۱۱۷، ۱۹۸، ۲۲۰
 ۴۷۹
 کنتوری، ناصرالدین حسینی، ۴۴۸
 کوبکانی یمنی، جمال‌الدین، ۴۴۷
 گیلانی اصفهانی، حسین بن حسن، ۴۴۶
 گیلانی چهاردهی، میرزا محمد علی، ۴۵۳
 گیلانی، سلیمان بن محمد، ۴۴۹
 لاهیجی، حسن بن عبدالرزاق، ۴۴۸
 لاهیجی دیلمی، قطب‌الدین محمد بن شیخ
 علی شریف، ۴۴۴
 لبنانی، محمد حسین، ۴۵۱
 لقمان، ۴۲، ۲۳۰، ۲۳۲
 لوط، ۱۸۸، ۲۶۹
 مازندرانی، فاضل آقاهادی، ۴۴۶
 مالک اشتر، ۲۴۳
 مالک بن انس، ۳۹۶
 مامقانی، ۴۶۰
 متوکل بن عمیر بن متوکل، ۴۲۲
 متوکل بن هارون، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵
 ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۶۴
 علامه مجلسی، محمد باقر، ۱۰۱، ۱۶۳، ۲۲۰
 ۲۳۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰
 ۳۱۳، ۳۶۹، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶
 ۴۵۲، ۴۷۶، ۴۸۴
 مجلسی، محمد تقی (مجلسی اول)، ۴۱۸
 ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۱
 محدث نوری، ۲۵۶، ۴۰۵، ۴۲۱
 محسنی منجم، محمد باقر، ۴۵۲
 محقق داماد، ۴۲۰
 محقق کرکی، ۴۴۲
 محمد بن احمد بن شهریار، ۴۲۰
 محمد بن احمد بن مسلم مطهری، ۴۳۰
 محمّد بن ادريس حلی، ۴۵۰
 محمد بن اسامة بن زید، ۳۹۹

مشکات، محمد، ۴۴۱	محمد بن حسن بن احمد علوی، ۴۱۹
مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۴۴۳	محمد بن حسن بن روزبه ابوبکر مدائنی، ۴۲۹
علامه مصطفوی، ۱۲۳	محمد بن عبد الله الشیبانی، ۴۲۱
مصطفوی، ۱۲۱، ۸۴، ۸۲	محمد بن عبدالله بن حسن، نفس زکیه، ۳۸۹
مصطفوی، جواد، ۴۵۰	۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۸، ۴۶۰
مطهری، مرتضی، ۱۱۵، ۱۱۷، ۲۴۶، ۲۹۶، ۳۳۴	محمد بن علی بن بلال، ۳۱۳
معاویه بن ابی سفیان، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۷۱	محمد بن علی شلمغانی، ۳۱۳
معاویه بن وهب، ۳۸	محمد بن محمد بن احمد بن عبد العزیز
معروف کرخی، ۳۰۹	العُکبری، ۴۲۱
مغنیه، محمد جواد، ۴۱۷	محمد بن یعقوب، ۴۵۶
مفتی میرعباس لکنهویی، ۴۴۸	محمد تاج، ۴۳۵، ۴۳۶
شیخ مفید، ۳۱۳، ۳۹۱، ۴۰۷	محمد شیرازی، افضل الدین، ۴۴۹
مکارم شیرازی، ناصر، ۲۲	مدرسی تبریزی، محمد علی، ۴۴۳
ملاباشی، فارسی شیرازی، محمد باقر حسین،	مدعو، محمد بن محمد، ۴۴۷
۴۴۷	مدنی شیرازی، علی خان، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۳
ملاصدرا، ۳۰۴	۴۵۴
ملا محسن فیض کاشانی، محدث بن شاه	مدنی، علی خان، ۴۱۵، ۴۴۵، ۴۴۶
مرتضی، ۴۴۴	سید مرتضی، ۴۲۱
ملکی تبریزی، میرزا جواد، ۱۱۸	مرعشی، شهاب الدین، ۱۷، ۱۸، ۴۱۷، ۴۴۲
ملکی میانجی، باقر، ۲۷۹	۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹
منتجب الدین، ۲۵۲	مرعشی، علاء الدوله، ۴۴۷
منصور دوانیقی، ۳۸۹، ۴۶۱	مرعشی، قوام الدین بن سید نصیر الدین، ۴۴۷
موحد ابطحی اصفهانی، ۴۳۳	مریم <small>علیها السلام</small> ، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۵

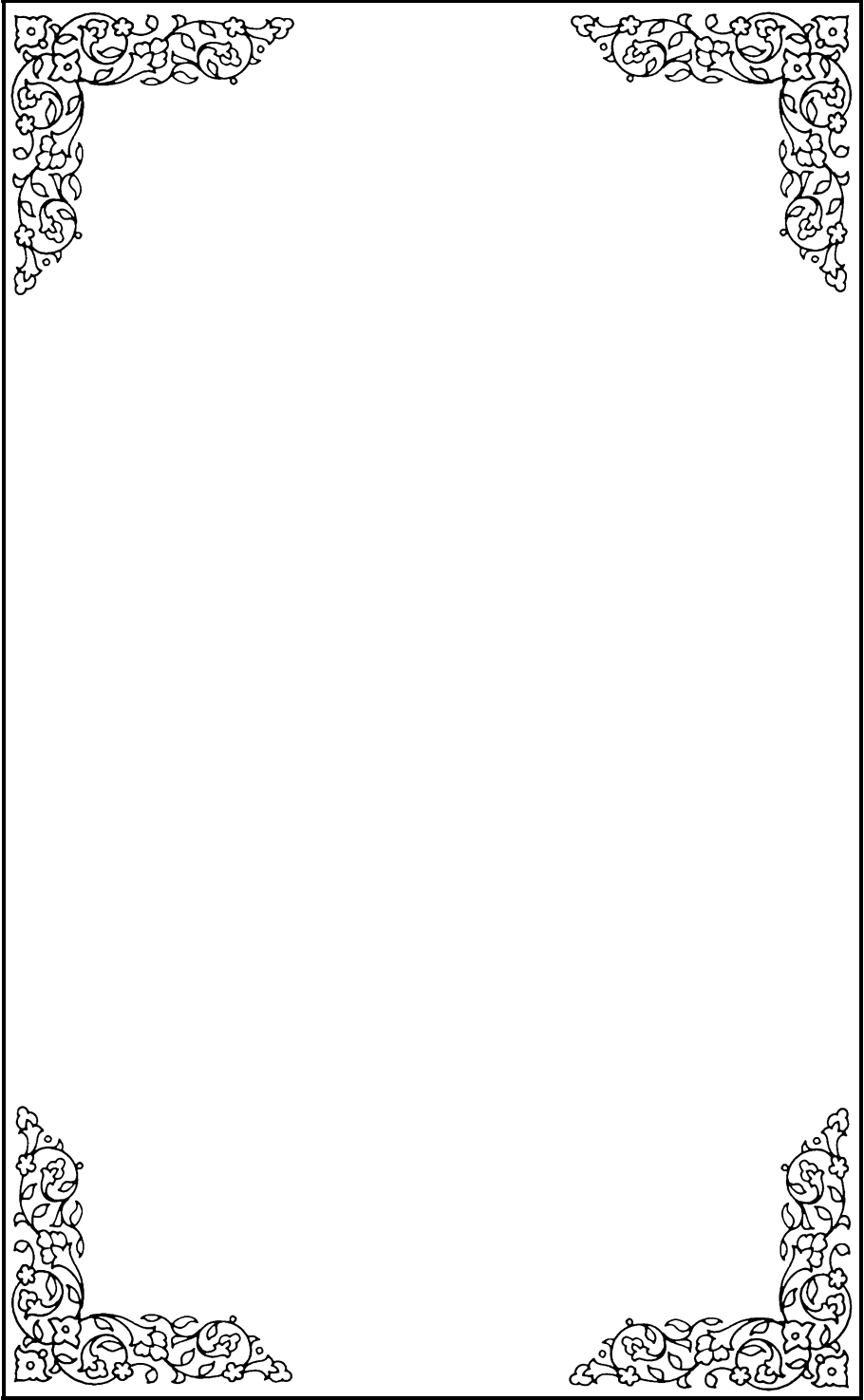
نمازی، علی، ۴۲۲	موسوی حسینی شیرازی ملاباشی، محمد باقر،
نوح <small>عليه السلام</small> ، ۲۱۸	۴۵۲
نوح بن منصور سامانی، ۱۱۳	موسوی دزفولی، علی، ۴۵۲
نورالدین ابی الحسن علی بن عبدالعالی کرکی،	موسی <small>عليه السلام</small> ، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۸،
۴۴۲	۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۶، ۲۸۴،
نوری، ابوالحسن، ۱۴۷	۳۰۷، ۳۰۸، ۴۸۲، ۴۸۳
نوری، میرزا حسین، ۱۱۸	موسی الهادی عباسی، ۴۵۹
نهایندی، علی اکبر، ۴۴۵	موسی جمال السالکین عبدالباقی خطاط
وثوق الحکما، سبزواری ابراهیم بن محمدعلی،	تبریزی، ۴۴۸
۴۵۳، ۴۴۸	موسی عبدالغفار رشتی، ۴۴۴
هاتف اصفهانی، ۳۰۲، ۲۵	موکوندا لعل گوش، ۳۵۹
هارون <small>عليه السلام</small> ، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۸، ۳۰۷، ۳۰۸	مولوی، ۳۷۰
هاشم، ۳۹۱	مهنی بن سنان، ۲۹۰
هبة الله بن حامد، ۴۲۰	میثم تمار، ۲۷۰، ۲۷۱
هرندی، مولی بدیع، ۴۴۷	میرداماد، ۴۱۶
هشام بن عبدالملک، ۲۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴	میرداماد، حسینی، محمد باقر، ۴۴۳
همام، ۹۳	میرزا قاضی، ۴۴۹
همدانی، حسین قلی، ۱۱۸، ۲۵۷	میسر بن عبدالعزیز، ۴۸۰
همدانی، رضا، ۱۱۸	نجاشی، ۴۲۱، ۴۲۲
همدانی عارف، میرزا ابراهیم، ۴۴۸	نجم الدین ابوالحسن محمد بن الحسن، ۴۲۰
همدانی، علی، ۴۴۹	نراقی، ۱۰۷
همدانی، ملا علی، ۱۱۸	نظام الدین احمد، ۴۵۳، ۴۵۴
هندی، سرور حسین، ۴۴۵	نقی الدین ابراهیم بن علی بن الحسن، ۴۴۲

یحیی بن زید، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶،	یمنی زیدی، محسن بن احمد شامی حسینی،
۴۲۷، ۴۳۰، ۴۵۵، ۴۶۴	۴۴۸
یزدگرد، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲	یوسف <small>علیه السلام</small> ، ۶۲، ۷۹، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۹،
یزدی، کاظم، ۳۱۵	۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۴۸۱
یزید بن معاویه، ۳۷۱، ۳۹۰	یوگاناندا، ۳۵۹
یعقوب، ۱۷۸، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۲	یونس <small>علیه السلام</small> ، ۴۱
یمانی، ۴۵۸	



حنابله، ۴۷۱	اسلام، ۱۸، ۳۱، ۳۲، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۷، ۷۹، ۹۱
حنفیه، ۴۷۱	۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۷۲
خوارج، ۳۱۵	۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۸
زردشتی = مجوس، ۳۱۰	۲۲۴، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۵
زیدیه، ۴۴۴، ۴۴۶	۳۳۳، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۷۱
سنی = اهل سنت = عامه، ۱۷، ۱۹، ۱۴۹، ۱۸۳	۳۹۶، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۸
۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۶۹، ۳۸۸، ۳۸۹	۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۸۲
۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۱	انصار، ۹۱
۴۳۴، ۴۷۰، ۴۷۹	اوشو، ۳۳۵
شافعیه، ۴۷۱	بنی اسد، ۲۷۰
شیعه = خاصه، ۱۷، ۴۳، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۹۶	بنی اسرائیل، ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۸۴، ۳۰۷
۲۳۳، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۶۹، ۴۱۳، ۴۸۸	بنی امیه، ۲۰، ۳۱، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۲۸
۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۹	۴۶۱، ۴۶۹، ۴۷۰
صوفیه، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰	بنی عباس، ۴۶۱، ۴۷۰
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۴	بنی هاشم، ۲۷۷، ۳۸۸
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶	حلاجیه، ۳۱۳، ۳۱۴

کمونیسٹ، ۳۴۳	۳۰۵، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۸۷، ۲۵۷، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۷
ماتریالیست، ۳۳۱	۳۳۱، ۳۲۸، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۰۹، ۳۰۷
مالکیہ، ۴۷۱	۴۳۶، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۴۴
مسیحی، ۱۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۹	غلات، ۳۱۵
۳۶۰، ۳۶۸، ۴۰۱	فدائیان خلق، ۳۴۳
معتزلہ، ۳۸۸	فراماسونر، ۳۴۰
منہاج البراعۃ، ۴۷۹	قاجاریہ، ۴۴۹
مہاجر، ۹۱	قبطیان، ۲۸۴
ناصری، ۳۱۵	قریش، ۲۷۷
	کاتولیک، ۱۹، ۳۳۹



قرآن، ۱۵، ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵.	آموزش‌های دون خوان، ۳۶۷
۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳.	احتجاج، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۳
۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۱۰۷.	احسن الحدیث، ۴۴۹
۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۷.	احقاق الحق، ۳۹۴
۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶.	احیاء العلوم، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۹، ۲۳۷
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷.	اختصاص شیخ مفید، ۳۹۴
۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴.	اخلاق در قرآن، ۱۱۰
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵.	الاربعین، ۴۴۳
۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲.	ارشاد، ۱۶۴، ۲۰۵، ۳۹۱، ۴۰۷
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۸.	الازهار اللطيفة، ۴۴۸
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶.	الاستبصار، ۴۴۴
۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵.	اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید، ۱۷۶، ۲۴۵
۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۶، ۳۸۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹.	اسرار الصلاة، ۱۱۸
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۶۱، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۰.	اسناد صحیفه سجادیه، ۱۷
۴۸۱، ۴۸۶.	الاشارات والتنبیحات، ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۴
آداب الصلاة «خمینی»، ۴۱۶	اعلام الدین، ۲۰۶

٣٤٢، ٣٤١، ٣٤٠، ٣٣٩	پائولو كوتليو،	٤٠٢	اعلام الورى،
١٣٩	تاج العروس،	٤١٥	ايعان الشيعه،
٣٩٢	تاج المواليده،	٤٠٩، ٣٩٤	اغاني،
١٤٤، ١٤٣، ١٤٠	تاريخ تصوف،	٢١٨	اقبال،
٣٩٠	تاريخ قم،	٣٠٩	الله شناسى،
٤٠١	تاريخ مدينه دمشق،	٢٢١، ٢١٦	امالى صدوق،
٣٩٠	تاريخ يعقوبى،	٤١٨، ٤١٦	انجيل،
٤٤٦	تأسيس الشيعه،	٣٥٦، ٣٥١، ٣٤٨	انسان و معرفت،
٢٥٢	تبصرة العوام،	٤٤٧	انوار البدرين،
٤٤١	التبصرة فى شرح الصحيفه،	١٠٢، ١٠١، ٦٤، ٦٣، ٦١، ٣٩، ٣٤	بحار الانوار،
٤٥١، ٤٤٩	التحفة الرضوية للصحيفه السجديه،	١٠٣، ١٠٤، ١٢٥، ١٢٨، ١٤٩، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥	
٨٤، ٨٢	التحقيق فى كلمات القرآن الكريم،	٢٠١، ١٩٥، ١٨٤، ١٨٣، ١٨٢، ١٧٩، ١٧٥، ١٧١	
١٧٧، ١٤٨، ١٤٧، ١٤٠	تذكرة الاولياء،	٢٣٣، ٢٢٠، ٢١٩، ٢١٨، ٢١٣، ٢٠٩، ٢٠٧، ٢٠٢	
٣٩٥	تذكرة الخواص،	٢٧٣، ٢٧٢، ٢٧١، ٢٧٠، ٢٦٦، ٢٦٥، ٢٥٦، ٢٤٤	
٣٢٧	ترجمه و تفسير نهج البلاغه،	٣٦٩، ٣١٣، ٢٩١، ٢٩٠، ٢٨٩، ٢٨٨، ٢٨٥، ٢٧٨	
٤٥١	ترجمه و شرح صحيفه سجديه،	٤١٦، ٤٠١، ٤٠٠، ٣٩٩، ٣٩٦، ٣٩٥، ٣٩٢، ٣٩٠	
٣٢٨	ترجمه و شرح نهج البلاغه،	٤٨٤، ٤٨٣، ٤٧٧، ٤٧٦، ٤٦٣، ٤٦٠، ٤٥٦، ٤١٨	
٣١٤	تصحيح الاعتقاد،	٤٨٦	
٤٥٢	تعليقات على الصحيفه السجديه، كاشانى،	٤٤٧	بحر الجواهر الخاقانى،
٢٧٦	تفسير ابن ابى حاتم،	٤٠٥، ٤٠٢	بحر المحبه، غزالى،
٢١٤، ٧	تفسير امام حسن عسكرى،	٤١٥	البدر الزاهر فى صلاة الجمعة والمسافر،
٢٦٧، ٢٣٦	تفسير برهان،	٣٩٠	بصائر الدرجات،
٧٤	تفسير رازى،	٤٥٠	البلد الأمين،

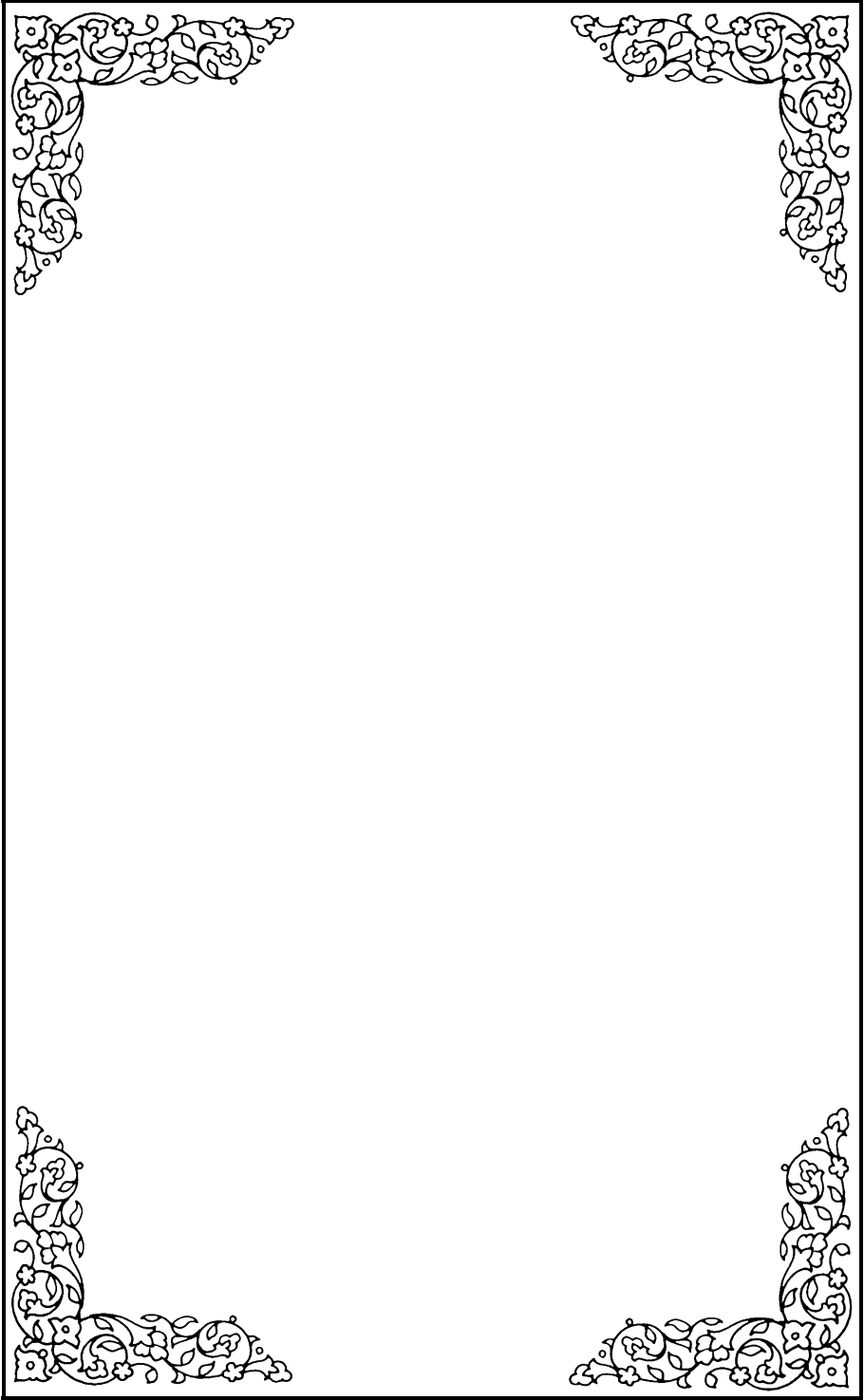
- تفسير عياشى، ١٤٩
- تفسير قمى، ٢٧٦
- تفسير منهج الصادقين، ٢٢٠
- تفسير نمونه، ٥٠، ٢٣١، ٢٧٧
- تلبيس ابليس، ١٤٥، ١٤٦، ٢٤٦، ٢٤٧
- تنقيح المقال، ٤٤٣، ٤٦٠
- التنقيح فى شرح العروة الوثقى، ٣١٧
- تورات، ١٧٨
- تهذيب الاحكام، ٣٨٨
- تهذيب التهذيب، ٣٩٦
- تهذيب اللغات و الاسماء، ٣٨٩
- الثقات، ٣٨٨
- الثقات العيون فى سادس القرون، ٤٢٠
- جامع الروات، ٤٢٢
- جرعه اى از دريا، ٢٧٩
- جلوه حق، ٢٤٥، ٢٤٦
- جواهر الكلام، ٤١٤
- جهل حديث، ٢٥٤
- حاشية الصحيفه السّجّاديه، ٤٥٠
- حدائق الصالحين، ٤٤٣، ٤٤٤
- حدائق المتقين، ٤٨٤
- الحدائق النقيه فى شرح الصمديه، ٤٥٤
- الحديقة الهلالية، ٤٥١
- حلّ لغات الصحيفه السّجّاديه، ٤٥٢
- حلية الاولياء، ٣٨٩، ٣٩٤، ٤٠١
- حيات فكرى سياسى امامان شيعه، ٣٩٠
- الخرائج و الجرائح راوندى، ٣٩٥
- خصائص الائمة، ٤٧٩
- خصال، ٢١٦
- الدّر المنثور، ١٦٦، ١٨٨، ١٨٩، ٤٤٨
- الدرجات الرفيعه فى طبقات الشيعه، ٤٤٥
- در جستجوى عرفان اسلامى، ٢٩٨
- الدرر المنظومة الماثوره، ٤٤٦
- دقايق التنزيل، ٤٤٧
- الذريعه الى تصانيف الشيعه، ٤١٨، ٤٤٢، ٤٤٧، ٤٤٧
- ٤٥٠
- رجال خوئى، ٤٢١
- رجال طوسى، ٣٩٢، ٤٢٢
- رجال كشى، ٢٧١، ٣٩٢، ٣٩٩
- رجال نجاشى، ٤٢١
- الرسالة القشيريه، ٢٥٣
- روح مجرد، ٣١٠
- روضة المتقين، ٤٣٤، ٤٣٧
- رياض السالكين، ١٨، ٤١٥، ٤١٦، ٤٤٥، ٤٤٨
- ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤
- رياض الصالحين، ٤٤٦

- رياض العابدین فی شرح صحيفه زين العابدین،
 ٤٥٢، ٤٤٧ شرح صحيفه سجديه، گيلانى، ٤٥٣
- رياض العارفين فى شرح صحيفه سيّد
 الساجدين، ٤٥٢، ٤٥٠ شرح صحيفه عقيقى بخشايشى، ٤٤٥، ٤٤٧
- رياض العلماء، ٤٤٦ شرح صحيفه ميرداماد، ٤١٦
- رياض المؤمنين و حدائق المتقين و فقه
 الصالحين، ٤٥١، ٤٨٤ شرح فصوص الحكم، ١٥٢، ١٥٤، ٣٠٢
- ريحانه الادب، ٤٤٣ شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ١٥٤، ٣٨٨
- زبور، ٣٢، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٨ شفا، ١١٤
- زندگانی على بن الحسين، ٣٩٠ شمع يقين و آينه حكمت، ٤٤٨
- سفر جادوبى باكارلوس كاستاندا، ٣٦٤ شيعه در اسلام، ٤٣
- سفينة البحار، ٢٥٥، ٣٦٩ صحيح بخارى، ٢٨٨
- سنن ترمذى، ١٤٩، ٢٨٨ صحيح مسلم، ٢٨٨
- سير اعلام النبلاء، ٣٩٦، ٣٨٩، ٣٩٩ صحيفه سجديه، ١٥، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٧، ٢٩، ٣٢
- شرح الصحيفه السجديه رازى، ٤٥١، ١٧٥، ١٩٥، ٢٣٧، ٢٣٨، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨٣
- شرح الصحيفه السجديه عاملى، ٤٥١، ٤٠٨، ٤١٠، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩
- شرح الصحيفه السجديه، لبنانى، ٤٥١، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٣٠، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٤١، ٤٤٣، ٤٤٦، ٤٤٧
- شرح الصحيفه السجديه، نائينى، ٤٥١، ٤٥٠، ٤٥٣، ٤٥٥، ٤٦٤، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧٩
- شرح الصحيفه الكامه السجديه، ٤٥١، ٤٨٨
- الشرح الكبير على الصحيفه السجديه، ٤٥١ صحيفه سجديه «ابطحى»، ٤٣٣
- شرح بعض ادعيه غامضه صحيفه سجديه، ٤٥٣ صحيفه نور، ١٨
- شرح دعای عدليه، ٤٤٨ طب الاثمه، ٢٢٠
- شرح شطحيّات روزبهان، ١٤٠ طبقات الكبرى، ٣٩٦
- عرفان سرخپوستى، ٣٦٥

- عرفان‌های نوظهور، ۳۶۷
- عروة الوثقی، ۳۱۶، ۳۱۵
- عقد الفرید، ۴۰۱
- علل الشرايع، ۴۰۰
- عمدة الطالب، ۳۸۸
- عوالی اللثالی، ۲۵۶
- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۶۵، ۶۴
- غرر الحکم، ۳۴، ۶۴، ۶۵، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۹
- ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۴۳
- الغیبة، ۳۱۴
- فتوحات المکیة، ۱۵۰، ۱۷۷، ۱۸۴
- الفرائد الطریفه فی شرح الصحیفة الشریفه،
- ۴۴۵، ۴۵۲
- الفرق المنتسبة للاسلام، ۱۹
- فصوص الحکم، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۰۷، ۳۰۸
- ۳۷۲
- الفقه علی المذاهب الاربعه، ۴۷۱
- الفوائد الشریفه فی شرح الصحیفة، ۴۵۰
- الفوائد الطریفه، ۴۴۲
- فهرست کتابخانه آیت الله مرعشی، ۴۴۳، ۴۴۴
- فی ظلال الصحیفة السجادیة، ۴۱۷
- قاموس قرآن، ۴۴۹
- قانون، ۱۱۴
- قدرت سکوت، ۳۶۶
- کافی، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۷۴، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۵
- ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
- ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴
- ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰
- ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۵۶، ۴۷۷
- ۴۸۱
- کامل الزیارات، ۳۸۸
- کامل مبرد، ۳۸۹
- کتاب الغارات، ۴۱۹
- کتاب اوشو، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
- کتاب تذکره المتقین، ۲۵۷
- کشف الارتیاب، ۴۱۵
- کشف الحق و نهج الصدق، ۲۵۲
- کشف الغمة، ۳۹۲، ۳۹۵
- کنز الدقایق، ۴۴۳
- کنز العمال، ۲۰۶، ۲۷۰
- الکنی واللقاب، ۱۰۷، ۱۱۴، ۳۱۴
- کیمیاگر، ۳۴۰
- گفت و شنودی با کارلوس کاستاندا، ۳۶۴
- گلشن ابرار، ۱۱۸
- گلشن راز، ۱۵۹، ۴۴۸
- لسان العرب، ۳۳

مستمسك العروة الوثقى، ٣١٥، ٣١٦	لغتنامه دехدا، ١٠٧، ١١٤، ١٤٠، ٣١٣، ٣٧٠
مسند احمد، ١٨٠	لقاء الله، ١١٨، ١٢١، ١٢٣
مشكاة الانوار، ٣٤	لوامع الأنوار العرشية الصحيفة السجادية، ٤٥٢
مصباح الهداية، ١٤٠، ١٤١، ٣٠٥	لوامع صاحبقرانى، ٤٣٤
مصحف فاطمه، ٢٤٨	مثنوى، ٢٥٥، ٢٥٤، ١٤٤
المعارج، ٤٤٦	مجمع البيان، ٢٠٤، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧٧
المعجم المفهرس لالفاظ الصحيفه الكامله، ٤٥٠	مجموعه آثار مطهرى، ٤٣، ١١٨، ١٦٧، ٢٤٦
معجم رجال الحديث، ١٦٧	٢٨٤
مفاتيح، ٤٣٣	مجموعه رسائل، ٣٠٥
مفاتيح نوين، ١٩٨، ٢٠٢	مجموعه ورام، ١٩٧
مفتاح الكرامه، ١٠٧	محبوب القلوب، ٤٤٤
مفردات، ٩١	محجة البيضاء، ١٦٧، ١٧١، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٩
المقدمات من نص النصوص، ٣٠٢	٢٤٤، ١٩٠
مقدمة آيت الله سيد محمد باقر صدر بر صحيفه سجديه، ٤١١، ٤٣٣	مختصر تاريخ دمشق، ٣٩٢، ٣٩٥، ٣٩٩
مناقب ابن شهر آشوب، ٣٩٢، ٣٩٤	مدينة المعاجز، ٣٩٥
المنتزع المختار، ٤٤٤	مرآة الانوار، ٤٤٦
منطق الطير، ٣١١	مرآة الزمان، ٤٢١
من لا يحضره الفقيه، ٢١٦، ٢٦٣، ٢٨٨، ٤٣٤	مرآة العقول، ٤١٣
منهاج البراعة، ١٧٦	المراقبات فى اعمال السنة، ١١٨
المواهب الالهية، ٤٤٩	مستدركات علم رجال الحديث، ٤٢٢
موجودات غير ارگانیک، ٣٤٨	مستدرک الوسائل، ١٣٢، ٢١٤، ٢٥٦، ٤٠٥
	٤٢١، ٤٠٦

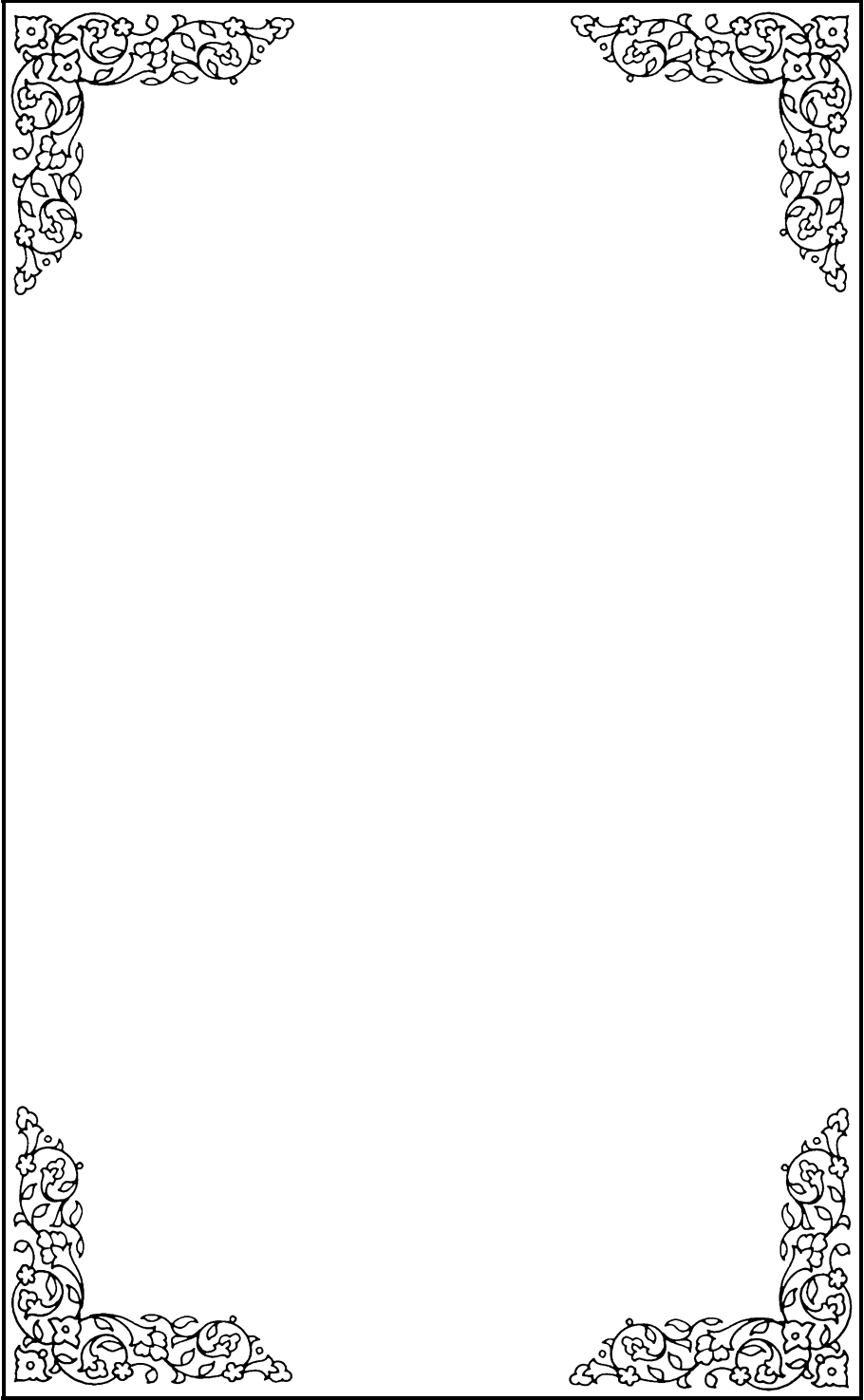
- الميزان، ۳۶، ۸۲، ۱۳۳، ۱۶۶، ۲۱۸، ۲۷۷، ۳۸۱
 نهج البلاغه، ۳۳، ۳۷، ۵۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۷۱،
 ميزان الحكمة، ۱۹۷، ۲۰۶
 مؤلفات الزيديه، ۴۴۶
 نخبة، ۴۰۵
 نفحات الانس، ۱۸۵
 التکت اللطيفه، ۴۴۲
 نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالايی لاما، ۳۶۳
 نگرشی بر آراء و اندیشه‌های يوگاناندا، ۳۶۱
 نور الأنوار فی شرح کلام خير الاخيار، ۴۴۳، ۴۵۲
 وسائل الشيعه، ۶۸، ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۲۱،
 ۴۵۶، ۴۵۹
 وفيات الاعيان، ۳۹۴
 وقعه صفين، ۳۹۰
 هداية الامة إلى أحكام الأئمة، ۴۱۹



بدر، ۸۸	آسیا، ۳۶۸
برزیل، ۳۳۸	آلمان، ۳۷۵
بغداد، ۱۵۴، ۴۴۷	آمریکا، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۳
بلخ، ۱۱۳	احمدنگر، ۴۵۳
بیت المقدس، ۲۸۴	اروپا، ۳۶۸
بیروت، ۱۵۰، ۴۵۲	اسرائیل، ۳۶۲، ۳۷۵
پژوهشکده باقرالعلوم، ۴۵۱، ۴۵۲	اسکندریه مصر، ۴۱۷
تبت، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳	اصفهان، ۱۱۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۲
تبریز، ۱۱۸	۴۵۳
تخت فولاد، ۴۴۶	افغانستان، ۱۱۳
ترکیه، ۳۴۳	انگلستان، ۳۷۵
تهران، ۳۴۳، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳	اورشلیم، ۳۷۵
جزیره العرب، ۲۹۶	اورنگ آباد، ۴۵۳
جمرات، ۴۰۶	ایتالیا، ۳۷۵
جوکری، ۳۶۴	ایران، ۱۱۴، ۴۰۶
چین، ۳۶۳	بخارا، ۱۱۳

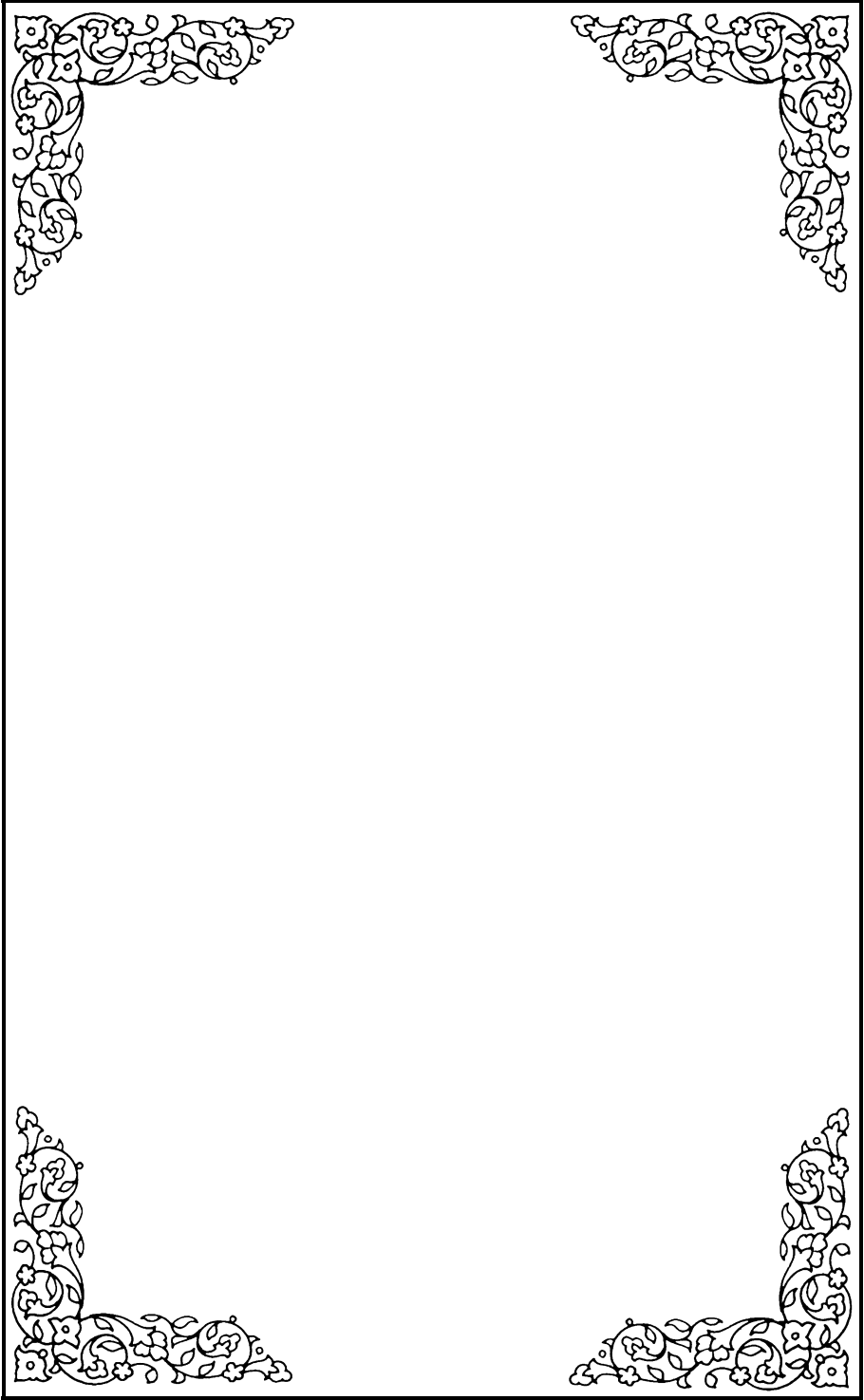
عُسفان، ۳۹۴	حجاز، ۴۶۹، ۴۵۳
غار حرا، ۱۷۹	حجراتالاسود، ۳۹۳
فخ، ۴۶۰	حره، ۳۱
فرات، ۲۷۱	حیدرآباد هند، ۴۵۳
فرانسه، ۳۷۵	خراسان، ۴۴۵، ۴۲۲، ۲۸۹، ۲۸۸، ۱۱۴
قاهره، ۴۱۸	خریبه، ۲۷۸
قم، ۲۲، ۱۱۸، ۳۱۴، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۳	خیبر، ۲۸۱
کالیفرنیا، ۳۶۴	دارالبطیخ، ۴۳۶، ۴۳۵
کریلا، ۱۹، ۲۰، ۳۱، ۱۰۷، ۴۶۰	دارالندوه، ۲۷۷
کرمانشاه، ۴۴۷	دریاچه چی چست، ۳۱۳
کعبه، ۲۱، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۷۵، ۳۹۳، ۴۰۳	دزفول، ۴۵۲
کنعان، ۲۶۲، ۲۶۷	دمشق، ۱۹، ۴۰۱
کوفه، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۲۶، ۴۲۹، ۴۶۹	رحبه، ۴۲۹
کوه ابوقبیس، ۱۴۸	روم، ۴۰۱، ۴۰۶
کوه البرز، ۳۱۳	ری، ۱۱۴
کوه طور، ۱۵۵، ۱۷۸	سائو پائولوی برزیل، ۳۶۴
کوه قاف، ۳۱۳	سرخس، ۲۴۵
کویت، ۳۷۵	سوئد، ۳۷۵
گرگان، ۱۱۴	شام، ۲۷۱، ۳۹۰، ۳۹۳
لبنان، ۱۵۰	شامات، ۲۹۶
لکنهو، ۴۴۸	شیراز، ۴۵۴
لوس آنجلس، ۳۶۴، ۳۵۹	صفا، ۱۴۷
ماهور، ۴۵۳	عراق، ۲۲۵، ۴۵۳، ۴۶۹

مکه، ۲۱، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۷۷، ۳۷۵، ۳۹۲.	ماهیا پرادش، ۳۳۵
۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۵۳، ۴۵۹، ۴۶۹	مدرسه منصوریه، ۴۵۴
منی، ۴۰۶	مدین، ۲۳۰
مهديه ميرداماد، ۴۵۱	مدینه، ۳۱، ۱۰۹، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴.
مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۴۵۱	۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷.
مؤسسه الزهراء الثقافیه الدرستیة، ۴۵۲	۴۵۳، ۴۵۹، ۴۶۹، ۴۸۷
نجد، ۲۷۷	مروه، ۱۴۷
نجد، ۱۱۸، ۴۴۸، ۴۴۹	مسجد الحرام، ۲۶۲
نیل، ۲۷۶	مسجد جامع اصفهان، ۴۳۵، ۴۳۶
واشنگتن، ۳۶۳	مسجد خیف، ۴۰۶
همدان، ۱۱۴	مشهد، ۲۷۹، ۴۵۲
هند، ۱۲۷، ۲۹۷، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲.	مصر، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۴.
۳۶۸، ۴۴۷، ۴۵۳	۴۸۱، ۴۸۲
یمن، ۴۵۹	مقبره خوانساری، آقا حسین، ۴۴۶
یونان، ۳۶۸	مکتبه العلامة المجلسی، ۴۵۲
	مکتبه المرتضویه، ۴۵۳



صفحه	سراینده	مصرع اول
۳۸۱	سعدی	ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
۳۰۲	هاتف اصفهانی	ای فدای تو هم دل و هم جان
۲۱	فروغی بسطامی	با صد هزار جلوه برون آمدی که من
۲۵	سعدی	بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
۱۴۴	مولوی	بر نوشته هیچ بنویسد کسی
۳۱۴	حلاج	بس کن حسین از گفتگو با کس مگو اسرار هو
۱۷۵	شافعی	بِقَدْرِ الْكُدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي
۳۳۴	میرمشتاق اصفهانی	به عقل نازی حکیم تا کی؟
۴۸	حافظ	بی دلی در همه احوال خدا با او بود
۱۵۵	جامی	پور عمران به دلی غرقه نور
۳۸۲	سعدی	ثنای عزت حضرت نمی توانم گفت
۱۲۶، ۵۸	حافظ	جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی
۳۰۳	هاتف اصفهانی	در کلیسا به دلبری ترسا
۱۳۸	مولوی	دیده‌ای باید سبب سوراخ کن
۳۰۶	سعدی	ره عقل جز پیچ در پیچ نیست

صفحه	سراینده	مصرع اول
۳۱۲	عطار	سال‌ها رفتند در شیب و فراز
۳۹۴	سعدی	شب‌پره‌گر وصل آفتاب نخواهد
۴۶۰	دعبل	قُبُورٌ بِكُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَيْبِيَةِ
۵۱	فروغی بسطامی	کی رفته‌ای ز دل که تمناکنم تو را
۳۰۲	حافظ	گفت آن یار که از او گشت سر دار بلند
۳۰۹	مولوی	ما عدم‌هائیم و هستی‌ها نما
۳۹۴	فرزدق	مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهُدِهِ
۱۹۹	صائب تبریزی	مشو در خاکدان عالم از یاد خدا غافل
۴۸۱	شیخ بهایی	من گروهی می‌شناسم ز اولیا
۱۵۹	شبستری	نکو اندیشه کن ای مرد عاقل
۳۹۱	ابوالاسود دوئلی	وَأَنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرَى وَهَاشِمٍ
۱۱۴	ابن‌سینا	هبطت اليك من المحل الارتفاع
۳۹۴	فرزدق	هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ
۳۹۳، ۲۱	فرزدق	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ
۲۵	هاتف اصفهانی	یار بی‌پرده از در و دیوار
۴۷	سعدی	یار نزدیک‌تر از من به من است
۱۵۱	ابن عربی	یسمی عذاباً من عذوبة طعمه



۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آموزش های دون خوان، کارلوس کاستاندا، مترجم: علیرضا دولت آبادی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۹۰ش.
۴. الاحتجاج علی اهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ق.
۵. احقاق الحق، شهید قاضی نورالله شوشتری، دارالهجرة، قم، ۱۴۰۷ق.
۶. اخلاق در قرآن، آیت الله مکارم شیرازی و جمعی از فضلا، مدرسه الامام علی بن ابی طالب، قم، ۱۳۸۵ش.
۷. ارشاد القلوب الی الصواب، دیلمی، حسن بن محمد، شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ق.
۸. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد (شیخ مفید)، مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۹. اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید، محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر المیهنی، تحقیق: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه تهران، ۱۳۶۷ش.
۱۰. اعلام الدین فی صفات المؤمنین، حسین بن محمد دیلمی، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ق.
۱۱. اعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن محمد طبرسی، الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ق.
۱۲. الاغانی، ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۱۳. اقبال الأعمال، علی بن موسی بن طاووس، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۹ق.
۱۴. الله شناسی، سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، ۱۴۲۶ق.
۱۵. الامالی، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ش.
۱۶. انسان از منظری دیگر، محمدعلی طاهری، نشر ندا، تهران، ۱۳۸۶ش.
۱۷. انسان و معرفت، محمدعلی طاهری، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱م.
۱۸. بحار الانوار، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، مصحح: جمعی از محققان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۹. بحر المحبة في اسرار المودّة، احمد غزالی، مطبعة ناصری، بمبئی، ۱۳۱۹ق.
۲۰. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بن سلیمان بحرانی، مؤسسه البعثة، قم، ۱۳۷۴ش.
۲۱. تاج الموالید، فضل بن حسن طبرسی، دارالقاری، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۲۲. تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، ابن سینا، ۱۳۳۰ش.
۲۳. تاریخ مدینه دمشق، علی بن حسین ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۲۴. تذکرة الاولیاء، فرید الدین عطار نیشابوری، محقق: نیکلسون، مطبعة لیدن، لیدن، ۱۹۰۵م.
۲۵. تذکرة الخواص، یوسف بن فرغلی (بسط بن ابن جوزی)، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران، بی تا.
۲۶. تذکرة المتقین، بهاری همدانی، نشر آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۴ش.
۲۷. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمدتقی جعفری تبریزی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۷ش.
۲۸. تصحیح الاعتقادات الامامیه، محمد بن محمد (شیخ مفید)، مصحح: حسین درگاهی، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۴ق.

۲۹. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، المطبعة العلمية، تهران، ۱۳۸۰ق.
۳۰. التفسیر المنسوب إلى الامام الحسن العسكري عليه السلام، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۱. تفسیر کبیر یا مفاتیح الغیب، محمد بن عمر بن الحسن بن الحسین التمیمی البکری، مشهور به امام فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۲. تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، با ویرایش عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، دفتر نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۸۸ش.
۳۳. تلبیس ابلیس، ابوالفرج ابن جوزی، مترجم: علیرضا ذکاو تی قراگوزلو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸ش.
۳۴. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله مامقانی، المطبعة المرتضوية، نجف، ۱۳۴۹ق.
۳۵. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، میرزا علی غروی تبریزی، (تقریر دروس آیه الله سید ابوالقاسم خوئی)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.
۳۶. تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۷. الثقات، محمد بن حبان بن احمد التمیمی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۸م.
۳۸. جرعه ای از دریا، آیه الله موسوی شبیری زنجانی، مؤسسه کتاب شناسی شیعه، قم، ۱۳۸۹ش.
۳۹. جلوه حق، آیه الله مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، ۱۳۸۶ش.
۴۰. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م.
۴۱. چهل حدیث، امام سید روح الله موسوی خمینی رحمته الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی، قم، ۱۳۷۱ش.

۴۲. حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء، احمد بن عبدالله (ابونعیم اصفهانی)، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۴۳. حیات فکری سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان، مؤسسه انصاریان، قم، ۱۳۸۱ش.
۴۴. الخرائج و الجرائح، سعید بن هبة الله راوندی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۹ق.
۴۵. الخصال، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، مصحح: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ش.
۴۶. در جستجوی عرفان اسلامی، آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، تدوین و نگارش: محمد مهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه امام خمینی، قم، ۱۳۹۰.
۴۷. دیوان خواجه حافظ شیرازی، جاویدان، تهران، ۱۳۷۶ش.
۴۸. دیوان فروغی بسطامی
۴۹. دیوان هاتف اصفهانی، کتابفروشی فخر رازی، تهران، ۱۳۶۲ش.
۵۰. الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، دارالأضواء، بیروت.
۵۱. رجال الطوسی، محمد بن الحسن طوسی، مصحح: قیومی اصفهانی، جواد، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین بقم المقدسة، قم، ۱۳۷۳ش.
۵۲. رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، محمد بن عمر کشی، مصحح: محمد بن الحسن موسی / حسن مصطفوی، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۰۹ق.
۵۳. رساله لقاء الله (منازل سلوک بمقام لقاء الله)، علامه مصطفوی، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، تهران، ۱۳۸۸ش.
۵۴. روح مجرد، سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۳۲ق.
۵۵. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، کبیر مدنی شیرازی، سید علی

- خان بن احمد، مصحح: حسینی امینی، محسن، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.
۵۶. ریحانة الادب، محمدعلی مدرس‌ی تیریزی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۶۹ش.
۵۷. زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش.
۵۸. سفر جادویی با کارلوس کاستاندا، مارگارت رانیان، ترجمه: مهران کندری، نشر میترا، تهران، ۱۳۷۱.
۵۹. سفینة البحار، شیخ عباس قمی، اسوه، ۱۴۱۴ق.
۶۰. سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۶۱. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۶۲. شرح شَطْحِیَّات، شیخ روزبهان بقلی شیرازی، مترجم: عیسی سپهبدی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۷۴ش.
۶۳. شرح صحیفه سجادیه، عقیقی بخشایشی، دفتر نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۸۱ش.
۶۴. شرح صحیفه سجادیه، میرداماد، تحقیق: سید مهدی رجایی، نشر مهدیه میرداماد، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
۶۵. شرح فصوص الحکم، تاج الدین حسین خوارزمی، تحقیق: آیت الله حسن زاده آملی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۷ش.
۶۶. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، داود بن محمود قیصری، تحقیق: جلال الدین آشتیانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
۶۷. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبیه الله، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۶۸. شیعه در اسلام، علامه سید محمدحسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ش.

۶۹. صحیفه سجادیه با مقدمه آیت الله مرعشی.
۷۰. صحیفه سجادیه ترجمه سید صدرالدین بلاغی.
۷۱. صحیفه سجادیه جامعه، آیت الله سید محمدباقر موحد ابطحی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۱۱ق.
۷۲. صحیفه نور، امام خمینی رضی الله عنه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۶ش.
۷۳. الصحیفه السجادیة، محقق: کاظم مدیر شانه چی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۱۳ق.
۷۴. طب الائمة علیهم السلام، عبدالله و حسین، ابنا بسطام، مصحح: محمد مهدی خرسان، دارالشریف الرضی، قم، ۱۴۱۱ق.
۷۵. طبقات الكبرى، ابن سعد، دارالبیروت، بیروت، ۱۹۸۵م.
۷۶. عرفان کیهانی، محمدعلی طاهری، اندیشه ماندگار، تهران، ۱۳۸۶ش.
۷۷. علل الشرایع، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، کتابفروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ش.
۷۸. عمدة الطالب، جمال الدین احمد بن علی الحسینی، المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۰ق.
۷۹. الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، مؤسسه دارالکتاب، قم، ۱۴۱۰ق.
۸۰. غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، دارالکتاب الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
۸۱. فتوحات المکیة، ابن عربی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۶م.
۸۲. فصوص الحکم، محیی الدین عربی، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۶ش.
۸۳. فصوص الحکم، محیی الدین عربی، تعلیقه ابوالعلاء عقیفی، تحقیق: جلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۹ش.

۸۴. الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن جزیری، دارالثقلین، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۸۵. فهرست کتابخانه آیت الله مرعشی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.
۸۶. فی ظلال الصحیفة السجادیة، محمد جواد مغنیه، قم، ۱۳۹۲ش.
۸۷. قدرت سکوت، کارلوس کاستاندا، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۸ش.
۸۸. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، مصحح: علی اکبر غفاری / محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق.
۸۹. کشف الحق ونهج الصدق، علامه حلی، نشر تاسوعا، تهران، ۱۳۷۹ق.
۹۰. کشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی اربلی، مصحح: هاشم رسولی محلاتی، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ق.
۹۱. کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، علاءالدین علی بن حسام متقی هندی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۹۲. الکنی واللقاب، شیخ عباس قمی، مکتبة الصدر، تهران، ۱۳۶۸ق.
۹۳. گفت و شنودی با کارلوس کاستاندا، کار مینافورت، مترجم: مهران کندری، میترا، تهران، ۱۳۷۸ش.
۹۴. گلشن ابرار، زندگی اسوه‌های علم و عمل، جمعی از پژوهشگران پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، نورالسجاد علیه السلام، قم، ۱۳۸۷ش.
۹۵. لغت‌نامه دهنخدا، علی اکبر دهنخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.
۹۶. لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۴ق.
۹۷. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ش.
۹۸. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، دارالعلوم للتحقیق والطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۳۸۳ق.
۹۹. مجموعه آثار مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۹۰ش.

۱۰۰. مجموعه رسائل، حواشی و تعلیقات، علامه سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۳ش.
۱۰۱. محجة البیضاء فی تهذیب الأحياء، مولی محسن کاشانی، مصحح: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۳ق.
۱۰۲. مختصر تاریخ دمشق، محمد بن مکرم ابن عساکر (ابن منظور)، تحقیق: سکینه شهابی، دارالفکر، دمشق، ۴۱۰ق.
۱۰۳. مدینه المعاجز الأئمة الإثني عشر، سید هاشم بن سلیمان بحرانی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۴۱۳ق.
۱۰۴. مستدرکات علم رجال الحدیث، علی نمازی شاهرودی، تهران، انتشارات حاج کریم انصاریان، ۴۱۹ق.
۱۰۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمدتقی نوری، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم، ۴۰۸ق.
۱۰۶. مستمسک العروة الوثقی، سید محسن طباطبایی حکیم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۱ق.
۱۰۷. مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، علی بن حسن طبرسی، المكتبة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ق.
۱۰۸. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، مقدمه، تصحیح و توضیحات: عفت کرباسی / دکتر محمدرضا برزگر خالقی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۲ش.
۱۰۹. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
۱۱۰. مفاتیح نوین، ناصر مکارم شیرازی و جمعی از فضلا، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، قم، ۱۳۹۳ش.

۱۱۱. مقاله آنه ماری، شیمیل، بانوی شرق شناس غربی، محبوبه پلنگی، دین و اندیشه اسلامی.
۱۱۲. المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، شارح: حیدر بن علی آملی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۷ش.
۱۱۳. مقدمه آیت الله شهید سید محمد باقر صدر بر صحیفه سجادیه، نجف.
۱۱۴. مناقب آل ابی طالب، ابی جعفر رشید الدین محمد بن علی ابن شهر آشوب، المكتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۷۶ق.
۱۱۵. المنقذ من الضلال، ابو حامد محمد غزالی، برگرداننده: ناصر طباطبایی، انتشارات مولی، تهران.
۱۱۶. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، مصحح: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۱۷. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله هاشمی خوئی، مترجم: حسن حسن زاده آملی / محمد باقر کمره ای، مصحح: ابراهیم میانجی، مكتبة الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۰ق.
۱۱۸. موجودات غیر ارگانیك، محمد علی طاهری، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱م.
۱۱۹. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
۱۲۰. مؤلفات الزیدیة، سید احمد حسینی اشکوری، مكتبة آية الله العظمی مرعشی نجفی، قم.
۱۲۱. نفحات الانس من حضرات القدس، نورالدین عبدالرحمان جامی، به کوشش دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰ش.

۱۲۲. نگاهی نو به عرفان سرخپوستی، حمزه شریفی دوست، مؤسسه فرهنگی بهداشت معنوی - عصر آگاهی، قم، ۱۳۹۱ ش.
۱۲۳. نگرشی بر آراء و اندیشه‌های اوشو، محمدتقی فعالی، سازمان ملی جوانان، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۱۲۴. نگرشی بر آراء و اندیشه‌های پائولو کولیو، محمدتقی فعالی، سازمان ملی جوانان، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۱۲۵. نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، محمدتقی فعالی، سازمان ملی جوانان، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۱۲۶. نگرشی بر آراء و اندیشه‌های یوگا ناندا، محمدتقی فعالی، سازمان ملی جوانان، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۱۲۷. وسائل الشیعه، محمد بن حسن شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۲۸. وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، عباس احسان، دارالثقافة، بیروت.